

برترین مامی فرهنگ مہدویت در مطبوعات

تہیہ: ستاد احیاء و کثرتش فرهنگ مہدویت

تنظیم: مؤسسہ فرهنگی انظار نور
وابستہ بہ دفتر تبلیغات اسلامی حوزہ علمیہ قم

بوشیح کی تیغ

جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت (دومین: ۱۳۸۱ ق.م)
برترین‌های فرهنگ مهدویت در مطبوعات / تهیه ستاد احیاء و گسترش فرهنگ مهدویت؛ تنظیم مؤسسه فرهنگی انتظار نور. - قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۲.
۴۷۹ ص. . (بوستان کتاب قم؛ ۱۲۰۵. کتاب‌های مؤسسه انتظار نور؛ ۱۳)
ISBN 964 - 371 - 474 - 8 - ۳۲۰۰۰ ریال

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Bartarinhaye Farhange Mahdaviyyat dar Matbu'at
[The best ones of Mahdaviyyat culture in the press]
پشت جلد به انگلیسی:

کتابنامه: ص. [۴۷۱] - ۴۷۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. مهدویت - انتظار - مجموعه‌ها - جشنواره‌ها. ۲. محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق.
مجموعه‌ها - جشنواره‌ها. ۳. جشنواره‌ها - ایران - قم. ۴. قم - جشنواره‌ها. الف. ستاد احیاء و گسترش فرهنگ مهدویت.
ب. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مؤسسه فرهنگی انتظار نور. ج. دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
بوستان کتاب قم. د. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲

ج ۵ / ۲۲۴/۴ BP

۱۳۸۱

□ مسلسل انتشار: ۲۱۸۱

□ شابک: ۸ - ۴۷۴ - ۳۷۱ - ۸ / ۹۶۴ - ۳۷۱ - ۴۷۴ - ۸ / ۹۶۴ - ۳۷۱ - ۴۷۴ - ۸

بوستان کتاب

برترین‌های فرهنگ مهدویت در مطبوعات

تهیه: ستاد احیاء و گسترش فرهنگ مهدویت

تنظیم: مؤسسه فرهنگی انتظار نور

ناشر: مؤسسه بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۲

شمارگان: ۲۰۰۰

بها: ۳۲۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا (صفائیه) بوستان کتاب قم، ص پ ۹۱۷، تلفن: ۷ - ۷۷۴۲۱۵۵، نمابر: ۷۷۴۲۱۵۴
فروشگاه مرکزی (شماره ۱): قم، چهارراه شهدا (محل عرضه ۱۲۰۰۰ عنوان کتاب یا همکاری بیش از ۱۷۰ ناشر)، تلفن: ۷۷۴۳۲۲۶
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه دوم (پیشن)، پلاک ۲۲/۳، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵
فروشگاه شماره ۳: مشهد، خیابان آیه الله شیرازی، کوچه چهارباغ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی شعبه خراسان، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹
فروشگاه شماره ۴: اصفهان، خیابان حافظ، چهارراه کرمانی، گلستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی شعبه اصفهان)، تلفن: ۲۲۲۰۳۷۰

نشانی الکترونیک: <http://www.bustaneketab.com>

پست الکترونیک: E-mail:bustan@bustaneketab.com

printed in the Islamic Republic of Iran

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با قدردانی

از همکارانی که در تولید این اثر نقش داشته‌اند:

مسئول گروه، نظارت و هماهنگی: محمد قربانی.

امور اداری: محمود نوراللهی.

پیگیری: عبدالله ایزانلو.

تحقیق منابع: مؤسسه دارالحدیث و محمد قربانی.

ویرایش: ابوالفضل طریقه‌دار.

حروف‌نگاری: علی‌رضا کمال‌الدین، روح‌الله جوشنی و محمد فتحعلی.

اصلاحات حروف‌نگاری: کرار ضیغمی و احمد محمدی فرد.

صفحه‌آرایی: احمد مؤتمنی.

نمونه‌خوانی: سعید عسکری، علی جهانگیری، اولیا شعبانی، شکرالله شکیبیا، زینب و

معصومه لطیفی و محمد جواد مصطفوی.

کنترل فنی صفحه‌آرایی: سید علی قائمی.

نظارت و کنترل: عبدالهادی اشرفی.

طراح جلد: حسن محمودی.

مسئول تولید: حسین محمدی.

پی‌گیر چاپ: سید رضا محمدی.

بوشهر

(انشارات فرهنگی و ادبی)

مهر ماه ۱۳۸۲

ستاد احیا و گسترش فرهنگ مهدویت

و مؤسسه فرهنگی انتظار نور

وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

امام مهدی علیه السلام در کلام امام خمینی علیه السلام

کسب رضایت حضرت بقیة الله علیه السلام

رهبر همه شما و همه ما، وجود مبارک بقیة الله علیه السلام است و باید ماها و شماها طوری رفتار کنیم که رضایت آن بزرگوار را که رضایت خداست، به دست بیاوریم.^۱

دعا

خداوندا!... دعای خیر حضرت بقیة الله - ارواحنا فداء - را شامل حالمان گردان.^۲

امام مهدی علیه السلام در کلام آیت الله خامنه‌ای - مدظله العالی -

شرایط تحقق ظهور امام زمان علیه السلام

برای تحقق ظهور امام زمان علیه السلام، وجود ظلم و جور، شرط کافی نیست و وجود انسان‌های صالح، انگیزه‌های قوی، ایمان‌های راسخ، گام‌های استوار و نیز دل‌های روشن نیز لازم و ضروری است.

۱. صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۹۴.

۲. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۶۲.

فهرست موضوعات

| | | |
|--|---------------------------------|----|
| پیش‌گفتار | ۱۳ | |
| ضرورت شکل‌گیری ستاد احیا و گزارشی از جشنواره فرهنگ مهدویت؛ ویژه مطبوعات | ۱۳ | |
| پیام مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی فاضل لنکرانی (مدظله العالی) به مناسبت برپایی جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت در مطبوعات | ۱۷ | |
| امام زمان و حکومت واحد جهانی | سخنرانی آیه الله هاشمی رفسنجانی | ۲۱ |
| اهمیت مهدویت | ۲۱ | |
| برنامه جهانی امام زمان <small>علیه السلام</small> | ۲۴ | |
| امام زمان <small>علیه السلام</small> و معجزه | ۲۵ | |
| مهدی <small>علیه السلام</small> در ادیان دیگر | ۲۶ | |
| ادعاهای دروغین مصلحانه | ۲۷ | |
| دروغ جهانی شدن | ۲۹ | |

برترین‌های فرهنگ مهدویت (رتبه‌های نخست)

| | | |
|---|------------|----|
| آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت | خسرو باقری | ۳۳ |
| مقدمه | | ۳۳ |
| ۱. آسیب‌ها: حصاربندی و حصارشکنی، سلامت: مرزشناسی | | ۳۵ |
| ۲. آسیب‌ها: کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری، سلامت: سهل‌گیری | | ۴۱ |

| | |
|----|--|
| ۴۶ | ۳. آسیب‌ها: گسست و دنباله‌روی؛ سلامت: هدایت |
| ۴۹ | ۴. آسیب‌ها: مرید پروری و تکروی؛ سلامت: امامت |
| ۵۴ | ۵. آسیب‌ها: قشری‌گری و عقل‌گرایی؛ سلامت: عقل‌ورزی |
| ۵۷ | ۶. آسیب‌ها: خرافه‌پردازی و راززدایی؛ سلامت: حق‌باوری |
| ۶۱ | ۷. آسیب‌ها: انحصارگرایی و کثرت‌گرایی؛ سلامت: حقیقت‌گرایی مرتبتی |
| ۶۴ | شیعه، انتظار و وظایف منتظران ابراهیم شفیع‌ی سروستانی |
| ۶۶ | ۱. ضرورت انتظار |
| ۶۷ | ۲. فضیلت انتظار |
| ۶۸ | چرا این همه فضیلت؟ |
| ۶۹ | ۱. انتظار حلقه اتصال شیعه با امام معصوم <small>علیه السلام</small> |
| ۶۹ | ۲. انتظار، معیار ارزش انسان‌ها |
| ۷۰ | ۳. انتظار عامل پویایی و سازندگی فرد و اجتماع |
| ۷۰ | ۳. وظایف منتظران |
| ۷۰ | ۳-۱. شناخت حجت خدا و امام عصر <small>علیه السلام</small> |
| ۷۴ | ۳-۲. پیراستگی از بدی‌ها و آراستگی به خوبی‌ها |
| ۷۶ | ۳-۳. پیوند با مقام ولایت |
| ۷۹ | ۳-۴. کسب آمادگی برای ظهور حجت حق |
| ۸۲ | ۳-۵. ارتباط با فقها و مراجع تقلید |
| ۸۳ | ۳-۶. دعا برای تعجیل فرج |
| ۸۴ | ۳-۷. بزرگداشت یاد و نام حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۸۵ | الف) برپا داشتن به هنگام شنیدن نام‌های آن حضرت |
| ۸۶ | ب) نکوداشت روزهای منسوب به آن حضرت |
| ۸۶ | ج) آغاز کردن هر روز با سلام به پیشگاه آن حضرت |
| ۸۶ | ۴. نقش سازنده انتظار |
| ۹۱ | مهدی و انتظار کاوه تیمورنژاد |

| | | |
|-----|----------------------------|------------------------------------|
| ۱۰۱ | سید مهدی شجاعی | غیبت یا غفلت |
| ۱۰۳ | آیه‌الله محمدعلی فیض | من شاهد اشغال مسجد الحرام بودم |
| ۱۱۳ | ناصر نادری | سفره بگشائید میهمان هستی خواهد آمد |
| ۱۲۵ | مجید ملامحمدی | آن مرد با اسب آمد |
| ۱۳۱ | جواد محقق | شب برات |

برترین‌های فرهنگ مهدویت (رتبه‌های دوم)

| | | |
|-----|------------------------|------------------------------------|
| ۱۳۹ | حسین مسعودی | مهدویت و مدینه فاضله |
| ۱۴۰ | | خصوصیات مدینه فاضله |
| ۱۴۰ | | مدینه فاضله در دو نگاه |
| ۱۴۲ | | نیک شهر افلاطونی |
| ۱۵۳ | | مدینه فاضله فارابی |
| ۱۵۷ | | مدینه فاضله در عصر جدید |
| ۱۶۴ | | مدینه فاضله سوسیالیست‌های تخیلی |
| ۱۶۹ | | جمع‌بندی |
| ۱۷۰ | | مهدویت و توسعه اسلامی |
| ۱۷۸ | | ویژگی‌های مدینه فاضله، در عصر ظهور |
| ۱۸۷ | | پایان سخن: |
| ۱۹۱ | اسماعیل اسماعیلی | بررسی نشانه‌های ظهور |
| ۱۹۲ | | ۱. منظور از نشانه‌های ظهور |
| ۱۹۴ | | ۲. منظور از قائم |
| ۱۹۸ | | ۳. نشانه‌های برپایی قیامت |
| ۲۰۰ | | ۴. احتمال جعل و تحریف |
| ۲۰۵ | | ۵. مشخص نبودن زمان ظهور |
| ۲۰۷ | | شمار نشانه‌های ظهور |

| | | |
|-----|-------|---|
| ۲۰۹ | | انواع نشانه‌های ظهور |
| ۲۰۹ | | ۱. نشانه‌های حتمی |
| ۲۱۴ | | ۲. نشانه‌های متصل به ظهور |
| ۲۱۵ | | ۳. نشانه‌های غیر عادی |
| ۲۱۶ | | قانون معجزه |
| ۲۱۸ | | ۱. خروج سفیانی |
| ۲۲۳ | | ۲. خسف در بیداء |
| ۲۲۵ | | ۳. خروج یمانی |
| ۲۲۶ | | ۴. قتل نفس زکیه |
| ۲۲۸ | | ۵. صیحه آسمانی |
| ۲۳۳ | | ۶. خروج دجال |
| ۲۳۹ | | ۷. به اهتزاز در آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان |
| ۲۴۱ | | ۸. خسوف و کسوف |
| ۲۴۳ | | ۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور |
| ۲۴۶ | | ۱۰. زمینه سازان |
| ۲۴۹ | | ۱۱. باران‌های پیاپی |
| ۲۵۰ | | ۱۲. جنگ‌های خونین |
| ۲۵۱ | | ۱۳. خروج یاجوج و ماجوج |
| ۲۵۱ | | ۱۴. طلوع خورشید از مغرب |
| ۲۵۳ | | یادآوری: |
| ۲۵۳ | | ۱. دل‌سردی و یأس |
| ۲۵۴ | | ۲. آگاه شدن مخالفان |
| ۲۵۷ | | مظلوم‌ترین امام معصوم <small>علیه السلام</small> مصطفی موسوی گرمارودی |
| ۲۷۱ | | برتر از انتظار سید علی اکبر پرورش |
| ۲۷۵ | | یک نامه به یک دوست رضا بابایی |

| | | |
|-----|--|---|
| ۲۷۷ | محمدحسین بدری | گزارشی از جمکران |
| ۲۷۷ | | اشاره: |
| ۲۸۵ | دفتر روزنامه اطلاعات | موعود جهانی کیست |
| ۲۹۱ | امیرحسین مدرس | ردّ پا |
| ۲۹۷ | حنانه ظاهری | آقا سلام |
| ۲۹۹ | ابوالاعلی مودودی با ترجمه سیدهای؛ خسروشاهی | احیاگر جهانی یا مهدی منتظر <small>علیه السلام</small> |
| ۳۰۱ | | جایگاه احیاگر کامل |
| ۳۰۲ | | امام مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۳۰۵ | | نشانه‌های مهدی <small>علیه السلام</small> و جای‌گاه او در دین |
| ۳۰۸ | | مسئله مهدی <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۳ | | پژوهشی پیرامون حدیث دجال |

برترین‌های فرهنگ مهدویت (رتبه‌های سوم)

| | | |
|-----|-----------------------------|---|
| ۳۱۹ | سید علی شفیعی | دانستنی‌های پیرامون حضرت ولی عصر <small>علیه السلام</small> |
| ۳۱۹ | | اشاره: |
| ۳۱۹ | | ۱. مهدویت شخصیه و نوعیه |
| ۳۲۱ | | ۲. سخنی درباره معنای ظهور |
| ۳۲۳ | | ۳. انقلاب اسلامی نموداری از ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۳۲۴ | | ۴. امام زمان <small>علیه السلام</small> چه وقت ظهور می‌نماید؟ |
| ۳۲۵ | | ۵. ذکر نام امام زمان <small>علیه السلام</small> به طور صریح |
| ۳۲۸ | | ۶. برخاستن به هنگام ذکر نام امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۳۲۹ | | ۷. آیا امام زمان <small>علیه السلام</small> همسر و فرزند دارد؟ |
| ۳۳۵ | مرتضی دهقان - بهروز علیزاده | هدایت شده پیروز |
| | | ترجمه مقاله‌ها: «دکترین‌های مذاهب و اصول مذهبی آخرالزمان در مذاهب غرب، اسلام و زرتشت» |
| ۳۳۶ | | |

| | | |
|-----|-------|---|
| ۳۳۸ | | مهدی |
| ۳۴۰ | | پاسخ به اشتباه‌ها و انحراف‌ها |
| ۳۴۶ | | پاسخ به تحریف‌های بریتانیکا در موضوع مهدویت |
| ۳۵۷ | | دیدگاه اسلام در آینده تاریخ سید رضا هاشمی نجف‌آبادی |
| ۳۵۷ | | الف) آشنایی با تاریخ: |
| ۳۵۹ | | ب) آینده تاریخ: |
| ۳۶۲ | | ج) زمان ظهور: |
| ۳۶۵ | | احساس انتظار ابوالقاسم حسینخانی |
| ۳۶۹ | | باب غیبت در سامرا مسلم صاحبی |
| ۳۷۰ | | سرداب‌های سامرا |
| ۳۷۰ | | سرداب غیبت |
| ۳۷۱ | | حجره غیبت |
| ۳۷۲ | | باب غیبت |
| ۳۷۲ | | کتیبه در |
| ۳۷۵ | | کتیبه کوفی در محل غیبت امام زمان <small>علیه السلام</small> |
| ۳۷۷ | | روزهای بارانی مظفر سالاری |
| ۳۸۷ | | نمایه آیات |
| ۴۰۵ | | نمایه روایات |
| ۴۶۵ | | نمایه دعا، زیارت و توسل |
| ۴۷۱ | | کتاب‌نامه |
| ۴۷۹ | | دعای فرج و سلامتی امام زمان <small>علیه السلام</small> |

پیش‌گفتار

ضرورت شکل‌گیری ستاد احیا و گزارشی از جشنواره فرهنگ مهدویت؛ ویژه مطبوعات

﴿بِنَ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾^۱

بی‌گمان قلم یکی از نعمت‌های بی‌بدیل الهی است که کردگار علیم و حکیم، موهبت برخوردار از آن را از پگاه ازل در سرنوشت آدمی رقم زده است.

نوشتار، مهم‌ترین ابزار گسترش معرفت و پرورش فضیلت شناخته می‌شود و نگارش، کارآمدترین شیوه تعمیق فرهنگ ناب دینی به شمار می‌آید.

روزگار کنونی را به جرأت «عصر انتظار» می‌توان نامید؛ عصری که جوامع انسانی با موج‌های پیاپی «یأس» و «امید» روبه‌رو شده‌اند و مردم جهان، با تجربه‌نومیدکننده مکتب‌ها و مذاهب‌ها و «آرمان‌شهر»‌های دروغین، از ستم و بی‌عدالتی فراگیر به ستوه آمده، به ظهور منجی موعود و تحقق آینده بهتر دل بسته‌اند.

در دهه گذشته، هزاره‌گرایی، موعودگرایی، منجی‌گرایی و آخرالزمان‌شناسی در مغرب زمین، گسترش روزافزونی یافته است و دانشگاه‌ها، مراکز تحقیقاتی و پایگاه‌های اطلاع‌رسانی کشورهای پیشرفته، به گونه فزاینده‌ای به مباحث مهدی‌پژوهی و ظهور منجی جهانی و رویدادهای آخرالزمان پرداخته‌اند.

در این سال‌ها، مردم کشور ما نیز بیش از پیش به موضوع مهدویت و انتظار گرایش یافته، به گونه چشم‌گیری به گفت‌وگو درباره منجی موعود و برگزاری محافل مرتبط با امام مهدی علیه السلام روی آورده‌اند. رشد مجالس دعای ندبه، زیارت آل یاسین و ... در گوشه گوشه این سرزمین، فزونی شمار مؤسسه‌های خیریه و هیئت‌های مذهبی منسوب به امام عصر علیه السلام، گسترش مراکز تبلیغاتی، تحقیقاتی، انتشاراتی و مطبوعاتی فعال در عرصه مهدویت و انتظار، افزایش مشتاقان و زائران مسجد مقدس جمکران، به درستی این سخن گواهی می‌دهد و مسئولیت رسالت متفکران حوزه و دانشگاه، و مسئولان نهادها، مراکز و مؤسسه‌های فرهنگی، پژوهشی، تبلیغی و آموزشی کشور را سنگین‌تر می‌سازد.

مسئولیت خطیر تبیین و تعمیق فرهنگ مهدویت و انتظار، مقابله با انحراف‌ها و کژاندیشی‌ها جز با عزم راسخ، تلاش همگانی و فعالیت هماهنگ و منسجم همه مراکز و مؤسسه‌های فعال مهدوی به انجام نمی‌رسد. بر این اساس در اواخر سال ۱۳۷۹ برخی از مراکز و نهادهای فعال پژوهشی و فرهنگی کشور به هم پیوستند و «ستاد احیا و گسترش فرهنگ مهدویت» را سامان دادند. نام مراکز و مؤسسه‌ها به شرح زیر است:

۱. امور فرهنگی مسجد مقدس جمکران؛
۲. بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود؛
۳. مؤسسه فرهنگی انتظار نور؛
۴. مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما؛
۵. مؤسسه فرهنگی موعود؛

این ستاد کوشیده است با تأسیس دبیرخانه دائمی و تشکیل جلسه‌های مستمر، فعالیت‌های مهدی پژوهی را در سطح کشور هماهنگ و منسجم سازد.

اعضای این ستاد، افزون بر انجام دادن وظایف و مسئولیت‌های خاص خود، به طرح‌ها و برنامه‌های مشترک نیز می‌پردازند. «جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت» که در سالروز آغاز امامت امام عصر علیه السلام نهم ربیع‌الاول هر سال برگزار می‌شود، در شمار برنامه‌های مشترک جای دارد.

نخستین جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت با موضوع «برگزیده کتاب‌های دهه ۷۰» در ۹ ربیع‌الاول ۱۴۲۲ (۱۲ خرداد ۸۰) برگزار شد. هم‌چنین در سال ۱۳۸۱ دومین جشنواره با موضوع مطبوعات برگزار شد که بدین مناسبت بیش از ۱۸۰۰ اثر در زمینه مهدویت که از فاصله ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۰ در قالب مقاله، گفت و گو، گزارش، قطعه ادبی، داستان و ترجمه در مطبوعات کشور نشر یافته، بررسی شده است که به پدیدآورندگان برترین آثار و به فعال‌ترین مطبوعات در این زمینه لوح سپاس و جوایزی اهدا گردید.

یادآوری می‌شود به یاری خداوند متعال و عنایت حضرت صاحب الامر علیه السلام در سال‌های آینده «جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت» را با موضوع نقاشی، طراحی، گرافیک، خطاطی و فیلم‌سازی برگزار و از هنرمندان متعهد کشور قدردانی خواهد گردید.

گفتنی است، کتاب حاضر که در برگیرنده پیام‌های بزرگان و عالمان و نوشته‌های برتر مطبوعات است، توسط مؤسسه فرهنگی انتظار نور بازمینی شده و پس از تحقیق و پژوهش آیات و روایات و نمایه‌نگاری و پی‌نوشته‌های جدید، ویرایش مجدد یافته و به صورت مجموعه حاضر، تنظیم و تدوین یافت.

در پایان از تلاش همه همکاران محترم کتابخانه تخصصی مسجد مقدس جمکران؛ به ویژه حجة الاسلام آقای علی صدوقی به خاطر زحمات بی‌دریغشان در گردآوری مقالات مطبوعات که در چندین سال مستمر انجام گرفته و زمینه برگزاری جشنواره مطبوعات را فراهم نمود کمال قدردانی را داریم.

ستاد احیا و گسترش فرهنگ مهدویت

پیام مرجع عالیقدر حضرت آیه... العظمی فاضل لنکرانی (مدظله العالی)
به مناسبت برپایی جشنواره برترین های فرهنگ مهدویت در مطبوعات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرارسیدن نهم ربیع الاول را که مقارن است با شروع ولایت خاتم الاوصیا حجة بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بر همه پیروان امامت و راهیان طریق ولایت اهل بیت عصمت و طهارت تبریک می گویم. اساس مسئله امامت از نعمت های بزرگی است که با هیچ کدام از نعم الهی قابل مقایسه نیست و در معارف دینی ما به هیچ مسئله ای مانند ولایت اهمیت و سفارش فراوان نشده است. همه متون و جوامع روایی و کتاب و سنت از ابتدا تا انتها فریادگر مسئله امامت و دعوت کننده انسان ها و جامعه بشری به این امر حیات بخش است «و لم یناد بشیء مثل مانودی بالولاية»^۱ در میان همه مذاهب و مکاتب، شیعه این افتخار را دارد که گوی سبقت را از دیگران ربوده و عشق به ولایت و امامت را رمز حیات و بقای خویش قرار داده است.

اما حقیقت بزرگ تری در این میان وجود دارد و آن وجود شریف امام زمان، مهدی موعود علیه السلام است که شاید بتوان گفت بالاترین و عمیق ترین عنوان همان است که قرآن کریم از ایشان یاد نمود؛ و آن ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ﴾^۲ است. او بقیه و انتهای تجلی خداوند و حسن ختام عالم و همه ادیان است، او در میان مظاهر تجلی حق تعالی، آخرین گوهری است که مظهر همه صفات و اسمای الهی است و

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

۲. هود (۱۱) آیه ۸۶.

می‌توان گفت همان‌طوری که نبی اکرم ﷺ مظهر تامّ انبیا و شریف‌ترین گوهر نبوت بود، وجود شریف حضرت حجّت نیز لبّ امامت و تجلّی تام امامت است.

افتخار همه انسان‌های آزاده خصوصاً مسلمانان و شیعیان آن است که در پرتو شعاع وجودی آن حضرت به سر می‌برند، وجود شریفی که منصبی را عهده دار است که بالاترین منصب عالم وجود است و آن قیام برای اجرای کامل دین خدا و رفع ظلم و ستم و برخورد با هرگونه بدعت و انحرافی است که در جامعه مسلمین و میان انسان‌ها به وجود آمده است. ما امروز هر صبح و شام به یاد آن حضرت زندگی می‌کنیم و خود را در محضر آن وجود شریف حاضر می‌بینیم و ایشان را بر همه امور خود و مقدرات ناظر و حاضر می‌دانیم. آن چه که امروز مایه حیات و رمز بقا و استمرار است دل دادن به آن وجود شریف و سر سپردن بر خاک کوی او است. از این که در چند ساله اخیر عده‌ای از اهل فضل و دانش این مسئولیت خطیر را احساس نموده‌اند و با تمام تلاش به دنبال شکوفایی برخی از زوایای ناشناخته حجّت خدا هستند و به این نکته رسیده‌اند که حیات فردی و اجتماعی ما، رشد سیاسی و فرهنگی ما، عزّت و عظمت ما همه در پرتو شناخت وجودی آن حضرت است، بسیار خوشحالم و خدا را بر این امر سپاس گزارم. گرچه معرفت حجّت خدا همانند اصل معرفه‌الله به نحو صحیح و کامل مقدور نیست، و ما و همه نویسندگان راه علم و دانش و همه عارفان و سالکان عاجزند از این که بتوانند حقیقت این نعمت عظمای الهی را درک کنند، و نیز بسیاری از خصوصیات قبل از ظهور و بعد از ظهور هنوز برای ما ظاهر و آشکار نگشته است، و سنت الهی در این باب وسیع و عظیم آن‌گونه که باید و شاید روشن نیست و در بوتّه اسرار باقی مانده است؛ اما همه ما با انتظار زنده‌ایم و با این سلاح مهم و برّنده، قلوب و جان‌های خود را زنده نگه داشته و نظاره گر افق زمان ظهوریم. **إن شاء الله.**

امروز همه ادیان الهی و پیشوایان آنان در این نقطه مشترک‌اند که در انتظار مصلح جهانی هستند و در دنیای تیره و تاریک امروز که خوی حیوانیت در برخی انسان‌ها آشکار است هیچ راه نجاتی جز امید به ظهور انسانی کامل از طرف خداوند وجود ندارد. امروزه انقلاب اسلامی ما به برکت روح انتظار به وجود آمد و آن چه که مایه بقای او خواهد بود همین امر است. به همه مردم عزیز از دانشجو و روحانی، کارگر و کارمند، پیر و جوان، زن و مرد، سفارش می‌کنم که بدانند که اگر

در عصر غیبت به حسب ظاهر محروم از رؤیت آن جمال نورانی هستیم اما عشق به آن خورشیدی که در پس پرده غیبت است، باید در همه ما زنده باشد. امروز سیر و سلوک به حق، هیچ راهی جز از طریق اتکال بر حجّت خدا ندارد. باید از آن وجود شریف در همه مشکلات استمداد جوییم. احیای فرهنگ مهدویت، بدین معنا است که ارتباط وثیق و محکمی بین امت و حجّت خدا ایجاد کنیم. موانع اتصال بین خودمان که عاجز و ناقص و ضعیف و ناتوان هستیم و بین آن حضرت را برطرف سازیم. احیای این فرهنگ از وظایف بزرگی است که انتهای آن زمان ظهور خواهد بود. باید این نسل و نسل‌های دیگر را برای ظهور آن حضرت آماده نمود، امروزه باید انسان‌های مضطرب و سرگشته بدانند که توجه به آن وجود شریف بزرگ‌ترین مایه آرامش و اطمینان است و توحید واقعی در گرو ولایت است، ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾^۱. تطهیر از شرک و نفاق و هرگونه ظلمی در گرو تمسک به ولایت است و آن وجود شریف مطهر هرگونه نخوت و آلودگی است. رسیدن به مقام امن که آرزوی بزرگ اولیای خدا است، جز از راه ولایت نخواهد بود.

از این که مسئولان محترم ستاد احیا و گسترش فرهنگ مهدویت به این امر مهم اقدام نمودند و مقاله‌ها و نوشته‌هایی را که در این زمینه وجود دارد بررسی نموده‌اند و برترین را انتخاب نمودند تشکر می‌کنم. هر قلم و نوشتاری در این زمینه می‌تواند بیشترین تأثیر را در رشد معنوی و دینی جامعه داشته باشد. باید اهل قلم، و صاحبان طبع و نشر، همت خود را بلند قرار داده و در این میدان که اقیانوسی است بی‌کران و معارفی عظیم در آن نهفته است، از هیچ جدّ و تلاشی دریغ نمایند. در این جا تذکر این نکته را لازم می‌بینم که در این وادی اهل فکر و تحقیق باید معارف را به صورت ناب و خالص و به دور از هرگونه حشو و زواید در اختیار مردم قرار دهند، باید از بیان امور سست و واهی و چه بسا کذب که اساس اعتقاد مردم را متزلزل می‌کند اجتناب نمایند. در تثبیت حقیقت امامت هیچ نیازی به بیان رؤیاهای کاذبه و حوادث غیر واقعه نیست. باید در این امر از جذبه‌های واقعی ولایت و آثار و کرامت‌های مسلم الثبوت و حقیقی آن

استفاده نمایند و به بیان دیگر باید به دنبال تحکیم عقاید باشیم و نه فقط بر انگیزتن احساسات که آن امری است غیر پایدار و گذرا.

امیدواریم مورد عنایت خاصّ امام عصر - روحی له الفداء - قرار گیرند و خدمات همگان مورد قبول آن وجود شریف باشد.

محمدفاضل لنگرانی

۱۳۸۱/۲/۳۱

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

امام زمان علیه السلام و حکومت واحد جهانی*

آیه الله هاشمی رفسنجانی

ابتدا، از این که برنامه‌های مناسب را برای احیای حقایق که خیلی‌ها تلاش می‌کنند در تاریخ مدفون گردد، تشکر می‌کنم و به کسانی که توفیق پیدا کرده و امتیاز گرفتند و توانستند، جایزه برنامه را کسب کنند، تبریک می‌گویم.

انتظار داریم این مراسم را شروع کار تلقی کنند و این راه را ادامه دهند. آنان هم که به جایزه نرسیدند، زحماتشان را کشیده‌اند و خداوند، خود اجر بیشتری خواهد داد. امیدوارم با هدایت درست مسابقه، بتوان در برابر این همه لجن پراکنی که امروز، بوق‌های تبلیغاتی ضد دین و ضد انقلاب و مخالفین مکتب اهل بیت، در دنیا راه انداختند، مبارزه کرد.

اهمیت مهدویت

مسئله مهدویت و بحث درباره امام زمان علیه السلام آن قدر وسیع و قلمرو آن دامنه دار است که انسان برای انتخاب عنوان بحث خود، مشکل پیدا می‌کند. اکثر مسائل مربوط به امام زمان علیه السلام، مسائل زنده عصر کنونی است که با توجه به بعد جهانی آن، مطالعه هدفمند و جهت‌داری را می‌طلبد. مسئله اساسی مهدویت این است که بالأخره روزی این دنیا با همه شر و ناکامی‌ها سرانجامش به صلح و سعادت منتهی گردد. بشر که گُل سرسبد موجودات عالم است، زندگی متناسب با برنامه الهی و آسمانی را تجربه کند و در مسیر اهداف خلقت قرار گیرد.

* سخنرانی آیه الله هاشمی رفسنجانی در جشنواره برترین‌های فرهنگ مهدویت.

واقعیت این است که مسئله آفرینش، پیچیده است و هر کسی درباره این مسئله و ربط انسان با مخلوقات و سایر پدیده‌های جهان بی‌نهایت می‌اندیشد، گرفتار حیرت می‌شود و این تحیر، در مغزهای کوچک پدید نمی‌آید بلکه انسان‌های بزرگ و فرهیخته نیز هم‌چنان در مغزهایشان علامت سؤال وجود دارد: دنیا، خدا، آخرت، مبدأ و معاد و این همه اهتمام که قرآن به این کلمه زیبای آفرینش - که انسان است - داده و بر پیشانی این موجود، مَهِرِ «احسن الخالقین»^۱ زده و به خودش تبریک گفته است، نمی‌تواند در مناسبات مادی پیش پا افتاده خلاصه شود؛ بلکه باید باور کرد که در این دنیا چیزهایی هست که ما هم واقعاً منتظریم، جوابی که خداوند به ملائکه داده، تحقق پیدا کند، روزی چیزهایی که ما نمی‌دانیم، آن‌ها نیز بروز کند.^۲ خوشبختانه مبانی و منابع آن قدر غنی و محکم است که انسان، به تحقق وعده الهی، اطمینان پیدا می‌کند.

این مسئله، نه در اسلام که در یهودیت نیز مطرح است و آن‌ها نیز، همین انتظار را دارند. هم‌چنین مسیحیان و سایر ادیان شرقی در انتظار منجی‌اند. بحث آخر الزمان برای فکرهای امروزی هم که مبانی عقیدتی قدیمی ندارند، باز به عنوان یک ایده جدی مطرح است، لذا باید به این مسئله، به صورت جدی پرداخت. خوشبختانه الآن حوزه علمیه قم وارد این فضا شده و برنامه‌هایی که در قالب نوشته‌ها، تحقیقات، مسابقه‌ها و حرکت‌های فرهنگی، ارائه می‌شود، مسئله را جدی‌تر می‌کند. من هم در این صحبتی که می‌کنم از میان صدها مسئله مهم به چند تای آن اشاره می‌کنم.

در بحث مهدویت، مسئله نخست حکومت جهانی، با هدف عدالت آسمانی و بعد رفاه عمومی و امنیت کامل برای همه، و ترقی و تعالی علمی و فنی مطرح است و آیاتی از قرآن نیز که به ما می‌گوید: زمین، آسمان‌ها، خورشید و ماه و ستارگان را برای شما مسخر کردیم: ﴿سَخَّرَ لَكُمْ﴾^۳ اشاره به همین واقعیت است.

استعدادی که خداوند در انسان قرار داده و عجایبی که در خلقت مغز و اعصاب و سلول‌های انسان شناسایی شده، این امید را نیز می‌آفریند که آینده متعلق به انسان و تحقق ایده‌های اوست؛

۱. مؤنون (۲۳) آیه ۱۴.

۲. بقره (۲) آیه ۳۰.

۳. نحل (۱۶) آیه ۱۲.

البته چنانچه با عقاید معمولی مان مطمئنیم، با تحلیل هم، به همین اطمینان می‌رسیم که چنین روزی، برای بشریت خواهد آمد.

در مدیریت یکپارچه جهانی، رهبر این حکومت، یک انسان معصوم و منزّه از خطا و اشتباه و آلودگی است و این عنصر، به لحاظ گوناگون بسیار مهم است.

پیش از آمدن امام زمان علیه السلام، ممکن است، خیلی از حکومت‌ها با عنوان مذهبی، دینی، مردمی یا خلقی شکل بگیرد؛ اما رهبرانشان انسان‌هایی هستند که برجستگی کمی دارند و نمی‌توان آن‌ها را با حکومت عصر ظهور مقایسه کرد. چراکه آن‌ها می‌توانند دچار لغزش و اشتباه و انحرافات گردند. و همین‌طور نیز بوده است. تا امام زمان علیه السلام نیایند، همین است و ما هم می‌توانیم کمی بهتر باشیم.

آن رهبری که می‌آید، هر لحظه با خداوند ارتباط دارد؛ البته نه به شکل وحی - که آن با پیامبر ما صلی الله علیه و آله خاتمه یافته - اما طوری است که آن رهبری، مردم را در آن جهتی که خداوند می‌خواهد، هدایت می‌کند. در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و نیز روزگاران حضرت موسی، عیسی و انبیای دیگر علیهم السلام هم خداوند هادی آن جوامع بود؛ لیکن روشن است که دنیای زمان آن بزرگواران با دنیایی که ما اکنون ترسیم می‌کنیم متفاوت است. آن زمان، وقت چنین حکومتی نبود. جامعه و مردمی که در عصر ظهور، امام معصوم، بر آن‌ها حکومت می‌کند، به لحاظ دانش و آمادگی و فهم و درک بالاترند. و این‌ها از شرایط مهم تحقق حکومت یاد شده است.

باید در کنار دعای فرج، برای داشتن ظرفیت پذیرش آن علم بی‌پایان و رهبری امام زمان علیه السلام دعا کنیم که این نیز مسئله بسیار مهمی است. کتاب‌هایی که در آن، بحث از مهدویت می‌کنند، شرط مهمش نیز همین داشتن استعداد علمی دنیاست. در روایات آمده که امام زمان به همراه ۳۱۳ نفر خواهند آمد.^۱ حالا چرا ۳۱۳ نفر و این‌ها چه کسانی هستند؟ جای بحث دارد؛ آیا این افراد یاد شده، هر یک به نحوی نماینده بخشی از تاریخ بشریت هستند که همراه امام زمان علیه السلام می‌آیند؟ و حضور این‌ها چه معنایی می‌تواند داشته باشد، که خود مسئله مهمی است و باید اسرارش دانسته شود.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۳۱۵.

این انسان‌ها بالأخره یک نمایندگی از واقعیت‌های تاریخ و بخشی از تاریخ دارند که باید در خدمت امام زمان علیه السلام برای تحقق دنیایی باشند که آرزوی هر بشری است؛ چنان‌چه در روایات، تنظیم شده چنین دنیایی آرزوی همه بشر است.

برنامه جهانی امام زمان علیه السلام

مسئله دیگر، داشتن یک برنامه است. به هر حال دولتی که رسالت جهانی دارد، برنامه او باید هم فراگیر باشد، برنامه جهانی امام زمان علیه السلام، همین برنامه‌ای است که در ادیان الهی بوده و اکنون مندرس شده است و خیلی از آن‌ها در اختیار ما نیست. رمز این که تعبیر به «دین جدید» می‌شود نیز همین است؛ برای یک عده، به جهت این است که برنامه‌ها برایشان روشن نیست، بنابراین، از آن، به دین جدید، یاد می‌کنند. ما با زحمتی که علما و فقها و محدثین اسلام کشیده‌اند از اسلام، واقعیت‌هایی را پیش خودمان داریم. خوشبختانه قرآن متنی است که دست نخورده و اکنون در اختیار ماست و از قرآن که بگذریم، بقیه عمدتاً ظنی الصدورند و احادیث قطعی الصدور که مواردی از احادیث متواترند بسیار کم داریم. فقط قرآن است که ما می‌توانیم، تکیه کنیم. قرآن، هم آن‌چه که ظاهر آن است برنامه عملی نیست، باید هزاران حکم بر مبنای قرآن بیاید که متناسب با زمان باشد که خود یک کتاب بسیار قطور و دایرة المعارفی خواهد بود که زندگی بشر را تحت پوشش قرار بدهد. این برنامه وسیع، نزد امام زمان علیه السلام است و شاید همان کتاب‌های «جامع» باشد که گفته می‌شود، پیغمبر به علی بن ابی طالب علیه السلام واگذار کرده و یا آن حرف‌های فراوان از حروف، که این‌ها نقطه علوم هستند که اکنون باز شده‌اند.

البته این قصه سر درازی دارد، به طور کلی یک برنامه کاملی باید در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام باشد که این برنامه، حیات اجتماعی و سیاسی و سایر نیازهای زمین و شاید هم سایر کرات را پوشش دهد. چنان‌چه اشاره گردید، در حکومت امام زمان علیه السلام تنها زمین مطرح نیست، کرات دیگر هم مورد توجه است. همان آیاتی که گفته است: ﴿سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ﴾^۱. بحث‌های پیچیده‌ای در اطرافشان وجود دارد؛ مثلاً تأثیر نور آفتاب، تأثیر ماه، جاذبه ماه و غیره

بالآخره این‌ها بحث‌هایی هستند که نمی‌توان گفت ما امروز می‌فهمیم. این‌که امام زمان علیه السلام با ابر یا نور مسافرت می‌کند؛ لشکر امام زمان علیه السلام با نور می‌روند، و ارتباط بین زمین و آسمان، علائم‌اش الآن هستند که حالا فاصله زیادی داریم. یا دست کم، منظومه شمسی می‌تواند مطرح باشد؛ یعنی زمانی که امام زمان علیه السلام می‌آیند، این روابط، شکل کاملاً جدیدی خواهد داشت. آن عظمتی که خداوند برای خلقت این منظومه و انسان در نظر گرفته در چنین شرایطی قابل درک است. که در آینده خواهد آمد.

امام زمان علیه السلام و معجزه

در کنار این‌ها مسئله دیگر، معجزه است. که ما الآن همه تحلیل‌هایمان را این‌گونه انجام می‌دهیم که تا امام زمان علیه السلام بیایند، همه این مسائل حل خواهد شد و ارتباطات علمی و ابزارها، قوی می‌شود. مثل حالا که ما سند مهمی را از آن طرف دنیا روی امواج بگذاریم و این طرف آن را بخوانیم و یا روی صفحه‌ای کوچک به نام دیسکت یک کتابی را ضبط بکنیم. در عصر ظهور نیز بسیاری از چیزهایی که خارج از عادت است ممکن است اتفاق بیفتد. ما با این که نمی‌خواهیم بگوییم که در عصر مهدی همه چیز، با اعجاز خواهد بود؛ لکن نمی‌توانیم، اعجاز امام زمان علیه السلام را منکر شویم. ایشان قطعاً با معجزات می‌آیند و وارث حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام هستند و معجزات آن‌ها را هم دارند.^۱

همین جا مقداری از مسئله را باز می‌کنیم. به هر حال بحث اداره کردن بشر است؛ آن هم میلیاردها انسان که قطعاً اداره آن قدرت و پشتوانه‌ای قوی لازم دارد. هر چه هم صحبت از آراء مردم و از دموکراسی باشد، باز وجود پشتوانه معنوی لازم است. چون نمی‌توانیم فرض کنیم که بشر آن روز، تبدیل به ملائکه می‌شود و یا نظر امروزی انسان، یکسان شود و انسان‌ها همه به طرف خیر حرکت کنند؛ زیرا چنین چیزی نه انتظارش هست و نه منابع از آن سخن گفته‌اند. البته، تعبیراتی داریم که شیطان مهلتش تمام می‌شود. و در مقابل، خیلی چیزهای دیگر هم داریم که ادامه شرارت را در انسان‌ها یادآور شده‌اند.

۱. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۲۷-۳۲۲.

بنابراین وجود یک قدرت بزرگ معنوی در اختیار امام زمان علیه السلام امری منطقی است که ایشان در مواردی که لازم می‌داند، مثل خود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن استفاده خواهد کرد. ما چنین چیزی را از منابع اهل بیت علیهم السلام استفاده می‌کنیم و هم‌چنین در منابع ادیانی که آن‌ها هم شبیه این‌ها را دارند، می‌بینیم؛ جهانی با حاکمیت و مدیریت مناسب و عدالت مطلق در مدیریت که بشر را نوید صلح و سعادت می‌دهد. با این تفاوت که چنین شرایطی که ما انتظارش را داریم که از مکتب اهل بیت علیهم السلام و از نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله به شخص معین در بشریت تحقق پیدا کند در ادیان دیگر نیست.

مهدی علیه السلام در ادیان دیگر

ادیان دیگر و یا برادران اهل سنت هم، منجی موعود را به انتظار نشسته‌اند، اما واقعیتی وجود دارد و آن، این‌که جزئیاتی که ما در اهل بیت علیهم السلام سراغ داریم، اهل سنت چنین چیزی را ندارند. آن‌ها «مهدی» را پذیرفته‌اند و منابعی که در متون اسلامی هست، مهدویت، به نوعی برای آن‌ها نیز معنا پیدا می‌کند؛ اما چیزی که به طور مشخص و با توضیح برنامه و کار بتوان تشریح کرد، تنها در مکتب اهل بیت علیهم السلام است.

به هر حال، دنیا و به خصوص ما، منتظر چنین واقعه بزرگی هستیم، خود این انتظار هم از جنبه‌های مختلف ارزشمند است. نکته مهم این جاست؛ ما هم الآن مکلفیم که برای تحقق آن اهداف کار کنیم، حال که امام زمان علیه السلام نیستند و همانند خورشید پشت ابر قرار گرفته‌اند این خاصیت را دارد که ما اکنون اگر از نور خورشید مستقیماً استفاده نمی‌کنیم، این فرصت را نیز از دست ندهیم و به دنبال این باشیم که آن‌چه را فکر می‌کنیم، برای بشریت خیر و سعادت می‌آورد که نمونه‌هایش در این معارف وجود دارد، پی‌گیری کنیم.

این حکومت ولایت فقیه که امروز به نیابت از امام زمان علیه السلام می‌خواهد حرکت کند، نباید خارج از چارچوب تعریف شده در این مکتب باشد. با این ایده، در مقابل کسانی هستیم که آن‌ها هم ادعا دارند و آن‌ها هم این حرف‌ها را می‌زنند و از «جهانی شدن» سخن می‌گویند؛ یعنی به طور طبیعی، ارتباطات که زیاد می‌شود، منافع و مصائب و سرنوشت ما نیز در این دنیا با دیگران پیوند می‌خورد؛ مثلاً محیط زیست، مسائل سلاح‌ها، مسائل تجارت، تولیدات و مصرف انرژی، امنیت، دیگر قابل تجزیه نیست و همه به هم دیگر مرتبط شده‌اند.

ادعاهای دروغین مصلحانه

جهانی شدن که یک بخش اصلی آن طبیعتِ خودش و طبیعتِ تکامل انسان است، این ارتباطات را بیشتر می‌کند. اما این جا، نقطه‌ای که حساس شده دو قطبی شدن دنیا است که دنیا امروز درباره آن بحث می‌کند. قدرت‌هایی هستند که مدت‌هاست می‌خواهند این جریان طبیعی دنیا را به نفع خودشان مصادره کنند و تنها منافع خودشان را در نظر گرفته و برنامه‌هایی را بر سایرین تحمیل کنند. در حالی که عمل، رفتار و سابقه این‌ها بیانگر واقعیت‌های دیگری است. همین عملِ فعلی و رفتارشان دقیقاً ضد آن ادعایی است که می‌کنند، حتی روشنفکرهایی که آخرالزمان را مطرح می‌کنند، اکنون در خیلی از جاهای دنیا، اعمالشان، با این ادعاها نمی‌سازد. مطالب و ادعاهایی که ما درباره برنامه‌های امام زمان علیه السلام مطرح می‌کنیم با چیزی که آن‌ها می‌گویند تفاوت زیادی دارد؛ مثلاً یکی از نیازهای جهانی شدن را که آن‌ها مطرح ساخته‌اند همین سازمان ملل است، طبیعی بود که در دنیای مرتبط به هم و در خطر جنگ و نزاع و کشاکش، سازمان ملل لازم بود. سازمان ملل یک چیزی می‌خواست، به نام منشور ملل متحد، که حقوق بشر هم در واقع در همان جاست. ولی دیدیم، در آن موقع نیز با دخالت مستکبران، حقوق بشری که شکل گرفت، تأمین‌کننده منافع خودشان بود که امروزه، آن نیز همانند بسیاری از چیزهای مهم، مبدل به ابزاری برای زورگویی شده است.

آن‌ها با نام حقوق بشر، وضعی درست کردند که فقط منافع خودشان را تأمین می‌کند و خرد شدن و تحقیر شدن دیگران، برای آن‌ها مطرح نیست. و خودشان را صاحبان دنیا می‌دانند. وقتی ما از صاحب الزمان می‌گوییم، موعود ما، مثل آن‌ها نیست، آن‌ها صاحب الزمانی را می‌خواهند که همه چیز را در انحصار خودشان بگیرند، و بر همه چیز ادعای سروری و آقایی کنند. و سرانجام هم بسیار متعصبانه، ظالمانه و مغرورانه، همه بشر را در خدمت خودشان در آورند. آن‌ها شورای امنیتی درست کردند، که طبق تورات باید تصمیمات کلان بگیرد و به آن قدرت هم دادند لکن این قدرت اجرایی و یا حق «وتو» به این شکل، از اختیارات امام معصومی است که اشتباه نمی‌کند و عصمت دارد، به حقوق دیگران نیز توجه می‌کند؛ اما کسی که تنها به نفع خودش و تو می‌کند، کار خطرناکی است. در حکومت جهانی در خانواده بزرگ بشریت، دادن حق و توبه کسانی

که سر تا پا اسیر هوای نفس بوده و در مقابل تعصبات خودشان ذلیل هستند و نمی‌توانند فراتر از تعصبات فکر کرده و تصمیم بگیرند با عقل و منطق سازگار نیست. جهانی شدن اگر به این معنایی که آن‌ها می‌خواهند باشد، با دوران دیکتاتوری که بشریت برای آن تاوان سنگینی را پرداخته است، تفاوتی ندارد.

این‌طور آدم‌ها واقعاً حق ندارند خودشان را صاحب دنیا بدانند و بگویند که ما می‌خواهیم حکومت جهانی درست کنیم و به جای دیگران تصمیم بگیریم. آیا به راستی با این بی‌عدالتی‌ها، دو رنگی‌ها، دورویی و ستم‌هایی که این‌ها می‌کنند، و با این گزینشی عمل کردن در مسائل جهانی می‌توان به ثبات و امنیت اندیشید؟ چنین اعمالی در بدترین دیکتاتورها نیست و فقط در جنگل و در طبیعت حیوانات جنگلی است.

برای نمونه، موضع‌گیری‌هایی که امروزه آمریکایی‌ها در خصوص جنایت صهیونیست در «جنین» گرفته و به نام حقوق بشر، شورای امنیت و دنیا را به دنبال خود کشیدند، چه مناسبی می‌توانست با حقوق بشر داشته باشد. در این مسئله دیگر جایی برای پنهان کردن جنایت‌ها نبود، چراکه اخبار و گزارش‌های آن، توسط دوربین‌های خبرنگاران، به همه جا انتشار یافته بود. حتی مسئله به گونه‌ای فاجعه‌آمیز بود که خود خاخام‌های یهودی نیز به آن اعتراف داشتند؛ اما دیدیم که بالأخره شورای امنیت وقتی جلسه تشکیل داد، آمریکایی‌ها باز هم دخالت کردند.

در این جا بحث افراد نیست. «بوش» یا «شارون» کسی نیستند، بلکه سؤال این است آن سیستمی که این چنین آدم‌ها را سرکار چیده، آیا می‌تواند، جهانی شدن را اداره کند؟ یا شورای امنیت وقتی علیه عراق تصمیمی گرفت و عراق اجرا نکرد این‌ها، به همین دلیل عراق را تحریم کردند. منطق عراق، این است که بازرسان سازمان ملل، جاسوس هستند.

حالا هم هر روز بالای سرش هواپیما پرواز می‌کند که اگر تکان بخورد، بمب‌هایش را به سر آن‌ها می‌ریزند. همین کار را اسرائیل هم در یک گوشه دیگر جهان می‌کند و همین‌ها به او جایزه صلح می‌دهند! امروز نیز، همین آدم‌ها داعیه حکومت جهانی دارند. این‌ها اکنون قافله سالار حرکت جهانی شدن هستند؛ در حالی که مسئله آن‌قدر بغرنج است که در همان کشورهای خودشان، چندی پیش در اسپانیا (اجتماع سران اروپا و امریکای لاتین) حدود دویست هزار نفر مردم جمع شدند و علیه این نوع جهانی شدن در کشوری مثل اسپانیا، تظاهرات کردند.

حالا کمی روشن شد که چرا ادعای ما با آنچه که دیگران مطرح ساخته‌اند، تفاوت دارد. اگر در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام شاگردان و فرزندان علی بن ابی طالب علیه‌السلام ادعای جهانی شدن و حکومت واحد جهانی را دارند، این مناسب با این انسان‌ها است.

دروغ جهانی شدن

داعیه جهانی شدن و شعارهای این‌گونه خود فریبی بیش نیست و کسانی که متولی آن هستند ظالمند و واقعاً متجاوزند؛ حریص و خودخواه هستند. همه این مقوله‌های بشری را جایی می‌خواهند که به نفعشان باشد؛ مثلاً محیط زیست که یک مسئله جهانی است و اگر آلوده شد، همین‌طور سرایت می‌کند، باید جهانی فکر شود و از قطع جنگل‌ها، آلوده کردن دریاها و فضای تنفس مردم با سوخت‌های نامناسب پرهیز گردد و از به‌کارگیری مواد شیمیایی و سربی و غیره که فضا را ناسالم و غیرقابل تنفس می‌کند، خودداری شود؛ اما عجیب است که داعیان جهانی شدن حتی در این مسئله نیز ظفره می‌روند و همین آدم‌ها به پیمان زیست محیطی «کیوتو» عمل نمی‌کنند.

چون آمریکا خودش یک قاره است و آن طرف، مسئله اولش، محیط زیست نیست؛ بلکه انرژی و زغال سنگ و نفت سنگین مصرف کردن است. یا پیمان جهانی بهره‌گیری صلح‌آمیز از نیروی اتم که ما هم امضا کردیم و عضو هستیم، الآن هم آژانس هسته‌ای، سالی، چندبار آمده کشور ما را بازرسی کرده؛ حتی اگر احتمال بدهند در یکی از دانشگاه‌ها کارهای تحقیقاتی می‌کنیم، که احتمال تخلف در آن وجود دارد، آن دانشگاه و آزمایشگاه را می‌بینند. الآن که ما عضویم، اینها طبق همان قانون نمی‌توانند ما را از استفاده صلح‌آمیز، محروم کنند.

با این همه، جلو بسیاری از نیازهای فنی ما را گرفتند و حتی ما را از خرید برخی از تکنولوژی‌ها که استفاده صلح‌آمیز داشت، منع کرده‌اند.

معلوم است آدم‌های ظالم و متجاوزی که این‌گونه بدون توجه به حقوق سایر ملّت‌ها تصمیم می‌گیرند، حالا ادعای حکومت جهانی و سرمداری جهانی شدن را در سر می‌پرورانند. اکنون مهم‌ترین آزمایشگاه حقوق بشر، همین فلسطین است. آن‌ها اگر درست می‌گویند، باید این‌جا خودشان را نشان بدهند که چقدر صادقند و در حقوق بشر، در آزادی خواهی، در جهانی شدن - که

شعارهای همیشگی آنها شده... چقدر درست عمل می‌کنند. راستی چطور می‌شود که آدم‌ها این قدر، بی‌انصاف و گستاخ می‌شوند که به اردوگاهی که هیچ دفاعی ندارد؛ یعنی یک سلاح خمپاره هم ندارد و بدون سلاح ضد هوایی است با هواپیما، تانک، هلی‌کوپتر، سرباز و بُلدوزر حمله می‌کنند و مردم را زیر ویرانه‌ها دفن می‌نمایند و حتی مانع آمدن امداد و آمبولانس برای جابه‌جایی مجروح می‌شوند و اسم آن را دفاع از خود می‌گذارند! آیا این دفاع از خود حساب می‌شود؟ البته در قاموس و منطق آنها، برای اسرائیل دفاع از خود به شمار می‌رود. در حالی که وقتی یک جوان فلسطینی، در برابر این تجاوزها می‌ایستد و مجروح می‌شود، متهم به تروریست می‌گردد. و اگر کسانی از این جوان حمایت کردند، حامی تروریست می‌شوند. اما اسرائیل با آن جنایت‌هایش صلح طلب می‌شود. و همین‌طور امریکا به طریق اولی حامی صلح و دوستی! واقعاً این طرز تفکر زشت است. متأسفانه ما در کشور خودمان آدم‌هایی داریم که همان فرهنگ را قبول دارند و آنها را متمدن هم می‌دانند و از این تفکرها، حمایت می‌کنند! با گستاخی به نفعشان می‌نویسند و سخنرانی می‌کنند و طرف‌های مخالف آنها را محکوم هم می‌کنند!

خیلی عجیب و باور نکردنی است که در یک کشور اسلامی و در جامعه‌ای که انسان‌ها، منتظر امام زمان علیه السلام هستند آدم‌هایی پیدا بشوند و این‌گونه و با این شیوه‌ها با متجاوزین همسو گردند و به نقد عملکرد خودشان در رابطه با انقلاب و جنگ و غیره بپردازند.

به هر حال، بحث درباره امام زمان علیه السلام و حکومت واحد جهانی حضرت مهدی علیه السلام است، به این امید که خود این، معرف افکار واقعی ما شده و تابلو طرفداران مکتب اهل بیت علیهم السلام باشد، باید مسئله امام زمان علیه السلام جدی‌تر و در عین حال با زبان امروز، مطرح گردد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

برترین‌های فرهنگ مهدویت

رتبه‌های نخست

آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت*

خسرو باقری

مقدمه

آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت، یکی از مصداق‌های بحث عام‌تری است که از آن، به عنوان آسیب‌شناسی در تربیت دینی یاد شده است. برای توضیح این که مقصود از آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت چیست، نخست باید به جنبه تربیتی مهدویت اشاره کرد. اعتقاد به وجود و ظهور امام مهدی علیه السلام از جمله اعتقادهای اسلامی و شیعی است و هم چون سایر اجزای این اعتقادات، لوازم تربیتی معینی بر آن مترتب است. بر این اساس، مهدویت تنها مسئله‌ای اعتقادی نیست، بلکه بعد تربیتی نیز دارد. هنگامی که ما مشخص می‌کنیم بر اساس متون روایی، اعتقاد به وجود و ظهور مهدی علیه السلام ضروری است، مجموعه دانشی را برای افراد فراهم نموده‌ایم. اما هنگامی که این مجموعه، به همراه خود، تحولات هیجانی، عاطفی و عملی معینی را ایجاد می‌کند که ضمن آن، افراد می‌کوشند خود را برای یآوری امام مهدی علیه السلام مهیا سازند، پهره تربیتی مهدویت آشکار می‌گردد.

با توجه به جنبه تربیتی مهدویت، اکنون می‌توان مقصود از آسیب‌شناسی معطوف به آن را مشخص کرد. در این جا، آسیب‌شناسی حاکی از بازشناسی موارد سوء برداشت یا سوء عملکرد در جریان تربیتی مهدویت است. تا جایی که به ذات دین، مشتمل بر مهدویت مربوط است، نمی‌توان از آسیب و آسیب‌شناسی سخن به میان آورد. اما هنگامی که

* سطح مقاله: تخصصی. نشریه انتظار، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.

جریان تربیت دینی، مشتمل بر بعد تربیتی مهدویت شکل می‌گیرد، امکان ظهور آسیب و بنابراین آسیب‌شناسی فراهم می‌گردد، زیرا در جریان تربیت دینی، دست آدمی گشوده می‌شود و اکنون اوست که باید با فهمی که از دین کسب می‌کند، به عمل روی آورد و زمینه تحقق برداشت‌های خود را هموار کند. در طی این مسیر است که افق کوتاه دید آدمی، بدفهمی‌ها را در دامن می‌پرورد؛ چنان که دامنه محدود همت او، بدکرداری‌ها را در پی می‌آورد. از این رو آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت، تلاشی برای بازشناسی این‌گونه لغزش‌های فکری و عملی در جریان تحقق بخشیدن به بعد تربیتی مهدویت است.

اما چنان که اشاره شد، آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت، خود موردی از بحث عام‌تر آسیب‌شناسی تربیت دینی و اسلامی است. به عبارت دیگر همه انواع آسیب‌شناسی در تربیت دینی، در هر یک از موارد آن نیز صادق خواهد بود. به این ترتیب رابطه آسیب‌شناسی تربیت دینی با آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت، رابطه کلی و جزئی خواهد بود؛ یعنی آنچه به طور کلی در مورد نخست صادق است، به نحو جزئی و مصداقی در مورد دوم نیز صادق خواهد بود.

بر این اساس چارچوب آسیب‌شناسی تربیتی مهدویت، باید بر حسب چارچوب کلی آسیب‌شناسی تربیت دینی و اسلامی صورت‌بندی شود. نگارنده، پیش‌تر در مقاله‌ای تحت عنوان «آسیب و سلامت در تربیت دینی» چارچوبی کلی برای بحث پیشنهاد کرده است.^۱ در نوشتار حاضر، با مبنا قرار دادن چارچوب مذکور، در مورد خاص مهدویت به بحث از آسیب‌شناسی تربیتی خواهیم پرداخت. در چارچوب مبنایی، آسیب‌شناسی تربیتی دینی در هفت محور تنظیم شده است. در هر یک از این محورها، دو سوی لغزش و آسیب و یک حد میانه، به منزله شاخص سلامت مطرح گردیده است. در این جا، فهرست محورهای مذکور ذکر می‌گردد و در متن مقاله با اشاره‌ای کوتاه در توضیح هر یک، مستندات در خصوص بحث اصلی این نوشتار یعنی مهدویت به دست داده خواهد شد.

۱. این مقاله در همایش آسیب‌شناسی تربیت دینی وزارت آموزش و پرورش عرضه گردیده است.

- محورهای اصلی آسیب‌شناسی تربیت دینی به قرار زیر است:
۱. آسیب‌ها: حصاربندی و حصارشکنی، سلامت: مرزشناسی؛
 ۲. آسیب‌ها: کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری، سلامت: سهل‌گیری؛
 ۳. آسیب‌ها: گسست و دنباله‌روی، سلامت: هدایت؛
 ۴. آسیب‌ها: مریدپروری و تک‌روی، سلامت: امامت؛
 ۵. آسیب‌ها: قشری‌گری و عقل‌گرایی، سلامت: عقل‌ورزی؛
 ۶. آسیب‌ها: خرافه‌پردازی و راز‌زدایی، سلامت: حق‌باوری؛
 ۷. آسیب‌ها: انحصارگرایی و کثرت‌گرایی، سلامت: حقیقت‌گرایی مرتبتی.

۱. آسیب‌ها: حصاربندی و حصارشکنی، سلامت: مرزشناسی

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی در دو سوی متقابل، حصاربندی و حصارشکنی نامیده شده‌اند. در حصاربندی، نظر بر این است که خط مشی اساسی برای تربیت دینی افراد، دور نگاه داشتن آنان از بدی و نادرستی است. این شیوه قرنطینه‌سازی، خود یکی از منشأهای آسیب‌زاست، زیرا با مانع شدن آنان از مواجهه با بدی و نادرستی، توان مقاومت را در آنان تحلیل می‌برد. قرنطینه‌سازی، تنها به صورت موقت و در برخی از مراحل اولیه تربیت رواست، اما تبدیل آن به خط مشی اساسی تربیت، در حکم مبدل ساختن آن به یکی از عوامل آسیب‌زایی است. از سوی دیگر، حصارشکنی و قراردادن افراد در معرض مواجهه با جریان‌های مختلف فکری و عملی، بدون فراهم آوردن قدرت تحلیل و مقاومت در آنان نیز منشأ آسیب‌زایی است. حالت سلامت در تربیت دینی، مرزشناسی است. مرزشناسی چون یکی از عوامل راهبردی در تربیت دینی است، حاکی از آن است که باید در جریان طبیعی زندگی، در مواجهه با بدی‌ها و نادرستی‌ها، توانایی تبیین و تفکیک میان خوبی و بدی یا درستی و نادرستی را به صورت مدلل در افراد فراهم آورد و به این ترتیب، زمینه مهارگرایش‌های آنان به بدی و نادرستی را مهیا کرد.

مرزشناسی با تقوای حضور ملازم است؛ نه با تقوای پرهیز، و مصونیت در متن موقعیت را جست و جو می‌کند، نه مصونیت در قرنطینه را.

با توجه به چارچوب کلی آسیب و سلامت در این محور، به بررسی آن در مورد خاص مهدویت خواهیم پرداخت. بر این اساس، بهره‌وری از مهدویت در امر تربیت در دو صورت آسیب‌زا خواهد بود. هنگامی که فهم ما از این اصل اعتقادی و عمل ما در پرتو آن، به صورت حصاربندی جلوه‌گر شود و هنگامی که موضع ما در قبال آن به حصارشکنی منجر شود. در شکل نخست از آسیب‌زایی، تصور و برداشتی از مهدویت و انتظار مهدی عج وجود دارد. به این معنا که دو صف حق و باطل، هر یک با پیروان خود، برقرارند تا زمانی که ظهور رخ دهد و باطل مضمحل شود. در این فاصله، پیروان حق باید بریده و برکنار از پیروان باطل، «انتظار» بکشند تا لحظه وقوع واقعه فرارسد. در این تصور، دوران غیبت به مثابه «اتاق انتظار» است که باید در آن، به دور از اهل باطل نشست و منتظر بود تا صاحب امر بیاید و کار را یکسره کند. تلاش افراد در این جا برای دور نگاه داشتن و مصون داشتن خود و دیگران، از اهل باطل است.

پی آمد چنین فهمی از مهدویت، به صورت تربیت قرنطینه‌ای آشکار می‌گردد که در آن می‌کوشند افراد را با کنار کشیدن از معرکه همراه با انتظاری انفعالی، مصون نگاه دارند. این پی آمد تربیتی، گونه‌ای آسیب‌زا از تربیت را نشان می‌دهد، زیرا منطق حصاربندی بر آن حاکم است که عبارت از افزایش آسیب‌پذیری فرد از طریق دور نگاه داشتن وی از مواجهه است. اما این آسیب‌زایی، خود از کژفهمی نسبت به مهدویت نشأت یافته است. اگر مهدویت، ناظر به غلبه نهایی حق بر باطل است، باید این غلبه را در پرتو قانون کلی چالش میان حق و باطل فهم کرد. در چالش با باطل است که حق غالب می‌گردد. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را درهم می‌شکنند و ناگاه نابود می‌گردد. وای بر شما از آن چه وصف می‌کنید.^۱

در روایات نیز مسئله مهدویت نه در قرنطینه، بلکه در فضای باز یعنی در عرصه مواجهه و چالش میان حق و باطل ترسیم شده است. به تعبیر روایتی که در زیر آمده است، مؤمنان در عصر غیبت چون ساکنان کشتی، اسیر در پنجه طوفانند که با آن واژگون و زیرورو می‌گردند. آنان با پرچم‌های اشتباه‌انگیز روبه‌رو خواهند بود و باید چنان بصیرتی داشته باشند که پرچم مهدی علیه السلام را از پرچم‌های دروغین بازشناسند. در چنین عرصه چالش‌خیزی است که باید کسی ایمان خویش را محفوظ نگاه دارد، قرنطینه‌ای در کار نیست. روایت چنین می‌گوید:

مفضل بن عمر جعفری می‌گوید: شنیدم که شیخ - یعنی امام صادق علیه السلام - می‌فرمود: مبادا علنی کنید و شهرت دهید. بدانید به خدا قسم، حتماً مدت زمانی از روزگار شما غایب خواهد شد و بی‌تردید پنهان و گم نام خواهد گردید تا آن جا که گفته شود: آیا او مرده است؟ هلاک شده است؟ در کدامین سرزمین راه می‌پیماید؟ و بدون شک، دیدگان مؤمنان بر او خواهد گریست و هم چون واژگون شدن کشتی در امواج دریا، واژگون و زیرورو خواهند گردید. پس هیچ کس رهایی نمی‌یابد مگر آن کس که خداوند از او پیمان گرفته و ایمان را در دل او، نقش کرده و با روحی از جانب خود تأییدش فرموده باشد. بی‌تردید، دوازده پرچم اشتباه‌انگیز که شناخته نمی‌شود کدام از کدام است، برافراشته خواهد شد...^۱

در همین سیاق، روایات فراوانی وجود دارد حاکی از این که در دوران غیبت، آزمون‌های سنگین و دشواری‌های بسیار رخ خواهد داد. به‌طور مثال، در روایتی از جابر جعفری آمده است که می‌گوید:

به امام باقر علیه السلام گفتم که گشایش در کار شما کی خواهد بود؟ پس فرمود: هیهات! هیهات! گشایش در کار ما رخ نمی‌دهد تا آن که شما غربال شوید (و این را سه بار فرمود) تا آن که خدای تعالی، تیرگی را (از شما) زایل کند و شفافیت (در شما) به جای ماند.^۲

۱. نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۲. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۳۸۹.

چنان که عبارت‌های مذکور نشان می‌دهد، دوران غیبت دوران مواجهه با موقعیت‌های سخت و آزمون‌های دشوار است که در نتیجه آن، بسیاری غریبال خواهند شد؛ به این معنا که از آزمون سربلند بیرون نخواهند آمد. بنابراین، تصور آرمیدن در حصارهای محفوظ و بر کنار ماندن از اصطکاک و مواجهه، تصویری مردود است و در قاموس مهدویت و تربیت مهدوی نیست.

شکل دوم از آسیب‌زایی، در مقابل حصاربندی، با حصارشکنی آشکار می‌گردد. در حالی که در حصاربندی مرزهای آهنین می‌گذرانند، در حصارشکنی هر مرزی را برمی‌دارند و بی‌مرزی را حاکم می‌کنند. حاصل این امر، بروز التقاط‌های ناهم‌خوان میان اندیشه‌های حق و باطل است. آسیب‌زایی حصارشکنی در تربیت دینی این است که درست و نادرست، یک جا خوراک افراد تحت تربیت می‌شود و این خوراک ناجور، رشدی را سبب نخواهد شد و چه بسا که مسمومیت و هلاک در پی داشته باشد. نمونه این بی‌مرزی و التقاط در عرصه مهدویت، آن است که کسانی معتقد شوند: «مهدی» اسم خاصی برای فرد معینی نیست، بلکه نمادی کلی برای اشاره به چیرگی نهایی حق و عدالت بر باطل و بیدادگری است و مصداق این نماد می‌تواند هر کسی باشد.

در روایات مربوط به مهدویت، این‌گونه حصارشکنی به دیده منفی نگریسته شده است. بنابراین، در روایات فراوانی بر این نکته تأکید شده است که مهدی علیه السلام نام شخص معینی است. به طور مثال، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود:

مهدی مردی از عترت من است که به خاطر (برپایی) سنت من می‌جنگد، چنان که من به خاطر وحی جنگیدم.^۱

بر همین سیاق در روایات دیگری، اشاره شده است که:

مهدی علیه السلام از فرزندان امام علی علیه السلام، فاطمه زهرا علیها السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و هم‌چنین هر یک از امامان بعدی است.^۲

۱. ینابیع الموده، به نقل از منتخب الاثر، ص ۲۳۲.

۲. ر.ک: منتخب الاثر، فصل دوم.

نه تنها بر این نکته تأکید شده است که باید به «مهدی» چون نام خاص فرد معینی اعتقاد ورزید، که خداوند رسالت حاکمیت بخشیدن به حق و عدالت را به عهده وی گذاشته است، بلکه به طور کلی باید در دوران غیبت، دین و آموزه‌های اصیل آن را باز شناخت و بر آن پای‌ورزی کرد. این امر نیز نشانِ نادرستی مرزشکنی و برآمیختن حق و باطل در دوران غیبت است. به طور مثال، روایت زیر در این مورد قابل ذکر است:

علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر رضی الله عنه روایت کرده است که آن حضرت فرمود: هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود، پس خدا را! خدا را! [مواظب باشید] در دیتان، شما را از آن دور نسازند. صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود تا کسی که بدین امر قائل است، از آن بازگردد. همانا این آزمایشی از جانب خدا است که خداوند، خلق خود را بدان وسیله می‌آزماید...^۱

تعبیر الله الله فی ادیانکم در این روایت، سخنی مؤکد بر اهمیت بازشناسی آموزه‌های اصیل دینی در دوران غیبت است. بر این اساس، محو کردن مرزهای میان حق و باطل و برهم آمیختن آن‌ها، یکی از لغزش‌هایی است که می‌تواند در خصوص مهدویت رخ دهد. به این ترتیب، آشکار است که هر دو گونهٔ آسیب‌زایی یعنی حصاربندی و حصارشکنی، در عرصهٔ مهدویت مردود تلقی شده است. حالت سلامت در این محور از بحث، به دور از هر دو گونهٔ مذکور مرزشناسی است. مرزشناسی با قبول ارتباط، از حصاربندی متفاوت می‌گردد و با ردّ التقاط، از حصارشکنی متمایز می‌شود. مرزشناسی چون یکی از راهبردهای تربیت دینی، مستلزم آن است که فرد در متن موقعیت‌ها قرار داشته باشد و با بازشناسی مرزهای راستی از ناراستی و درستی از نادرستی، راه خود را بیابد. تربیت در این شکل، به دقت همچون آموختن حرکت در یک میدان مین است. مصون رفتن در جادهٔ کناره، هنری نمی‌خواهد و آموزشی نمی‌طلبد. اما مسئله این است که تربیت دینی و مهدوی، جادهٔ کناره ندارد، بلکه درست از میدان مین می‌گذرد و نمی‌توان از

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۶.

آن کناره گرفت. از سوی دیگر، بی پروا دویدن در این میدان نیز سر بر باد دادن است. تنها با آموختن بازشناسی خط عبور، می‌توان در این میدان حرکت کرد.

هر چند بیرون از قرنطینه بودن و در مواجهه قرار داشتن دشوار است، اما هنگامی که فرد با شناخت مرزها و حدود همراه گردد، توانایی حرکت سالم را خواهد یافت. در روایت مذکور،^۱ هنگامی که امام صادق علیه السلام اشاره می‌کند که در دوران غیبت، وضعیت مؤمنان چون افراد یک کشتی واژگون شده زیرورو می‌گردد، راوی سخت می‌هراسد و چاره می‌طلبد. در ادامه روایت، چنین آمده است:

...راوی گوید: پس من گریستم و به حضرت عرض کردم: [در چنین وضعی] ما چه کنیم؟ فرمود: ای اباعبدالله! - و در این حال به پرتو خورشید که به درون خانه و ایوان می‌تابید، نظر افکند - آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بلی، پس فرمود: مسلماً کار ما روشن‌تر از این خورشید است.

در پاسخ امام، مرزشناسی چون چاره کار معرفی شده است. با توجه به زمینه سخن که در آن، زیرورو شدن و بروز پرچم‌های اشتباه‌برانگیز مطرح شده، پاسخ بیانگر این است که اگر کسی مرزهای حق و باطل را بشناسد و نور را از ظلمت باز شناسد، به سهولت می‌تواند راه خود را پیش گیرد و حرکت کند.

با داشتن تصویر درستی از مهدویت، مدلول‌های درست آن در تربیت نیز معین خواهد گردید. تربیت مهدوی، تربیت برای محیط باز است و از این رو، مستلزم آن است که افراد، توانایی مرزشناسی را کسب کنند و آمادگی مواجهه و رویارویی با اصطکاک‌های فکری و عملی را بیابند. این مرزشناسی شامل مواردی از این قبیل است: شناخت مهدی علیه السلام چون شخصی معین، شناخت رسالت وی در برپایی حق و عدالت، شناخت حقانیت آموزه‌های دین اسلام که وی آن را به جهانیان عرضه خواهد نمود، آشنایی با جریان‌های فکری مختلف که سودای برقرار ساختن حق و عدالت را در جوامع بشری در سردارند و توانایی

۱. نعمانی، الغیبه، ترجمه غفاری، ص ۳۵.

بازشناسی میزان درستی و نادرستی آن‌ها و توانایی در میان گذاشتن محققانه باورهای خود با آن‌ها.

پیرو مهدی علیه السلام با تربیت شدن برای زیستن در چنین محیط بازی، از انتظار انفعالی ظهور وی به دور خواهد بود و در اثر ارتباط سازنده با جریان‌های فکری دیگر، انتظاری پویا را نسبت به ظهور، آشکار خواهد ساخت. انتظار پویا به معنای فراهم ساختن فعالانه زمینه‌های ظهور است.

۲. آسیب‌ها: کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری، سلامت: سهل‌گیری

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی در دو قطب کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) و سهل‌انگاری قرار دارند. در قطب اول، آسیب‌زایی تربیت دینی ناشی از آن است که آرمان‌های بسیار والای دینی را از افراد تحت تربیت طلب می‌کنند، بدون آن که توان و طاقت واقعی آن‌ها را چون معیار حرکت به سمت این آرمان‌ها در نظر بگیرند. از این رو بار سنگین آرمان‌های مذکور، طاقت‌سوز خواهد بود. در قطب دوم سهل‌انگاری با بی‌اعتنایی به آرمان‌های بلند، چهره دیگری از آسیب‌زایی را آشکار می‌سازد. سهل‌انگاری، جدیت و تلاش را از عرصه تربیت می‌زداید و به این ترتیب، حرکت پیش‌رونده را به پرسه‌زدن تبدیل می‌کند؛ در حالی که پرسه‌زدن، سازنده و شکل‌دهنده نیست.

حالت سلامت در این محور، سهل‌گیری است. سهل‌گیری با کمال‌گرایی (غیر واقع‌گرا) از این جهت متفاوت است که در آن، کمال را برای فرد در حد وسع وی می‌جویند و از فراتر از آن اغماض می‌کنند. تفاوت آن با سهل‌انگاری نیز در این است که در سهل‌گیری، در هر حال چشم به سوی آرمان‌ها دارند و حرکت پیش‌رونده را می‌خواهند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دین خود را «سهله سمحه» نامیده و جای‌گاه خود را در نقطه سهل‌گیری معین کرده است.

با به کارگیری چارچوب این محور در زمینه مهدویت، به ترتیب از دو گونه آسیب‌زایی

یعنی کمال‌گرایی (غیرواقع‌گرا) و سهل‌انگاری، سخن خواهیم گفت. سپس، حالت سلامت را تحت عنوان سهل‌گیری مورد بحث قرار خواهیم داد.

در قطب نخست آسیب، ابتدا باید به این مسئله پاسخ گوئیم که کمال‌گرایی (غیرواقع‌گرا) چگونه در عرصه تربیت مهدوی آشکار می‌گردد. زمینه این امر، آن است که مهدی علیه السلام، عهده‌دار رسالتی سخت و سترگ است. تلاش گسترده در سطح جهان برای زدودن ظلم و بی‌عدالتی و نشانیدن حق و عدالت بر اریکه قدرت، کاری به غایت دشوار است؛ زیرا مستلزم بازستاندن قدرت از دست مدعیان دروغین و جسور آن خواهد بود. از این رو، امام مهدی علیه السلام با مقاومت‌های بسیاری روبه‌رو خواهد شد و ناگزیر، جنگی جانکاه در پیش خواهد داشت. این نکته در روایات فراوانی مورد نظر قرار گرفته است. در زیر، به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم:

مفضل بن عمر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: نشانه قائم چیست؟ فرمود:

آن‌گاه روزگار گردش کند و گویند: او مرده یا هلاک شده؟ در کدامین سرزمین می‌گردد [به سر می‌برد]؟ عرض کردم: فدایت شوم، سپس چه خواهد شد؟ فرمود: ظهور نمی‌کند مگر با شمشیر.^۱

هم‌چنین، ابوبصیر گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می‌فرمود:

...شمشیر بر گردن خویش حمایل می‌سازد، هشت ماه به شدت مبارزه می‌کند تا این که خدا راضی شود...^۲

در پیش بودن این مسئولیت سنگین و خطیر برای مهدی علیه السلام کار را برای پیروان وی نیز دشوار خواهد ساخت. خداوند چنین مقدر نکرده است که آن حضرت، این رسالت را به تنهایی و تنها با مدد غیبی به انجام برساند، بلکه نظر بر آن بوده است که بشر در گیرودار این رخداد عظیم، خود نیز تحول یابد و در تعیین سرنوشت تاریخی خویش نقش‌آفرینی کند.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۶۴.

به هر روی، کسانی خواهند توانست خود را برای این یآوری آماده کنند که ظرفیتی عظیم در خویش سراغ گیرند. به همین دلیل، صفات برجسته‌ای برای یاوران مهدی علیه السلام ذکر شده است؛ چنان‌که در روایتی در وصف شجاعت آنان آمده است:

و مردانی که گویی دل‌هایشان پاره‌های پولاد است...^۱

هم‌چنین در روایتی ابوالجارود به نقل از امام باقر علیه السلام گوید: آن حضرت به من فرمود: ... چون شنیدید ظهور کرده است، نزد او بروید، اگر چه کشان کشان بر روی برف و یخ باشد.^۲

این بیان حاکی از آن است که یاران امام، چنان نستوه‌اند که اگر لازم باشد خود را به این نحو نیز به وی برسانند، به آن مبادرت خواهند کرد.

در نظر بودن چنین غایت بلندی در مسئله مهدویت، زمینه‌ساز آسیب تربیتی کمال‌گرایی (غیرواقع‌گرا) می‌گردد. این آسیب چنین آشکار می‌گردد که مریبان، بدون توجه به وسع فهمی و عملی افراد، آنان را از همان ابتدا به فتح این قله عظیم فراخوانند. آسیب این‌گونه کمال‌گرایی، به صورت اعراض کلی فرد از مقصد و مقصود آشکار می‌گردد و این در جریان تربیت، نقض غرض خواهد بود، زیرا فراخواندن افراد به کمال، برای آن است که آنان از وضعیت کنونی خویش، به سوی نقطه‌ای فراتر حرکت کنند. اما هنگامی که این امر به صورت غیرواقع‌بینانه صورت گیرد، فرد را از اصل حرکت منحرف می‌سازد. مربی باید بداند که هر کسی برای آن ساخته نشده است که بتواند یاور خاص مهدی علیه السلام باشد و نمی‌توان همگان را در این حرکت، به قله نشان داد و با این حال، چنین نیست که این‌گونه افراد جایی در کاروان بلند دامنه نصرت مهدی علیه السلام نداشته باشند.

در قطب دوم و در نقطه مقابل کمال‌گرایی، سهل‌انگاری قرار دارد. سهل‌انگاری در قلمرو مهدویت، به این نحو آشکار می‌گردد که جایی برای آن در ذهن و ضمیر فرد فراهم

۱. به نقل از صدر، تاریخ ما بعدالظهور؛ مجلسی، ص ۳۴۸-۳۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۴.

نیاید و به تبع آن، نقشی برای آن در تحول شخصیتی وی وجود نداشته باشد. به عبارت دیگر، در این قطب، مسئله مهدویت در منظومه تربیت دینی به کنج تغافل یا غفلت می‌افتد و هیچ نقشی برای آن در جریان تربیت دینی در نظر گرفته نمی‌شود.

در پاره‌ای از روایات به این نکته اشاره شده است که چگونه برخی از مردم، مسئله مهدویت را به بوتۀ فراموشی و غفلت می‌سپارند؛ به نحوی که به وقت ظهور وی شگفت‌زده می‌شوند. به طور مثال، حماد بن عبدالکریم گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام از حضرت قائم علیه السلام یاد شد. پس آن حضرت فرمود: بدانید که هر گاه او قیام کند، حتماً مردم می‌گویند: این چگونه ممکن است؟ در حالی که چندین و چند سال است که استخوان‌های او نیز پوسیده است.^۱

آسیب‌زایی سهل‌انگاری در این است که نقش تربیتی آرمان‌ها را با سبک‌گرفتن یا فراموش کردن آن‌ها از میان برمی‌دارد. هر آرمانی، متناسب با ویژگی‌های خود قابلیت معینی را در افراد شکل می‌دهد. سهل‌انگاری نسبت به هر آرمانی، سهم تربیتی معینی را از عرصه تربیت خارج می‌سازد. مهدویت یکی از زنده‌ترین و پویاترین آرمان‌های دینی است، زیرا افراد را در ارتباط با رخدادی قرار می‌دهد که در پیش است و با توجه به این که وقت آن نامعین است، هر آن ممکن است واقع شود.

رخدادهای مربوط به آینده، از توانایی ویژه‌ای برای آماده‌سازی افراد برخوردارند. مهدویت در میان این‌گونه رخدادهای مربوط به آینده، یکی از برجسته‌ترین آن‌هاست، زیرا در عرصه وسیعی یعنی در پهنه حیات بشری رخ می‌دهد و در حکم برآیندی برای درازای بلند تاریخ آدمی و چون نقطه روشنی در پایان آن است. سهل‌انگاری نسبت به مهدویت در تربیت دینی، به منزله از دست نهادن این تأثیر عظیم تحول‌بخش در شخصیت افراد است.

در نقطه میان دو قطب آسیب‌زای مذکور، حالت سلامت عبارت از سهل‌گیری است.

سهل‌گیری از معایب هر دو قطب کمال‌گرایی (غیرواقع‌گرا) و سهل‌انگاری به دور است، زیرا در عین حال که در آن، به کمال نظر هست، وسع فرد نادیده گرفته نمی‌شود و در عین حال که در آن سهولت در کار است، غفلت در میان نیست.

در تربیت مهدوی باید سهل‌گیری را چون یکی از شاخص‌ها در نظر گرفت. در سهل‌گیری، باید نخست به حدود وسع فهمی و عملی فرد توجه یافت و آن‌گاه با نظر به این حدود، حرکت وی را تسهیل کرد.

امام علی علیه السلام در حدیثی طولانی که در آن از مهدی علیه السلام یاد کرده است، خطاب به حذیفه بن الیمان فرمود:

ای حذیفه! با مردم آن‌چه را نمی‌دانند [نمی‌فهمند] نگو، که سرکشی کنند و کفر ورزند. همانا پاره‌ای از دانش‌ها سخت و گران‌بار است که اگر کوه‌ها آن را بر دوش کشند، از بردن آن ناتوانند....^۱

در این سخن توجه به وسع فهمی و دانشی افراد، مورد تأکید قرار گرفته و به صراحت اظهار شده که نادیده گرفتن آن، موجب اعراض و بلکه کفرورزی خواهد گردید. به تبع وسع فهمی، وسع عملی و حد طاقت افراد در به دوش کشیدن تکالیف نیز باید مورد توجه قرار گیرد. گفتنی است که حتی در یاوران نزدیک مهدی علیه السلام برخی وسع و طاقت بیش‌تری از دیگران نشان می‌دهند، اما به هر روی هر کدام متناسب با وسع خویش عمل می‌کنند. در حدیثی که پیش‌تر در وصف یاران مهدی علیه السلام ذکر شد، این تعبیر نیز آمده است:

در میان آنان، مردانی هستند که شب را نمی‌خسبند و در نمازی که می‌گزارند، چونان زنبور زمزمه‌ای بر لب دارند. شب را با برپایی نماز، صبح می‌کنند و روز را با فرماندهی سپاه‌شان سپری می‌کنند. راهبان شب و شیران روزند.^۲

سید محمد صدر در شرح این بخش از روایت می‌گوید که این ظرفیت عظیم یعنی عبادت در شب و رزم در روز، تنها در برخی از یاران مهدی علیه السلام وجود دارد.

۱. همان، ص ۱۴۲.

۲. به نقل از تاریخ مابعدالظهور، ص ۳۴۸-۳۴۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.

سایرین تنها به جهاد و رزم واجب روزانه‌ای که به عهده دارند، می‌پردازند و به سبب خستگی، برپایی نماز شب را که مستحب است، ترک می‌کنند، زیرا ظرفیت آن‌ها در حدی نیست که بتوانند عبادت و جهاد، هر دو را به دوش بکشند. بنابراین یاران مهدی علیه السلام دو دسته‌اند: کسانی که به تهجد می‌پردازند و کسانی که به تهجد نمی‌پردازند. هر چند هر دو دسته، در اقدام به جهاد و رزم، مشابه یک دیگرند. همین تقسیم در یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز وجود داشت. چنان که در قرآن به این نکته اشاره شده است:

در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو اند، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را به نماز برمی‌خیزید...^۱

یاران پیامبر، هر چند همگی در شجاعت و تحمل آزار قریش مشابه بودند، اما تنها گروهی از آنان، یعنی مسلمانان قبل از هجرت به همراه ایشان به تهجد می‌پرداختند.^۲ توجه به وسع افراد در عرصه فهم و عمل، به منزله حفظ حرکت مستمر آنان در طریق تربیت و تحول است. چه بسا رعایت وسع یک فرد ضعیف، موجب شود که وی به سهم خویش در راه مهیا شدن برای ظهور مهدی علیه السلام گام بردارد، اما بی توجهی به وسع فردی متوسط و خوب، وی را از راه به در برد.

۳. آسیب‌ها: گسست و دنباله‌روی؛ سلامت: هدایت

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی به طور کلی، عبارتند از؛ گسست و دنباله‌روی.

در تربیت دینی، گسست میان نسل پیشین و نسل بعدی هنگامی رخ می‌دهد که نسل پیشین به گونه‌ای از سنت‌گرایی متحجرانه روی آورد که مانع هم‌سخنی و هم‌فکری میان آن‌ها و نسل بعدی گردد. آسیب‌زایی گسست، بسیار چشم‌گیر است؛ به طوری که در اصل، مانع تحقق تربیت می‌گردد. از سوی دیگر و در قطب مقابل، دنباله‌روی آسیب دیگری

۱. مزمل (۷۳) آیه ۲۰.

۲. تاریخ مابعدالظهور، ص ۳۵۱-۳۵۲.

است که در کمین تربیت دینی است. دنباله‌روی به این معناست که نسل پیشین، تسلیم خواست‌ها و بلکه هوس‌های نسل بعدی گردد. آسیب‌زایی دنباله‌روی نیز در آن است که تربیت را در اثر حرکتی به شدت انفعالی، دچار استحاله می‌سازد. هم‌چون محورهای پیشین، در این محور نیز باید به داد و ستد نهانی میان دو قطب آسیب توجه داشت. بروز گسست، نسل پیشین را بر آن می‌دارد که به دنباله‌روی روی آورد، چنان‌که دنباله‌روی در شکل نهایی خود، نسل پیشین را چنان به بی‌معنایی دچار می‌سازد که ممکن است به رها کردن نسل بعدی و گسست رضا دهد. در حالت سلامت، هدایت قرار دارد. هدایت با گسست متفاوت است، زیرا هدایت مستلزم آن است که هدایت‌گر به زبان مخاطب خود و در حد اندیشه او سخن بگوید. هم‌چنین، هدایت با دنباله‌روی نیز آشکارا متفاوت است، زیرا هدایت‌گر باید مخاطب خود را به سوی حقیقت‌هایی راه ببرد.

پس از اشاره به آسیب‌ها و سلامت تربیت دینی به‌طور کلی، اکنون به توضیح بیش‌تر آن‌ها در خصوص مهدویت می‌پردازیم.

در قطب نخست آسیب‌ها، گسست میان دو نسل مطرح است. چنان‌که گذشت، گسست هنگامی رخ می‌دهد که هم‌زمانی و هم‌اندیشی نسل پیشین و نسل بعدی ناممکن گردد. این آسیب در مسئله مهدویت نیز می‌تواند رخ دهد. هنگامی که مباحث و مطالب مربوط به مهدویت، به‌زبانی مهجور مطرح گردد یا با مسائل و مباحثی که نسل جدید با آن‌ها درگیر است ارتباط نیابد، گسست رخ می‌نماید. گاه نسل پیشین، در طرح مسئله مهدویت با نسل نو، بر جنبه‌هایی فرعی و جانبی از آن تأکید می‌کنند یا آن را در قالب نمادهایی عرضه می‌کنند که نسل نو چندان ارتباطی میان آن‌ها و مسائل زمان خویش نمی‌یابد. در حالی که مسائل محوری و اساسی مهدویت، چنان است که با مسائل جاری هر نسلی ارتباط می‌یابد و این‌گونه جنبه‌های مهدویت است که باید در کانون توجه قرار گیرد. در ادامه بحث، به مسائل محوری مهدویت اشاره خواهیم نمود.

در نقطه مقابل، قطب آسیب‌زای دیگر، دنباله‌روی نسل پیشین نسبت به نسل جدید

است. چنان که در بالا بیان شد، دنباله‌روی از آن رو آسیب‌زا است که نسل جدید را از آرمان‌ها محروم می‌سازد و آن‌ها را در حد امیال یا آراء رایجشان محدود می‌نماید. اگر در عرصه مهدویت نیز دنباله‌روی رخ نماید، چهره‌ای آسیب‌زا به آن داده می‌شود. دنباله‌روی در عرصه مهدویت، به دو شکل می‌تواند آشکار شود: نخست، سخن نگفتن از آن، به سبب این که به ذائقه نسل جدید، خوش نمی‌آید.

دوم، سخن گفتن از آن، اما به گونه‌ای که به الگوهای رایج حکومتی و سیاسی، فرو کاسته شود. به طور مثال، اگر امروزه، دموکراسی شکل مطلوبی از حکومت محسوب می‌شود، کسانی بکوشند حکومت مهدی علیه السلام را بر حسب آن، مورد فهم و تفسیر قرار دهند. در این مورد، ممکن است برخی از روایات نیز مستند قرار گیرد، مانند این که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله درباره آن حضرت نقل شده است: «مهدی با یاران خود مشورت می‌کند».^۱

اما هیچ یک از این دو صورت دنباله‌روی، مطلوب نیست. در مورد نخست، یعنی ذائقه نسل جدید را مناسب با مهدویت نیافتن، دلیلی بر ترک آن نیست. بخشی از کار تربیت، ایجاد تغییر ذائقه است. اما در این خصوص، بیشتر باید به نحوه عرضه مطلب توسط نسل پیشین، بدگمان بود تا این که ذائقه نسل جدید را به طور مستقیم مسئول انگاشت. در مورد دوم، یعنی فروکاستن مهدویت به شکل‌های رایج حکومت مانند دموکراسی نیز ضرورتی بر این کار نیست. تجربه‌هایی که بشر در طول راه می‌یابد، هنوز خامی‌های بسیار دارد و باید در تب و تاب تحولات جوامع بشری آزموده شود؛ چنان که امروزه، دموکراسی با همه جنبه‌های مثبتی که دارد، مورد نقادی‌های بسیاری است. بی تردید، آینده زندگی بشر شاهد مطرح شدن شکل‌های حکومتی بسیار زبده‌تری از دموکراسی خواهد گردید.

به دور از دو قطب آسیب‌زای گسست و دنباله‌روی، حالت سلامت در این محور، عبارت از هدایت است. هدایت، متفاوت با گسست و دنباله‌روی است. هادی، هم باید به زبان و متناسب با اندیشه مخاطبان خود سخن بگوید و هم از پیروی اهوای آنان دوری

۱. الزام الناصب، به نقل از آقائی و همکاران، درسنامه تاریخ عصر غیبت، ص ۲۵۶.

گزینند. مهدویت نیز، چون پاره‌ای از مجموعه معرفتی تربیت دین، باید این نقش هدایت‌کنندگی را در جریان تربیت بازی کند. برای این امر، کسانی که مسئله مهدویت را در جریان تربیت دینی مطرح می‌سازند، باید هم تناسب و هماهنگی آن را با ذهن و زبان نسل جدید بازشناسی کنند و هم مراقب باشند که آن را به امیال و آرای رایج آنان فرو نکاهند. جالب توجه است که خود حضرت مهدی علیه السلام نیز نقش هدایت‌گری را بازی خواهد کرد و هواهای مردم را به هدایت بازخواهد گرداند؛ چنان‌که امام علی علیه السلام درباره آن حضرت می‌گوید:

هواهای نفسانی را به متابعت هدایت الهی باز می‌گرداند؛ در روزگاری که هدایت الهی را به متابعت هواهای نفسانی درآورده باشند. آرا و اندیشه‌ها را تابع قرآن گرداند در روزگاری که قرآن را تابع آراء و اندیشه‌های خود ساخته باشند.^۱

۴. آسیب‌ها: مرید پروری و تکروی؛ سلامت: امامت

اشاره: در آسیب‌شناسی تربیت دینی به‌طور کلی، مرید پروری و تکروی، دو قطب متقابل آسیب‌زایی محسوب می‌گردند. منظور از مرید پروری این است که در جریان تربیت دینی، افراد چنان تربیت شوند که مربی را به چشم مراد خویش ببینند؛ به این معنا که وی را ورای سؤال قرار دهند و او را چنان بنگرند که گویی منشأ اولیه حق است. این شأن تنها از آن خداست و جز او هر که باشد، نه منشأ اولیه حق است و نه در ورای سؤال قرار دارد. از سوی دیگر، تکروی نیز در تربیت دینی، آسیب‌زاست. تکروی، نفی هرگونه اقتدا به دیگران، به منزله پیشرو، و خود‌گونه‌ای از آنارشیسم دینی است. تکروی نیز آسیب‌زاست، زیرا افراد را در حد خودشان محدود می‌گرداند و آن‌ها را از مزایای وجودی دیگران محروم می‌سازد. در این محور نیز داد و ستدی نهانی میان دو قطب آسیب وجود دارد؛ یعنی مرید پروری به تکروی منجر می‌شود و تکروی نیز سرانجام از مرید پروری سربرمی‌آورد. در حالت سلامت، امامت قرار دارد. امامت، نه با مرید پروری سازگار است

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.

و نه با تکروی. ناسازگاری آن با تکروی آشکار است، اما ناسازگاری آن با مریدپروری نیز از آن جا ناشی می‌گردد که امام در مفهوم اسلامی کلمه، منشأ اولیه حق نیست، بلکه ملازم با حق است و نه تنها خود را در ورای سؤال نمی‌بیند، از سؤال استقبال می‌کند و در پی آن، ملازمت خود را با حق آشکار می‌سازد.

پس از اشاره کلی به مفاهیم آسیب و سلامت در این محور، اکنون، آن را در مورد خاص مهدویت و تربیت مهدوی، مورد بحث قرار می‌دهیم.

مریدپروری، به منزله یکی از قطب‌های آسیب در تربیت دینی، صورت محرف امامت است. هرگاه افراد، امامان را چنان بستانند که گویی آنان، منشأ اولیه حق و حقیقت‌اند، این چهره محرف آشکار می‌گردد. این‌گونه افراد، به سبب همین تعبیر نادرستی که از امامت دارند و آن را به یکی از لغزشگاه‌های آسیب‌زای تربیت دینی تبدیل می‌کنند، «مُحِبِّ غَال» (دوستدار افراط‌گر) نامیده شده‌اند. افراط‌گری آنان در این است که امام را از حد خویش، فراتر می‌برند و او را به مقام و منزلت الوهی برمی‌کشند. تنها درباره خداوند، در قرآن آمده است: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾^۱. اما نسبت امام با حق این است که او با حق ملازمت و همراهی (معیت) دارد و با آن مطابقت می‌ورزد.

در خصوص حضرت مهدی علیه السلام نیز همین سخن جاری است. در متون اسلامی، برای در امان نگهداشتن افراد از لغزیدن در ورطه مریدپروری، همواره بر این نکته تأکید شده است که امام مهدی علیه السلام، در کار سترگی که به انجام خواهد رساند، کارگزار و فرمانبر خداست. به طور مثال، در روایتی که حمران بن أعین نقل می‌کند می‌خوانیم:

از امام باقر علیه السلام سؤال کرده و به او عرض کردم: آیا قائم تو هستی؟ پس آن حضرت فرمود: زاده و تربیت یافته بیت رسولم و خون‌خواهی کننده‌ام (یا از من خون‌خواهی کنند) و آن‌چه خدا بخواهد انجام می‌دهد...^۲.

۱. بقره (۲) آیه ۱۴۷.

۲. نعمانی، الغیبه، باب ۱۳، ص ۲۱۵.

در این روایت، امام باقر علیه السلام، ابتدا «قائم» را به معنای لغوی یا مفهوم عام آن که در مورد هر یک از امامان شیعه صادق است، به کار می‌برد و در پایان روایت، با دریافتن مقصود اصلی سؤال کننده، حضرت مهدی علیه السلام را با ذکر برخی ویژگی‌ها معرفی می‌کند. اما آنچه در این جا مقصود است، تعبیر «یفعل الله ما یشاء» (آنچه خدا بخواهد انجام می‌دهد) است. این تعبیر، بیانگر آن است که هر امامی که قیام به برپاداشتن حدود الهی می‌کند، او تابع فرمان خداست و هر آنچه را او بخواهد، انجام می‌دهد و این مطلب، شامل حضرت قائم علیه السلام نیز می‌گردد. بنابراین، مسئله مهدویت، در فضایی مطرح گردیده است که تابعیت و عبودیت امام نسبت به خداوند در آن موج می‌زند و این برای آن است که امامت در دست عوام و عوام‌زدگان، تبدیل به بساط مرید و مرادی نگردد.

به علاوه، هنگامی که امام تابع و ملازم با حق بود، خود را در ورای سؤال نمی‌نشانند. در این مورد، قابل ذکر است که در روایات مهدویت، بر مشابهت امام مهدی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام، از حیث منش و روش زندگی اشاره شده است.^۱

امام علی علیه السلام، به صراحت خود را در حیطة سؤال قرار داد. امام مهدی علیه السلام نیز بر همین شیوه عمل می‌کند. سخن امام علی علیه السلام در این خصوص چنین است:

مپندارید که گفتن حق بر من گران می‌آید و خواهم که مرا بزرگ انگارید، زیرا هر که شنیدن حق بر او گران آید، یا نتواند اندرز کسی را در باب عدالت بشنود، عمل کردن به حق و عدالت بر او دشوارتر است. پس با من از گفتن حق یا رأی زدن به عدل باز نایستید، زیرا من در نظر خود بزرگ‌تر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از خطا ایمن باشم، مگر آن که خدا مرا در آنچه با نفس من رابطه دارد، کفایت کند، زیرا او تواناتر از من به من است. ما و شما بندگان هستیم در قبضة قدرت پروردگاری که پرورش دهنده‌ای جز او نیست....^۲

۱. شیخ طوسی، الغیبه، ص ۲۷۷.

۲. نهج البلاغه، خطبة ۲۱۶.

از سوی دیگر، قطب دوم آسیب، یعنی تکروی نیز در تربیت مهدوی قابل قبول نیست. تکروی در جریان تربیت دینی، در دو صورت رخ می‌دهد: نخست با نفی امامت و دوم با پذیرش و در عین حال، تعمیم امامت. در حالت نخست، نیاز به امامت، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نفی می‌گردد و چنین تصور می‌شود که هدایت پیامبر صلی الله علیه و آله به مردم ارزانی شده و هر کس بخواهد می‌تواند در طریق هدایت راه بسپارد و در این مسیر، نیازی به راهبر و امام نیست. در حالت دوم، امامت به صراحت نفی نمی‌شود، اما اختصاص آن به امامان معصوم علیهم السلام نفی می‌شود؛ به گونه‌ای که هر کس می‌تواند امام خویش باشد.

در روایات مربوط به مهدویت، هر دو گونه تکروی، نفی شده است. در خصوص مورد اول، یعنی نفی امامت، در برخی روایات به این نکته اشاره و انتقاد شده است که در آینده امت اسلامی، کسانی تندروی خواهند نمود و خواهند گفت که امامت باطل شده است. به طور مثال، در روایتی از قول امام علی علیه السلام خطاب به «حذیفه یمانی» آمده است:

...پس این امت پیوسته ستمگرند و هم‌چون سگان در ستیز با یک دیگر بر حرام دنیا به سر می‌برند، در دریاهاى هلاکت و گودال‌های خون، عمر سپری کنند تا آن زمان که غایب شونده از فرزندان من از دیدگان مردم پنهان شود و مردم به گفت و گو افتند، آیا او گم شده، یا کشته شده، یا خود وفات یافته است. که فتنه شدت گیرد و بلا نازل شود و آتش جنگ قبیله‌ای برافروزد و مردم در دینشان تندروی کنند و هم صدا شوند که حجت از میان رفته و امامت باطل شده است... به خدای علی قسم! که حجت امت همان هنگام برپا و در راه‌های آن (امت) گام برمی‌دارد، به خانه‌ها و کاخ‌هایشان داخل می‌شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته‌ها را می‌شنود و بر جماعت سلام می‌کند، او می‌بیند اما دیده نمی‌شود تا زمان و وعده‌اش فرارسد...^۱

در مورد دوم، یعنی تعمیم امامت، نیز در روایات مهدویت انتقاد صورت پذیرفته است.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۲.

امامت، مشروط به شروطی است که مهم‌ترین آن، این است که امام، آلوده به ستم نباشد، چنان‌که وقتی ابراهیم علیه السلام درباره امامت فرزندان خویش از خدا مسئلت نمود، خداوند در پاسخ فرمود: ﴿پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد﴾.^۱

از این رو، خداوند امامت را در شأن هر کسی ننهاده است. در این مورد، در روایتی، فضیل بن یسار از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید:

هر کس خروج کرده، مردم را به سوی خود فراخواند در صورتی که کسی در میان مردم باشد که از او برتر است، پس چنین شخصی گمراه و بدعت‌گذار است.^۲

در حالت سلامت، تربیت دینی مستلزم قبول امامت است. حضرت مهدی علیه السلام نیز یکی از جمله امامان شیعه است. قبول امامت، به معنای انکار مریدپروری و تکروی است. این هر دو، چون آفت‌های تربیت دینی محسوب می‌شوند. در حالت مریدپروری، فرد تربیت‌شونده، در حد انسانی دیگر که مراد تلقی شده، متوقف می‌ماند و از تقرب جستن به کمال بی‌پایان، یعنی خداوند بازمی‌ماند. در مقابل در حالت تکروی، فرد تربیت‌شونده در حد خود، محدود می‌شود و از بهره جستن از نمونه‌ها و الگوهای برجسته باز می‌ماند.

در روایات مربوط به مهدویت، امامت چون امری متفاوت با مریدپروری و تکروی، معرفی شده است. برای وضوح بیشتر این معنا، در زیر به دو روایت دیگر استناد خواهیم نمود.

در خصوص تمایز امامت با رابطه مرید و مرادی، امام به منزله کسی معرفی می‌گردد که راه و رسم و حد و حدود الهی را پی‌جویی می‌کند. عبدالعزیز بن مسلم از قول امام رضا علیه السلام می‌گوید:

... امام است که حلال خدا را حلال و حرام او را حرام می‌دارد و حدود الهی را برپا می‌دارد و از دین خدا دفاع می‌کند و با حکمت و موعظه نیکو و دلیل رسا به راه

۱. ﴿قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین﴾ (بقره (۲) آیه ۱۲۴).

۲. نعمانی، الغیبه، باب ۵، ص ۱۱۵.

پروردگارش فرامی‌خواند...^۱

در خصوص اهمیت امامت و نفی تکروی نیز در روایتی، زراره از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید:

امام خود را بشناس که چون او را شناختی، این امر چه پیش افتد و یا دیر فرارسد، تو را زیانی نمی‌رساند.^۲

۵. آسیب‌ها؛ قشری‌گری و عقل‌گرایی؛ سلامت: عقل‌ورزی

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی، در دو قطب متقابل قشری‌گری و عقل‌گرایی قرار دارد. منظور از قشری‌گری، جمود بر ظواهر متون دینی، در مقام فهم و ظواهر مناسک شریعت، در مقام عمل است. قشری‌گری از این جهت آسیب‌زاست که انسان را در قشر دین متوقف می‌سازد و به این ترتیب، خود فرد را از دین بی‌بهره و دیگران را در دام بدفهمی گرفتار می‌سازد. از سوی دیگر، مراد از عقل‌گرایی آن است که کسی بخواهد عقل را صافی همه چیز بگرداند؛ به نحوی که درستی هر معرفت یا فایده هر عملی که توسط عقل علمی یا فلسفی، به اثبات قطعی و مسلم نرسد، پذیرفتنی نخواهد بود. این گرایش نیز در تربیت دینی آسیب‌زاست، زیرا عقل آدمی را چنان توانی نیست که هر چیزی را به اثبات برساند.

به این ترتیب، عقل‌گرایی، فرد را از حقایق بسیاری محروم و از نتایج آن‌ها بی‌بهره خواهد ساخت. در حالت سلامت، عقل‌ورزی قرار دارد. تفاوت عقل‌ورزی با قشری‌گری مشخص است، اما تفاوت آن با عقل‌گرایی در آن است که عقل‌ورزی، مستلزم اثبات علمی و فلسفی امور نیست، بلکه گاه با گمان نیز به پیش می‌رود.

انسان‌ها برخی از معرفت‌ها و اعمال را به کمک گمان‌های عاقلانه، در دسترس خود

۱. همان، باب ۱۳، ص ۲۱۷-۲۱۸؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. نعمانی، الغیبه، باب ۲۵، ص ۳۲۹.

قرار می‌دهند.

اکنون، پس از اشاره کلی به نکات این محور در تربیت دینی، در خصوص مهدویت، با اندکی تفصیل درباره آن سخن خواهیم گفت.

قشری‌گری در دین، مانع فهم عمق معارف دینی می‌گردد و از این رو، بستری برای رشد کج‌فهمی و انحراف و بدعت است. نمونه بارز این امر در زمان حکومت امام علی علیه السلام توسط خوارج آشکار گردید؛ کسانی که حاضر نشدند به ورق‌های کاغذین قرآن تعرض کنند، اما سرانجام بر آن شدند تا قرآن ناطق را خاموش کنند. این‌گونه قشری‌گری، همواره در کمین تربیت دینی است. در دوران غیبت امام مهدی علیه السلام نیز همواره این تهدید وجود دارد. ذهن‌ها و اندیشه‌های خام متدینان، آنان را به بدفهمی و بدعت وامی‌دارد، چنان‌که به هنگام ظهور مهدی علیه السلام سخنان او و احکام دینی که او مطرح می‌سازد، در نظر مردم، جدید و ناشناخته است. ابوبصیر از قول امام باقر علیه السلام می‌گوید که ایشان در مورد مهدی علیه السلام فرمود:

هنگامی که آن حضرت قیام کند، با امری نوین و فرمانی جدید و طریقه‌ای نو و حکمی تازه قیام خواهد کرد...^۱

این سخن حاکی از آن است که چگونه در دوران غیبت، قشری بودن افراد، آنان را به تعبیرهای نادرست از احکام دینی خواهد کشاند. امام صادق علیه السلام به این نکته اشاره دارد، آن‌جا که می‌فرماید:

قائم علیه السلام در جریان پیکار خود، با اموری روبه‌رو می‌گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن‌ها روبه‌رو نشد. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان، بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را می‌پرستیدند، ولی علیه قائم علیه السلام می‌شورند و کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و بر اساس آن با او می‌جنگند.^۲

۱. همان، باب ۱۴، ص ۲۵۳.

۲. نعمانی، الغیبه، باب ۱۷، ص ۲۹۷.

بنابراین، یکی از آسیب‌هایی که در کمین تربیت مهدوی، هم چون تربیتی دینی، قرار دارد این است که افراد تحت تربیت، ذهن‌ها و اندیشه‌هایی ناپروورده و خام داشته باشند و معارف و حکمت‌های دین را در حد فهم‌های قاصر خود، محدود و محصور سازند.

از سوی دیگر، عقل‌گرایی نیز یکی دیگر از ورطه‌های لغزش است. عقل‌گرایی به این معناست که افراد بخواهند در عرصه دین، همه چیز را پس از اثبات قطعی عقل بپذیرند. در این تصور، عقل چنان انگاشته می‌شود که گویی آن را هیچ حد و حدودی نیست و یارای آن را دارد که بر فراز هر حقیقتی بایستد و آن را در حیطة خود، تحلیل کند و بشناسد. چنین تصویری، نه با واقعیت عقل هماهنگ است و نه با تربیت دینی، سازگار. عقل، حدودی دارد و برخی از امور را به سبب محاط بودن در آنها می‌پذیرد. عقل، هم چنان که برخی از امور را در پرتو روشن تحلیل خود می‌پذیرد، امور دیگری را در سایه روشن حیرت، مورد قبول قرار می‌دهد. دین، آدمی را به حقایقی از این دست رهنمون می‌گردد. از قضا یکی از دلایلی که برای غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شده، آشکار شدن بن‌بست‌های عقل‌گرایی در مفهوم افراطی آن است. به عبارت دیگر، غیبت فرصتی است برای این که انسان‌های کره خاکی، هر چه در توان عقلی خویش دارند، در جست و جوی سعادت به کار برند. هنگامی که آنان، بن‌بست‌های عقل‌گرایی را آزمودند، گوش شنواتری برای شنیدن پیام غیبی مهدی علیه السلام خواهند داشت.

حالت سلامت در تربیت دینی عقل‌ورزی است. عقل‌ورزی، باور به توانایی عقل در دریافتن حقایق عمیق است، بدون آن که حدود توانایی آن انکار شود.

عقل‌گرایی، نوعی مطلق‌گرایی در عرصه عقل است که پذیرفتنی نیست. اما عقل‌ورزی، مطلوب تربیت دینی است، زیرا دین، آدمی را به حقایق ژرفی فراخوانده است که با عقل ورزی قابل حصول است. فهم مسئله مهدویت، خود از جمله اموری است که مستلزم بذل و فهم و باریک‌بینی بوده است؛ به ویژه که شیعه، در مطرح نمودن مسئله مهدویت، تحت فشارهای سیاسی حاکمان زمان قرار داشته و در این خصوص، ناگزیر بوده به رمز سخن

بگوید. از این رو، در خصوص مهدویت نیز دعوت به ژرف‌اندیشی و باریک‌بینی صورت پذیرفته است. به طور مثال، در روایتی، مفضل بن عمر از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید:

خبری که آن را درک می‌کنی، از ده خبر که صرفاً آن را روایت می‌کنی، بهتر است. همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است. سپس فرمود: و به خدا سوگند! کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌شماریم تا این که به رمز سخنی به او گفته شود و او آن رمز، را دریابد، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود:

«به راستی که فتنه‌هایی ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که جز نومه (کسی که عنوانی در مردم ندارد و به کلی قدرش مجهول و ناشناخته است) کسی از آن نجات نمی‌یابد».

به آن حضرت عرض شد: ای امیر مؤمنان، نومه چیست؟ فرمود:

«آن کسی است که مردم را می‌شناسد، ولی مردم او را نمی‌شناسند و بدانید که زمین از حجت خدای - عز و جل - خالی نمی‌ماند...»^۱

گذشته از اصل مسئله مهدویت که به دلایل تاریخی، دریافت آن مستلزم باریک‌بینی بوده است، هم اکنون نیز درک درست مسائل مربوط به مهدویت، مستلزم عقل‌ورزی است. این مسائل شامل اموری چون نقادی نسبت به عقل‌گرایی، تبیین نقش‌های سازنده اعتقاد به مهدویت در جریان زندگی فردی، اجتماعی و تاریخی و مسئولیت شیعه در دوران غیبت است.

۶. آسیب‌ها: خرافه‌پردازی و راززدایی؛ سلامت: حق‌باوری

اشاره: در این محور، آسیب‌های تربیت دینی، به طور کلی عبارت از: خرافه‌پردازی و راززدایی است. خرافه‌پردازی هنگامی در تربیت دینی، آشکار می‌گردد که حقایق ماورای طبیعی دین، دست‌خوش عوام‌زدگی گردد. آسیب‌زایی خرافه‌پردازی، نه تنها از آن جهت است که این حقایق تحریف می‌گردد، بلکه هم‌چنین از آن رو است که در افراد تحت تربیت،

۱. همان، باب ۱۰، ص ۱۴۱.

بلاغت را دامن می‌زند. در قطب مقابل، راززدایی قرار دارد. راززدایی نیز از جمله آسیب‌هایی است که در کمین تربیت دینی قرار دارد. آسیب‌زایی این امر در آن است که دین و معارف دینی را در حد طبیعت، به زیر می‌کشد و عملاً مقصود عمده‌ای را که تربیت دینی، به عهده داشته، نقض می‌کند و آن برکشیدن آدمی از خاک به سوی خدا بوده است. چنان که در محورهای پیشین نیز ذکر شد، داد و ستد نهانی میان دو قطب آسیب را نباید نادیده گرفت. خسته شدن از خرافه‌پردازی، کار را به راززدایی می‌کشاند؛ چنان که راززدایی در آخرین حد خود، جهان را کوچک و عبث می‌گرداند و زمینه را برای خرافه‌پردازی آماده می‌کند. در حالت سلامت، حق‌باوری قرار دارد. تربیت دینی، آدمی را به حق‌باوری سوق می‌دهد. حق، نه خرافه است و نه به ضرورت از هرگونه رازآمیزی به دور است.

پس از اشاره کلی به محتوای آسیب و سلامت در این محور در خصوص مهدویت، به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت.

قطب نخست آسیب، یعنی خرافه‌پردازی در زمینه مهدویت نیز، هم چون سایر معارف دینی، قابل گسترش است. به ویژه، از آن جا که امام زمان علیه السلام در غیبت به سر می‌برد، مطامع سوداگران و خامی‌عامیان و عوام‌زدگان، بستر مناسبی برای خرافه‌پردازی فراهم می‌آورد. نمونه‌هایی از این امر را می‌توان در داعیه‌های این و آن، بر رؤیت امام زمان علیه السلام یا رؤیاهای مربوط به آن حضرت ملاحظه نمود. هر چند امکان این امر، در اصل منتفی نیست و برخی از اخبار، حاکی از رؤیت آن حضرت توسط بعضی از بزرگان بوده است^۱، اما اندک نیست قصه‌های بی‌بنیادی که در این زمینه پرداخته‌اند. از این رو، در برخی از روایات آمده است که هر کس ادعا کند با امام زمان علیه السلام ارتباط دارد، او را کذاب بدانید.

قطب دوم آسیب، یعنی راززدایی نیز در زمینه مهدویت، رخ داده و رخ می‌دهد. در راززدایی، این گرایش وجود دارد که امور، همواره چون اموری طبیعی نگریسته شوند و ردپای هر امر ماورای طبیعی در آن‌ها محو گردد.

۱. به طور مثال، منتخب الاثر، الفصل الخامس، باب «فبمن راه فی الغیبة الکبری».

نمونه این مواجهه با مهدویت را می‌توان از جمله در مقدمه معروف ابن خلدون ملاحظه نمود. ابن خلدون که مالکی مذهب بود، امکان بی‌اعتبار شمردن اخبار مربوط به مهدی علیه السلام را نداشت، زیرا این اخبار در میان اهل سنت نیز رواج داشته است. اما وی کوشیده است بر اساس دیدگاه فلسفی خود در باب جامعه بشری، مهدویت را تفسیر کند. از نظر وی، عصبیت اساس حکومت و نظام اجتماعی بشری را می‌سازد و بر این اساس، می‌گوید چون عصبیت فاطمی و به طور کلی، عصبیت قریش از میان رفته، ظهور مهدی علیه السلام از خاندان فاطمه علیها السلام و به پاداشتن حکومتی مقتدر و جهانی ممکن نیست. از این رو، وی به این تفسیر روی می‌آورد که مراد از ظهور مهدی علیه السلام، پیدایش حکومتی مبتنی بر اتحاد قبائل سادات اطراف مدینه و حجاز است.^۱

آسیب‌زایی راززدایی از معارف الهی، نه تنها در این است که حقیقتی از نظر پنهان می‌ماند، بلکه هم‌چنین در این است که آثار تربیتی و تحول بخش آن در زندگی فردی و اجتماعی نیز فرصت بروز نمی‌یابد. راززدایی از مهدویت و تبدیل نمودن آن به یک واقعه عادی در کنار سایر وقایع عادی، همه آثار تربیتی فردی، اجتماعی و تاریخی این عقیده قدرتمند و الهام‌بخش را زایل می‌سازد. ظهور مهدی علیه السلام، چون وعده‌ای حتمی و الهی، افق روشنی برای بیدار نگاه داشتن امید عدالت و کوشش نمودن در راه تحقق آن و انتقاد نمودن از حاکمیت‌های جاری است. راززدایی از مهدویت، به منزله از میان بردن تمام این آثار گران‌قدر و تحول‌آفرین است.

به دور از دو قطب آسیب، یعنی خرافه‌پردازی و راززدایی، حالت سلامت در این محور عبارت از حق‌باوری است. چنان‌که اشاره شد، حق‌باوری به معنای پذیرفتن معارف حق دینی است. حق‌باوری با خرافه‌پردازی متفاوت است، زیرا در این جا تنها پذیرش حقایق یا اندیشه‌های مسلم دینی مورد نظر است، به علاوه، حق‌باوری با راززدایی نیز متفاوت است، زیرا بسیاری از حقایق دینی و از جمله مهدویت، رازآمیز است.

۱. هم‌چنین بنگرید به مقدمه مترجم، آیه‌الله کمره‌ای بر کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة، شیخ صدوق.

در مسئله مهدویت، حقیقت‌هایی وجود دارد که رازآمیز است و پذیرفتن آن‌ها لازمه تربیت دینی است. از جمله امور رازآمیز در مهدویت، خود مسئله غیبت بلند مدت مهدی علیه السلام است. هر چند پاره‌ای از حکمت‌ها برای غیبت ذکر شده، اما حکمت اساسی غیبت، ناآشکار است و از جمله اسرار الهی محسوب شده است که تنها پس از رفع آن، حکمتش آشکار خواهد شد. و این نکته، از جمله در روایتی آمده است که در آن، عبدالله بن فضل از قول امام صادق علیه السلام می‌گوید:

همانا برای صاحب این امر، غیبتی است چاره‌ناپذیر که هر فرد گمراهی در آن تردید می‌کند. پس گفتم: چرا چنین است فدایت کردم؟ گفت: به دلیلی که مجاز نیستم آن را برای شما بازگویم. گفتم: پس حکمت غیبتش چیست؟ گفت: حکمت غیبت وی چون حکمتی است که در غیبت‌های حجت‌های پیشین خدا وجود داشت. به راستی که حکمت آن، آشکار نمی‌گردد مگر بعد از ظهورش؛ چنان که حکمت کارهای خضر علیه السلام در سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بیچه و بالا بردن دیوار، برای موسی علیه السلام آشکار نگردید مگر به هنگام جدایی آن دو. ای پسر فضل! به راستی این امر از امور الهی، سری از اسرار خدا و غیبی از غیب‌های الهی است و هنگامی که دانستیم او حکیم است، تصدیق می‌کنیم که کارها و سخنان او همه حکمت است، هر چند که دلیل آن برای ما آشکار نباشد.^۱

جنبه رازآمیز دیگر، شکل زندگی مهدی علیه السلام و قیام ناگهانی وی است. در احادیث، به هنگام اشاره به شکل زندگی مهدی علیه السلام، شباهت وی با یوسف نبی علیه السلام مورد توجه قرار داده شده که برادران وی به هنگام مواجهه با او در زمان حاکمیتش در مصر، وی را نشناختند. یزید کُناسی از قول امام محمد باقر علیه السلام می‌گوید:

صاحب این امر را با یوسف شباهتی است، او فرزند کنیزی سیه چرده است، خداوند کار او را یک شبه برایش اصلاح می‌کند.^۲

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، باب ۱۴، ص ۴۸۱؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. نعمانی، الغیبه باب ۱۰، ص ۱۶۳.

۷. آسیب‌ها: انحصارگرایی و کثرت‌گرایی؛ سلامت: حقیقت‌گرایی مرتبتی

اشاره: در این محور، دو قطب متقابل آسیب در تربیت دینی، انحصارگرایی و کثرت‌گرایی است. مراد از انحصارگرایی آن است که ادعا شود تمامی حقیقت، در نزد دین واحدی قرار دارد و ادیان دیگر، هیچ بهره‌ای از حقیقت نبرده‌اند. دین اسلام، با این که آخرین و کامل‌ترین دین الهی است، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فراخواندن اهل کتاب برای اتفاق نظر در حقایق الهی مشترک میان اسلام و ادیان پیشین، انحصارگرایی را به دیده قبول ننگریست. آسیب انحصارگرایی در آن است که امکان گفت و گو میان ادیان را نفی می‌کند و از این طریق، مانع بسط هدایت می‌گردد. از سوی دیگر، کثرت‌گرایی نیز آسیب دیگری در جریان تربیت دینی است. کثرت‌گرایی در این جا به این معناست که ادعا شود، ادیان مختلف، به یک اندازه از حقیقت برخوردارند و هیچ یک، ترجیحی به دیگری ندارد. این دیدگاه با قبول کمال بیشتر ادیان و شرایع متأخر ناسازگار است و نوعی بی‌تفاوتی نسبت به انتخاب راه بهتر را به بار می‌آورد. در حالت سلامت، حقیقت‌گرایی مرتبتی قرار دارد. در این دیدگاه، نظر بر آن است که حقیقت می‌تواند به درجات مختلف در نزد ادیان و شرایع مختلف وجود داشته باشد. بر این اساس، ممکن است دینی از دین دیگر کامل‌تر باشد و حقیقت بیشتری را در خود جلوه‌گر بسازد. این دیدگاه، نه تنها امکان گفت و گو میان ادیان را فراهم می‌آورد، بلکه انگیزه حقیقت‌جویی را برای یافتن بیشترین میزان حقیقت در افراد تأمین می‌کند.

اکنون، پس از اشاره به آسیب و سلامت در تربیت دینی به طور کلی، نکات این محور را در زمینه مهدویت، توضیح خواهیم داد.

انحصارگرایی چون یکی از آسیب‌های تربیت دینی، در عرصه مهدویت به این نحو ممکن است آشکار گردد که اعتقاد به حکومت عدل مهدی علیه السلام، موجب تحریم هر حکومتی پیش از آن گردد. این دیدگاه عملاً در برخی از معتقدان به مهدویت آشکار شده است. بر این اساس، نظر بر آن بوده است که پیش از حکومت مهدی علیه السلام، هیچ کس حق حکومت

ندارد. حتی در این مورد، با تفسیری اشتباه‌آمیز، به برخی از روایات مربوط به مهدویت نیز استناد شده است. به طور مثال، در روایتی، مالک بن اوعین از قول امام باقر علیه السلام می‌گوید: هر پرچمی که پیش از پرچم حضرت قائم علیه السلام برافراشته گردد صاحب آن طاغوت است.^۱ از این روایت، چنین برداشت نموده‌اند که هیچ حکومت عدلی، قبل از قیام مهدی علیه السلام، برقرار شدنی نیست؛ در حالی که مقصود این روایت آن است که هر کس با ادعای امامت و ایفای نقش مهدی علیه السلام، قیام کند، او طاغوت است. از این رو، در روایات دیگر، ذکر شده است: هر کس مقام ما - یعنی امامت - را ادعا کند، او کافر [یا مشرک] است.^۲

بر این اساس، تفسیر و ترویج مهدویت، به این عنوان که هر حکومتی قبل از حکومت مهدی علیه السلام طاغوت است، فهمی آسیب‌زا از مهدویت است. پیامد عملی چنین فهمی، عدم تلاش برای برقراری حکومت عادلانه، پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام است و حاصل عملی آن، تمکین نسبت به هرگونه حکومت جورپیشه خواهد بود.

در مقابل، کثرت‌گرایی نیز قطب دوم آسیب است. کثرت‌گرایی به مفهوم برابر دانستن طریقه‌های مختلف، می‌تواند به این نتیجه منجر شود که هر وضع موجودی، مشروع تلقی شود. در حالی که انحصارگرایی در عرصه مهدویت، به تحریم هر حکومتی منجر می‌شود، کثرت‌گرایی، به تجویز هر حکومتی ختم خواهد شد.

آسیب‌زایی چنین موضعی در تربیت سیاسی، آشکار است. حالت سلامت در این محور، حقیقت‌گرایی مرتبتی است. در عرصه مهدویت، این نکته حاکی از آن است که مهدی علیه السلام و حکومت وی، مثل اعلای عدالت است و پیش از او، هر حکومتی، به هر میزان به این مثل اعلی نزدیک باشد، یا به عبارتی، هر چه عادلانه‌تر باشد، به همان میزان از مقبولیت و مشروعیت برخوردار است.

به علاوه، جالب توجه است که در حکومت مهدی علیه السلام، هم چنان اهل کتاب می‌توانند

۱. نعمانی، الغیبه، باب ۵، ص ۱۱۵.

۲. همان، باب ۵، ص ۱۱۴.

بر عقاید دینی خود پایبند باشند. امام مهدی علیه السلام با اهل کتاب مسالمت می‌ورزد، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را کرد. این مضمون روایتی است از قول امام صادق علیه السلام:

[پرسیدند] پس وضع اهل ذمه در نزد او چیست؟ فرمود: او با آنان مسالمت می‌ورزد؛ چنان‌که رسول خدا با آنان مسالمت ورزید و جزیه می‌دهند و [در برابر حکومت اسلامی] سرفرودمی‌آورند.^۱

هم‌چنین، در روایتی از قول امام باقر علیه السلام آمده است:

قائم علیه السلام در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل قرآن با قرآن دآوری می‌کند.^۲

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. به نقل از صدر، تاریخ ما بعدالظهور، ص ۵۶۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

۲. نعمانی، الغیبه، باب ۱۳، ص ۲۳۷.

شیعه، انتظار و وظایف منتظران*

ابراهیم شفیعی سروسستانی

عظمت وجودی و ابعاد مختلف شخصیت حضرت صاحب‌الامر علیه السلام باعث شده است که در طول هزار و اندی سال که از غیبت کبری می‌گذرد، هر گروه از مردم بسته به گرایش‌های خاص اعتقادی، اجتماعی و فرهنگی که داشته‌اند، از دیدگاهی خاص به تحلیل شخصیت و تعیین جای‌گاه آن حضرت در عالم هستی پردازند.

در این میان جمعی از اصحاب سیر و سلوک و رهروان طریق عرفان و معنا با طرح موضوع «خلیفه‌الله» و انسان کامل و پرداختن به نقش حجت الهی در عالم هستی، تنها به جنبه فراطبیعی آن وجود مقدس توجه کرده و از سایر جنبه‌ها غفلت ورزیدند.

گروهی دیگر از اصحاب شریعت توجه خود را تنها معطوف به جنبه طبیعی آن وجود مقدس ساخته و ضمن مطرح کردن نقشی که آن حضرت به عنوان امام و پیشوای مردم به عهده دارند، هیچ‌گونه مسئولیتی را در زمان غیبت متوجه مردم ندیدند و تنها تکلیف مردم را این دانستند که برای فرج آن حضرت دعا کنند تا خود بیایند و امور مردم را اصلاح کنند. عده‌ای هم ضمن توجه به جنبه فراطبیعی و طبیعی وجود مقدس حضرت حجت علیه السلام تمام هم و غم خود را متوجه ملاقات با آن حضرت ساخته و تنها وظیفه خود را این دانستند که با توسل به آن حضرت، به شرف ملاقات با آن ذات اقدس نائل شوند.

اما در این میان گروهی با در نظر گرفتن همه ابعادی که بدان‌ها اشاره شد، به طرح

معنای درست انتظار پرداخته و در صدد تعیین وظیفه و نقش مردم در دوران غیبت برآمدند. در این دیدگاه، هم مسئله خلافت الهی انسان کامل مطرح است، هم به جای گاه و نقش مردم در قبال آن حضرت توجه شده و هم وظیفه‌ای که مردم در دعا برای حفظ آن وجود مقدس و تعجیل در ظهورش دارند، از نظر دور داشته نشده است.

شاید بتوان امام راحل امت علیه السلام را به عنوان درخشان‌ترین چهره از گروه اخیر ذکر کرد. ایشان با صراحت به نقد و بررسی برداشته‌های مختلفی که از مسئله انتظار فرج وجود دارد، پرداخته و دیدگاه خاص خود را در این زمینه چنین مطرح ساختند:

...البته این پر کردن دنیا را از عدالت، این را ما نمی‌توانیم بکنیم، اگر می‌توانستیم می‌کردیم.

اما، چون نمی‌توانیم بکنیم ایشان باید بیایند... اما ما باید فراهم کنیم کار را، فراهم کردن اسباب این است که کار را نزدیک بکنیم، کار را هم چون بکنیم که مهیا بشود عالم برای آمدن حضرت علیه السلام ^۱....

ایشان در جایی دیگر نیز درباره مفهوم «انتظار فرج» می‌فرمایند:

انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور - ان شاء الله - تهیه شود. ^۲

برای شناخت جای گاه و مفهوم انتظار در تفکر شیعی برخی از روایاتی را که در این زمینه وارد شده است، مورد بررسی قرار می‌دهیم تا روشن شود که:

۱. آیا انتظار ضرورت دارد؟

۲. فضیلت آن چیست؟

۳. چه وظایفی در عصر غیبت بر عهده منتظران است؟

۴. انتظار چه آثاری دارد؟

۱. صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی علیه السلام)، ج ۲۰، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. همان، ج ۷، ص ۲۵۵.

۱. ضرورت انتظار

در تفکر شیعی، انتظار موعود به عنوان یک اصل مسلم اعتقادی مطرح بوده و در بسیاری از روایات بر ضرورت انتظار قائم آل محمد علیهم‌السلام تصریح شده است که از جمله می‌توان به روایات زیر اشاره کرد:

۱. محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب الغیبه روایت کرده است:

که روزی امام صادق علیه‌السلام خطاب به اصحاب خود فرمودند:

آیا شما را خبر ندهم به آن چه خدای، صاحب عزت و جلال، هیچ عملی را جز به آن از بندگان نمی‌پذیرد؟ گفتم: چرا. فرمود: گواهی دادن به این که هیچ شایسته پرستشی جز خداوند نیست و این که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنده و فرستاده او است و اقرار کردن به آن چه خداوند به آن امر فرموده و ولایت ما و بیزاری از دشمنانمان - یعنی خصوص امامان - و تسلیم شدن به آنان و پرهیزکاری و تلاش و مجاهدت و اطمینان و انتظار قائم علیهم‌السلام!

۲. ثقة الاسلام کلینی در کتاب الکافی روایت می‌کند که روزی مردی بر حضرت

ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام وارد شد و صفحه‌ای در دست داشت؛ حضرت باقر علیه‌السلام به او فرمود:

این نوشته مناظره کننده‌ای است که پرسش دارد از دینی که عمل در آن مورد قبول است. آن مرد عرض کرد: رحمت خداوند بر تو باد! همین را خواسته‌ام. پس حضرت ابوجعفر باقر علیه‌السلام فرمود: گواهی دادن به این که خدا یکی است و هیچ شریکی برای او وجود ندارد و این که محمد بنده و رسول او است و این که اقرار کنی به آن چه از سوی خداوند آمده و ولایت ما خاندان و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم به امر ما و پرهیزکاری و فروتنی، و انتظار قائم علیهم‌السلام ما، که ما را دولتی است که هر وقت خداوند بخواهد آن را خواهد آورد.^۲

۳. شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین از «عبدالعظیم حسنی» روایت می‌کند که:

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۰۰، ح ۱۶.

۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲، ح ۱۳.

روزی بر آقایم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم که درباره قائم علیه السلام از آن حضرت سؤال کنم که آیا همان مهدی است یا غیر او؟ پس خود آن حضرت آغاز سخن کرد و به من فرمود: ای ابوالقاسم! به درستی که قائم علیه السلام از ماست و او است مهدی که واجب است در [زمان] غیبتش انتظار کشیده شود و در [زمان] ظهورش اطاعت گردد، و او سومین [امام] از فرزندان من است.^۱

روایات یاد شده و بسیاری روایات دیگر - که در این مجال فرصت طرح آنها نیست - همگی بر لزوم انتظار حضرت قائم علیه السلام در دوران غیبت دلالت می‌کند، اما حال باید دید که انتظار چه فضیلتی دارد و در کلام معصومین علیهم السلام از چه جایگاهی برخوردار است.

۲. فضیلت انتظار

در روایات اسلامی آن چنان مقام و منزلتی برای منتظران موعود بر شمرده شده که گاه انسان را به تعجب و امیداری دارد که چگونه ممکن است، عملی که شاید در ظاهر ساده جلوه کند از چنین فضیلتی برخوردار باشد. البته توجه به فلسفه انتظار و وظایفی که برای منتظران واقعی آن حضرت بر شمرده شده، سرّ این فضیلت را روشن می‌سازد.

۱. از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند:

برترین عبادت‌ها انتظار فرج است.^۲

۲. هم‌چنین از آن حضرت روایت شده است که:

برترین جهاد امت من انتظار فرج است.^۳

۳. مرحوم مجلسی در کتاب بحار الانوار از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت

فرمودند:

۱. صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۴۳.

منتظر فرج باشید و از رحمت خداوند ناامید نشوید. به درستی که خوشایندترین اعمال نزد خداوند، صاحب عزت و جلال، انتظار فرج است.^۱

۴. شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت به نقل از پدران بزرگوارشان - که بر آنها درود باد - فرمود:

منتظر امر (حکومت) ما، بسان آن است که در راه خدا به خون خود غلتیده باشد.^۲

۵. در همان کتاب به نقل از امام صادق علیه السلام روایت دیگری به این شرح در فضیلت منتظران وارد شده است:

خوشا به حال شیعیان قائم علیه السلام ما که در زمان غیبتش چشم به راه ظهور او هستند و در هنگام ظهورش فرمانبردار او، آنان اولیای خدا هستند؛ همان‌ها که نه ترسی برایشان هست و نه اندوهگین شوند.^۳

۶. در روایت دیگری مرحوم مجلسی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که:

هر کس از شما بمیرد در حالی که منتظر این امر باشد، همانند کسی است که با حضرت قائم علیه السلام در خیمه‌اش بوده باشد. سپس حضرت چند لحظه‌ای درنگ کرده، آن‌گاه فرمود: نه، بلکه مانند کسی است که در خدمت آن حضرت شمشیر بزند. سپس فرمود: نه، به خدا هم‌چون کسی است که در پیشگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.^۴

چرا این همه فضیلت؟

با مشاهده روایات یاد شده، ممکن است برای بسیاری این پرسش پیش آید که چرا انتظار از چنین فضیلت برجسته‌ای برخوردار است؟ برای رسیدن به پاسخ مناسبی برای این پرسش چند نکته اساسی را باید مورد توجه قرار داد:

۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ح ۷.

۲. صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۴۵، ح ۶.

۳. همان، ص ۳۵۷، ح ۵۴.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۶، ح ۱۸.

۱. انتظار حلقه اتصال شیعه با امام معصوم علیه السلام:

چنان که می‌دانید «ولایت» و «امامت» رکن اساسی مکتب تشیع است و اعتقاد به ضرورت وجود حجت خدا و امام معصوم در هر عصر و زمان از مهم‌ترین نقاط تمایز این مکتب از سایر مکتب‌هاست. از دیدگاه شیعه پذیرش ولایت معصومین علیهم السلام و به‌طور کلی تسلیم در برابر امام و حجت عصر، سرآمد همه فضیلت‌ها و شرط اساسی قبولی همه اعمال عبادی است. البته انتظار به همان مفهوم درست آن؛ یعنی امید به ظهور و قیام عدالت‌گستر دوازدهمین امام معصوم از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همو که در حال حاضر حجت خدا، واسطه فیض الهی، زنده و شاهد و ناظر اعمال شیعیان خود و فریادرس آن‌ها در گرفتاری‌ها و ناملايمات است.

۲. انتظار، معیار ارزش انسان‌ها:

آرزوها و آمال انسان‌ها معیار خوبی برای سنجش میزان رشد، کمال و تعالی آن‌هاست؛ تا آن‌جا که برخی می‌گویند: «بگو چه آرزویی داری تا بگویم کیستی.» آرزوهای بلند متعالی و ارزشمند حکایت از کمال روح و رشد شخصیت انسان‌ها و بلندای همت آن‌ها می‌کند. به عکس آرزوهای خرد، حقیر و بی‌ارزش نشان از بی‌همتی و رشد نیافتگی افراد دارد.

امام علی علیه السلام در همین زمینه می‌فرماید:

ارزش مرد به اندازه همت اوست.^۱

پس از این مقدمه می‌توان گفت که چون انسان منتظر، برترین و ارزشمندترین آمال و آرزوهای ممکن را داراست، به‌طور طبیعی از بهترین و والاترین ارزش‌ها نیز برخوردار است.

۱. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، کلمات قصار ۴۷، ص ۴۷۷.

توضیح این که آرزوی نهایی انسان منتظر، حاکمیت نهایی دین خدا و مذهب اهل بیت علیهم‌السلام بر سراسر جهان، استقرار حکومت صالحان و مستضعفان در سراسر گیتی، کوتاه شدن دست ظالمان و مستکبران از گوشه گوشه جهان، برقراری نظام قسط و عدالت بر پهنه زمین و گسترش امنیت و رفاه در جای جای کره خاک است.

۳. انتظار عامل پویایی و سازندگی فرد و اجتماع:

چنان که از مطالب بعدی و در بحث از وظایف منتظران روشن خواهد شد، انتظار نقش مهمی در سازندگی، پویایی و اصلاح فرد و جامعه در زمان غیبت دارد و اگر انسان منتظر به وظایفی که برای او بر شمرده شده عمل کند به الگوی مطلوب انسان دیندار دست می‌یابد و از جای‌گاه و مرتبه والایی برخوردار می‌شود. به عبارت دیگر انسان منتظر با رعایت همه شرایط انتظار به همان شأن و منزلتی که مورد انتظار دین اسلام است، رسیده و به بالاترین نقطه کمال نائل می‌شود.

۳. وظایف منتظران

در مورد وظایف و تکالیف شیعیان در دوران غیبت سخن‌های بسیاری گفته شده است و حتی در بعضی از کتاب‌ها، از جمله کتاب مکمال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم تا هشتاد وظیفه برای منتظران قدوم خاتم اوصیا حضرت بقیة الله ارواحنا له الفدا - بر شمرده شده است.^۱

اما از آن‌جا که تبیین همه وظایفی که شیعیان در عصر غیبت بر عهده دارند در این محدوده نمی‌گنجد، به تعدادی از مهم‌ترین این وظایف اشاره می‌کنیم:

۳-۱. شناخت حجت خدا و امام عصر علیه‌السلام

اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ای که هر شیعه منتظر بر عهده دارد کسب معرفت نسبت به

۱. ر.ک: میرزا محمد تقی، موسوی الاصفهانی، مکمال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۰۴ به بعد.

وجود مقدس امام و حجت زمان خویش است.

این موضوع تا بدان درجه از اهمیت قرار دارد که در روایات بسیاری که به طریق شیعه و اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام ﷺ و ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده، آمده است:

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است.^۱

و در روایت دیگری که مرحوم کلینی از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند، آمده است:

هر کس در حالی که امامی نداشته باشد بمیرد، مردنش مردن جاهلیت است و هر آن که

در حال شناختن امامش بمیرد، پیش افتادن و یا تأخیر این امر [دولت آل محمد علیهم السلام] او را

زیان نرساند و هر کس بمیرد در حالی که امامش را شناخته هم چون کسی است که در

خیمه قائم علیه السلام با آن حضرت باشد.^۲

توجه به مفاد دعاهایی که خواندن آنها در عصر غیبت مورد تأکید قرار گرفته است،

نیز ما را به اهمیت موضوع شناخت حجت خدا رهنمون می‌سازد؛ چنان که در یکی از

دعاهای معروف و معتبری که شیخ صدوق آن را در کتاب کمال‌الدین نقل کرده،

می‌خوانیم:

بارالها! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من شناسانی پیغمبرت را نخواهم

شناخت. بارالها! پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من شناسانی حجت

تو را نخواهم شناخت. بارالها! حجت خود را به من بشناسان که اگر حجت را به من

شناسانی از دینم گمراه می‌گردم. خداوندا! مرا به مرگ جاهلیت نمیران و دلم را [از حق]

پس از آن که هدایتم فرمودی منحرف مگردان.^۳...

امام صادق علیه السلام در مورد کمترین حد معرفت امام می‌فرماید:

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۶۸ و ج ۳۲، ص ۳۲۱ و ۳۳۳؛ هم‌چنین ر.ک: حافظ القندوزی، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۵.

۳. صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۲.

کمترین حد معرفت به امام آن است که [بدانی] امام مساوی با پیامبر صلی الله علیه و آله است مگر در درجه نبوت. امام، وارث پیامبر است و همانا اطاعت از او اطاعت از خدا و رسول خداست و باید در هر امری تسلیم او بود و به سخن و فرمان او عمل کرد^۱....

مؤلف کتاب ارزشمند مکیال المکارم مراد و مقصود از «معرفت امام» را که در روایت‌های یاد شده بر آن‌ها تأکید شده است، چنین توضیح می‌دهند:

بی‌تردید مقصود از شناختی که امامان ما - که درودها و سلام‌های خداوند بر ایشان باد - تحصیل آن را نسبت به امام زمان علیه السلام امر فرموده‌اند، این است که ما آن حضرت را آن چنان که هست بشناسیم؛ به گونه‌ای که این شناخت سبب در امان ماندن ما از شبهه‌های ملحدان و مایه نجاتمان از اعمال گمراه‌کننده مدعیان دروغین باشد و این چنین شناختی جز به دو امر حاصل نمی‌گردد: اول، شناختن شخص امام علیه السلام به نام و نسب و دوم، شناخت صفات و ویژگی‌های او و به دست آوردن این دو شناخت از اهم واجبات است^۲.

البته امر دومی که در کلام یاد شده بدان اشاره شده، در عصر ما از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و در واقع این نوع شناخت است که می‌تواند در زندگی فردی و اجتماعی منتظران منشأ اثر و تحول باشد، زیرا اگر کسی به حقیقت به صفات و ویژگی‌های امام عصر علیه السلام و نقش و جای‌گاه آن حضرت در عالم هستی و فقر و نیاز خود نسبت به او واقف شود، هرگز از یاد و نام آن حضرت غافل نمی‌شود.

نکته‌ای که در این جا باید در نظر داشت، این است که شناخت امام زمان علیه السلام از شناخت دیگر امامان معصوم علیهم السلام جدا نیست و اگر کسی به طور کلی به شأن و جای‌گاه ائمه هدی واقف شد، صفات و ویژگی‌های آن‌ها را شناخت و به مسئولیت خود در برابر آن‌ها پی برد، قطعاً نسبت به امام عصر علیه السلام نیز به شناختی شایسته می‌رسد.

۱. سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۴، ح ۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۵۴.

۲. میرزا محمدتقی اصفهانی، مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ج ۲، ص ۱۰۷.

بهترین راه برای پی بردن به مراتب و مقامات بلند امامان معصوم علیهم السلام شیعه به طور کلی و امام عصر علیه السلام به طور خاص، مطالعه و تحقیق در کتاب‌هایی است که در این زمینه نگاشته شده است که از جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد: الکافی، محمد بن یعقوب کلینی (ج ۱، کتاب الحجّه)، کتاب الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی؛ کتاب الغیبه، ابو جعفر محمد بن الحسن معروف به شیخ طوسی؛ کمال‌الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن الحسن معروف به شیخ صدوق و بحار الانوار، مولی محمد باقر مجلسی (ج ۵۱-۵۲). بحمدالله همه این کتاب‌ها به فارسی ترجمه شده و در دسترس همگان است.

البته باید توجه داشت که شناخت و معرفت حقیقی نسبت به حجت خدا، تنها با مطالعه کتاب حاصل نمی‌شود و در این راه باید از عنایات حضرت حق نیز مدد جوئیم و همچنان که در دعایی، که پیش از این بدان اشاره کردیم، ملاحظه شد - از درگاه الهی نیز توفیق شناخت حجتش را درخواست کنیم، تا بدین وسیله از گمراهی و سرگردانی نجات یابیم. این موضوع را از روایتی که مرحوم کلینی از «محمد بن حکیم» نقل کرده، می‌توان استفاده کرد. در این روایت آمده است:

از ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: معرفت ساخته کیست؟ فرمود: از ساخته‌های خداوند است و برای بندگان نقشی بر حصول معرفت نیست.^۱

شاید بتوان گفت که شناخت نشانه‌ها و علائم ظهور نیز یکی از فروع شناخت امام عصر علیه السلام است، زیرا شناخت دقیق نشانه‌ها و علائم ظهور موجب می‌گردد که انسان فریب مدعیان دروغین مهدویت را نخورد و در دام شیادانی که ادعای «مهدی» بودن دارند، نیفتد.

بنابراین بر همه منتظران لازم است که پس از شناخت کامل امام عصر علیه السلام به مطالعه و شناسایی علائم و نشانه‌های ظهور نیز بپردازند.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۱.

برای آشنایی با نشانه‌های ظهور نیز علاوه بر کتاب‌هایی که در بالا بدانها اشاره شد، می‌توان به کتاب‌های زیر مراجعه کرد:

نواب الدهور فی علائم الظهور، سیدحسن میرجهانی؛ عصر ظهور، علی کورانی، روزگار رهایی؛ کامل سلیمان، ترجمه علی اکبر مهدی پور و نشانه‌های ظهور او، محمد خادمی شیرازی.

۲-۳. پیراستگی از بدی‌ها و آراستگی به خوبی‌ها

وظیفه مهم دیگری که هر شیعه منتظر بر عهده دارد پیراستن خود از خصایص ناپسند و آراستن خود به اخلاق نیکو است، چنان که در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، آمده است:

هر کس دوست می‌دارد از یاران حضرت قائم علیه السلام باشد باید که منتظر باشد و در این حال به پرهیزکاری و اخلاق نیکو رفتار نماید؛ در حالی که منتظر است، پس چنانچه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام به پاخیزد، پاداش او هم چون پاداش کسی خواهد بود که آن حضرت را درک کرده است. پس کوشش کنید و در انتظار بمانید، گوارا باد بر شما [این اجر] ای گروه مشمول رحمت خداوند!^۱

امام عصر علیه السلام نیز با توجه به ناگهانی بودن امر ظهور، همه شیعیان را در زمان غیبت به انجام اعمال پسندیده و دوری از اعمال ناپسند فراخوانده، می‌فرماید:

پس هر یک از شما باید آن‌چه را که موجب دوستی ما می‌شود، پیشه خود سازد و از هر آن‌چه موجب خشم و ناخشنودی ما می‌گردد دوری گزیند، زیرا فرمان ما به یک‌باره و ناگهانی فرامی‌رسد و در آن زمان توبه و بازگشت برای کسی سودی ندارد و پشیمانی از گناه کسی را از کیفر ما نجات نمی‌بخشد.^۲

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۰۰.

۲. مجلسی، همان، ج ۳، ص ۱۷۶.

موضوع تهذیب نفس و دوری گزیدن از گناهان و اعمال ناشایست، به عنوان یکی از وظایف منتظران در عصر غیبت، از چنان اهمیتی برخوردار است که در توقیع شریفه^۱ که از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر علیه السلام به مرحوم شیخ مفید - رضی الله عنه - صادر گردیده، اعمال ناشایست و گناهانی که از شیعیان آن حضرت سر می‌زند، یکی از اسباب و یا تنها سبب طولانی شدن غیبت و دوری شیعیان از لقای آن بدر منیر شمرده شده است:

... پس تنها چیزی که ما را از آنان (شیعیان) پوشیده می‌دارد، همانا چیزهای ناشایستی

است که از ایشان به ما می‌رسد و خوشایند ما نیست و از آنان انتظار نمی‌رود.^۲

باید توجه داشت که ما تنها زمانی می‌توانیم خود را منتظر امام عدالت‌گستر و پیرو او بدانیم که در زندگی فردی و اجتماعی خود، راه و روش مورد نظر او را اجرا کنیم. چنان که در نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به عثمان بن حنیف، فرماندار مصر آمده است:

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که پی وی را پوید و از نور دانش او روشنی جوید، بدان که پیشوای شما بسنده کرده است از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان را خوردنی خویش نموده. بدانید که شما چنین نتوانید کرد. لیکن مریاری کنید به پارسایی و کوشیدن و پاک‌دامنی و درستی ورزیدن.^۳

برخی منابع که با مطالعه آنها می‌توان به الگوی مطلوب برای اخلاق و رفتار مورد نظر ائمه معصومین علیهم السلام دست یافت، عبارتند از:

۱. دعای «مکارم الاخلاق» امام سجاد علیه السلام، این دعای شریف که در صحیفه سجادیة (دعای بیستم) و در پایان کتاب مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی آمده، یکی از بهترین منابع برای شناخت فضایل و رذایل اخلاقی است.

۱. «توقیع» در لغت به معنای نشان گذاشتن، امضا کردن حاکم بر نامه و فرمان، جواب مختصر که کاتب در نوشته به پرسش‌ها می‌دهد، دست‌خط فرمانروا و نوشتن عبارتی در ذیل مراسله آمده است. و در اصطلاح علم حدیث به معنای پاسخ پرسش‌ها، یا اطلاعیه‌هایی است که به صورت کتبی از طرف امام علیه السلام برای آگاهی شیعیان فرستاده شده است.

۲. مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۷۸.

۳. نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، نامه ۴۵، ص ۳۱۷.

۲. دعای امام زمان علیه السلام، این دعا در مفاتیح الجنان نقل شده و با جمله «اللهم ارزقنا توفیق الطاعة...» آغاز می‌شود. دعای یاد شده که از امام زمان علیه السلام نقل شده از جمله دعاهایی است که می‌تواند به ما تصویری روشن از شیعه منتظر ارائه دهد و ما را با انتظارات امام از شیعیانش آشنا کند.

۳-۳. پیوند با مقام ولایت

حفظ و تقویت پیوند قلبی با امام عصر علیه السلام و تجدید دایمی عهد و پیمان با آن حضرت یکی دیگر از وظایف مهمی است که هر شیعه منتظر در عصر غیبت بر عهده دارد. بدین معنا که یک منتظر واقعی حضرت حجت علیه السلام با وجود غیبت ظاهری آن حجت الهی هرگز نباید احساس کند که در جامعه رها و بی‌مسئولیت رها شده و هیچ تکلیفی نسبت به امام و مقتدای خود ندارد.

این موضوع در روایات بسیاری مورد تأکید قرار گرفته است که در این مجال، به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

در روایتی که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده آن حضرت در تفسیر این کلام خدای تعالی که می‌فرماید:

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکایا باشید و دیگران را به شکیبایی فراخوانید و مراقب و مواظب باشید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید﴾^۱.
بر انجام واجبات صبر کنید و با دشمنانتان پایداری کنید و پیوند خود را با امام منتظرتان مستحکم نمایید^۲.

هم‌چنین امام صادق علیه السلام در روایت دیگری که در تفسیر آیه مزبور وارد شده، می‌فرماید:

۱. آل عمران (۳) آیه ۲۰۰.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۹، هم‌چنین ر. ک: بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۴.

بر واجبات صبر کنید و یکدیگر را بر مصائب به صبر و ادارید و خود را بر پیوند با امامان
[و یاری آنها] ملتزم سازید.^۱

روایات دیگری نیز به همین مضمون از امام جعفر صادق علیه السلام و امام موسی کاظم علیه السلام وارد
شده است که به جهت رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.^۲
این که می‌بینیم در روایت‌های متعددی، امامان ما شیعیان خود را به تجدید عهد و بیعت
با امام زمان علیه السلام خود سفارش کرده و از آنها خواسته‌اند که در آغاز هر روز و حتی بعد از
هر نماز واجب، دعای عهد بخوانند، همه نشان از اهمیت پیوند دائمی شیعیان با مقام
عظمای ولایت و حجت خدا دارد.

یکی از مشهورترین دعاهاى عهد، دعایی است که مرحوم سید بن طاووس آن را در
کتاب ارزشمند مصباح الزائر به نقل از امام صادق علیه السلام روایت کرده و در ابتدای آن آمده
است که:

هر کس چهل بامداد خدا را با این عهد بخواند، از یاوران قائم ما خواهد بود، پس اگر
پیش از [ظهور] قائم از دنیا برود، خداوند تعالی او را از قبرش خارج می‌سازد [تا قائم را
یاری دهد] و خداوند به شماره هر کلمه [از آن] هزار حسنه به او هدیه کند و هزار بدی
را از او برطرف سازد.^۳

به دلیل اهمیت و اعتبار مضمون این دعای شریف در این جا بخشی از آن را نقل
می‌کنیم:

بار خدایا! من در بامداد این روز و تمام دوران زندگانیم، عهد و عقد و بیعتی را که از آن
حضرت بر گردن دارم با او تجدید می‌کنم، که هرگز از آن عهد و بیعت برنگردم و بر آن
پایدار بمانم. بار خدایا! مرا از اصحاب و یاران آن حضرت و از مدافعان [حریم مقدس]
او و شتابندگان در پی انجام مقاصد او و اطاعت کنندگان از دستورات و نواهی او و

۱. بحرانی، همان ج ۱، ص ۳۳۴، ح ۲؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۱

۲. ر. ک: همان.

۳. سید بن طاووس، مصباح الزائر، ص ۴۵۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۱۱.

حمایت‌کنندگان از [وجود شریف] او و سبقت‌جویان به سوی خواسته او و شهیدشدگان در حضور او قرار ده.^۱

دقت در عبارت‌های بالا می‌تواند تصویری روشن از مفهوم عهد و پیمان با امام و حجت‌زمان به ما ارائه دهد.

آیا اگر هر شیعه منتظر در آغاز هر روز، با حضور و توجه، چنین عهد و پیمانی را با امام و مقتدای خود تجدید نماید، هرگز به رکود، ذلت و خواری و ظلم و بی‌عدالتی تن خواهد داد؟ آیا هرگز حاضر خواهد شد که به رضای مولا و سرور خود بی‌اعتنایی کند و تن به گناه و معصیت دهد؛ مسلماً خیر. بدون هیچ تردیدی اگر در جامعه‌ای چنین فرهنگی حاکم شود و همه تنها در پی رضایت امام زمان علیه السلام خود باشند، آن جامعه هرگز دچار بحران فرهنگی، از خودبیگانگی، یأس و نومیدی و انحطاط نخواهد شد. این نکته نیز مسلم است که اگر همه شیعیان با هم دلی و همراهی دست بیعت و یاری به سوی مولا و سرور خود دراز کنند و بر نصرت او متفق شوند، دیری نخواهد پایید که فرج مولا ایشان را درک خواهند کرد و برای همیشه از ظلم‌ها و ذلت‌ها رهایی خواهند یافت. چنان که در توفیق شریفی که پیش از این نیز به بخشی از آن اشاره شد آمده است:

اگر شیعیان ما، که خداوند آنان را در اطاعتش یاری دهد، در وفای پیمانی که از ایشان گرفته شده یکدل و مصمم باشند، نعمت لقای ما از آنان به تأخیر نمی‌افتد و سعادت دیدار ما برای آن‌ها با معرفت کامل و راستین نسبت به ما تعجیل می‌گردد.^۲

شیعیان منتظر علاوه بر دعای عهد می‌توانند با بهره‌گیری از دعاها و زیارت‌های دیگری که مرتبط با امام عصر علیه السلام است، پیوند و ارتباط دائمی خود را با آن امام برقرار سازند که از آن جمله می‌توان به دعای ندبه، دعای فرج، دعای زمان غیبت، استغاثه به امام زمان علیه السلام زیارت آل یاسین، زیارت امام عصر علیه السلام در روز جمعه، نماز امام زمان علیه السلام

۱. همان.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

و... اشاره کرد. دعا به امام زمان علیه السلام در قنوت و تعقیب نمازهای پنجگانه نیز می‌تواند در ایجاد ارتباط و انس بیشتر با آن حضرت مؤثر باشد.^۱ چشم انتظاران امام عصر علیه السلام هم چنین می‌توانند با حضور در مساجد و مکان‌های مقدسی که منسوب به امام عصر علیه السلام است، هم‌چون مسجد جمکران در قم، مسجد سهله در نجف، سرداب مقدس سامرا و... پیوند خویش را با آن حضرت روز به روز مستحکم‌تر نمایند.

۳-۴. کسب آمادگی برای ظهور حجت حق

یکی دیگر از وظایفی که به تصریح روایات، در دوران غیبت بر عهده شیعیان و منتظران فرج قائم آل محمد (ص) است، کسب آمادگی‌های نظامی و مهیا کردن تسلیحات مناسب هر عصر برای یاری و نصرت امام غایب علیه السلام است. چنان که در روایتی که نعمانی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است:

هر یک از شما باید برای خروج حضرت قائم علیه السلام [سلاحی] مهیا کند. هر چند یک تیر باشد، خدای تعالی هرگاه بداند کسی چنین نیتی دارد، امید آن است که عمرش را طولانی کند تا آن حضرت را درک کند [و از یاران و همراهانش قرار گیرد].^۲

در روایت دیگری مرحوم کلینی از امام ابوالحسن [موسی کاظم علیه السلام] نقل می‌کند که:
... هر کس اسبی را به انتظار امر ما نگاه دارد و به سبب آن دشمنان ما را خشمگین سازد، در حالی که او منسوب به ماست، خداوند روزی‌اش را فراخ گرداند، به او شرح صدر عطا کند، او را به آرزویش برساند و در رسیدن به خواسته‌هایش یاری کند.^۳

هم‌چنین مرحوم کلینی در کافی از «ابوعبدالله جعفری» روایتی را نقل می‌کند که توجه به مفاد آن بسیار مفید است:

۱. همان، ج ۵۳، ص ۱۷۶.
۲. نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۱، ح ۱۰.
۳. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۳۵، ح ۱.

حضرت ابو جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) به من فرمودند: منتهای زمان مرابطه (مرزداری)^۱ نزد شما چند روز است؟ عرضه داشتم: چهل روز. فرمودند: ولی مرابطه ما مرابطه‌ای است که همیشه هست^۲....

علامه مجلسی در شرح این فرمایش امام علیه السلام می‌فرماید:

بر شیعیان واجب است که خود را بر اطاعت امام برحق و انتظار فرج او ملتزم سازند و برای یاری نمودنش مهیا باشند^۳.

شیخ محمد حسن نجفی نیز در کتاب جواهر الکلام در شرح روایت مزبور می‌فرماید: مرابطه در این روایت به معنای اراده انتظار فرج در تمام ساعات شبانه‌روز است، هم چنان که در بعضی از روایات نیز به این معنا اشاره شده است، نه مرابطه مصطلح در فقه^۴. شاید بتوان گفت که کلام صاحب جواهر نیز در نهایت به همان کلام علامه مجلسی برمی‌گردد که فرمود: مرابطه در روایت مزبور به معنای آمادگی و مهیا بودن برای یاری امام منتظر علیه السلام است.

رمز این که شیعه باید هر لحظه آماده یاری امام خود باشد این است که زمان ظهور برای ما مشخص نیست و هر آن، که اراده خداوند تعلق گیرد، ممکن است ظهور واقع شود. بنابراین شیعیان باید همواره در حال آماده باش به سر برند، تا در موقع لزوم به فرمان امام خود برای مقابله با مستکبران و ظالمان جهان به پا خیزند.

با نگاهی به تاریخ شیعه می‌توانیم به عمق باور مردم به موضوع ظهور و آمادگی همیشگی آن‌ها برای این موضوع پی‌بریم. «ابن بطوطه» در سفرنامه خود می‌نویسد:

۱. «مرباطه» چنان که فقها در کتاب جهاد گفته‌اند، این است که شخص مؤمن برای جلوگیری از هجوم و نفوذ مشرکان و کافران در مرزهای کشور اسلامی و یا هر موضعی که از آن احتمال بروز حمله‌ای علیه مسلمانان می‌رود، به حال آماده باش و در کمین به سر برد. (ر.ک: محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۳۹) این عمل در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام مستحب بوده و فضیلت‌های بسیاری برای آن بر شمرده شده است.

۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۸۱، ح ۵۷۶.

۳. مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۸۲.

۴. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، ص ۴۳.

ندبه شیعیان حله برای امام زمان علیه السلام... در نزدیکی بازار بزرگ شهر، مسجدی قرار دارد که بر در آن، پرده حریری آویزان است و آن جا را «مسجد صاحب الزمان علیه السلام» می خوانند.

شبها پیش از نماز عصر، صد مرد مسلح با شمشیرهای آخته... اسبی یا استری زین کرده می گیرند و به سوی مسجد صاحب الزمان علیه السلام روانه می شوند. پیشاپیش این چارپا، طبل و شیپور و بوق زده می شود. سایر مردم در طرفین این دسته حرکت می کنند و چون به مسجد صاحب الزمان علیه السلام می رسند، در برابر در ایستاده و آواز می دهند که: «بسم الله، ای صاحب الزمان علیه السلام، بسم الله، بیرون آی که تباهی روی زمین را فرا گرفته و ستم فراوان گشته، وقت آن است که برآیی، تا خدا به وسیله تو حق را از باطل جدا گرداند...». و به همین ترتیب به نواختن بوق و شیپور و طبل ادامه می دهند تا نماز مغرب فرارسد.^۱

باید توجه داشت که نحوه آمادگی و مهیا بودن برای ظهور بستگی به شرایط زمان و مکان دارد و اگر در بعضی از روایات سخن از آماده کردن اسب و شمشیر برای ظهور ولی امر علیه السلام به میان آمده و برای آن فضیلت بسیار بر شمرده شده است؛ به این معنا نیست که اینها موضوعیت دارند، بلکه با قدری تأمل روشن می شود که ذکر این موارد تنها به عنوان تمثیل و بیان لزوم آمادگی رزمی برای یاری آخرین حجت حق است و مسلماً در این عصر بر شیعیان لازم است که با فراگرفتن فنون رزمی و مسلح شدن به تجهیزات نظامی روز، خود را برای مقابله با دشمنان قائم آل محمد علیه السلام، آماده سازند. البته در حال حاضر به دلیل حاکمیت دولت شیعی و حکومت فقیه جامع الشرایط بر سرزمین اسلامی ایران، این وظیفه در درجه اول بر عهده حکومت اسلامی است که در هر زمان قوای مسلح کشور را در بالاترین حد آمادگی نظامی قرار دهند تا به فضل خدا در هر لحظه که اراده الهی بر ظهور منجی عالم بشریت حضرت مهدی علیه السلام عجل الله تعالی فرجه علیه السلام، قرار گرفت، بتوانند به بهترین

۱. ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۲۷۲ به نقل از محمد حکیمی، در فجر ساحل، ص ۵۵.

نحو در خدمت آن حضرت باشند.

۳-۵. ارتباط با فقها و مراجع تقلید

ما از یک سو می‌دانیم که در دوران غیبت هیچ یک از احکام اسلام تعطیل نشده و باید تا آمدن امام عصر علیه السلام به همه آن چه اسلام از ما خواسته است، عمل کنیم. و از سوی دیگر می‌دانیم که امکان دسترسی به امام معصوم علیه السلام و فراگرفتن مستقیم احکام دین از ایشان، برای ما وجود ندارد. حال در این شرایط چه باید کرد؟ آیا دست روی دست بگذاریم و به هیچ یک از احکام اسلام عمل نکنیم، یا به هر آن چه خود احتمال می‌دهیم درست باشد، عمل کنیم؟ قطعاً هیچ یک از این دو راه ما را به مقصود نمی‌رساند. اما آیا امامان معصوم علیهم السلام فکری برای شیعیان خود در زمان غیبت نکرده‌اند؟ در پاسخ این پرسش باید گفت که: ائمه علیهم السلام تکلیف ما را در زمان غیبت و عدم دسترسی به امام معصوم مشخص کرده و به ما امر فرموده‌اند که به فقهای جامع‌الشرایط مراجعه کنیم. چنان که در روایتی که امام حسن عسکری علیه السلام از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند چنین می‌خوانیم:

... اما هر یک از فقها که نفس خود را باز دارند، دین خود را نگهدارنده، هوای خود را پس زننده و اوامر مولای خود را اطاعت کننده بود، بر عوام (مردم) لازم است که از او پیروی کنند و تنها بعضی از فقهای شیعه هستند که از این صفات برخوردارند نه همه آنها^۱.

امام عصر علیه السلام نیز در یکی از توقیعات خود در پاسخ «اسحاق بن یعقوب» می‌فرماید: ... و اما در رویدادهایی [که در آینده] پیش می‌آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنها حجت بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان^۲.

چنان که می‌دانید در طول ۶۹ سال غیبت صغری، یعنی از سال ۲۶۰ تا ۳۲۹ هـ.ق.

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۵، ح ۲۰.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.

چهار تن از بزرگان شیعه به عنوان «نواب خاص» واسطه بین امام مهدی علیه السلام و مردم بودند. آن‌ها پرسش‌های علما و بزرگان شیعه و حتی برخی از مردم معمولی را با آن حضرت مطرح می‌کردند و ایشان نیز پاسخ آن‌ها را می‌دادند. اما با پایان دوران غیبت صغری و آغاز دوران غیبت کبری، دیگر کسی به عنوان نایب خاص معرفی نشد و مردم موظف شدند برای یافتن پاسخ پرسش‌های دینی خود به راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام که همان فقهای جامع‌الشرایط بودند، مراجعه کنند. از آن زمان به بعد فقها به عنوان نواب عام امام عصر علیه السلام مطرح شدند و رسالت هدایت شیعه را در عصر غیبت بر عهده گرفتند. بنابراین بر همه منتظران امام عصر علیه السلام لازم است که بنا به فرموده امامان خود با پیروی از فقها و مجتهدان واجد شرایط، اعمال دینی خود را انجام دهند. در زمینه امور اجتماعی و سیاسی نیز وظیفه مردم اطاعت از فقیهی است که از سوی بزرگان شیعه به عنوان «ولی فقیه» انتخاب شده است.

۶-۳. دعا برای تعجیل فرج

یکی از وظایف مهمی که بنا به تصریح حضرت صاحب‌الامر علیه السلام بر عهده همه منتظران گذاشته شده، دعا برای تعجیل فرج است. امام عصر علیه السلام در توقیعی که خطاب به «اسحاق بن یعقوب» صادر شده، می‌فرماید: برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که فرج شما همان است^۱. امام حسن عسکری علیه السلام نیز دعا برای تعجیل فرج را شرط رهایی از فتنه‌های دوران غیبت دانسته، می‌فرماید:

به خدا سوگند [او] غیبتی خواهد داشت که در آن تنها کسانی از هلاکت نجات می‌یابند که خداوند آن‌ها را بر قول به امامتش ثابت قدم داشته و در دعا برای تعجیل فرجش

۱. همان؛ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۷۶.

موفق کرده است.^۱

دعا برای تعجیل فرج از چنان اهمیتی برخوردار است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
هر کس بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «خداوند! بر محمد و خاندان او درود
فرست و در فرج ایشان تعجیل کن» نمیرد تا قائم علیه السلام را دریابد.^۲
در روایات دیگری نیز آمده است:

هر کس چنین کند خداوند شصت حاجت او را برآورده می‌سازد؛ سی حاجت از حوایج
دنیا و سی حاجت از حوایج آخرت.^۳

بنابراین همه شیعیان باید در طول شبانه‌روز، در اوقات نماز و در همه ایامی که در
آن‌ها دعا سفارش شده، دعا برای تعجیل فرج را به عنوان یک تکلیف و وظیفه مهم عصر
غیبت فراموش نکنند. بلکه این دعا را بر همه دعا‌های خود مقدم کنند تا خداوند به برکت
این دعا، آن‌ها را از همه فتنه‌ها و آشوب‌های زمان غیبت در امان نگه دارد و همه
گرفتاری‌ها و غم و غصه‌های آن‌ها را برطرف سازد.

۳-۷. بزرگداشت یاد و نام حضرت مهدی علیه السلام

مؤمنان باید نام همه معصومین علیهم السلام را بزرگ بدانند و جز با تعظیم و احترام از آن‌ها یاد
نکنند، اما در این میان امام مهدی علیه السلام جای‌گاه و شأن ویژه‌ای دارند، زیرا:

۱. ایشان امام عصر و زمان ما و حجت‌حی و حاضر و ناظر خداوند هستند؛
۲. آن حضرت وارث همه فضایل و شایستگی‌هایی هستند که در خاندان رسالت
وجود داشته است؛

۳. آن امام احیاکننده مکتب اهل بیت علیهم السلام، بلکه احیاکننده دین و دین‌باوری در سراسر

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۴.

۲. طوسی، مصباح‌المتهدجد، ص ۳۲۸.

۳. کفعمی، المصباح، ص ۴۲۱؛ علی‌کورانی عاملی، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۱۱۳.

جهان هستند؛

۴. ایشان، در بین امامان پیش از خود نیز از جای گاه ویژه‌ای برخوردار بودند. تا آن جا که امام صادق علیه السلام در پاسخ کسی که از ایشان می‌پرسد: «آیا قائم علیه السلام متولد شده است؟» می‌فرماید:

خیر، اما اگر او را دریابم در همه ایام زندگانی‌ام خدمت گزارش خواهم بود.^۱
 اما بزرگداشت یاد و نام امام مهدی علیه السلام مصادیق مختلفی دارد که ما در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) برپاخاستن به هنگام شنیدن نام‌های آن حضرت

بر همه ارادتمندان حضرت مهدی علیه السلام لازم است که به هنگام شنیدن نام‌ها و القاب آن حضرت، به ویژه نام مبارک «قائم علیه السلام» از جا برخیزند و نسبت به امام خود ادای احترام کنند.

روایت شده است:

روزی در مجلس حضرت صادق علیه السلام نام مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام برده شد، امام ششم به منظور تعظیم و احترام نام آن حضرت از جای خود برخاسته و قیام فرمود.^۲
 هم‌چنین نقل شده است:

زمانی که «دعبل خزاعی» قصیده معروف خود در وصف اهل بیت علیهم السلام را در پیشگاه امام رضا علیه السلام می‌خواند، آن امام با شنیدن نام حضرت حجت علیه السلام از جای برمی‌خیزد، دست خود را به نشانه تواضع بر سر می‌گذارد و برای تعجیل در فرج آن حضرت دعا می‌کند.^۳

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۵، ح ۴۶.

۲. حسین نوری، نجم الثاقب، ص ۵۲۳.

۳. لطف الله صافی الکلیایگانی، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۳۷.

برخاستن به هنگام شنیدن نام امام مهدی علیه السلام می‌تواند به معنای اعلام آمادگی برای یاری و نصرت آن حضرت و هم‌چنین اعلام درک حضور و شهود آن حضرت باشد.

ب) نکوداشت روزهای منسوب به آن حضرت

شیعیان باید در روزهایی مانند اعیاد چهارگانه اسلامی (فطر، قربان، غدیر و جمعه) شب و روز نیمه شعبان به‌طور ویژه به یاد امام غایب خود باشند و با خواندن زیارت آن حضرت و خواندن دعاهایی مانند دعای ندبه، عهد، فرج و... پیمان خود را با امامشان تجدید کنند.

ج) آغاز کردن هر روز با سلام به پیشگاه آن حضرت

منتظران امام مهدی علیه السلام باید که در آغاز هر روز و در تعقیب نماز صبح، سلام به مولای خود را فراموش نکنند و بسته به فرصت و وقتی که دارند با یکی از زیارت‌های وارد شده و یا دعای عهد به امام خود عرض ارادت کنند تا هرگز یاد و نام آن حضرت از دل‌هایشان زایل نگردد.

با توجه به آنچه گفته شد، اگر بخواهیم مفهوم انتظار در مکتب تشیع را در چند جمله بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم که انتظار در مکتب تشیع حالت انسانی است که ضمن پیراستن وجود خویش از بدی‌ها و آراستن آن به خوبی‌ها، در ارتباطی مستمر با امام و حجت زمان خویش، همه‌همت خود را صرف زمینه‌سازی ظهور مصلح آخرالزمان نموده و در جهت تحقق وعده الهی نسبت به برپایی دولت کریمه اهل بیت علیهم السلام با تمام وجود تلاش می‌کند.

۴. نقش سازنده انتظار

انتظار منجی موعود از سویی عاملی برای پایداری و شکیبایی در برابر سختی‌ها و مشکلات عصر غیبت و از سوی دیگر عاملی برای پویایی، تحرک و آماده‌باش همیشگی

شیعیان است. بر اساس تعالیم ائمه معصومین علیهم السلام منتظر، باید هر لحظه آماده ظهور باشد و زندگی خود را چنان سامان دهد که هر زمان اراده خدا به ظهور تعلق گرفت بتواند با سربلندی در پیشگاه حجت خدا حاضر شود. آنچه درباره نقش سازنده انتظار گفته شد، تنها زمانی مفهوم خود را به درستی باز می‌یابد که بدانیم در مذهب شیعه «منجی موعود» تنها به عنوان انسان برتری که در آخرالزمان زمین را از عدالت پر می‌سازد و انسان‌های در بند را رهایی می‌بخشد مطرح نیست؛ بلکه در این مذهب او به عنوان تداوم‌بخش رسالت انبیا، وارث اولیای الهی و در یک کلام «حجت خدا»^۱ بر روی زمین نیز مطرح است.

به اعتقاد شیعه حجت خداوند بر روی زمین از طرفی دلیل و راهنمای آشکار مردم به سوی صراط مستقیم و از طرف دیگر ملاک و معیاری است که انسان‌ها می‌توانند با رجوع به او میزان انطباق خود را با دین خدا بسنجند.

با توجه به این مفهوم آن که در انتظار ظهور حجت است خود را مکلف می‌کند که تا همه مناسبات فردی و جمعی‌اش انعکاس انتظارش باشد.

به بیان دیگر تنها کسانی در زمان «ظهور» سربلندند که در زمان «غیبت» در جهت تأمین رضایت مولایشان تلاش کرده باشند.

این معنا را به صراحت می‌توان از قرآن و روایات استفاده کرد. در یکی از آیات قرآن کریم آمده است:

﴿روزی که برخی نشانه‌های خدا آشکار شود، ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکی انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت. بگو چشم به راه باشید، ما نیز چشم به راهیم﴾.^۲

۱. «حجت» در لغت به معنای دلیل، برهان و راهنماست؛ به عبارت دیگر «آنچه را که به آن دعوی یا مطلبی را ثابت کنند» حجت گویند. (ر.ک: فیومی، المصباح المنیر، ص ۱۲۱؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۳؛ جوزی الشرتونی اللبانی، أقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، ج ۱، ص ۱۶۴؛ خلیل جر، فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، ج ۱، ص ۸۰۸؛ حسن عمید، فرهنگ عمید، ج ۱، ص ۷۷۹).

۲. انعام (۶) آیه ۱۵۸.

در ذیل آیه یاد شده، روایات متعددی به طریق شیعه و اهل سنت نقل شده که در آن‌ها «روزی که برخی نشانه‌های خدا آشکار شود» به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تفسیر شده است.^۱

از جمله در روایتی که از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مزبور وارد شده، چنین آمده است:

مراد از نشانه‌ها امامان هستند و آن نشانه‌ای که انتظار کشیده می‌شود، قائم علیه السلام است. در آن زمان ایمان کسی که پیش از قیام آن حضرت با شمشیر، ایمان نیاورده برای او سودی نخواهد داشت، اگرچه به پدران آن حضرت که پیش از او بودند، ایمان آورده باشد.^۲

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری آیه یاد شده را چنین تفسیر می‌کنند:

[مراد از آن روز] زمان خروج قائم علیه السلام ماست که انتظارش کشیده می‌شود، آن‌گاه فرمود: ای ابا بصیر! خوشا به حال پیروان قائم علیه السلام ما که در زمان غیبت او چشم به راه ظهور اویند و در زمان ظهورش او را پیروی می‌کنند. آن‌ها دوستان خدا هستند که نه بیمناک می‌شوند و نه اندوهگین می‌گردند.^۳

در زیارت «آل یاسین» نیز که از ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام نقل شده، با اشاره به آیه مذکور، خطاب به ائمه معصومین علیهم السلام آمده است:

...رجعت شما [امامان] حق است و هیچ تردیدی در آن نیست، روزی که ایمان کسی که پیش از آن ایمان نیاورده یا به هنگام ایمان کار نیکی انجام نداده است، برای او سودی نخواهد داشت.^۴

با توجه به این نکته که «رجعت» از رویدادهای مقارن با عصر ظهور امام مهدی علیه السلام

۱. ر.ک: سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۲۱-۱۲۳؛ علی کورانی عاملی، معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۵، ص ۱۰۰؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۱۳.
 ۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۸.
 ۳. همان، ص ۳۵۷، ح ۵۴.
 ۴. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

است؛ به روشنی می‌توان نتیجه گرفت که آیه یاد شده نیز در زمان ظهور تحقق می‌یابد. نکته‌ای که از آیه و روایات یاد شده استفاده می‌شود، این است که هر کس باید تا پیش از آشکار شدن حجت خداوند چنان زندگی کند و خود و جامعه‌اش را چنان بسازد که بتواند به هنگام ظهور در پیشگاه آن حضرت پاسخ‌گو باشد، چرا که در آن روز دیگر توبه و پشیمانی سودی ندارد.

در روایتی که پیش از این از حضرت صاحب‌الامر علیه السلام نقل کردیم، دیدیم که آن حضرت درباره وظایف شیعیان در زمان غیبت می‌فرماید:

پس هر یک از شما باید آن‌چه را که موجب دوستی ما می‌شود، پیشه خود سازد و از هر آن‌چه که موجب خشم و ناخشنودی ما می‌گردد، دوری گزیند، زیرا فرمان ما به یک‌باره و ناگهانی فرامی‌رسد و در آن زمان توبه و بازگشت برای کسی سودی ندارد و پشیمانی از گناه، کسی را از کیفر ما نجات نمی‌بخشد.

با توجه به آن‌چه گفته شد، در می‌یابیم که انتظار «حجت علیه السلام» انتظاری است زنده و پویا که در لحظه لحظه حیات آدمی جاری می‌شود و زندگی فردی و اجتماعی او را متحول می‌سازد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مهدی و انتظار*

کاوه تیمورنژاد

تمامی وجودم را انتظاری بس شگفت، اما نامعلوم در بر گرفته است. می‌خواهم از این انتظار رهایی یابم و منتظر را دیدار نمایم. می‌خواهم بگویم که دیگر انتظار بس است و منتظر، منتظر را می‌خواهد و می‌خواهم بدانم «منتظر» کیست و «منتظر» چگونه باید باشد. غوطه‌ور در اندیشه‌های تاریخی بودم که یک باره، اوراق تاریخ را گشوده دیدم و گواهان تاریخ را - که همانا وجود پیامبران بود - نظاره کردم که انبیا در پی هم به مصداق ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾^۱ آگواه و منذر و مبشر در جوامع بشری مبعوث شدند و با این بعثت بر پای عدل را به تمامی جهانیان نوید دادند، اما از آن جا که خود را در جست و جوی پاسخ انتظار در سیلان می‌دیدم، در این اوراق گران بها کلمه‌ای التیام بخش و تسکین آفرین نمودار شد و آن، کلمه «موعود» بود.

بر من مسجل شد که هر پیامبری ظهور پیام آور دیگری را وعده می‌داد با این کلام و تفکر در پی یافتن گواهی بودم که به جایی رسیدم که موسی، ظهور عیسی را بشارت داد و عیسی، به بیان قرآن ظهور احمد را و به زبان خودش ظهور «فارقلیط» را نوید داد ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ وَأَخْمَدُ﴾^۲ را بر مردم خواند. ابتدا ذهنیتم این بود

* سطح: یادداشت. نشریه اطلاعات، دی ماه ۱۳۷۴.

۱. احزاب (۳۳) آیه ۴۵.

۲. صف (۶۱) آیه ۶.

که دیگر محمد ﷺ موعودی ندارد، چرا که خداوند او را خاتم‌الانبیا خوانده و او به حکم ﴿أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾^۱ حجت را بر همگان تمام کرده است، اما پس از تورقی دیگر، کلامی از بزرگی را مشاهده کردم که «وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل» و دریافتم که آن چه از این راه باید به بشر رسد، رسیده است ولی پس از اندی وجود ائمه طاهرین (علیهم‌السلام) را با روش‌ها و ویژگی‌هایشان در راه وصل به منبع کمال‌ها نظاره کردم و دریافتم که کسب کمال‌های معنوی و ارتباط با معبود، مختص زمان پیامبران نیست و به بعد از ایشان نیز راه می‌یابد.

در این تفکرهای امید بخش مجدداً ﴿رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۲ پیامبر اسلام ﷺ را دیدم که ظهور موعودی را وعده داد و مشاهده کردم که او نیز موعودی دارد.

انتظارم هدف‌دار شد، اما در انتظار باید «منتظر» را شناخت و با او همراه بود. بدین سبب عاشقانه در وجود معشوق موعود جست و جو کردم. اجازه دادم که به مصداق ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾^۳ خود را متقی بدانم و به کتاب قرآن مراجعه کنم.

ابتدا در این کتاب عظیم این آیه را خواندم که: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ﴾^۴ در زبور داوود پیمبر، پس از کتب آسمانی سابق نوشتیم ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۵؛ که زمین را بندگان صالح به ارث می‌برند و اینان موعود آل محمد و یاران او می‌باشند.

در این آیه «ذکر» را در تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین دیدم که قبل از زبور داوود، همه آن‌ها ظهور موعود را انگاشته بودند.

۱. مائده (۵) آیه ۳.

۲. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۷.

۳. بقره (۲) آیه ۲.

۴. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

۵. همان.

در جای دیگر آیه ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾^۱ را نظاره کردم و معنایش این بود که: می‌خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را با ظهور موعود تمام می‌کند و او را بر همه مذاهب باطل غلبه می‌دهد؛ به طوری که جز خدای یگانه پرستش نشود و در آن روز است که مهلت شیطان رانده شده به اتمام می‌رسد و به دست پیامبر اکرم ﷺ به هلاکت خواهد رسید.

تجلی روز را پس از پایان شب ظلمت، پس از ظلم و تباهی و به مصداق ﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى﴾^۲ با ظهور و قیام موعود دیدم و در آیه ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۳ فرستاده خدا موعود محمد ﷺ است که خداوند او را بر همه کیش‌های تاریخ غالب گرداند و او زمین را از عدل و داد پرکند و دریافتم که این آیه تأویلش بعد از تنزیل آن است و تاکنون وقوع آن مسجل نشده است.

در لوح محفوظ تورقی دیگر نمودم که آیه‌ای، درخشان شد و آن ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا﴾^۴ بود که روزی که یکی از آیات پروردگارت بیاید، در آن روز ایمان کسانی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند سودی نبخشد و دریافتم که «آیات» ائمه هستند و «بعض آیات» موعود آل محمد ﷺ.

در مکانی دیگر، آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾^۵ به دیدگانم جرقه‌ای وارد نمود، چرا که امام معصوم ﷺ فرمودند: به خدا قسم «مضطر» اوست که در روز موعود، قائم موعود ﷺ در کنار کعبه خدا، با تلاوت این آیه عظیم که همگان در تاریخ به تلاوت آن خو گرفته‌اند، دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم ﷺ بگذارد و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و او را در زمین خلیفه خود گرداند و از

۱. صف (۶۱) آیه ۸

۲. بیل (۹۲) آیه ۲

۳. نوره (۹) آیه ۳۳

۴. انعام (۶) آیه ۱۵۸

۵. نمل (۲۷) آیه ۶۲

این پس با ظهورش، عدل را در پهنه خلقت بگستراند.^۱

در حرکتی دیگر، در آیه‌ای «اراده حق» را جویا شدم: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲. این آیه مرا نوید داد که «موعود» با ظهورش مستضعفان روی زمین را عزیز و دشمنانشان را ذلیل خواهد نمود. و بالاخره آیه‌ای متقن را درک کردم که حق آمدنی است ﴿جَاءَ الْحَقُّ﴾^۳ و باطل رفتنی، و حق اوست که امام معصوم علیه السلام نیز فرمود: «إذا قام القائم ذهب دولة الباطل» زمانی که قائم ما ظهور کند، دولت باطل از میان می‌رود.^۴

اندک اندک رخساره‌ام در انتظار موعود، مصمم‌تر و گام‌هایم در جاده انتظار استوارتر گردید که ناگاه اسامی موعود محمد صلی الله علیه و آله را در آسمان ولایت حق، هم چون ستارگان درخشنده دیدم و یکایک آن‌ها را مرور کردم: یکی «مهدی علیه السلام» است و خداوند او را برای امر بزرگی هدایت کرده است و او که بر هر امر پوشیده‌ای هدایت شده است، هادی نیز می‌باشد و اوست که با اهل زبور طبق زبور، با پیروان تورات طبق تورات، با اهل انجیل بر اساس انجیل و با اهل قرآن مطابق قرآن رفتار و ایشان را هدایت خواهد کرد.

نام دیگر «قائم» است؛ در این تصور به سر می‌بردم که ایستاده به چه معنایی است که این روایت را شنیدم: «فرشتگان به درگاه الهی نالیدند و گفتند: پروردگارا، آیا قاتلین بهترین بندگان و زاده اشرف برگزیدگان را [امام حسین علیه السلام] را به حال خود وا می‌گذاری؟ خداوند به آن‌ها وحی فرستاد که ای فرشتگان من آرام گیرید. به عزت و جلالم سوگند! از آن‌ها انتقام خواهم گرفت هر چند بعد از گذشت زمان‌ها باشد. آن‌گاه پروردگار عالم، امامان اولاد امام حسین علیه السلام را به آن‌ها نشان داد و فرشتگان مسرور گشتند. یکی از

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۸.

۲. قصص (۲۸) آیه ۵.

۳. اسراء (۱۷) آیه ۸۱.

۴. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۸۷.

آن‌ها ایستاده بود و نماز می‌گزارد.

خداوند فرمود: «بِذَلِكَ الْقَائِمِ أُنْتَقِمُ مِنْهُمْ^۱؛ به این قائم، از آن‌ها انتقام می‌گیرم»... قائم در روز قیام؛ روزی که امام معصوم علیه السلام آن روز را اوقات رجعت (بازگشت پس از مرگ) و «ایام الله» می‌داند، ظهور می‌کند و پیروزی کامل از آن اوست. دیگر نام که به چهره‌ام روشنایی داد «صاحب الامر علیه السلام» بود که او صاحب امر بزرگی است و به آن از سوی پروردگار هدایت شده است و آن امر، برقراری عدل در زمین است. در این زمان بود که عدل را و فلسفه‌اش را روشن دیدم و عدالت را هدف بعثت انبیا و خلقت، تا عدالت خواه باقی بماند و عدالت جمع را بر منفعت فرد ترجیح دهد و هدف صاحب الامر علیه السلام همین است که عدل کلی را در جهان بگسترده و انسان‌ها را به فطرت درونیشان بیدار نماید.

نظرم به نامی و دریای دیگری از معرفت معطوف گشت که آن را «منتقم» خواندم، آن که به حق به خون خواهی حسین علیه السلام قیام می‌کند و انتقام او را می‌گیرد، تنها قائم موعود علیه السلام است. با این کلام روحم به گذشته پرواز کرد و نالان شد، چرا که هر چه در تاریخ دیدم، ظلم بود و تباهی و مظلومیت مستضعفان که از شهادت هابیل به دست قابیل آغاز و با شهادت مظلومیت اجدادش به اوج خود رسید و پس از آن بزرگواران نیز ادامه یافت. این را در خود حس کردم که روزی مهدی قائم علیه السلام باید به پا خیزد و به خون خواهی تمامی نجبا و نیکان تاریخ انتقام گیرد، چرا که اگر غیر از این باشد فلسفه حق علیه باطل و استقرار نهایی حق و نابودی کامل باطل مؤاخذه خواهد شد، پس باید او ظهور یابد که ظهورش ظهور دوباره تمامی بزرگان تاریخ است، اما با یک تفاوت و آن پیروزی نهایی حق است بر باطل و انتقام خوبان از بدان.

نام دیگر آن بزرگوار «غایب» بود و اما معنایش، که او باید پس از ولادت غائب گردد تا امر بزرگ الهی را به سرانجام برساند و شاهد شاهدان تاریخ باشد تا بتواند شهادت پدران خود را، شهادت بزرگان و عدالت خواهان زمانه را، شهادت مظلومان ظلم و فرعونیان،

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۰.

زراندوزی قارونیان و تزویر بلعم باعوریان را به شهادت بگیرد و به یاری «ناصر» منصور شود و در زمان «نقر فی الناقر» و در وقت معلوم ظاهر گردد.

آری، او را عصاره همه نیکان جهان دیدم که شباهتش به یونس پیامبر علیه السلام، در غیبت اوست که یونس پس از پیری در صورت جوانی بر قومش بازگشت و به داوود رسول که بدون شاهد، مجرم را تشخیص می‌داد و مجازات می‌نمود و به نوح و خضر در طول عمر و به یوسف نبی، در پنهانی او از خویشان و برادرانش و عموم مردم و این که او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند و به موسی که ولادت موسی از اسرار الهی بود و به عیسی در وجود اختلاف حیات و ممات در میان مردم و به محمد صلی الله علیه و آله در هدایت عادلانه و قیام به شمشیر. بالأخره به سال ۲۵۵ هجری قمری او را در جهان نظاره کردم. پدرش امام حسن عسکری علیه السلام بود که چون همسرش مادر امام عصر علیه السلام «نرجس خاتون» دختر یشوعا (پسر قیصر روم) باردار شد، حضرت به وی فرمود: پسری می‌آوری که نامش محمد است و پس از من جانشین من خواهد بود و به راستی ولادتش نیز راز بود و مخفی، هم‌چون داستان ولادت ابراهیم که مادرش او را در پنهان فارغ شد و تا بلوغ در غار به سر برد و همانند داستان موسی و صندوق حاوی مولود در بحر نیل، اما افسوس که دیری نپایید و به دستور الهی برای به انجام رساندن امری بزرگ غایب شد و از نظرها پنهان.

قدم زنان در جاده انتظار در جست و جوی «منتظر» در حرکت بودم که علایم ظهورش را از امام معصوم علیه السلام شنیدم که در تفسیر آیه ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱ فرمودند: خداوند قادر است که عذابی از بالایتان فرو فرستد و در آخرالزمان آیات و علامت‌هایی را به تو نشان می‌دهد که از جمله (دابة الأرض)؛ یعنی جنبنده روی زمین، خروج دجال، آمدن عیسی بن مریم و طلوع آفتاب از مغرب است^۲ و در کلامی دیگر شنیدم که مهدی علیه السلام پس از این که زمین را ظلم و

۱. انعام (۶) آیه ۳۷-۶۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

تباهی فراگرفت و پس از خروج شخصی به نام سفیانی از شام و شخصی یمنی از یمن و فرو رفتن لشکر کفر در «بیداء» (محلّی واقع در بیابان مکه و مدینه) و برخاستن پیام آسمانی عظیم و خروج دجال ملعون و ظلم آن بر همگان، ظهور خواهد کرد و هر چه باطل است از بین می‌برد و حق را پایدار خواهد نمود. هم‌چنان در علایم ظهور آن حضرت تفکر می‌نمودم و در جاده انتظار در پی فردی بودم که از او سراغی بگیرم که کتاب بحار الانوار علامه را پیش روی خود دیدم و صفحه‌ای از آن را گشودم که حکایت مردی بود که قائم موعود علیه السلام را در وقت غیبت زیارت کرده بود و حکایت این چنین بود:

«هنگامی که در خانه خدا طواف می‌کردم و شش طواف را تمام نموده، می‌خواستم طواف هفتم کنم، ناگاه چشمم به جمعی افتاد که در سمت راست کعبه شریفه نشسته و جوانی نیکو روی و خوش بوی با مهابت به آن‌ها نزدیک شد و به سخن گفتن پرداخت. سخنی از سخن او بهتر و بیانی از بیان او شیرین‌تر و نشستنی از نشستن وی بهتر ندیده‌ام. من پیش رفتم، از یکی پرسیدم: این کیست؟ گفت: این پسر پیغمبر است، هر سال یک روز برای خواص خود آشکار می‌گردد و با آن‌ها سخن می‌گوید. من رو کردم به جانب آن شخص و گفتم: من خدمت شما رسیده‌ام، مرا راهنمایی کنید، خداوند راهنمای شما باشد. او مشتی سنگ ریزه در کف دست من ریخت، چون روی خود را برگردانیدم، یکی از حاضران گفت: فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به تو چه عطا فرمود؟ گفتم: سنگ ریزه! سپس دست خود را گشودم، دیدم پر از طلای ناب است! چون از آن جا رفتم دیدم همان آقا به من رسید و فرمود: علامت حقیقت و آثار حق برایت آشکار گشت و ناپینایی قلبت برطرف شد، مرا می‌شناسی؟ گفتم: نه به خدا. فرمود: من همان مهدی هستم، من قائم می‌باشم که زمین را پر از عدل می‌کنم بعد از آن که از ستم پر شده باشد، بدان که زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند؛ این را که گفتم، امانت من برگردن تو است که به برادران شیعه بازگو کنی.»^۱

با شنیدن کلمه شیعه احساس عجیبی مرا احاطه کرد، در درونم فرو رفتم و به خود گفتم که شیعه و منتظر مهدی علیه السلام در زمان انتظار چگونه باید باشد؟ من منتظر، منتظر را از این پس آگاهانه انتظارش را می‌کشم و می‌دانم او چه کسی است، اما نمی‌دانم منتظر کیست و چگونه انتظاری باید داشته باشد که به تأمل فراوان اعتقاد بر این شد که انتظار می‌بایست سازنده، تحرک بخش و تعهدآور باشد که از هر عبادتی این‌گونه انتظار افضل خواهد بود و فلسفه این نوع انتظار را در اعتراض دیدم. اعتراض به باطل و به هر چه غیر حق است. اعتراضی که به نابودی نهایی استکبار جهانی و پیروزی مستضعفان و رهروان راه حق می‌انجامد که قیام قائم به رسیدن میوه‌ای می‌ماند که باید به رسیدن و آماده شدن آن برای چیدن مساعدت نمود و این مساعدت جز با اعتراض به غیر حق به انجام نخواهد رسید.

حسین علیه السلام مظهر پیام اعتراض در تاریخ، اوست که قبل از حضرت مهدی علیه السلام با یارانش به زمین رجعت و قائم علیه السلام را به جهانیان معرفی خواهد کرد و در سوره «عصر» چه زیبا درک کردم که «قسم به عصر و صاحب عصر»^۱ این زمان، زمان انتظار است. انتظار به قیام قائم که باید ابتدا توصیه به حق نمود و اعتراض به غیر حق و سپس صبر کرد و منتظر ماند تا خسران عارض نگردد و یا در آیه‌ای دیگر از لوح محفوظ، فلسفه انتظار را دریافتم که «فَاعْرِضْ عَنْهُمْ»^۲ اعراض کن و اعتراض «وَأَنْتَظِرُ»^۳ و منتظر باش، اندکی تأمل می‌کنم و مجدداً به خویشتن تذکر می‌دهم که تکالیف، در زمان غیبت و انتظار بر تمامی افراد مستمر و ثابت است و انسان «منتظر» هر چند از لحاظ مکانی به سوی «منتظر» حرکتی ندارد، بلکه باید از نظر روحی و معنوی به سوی «منتظر» متحرک و متعهد باشد، تا او ظاهر گردد و «منتظر» را از انتظار، رهایی و نجات بخشد.

با قلبی مطمئن و آکنده از آرامش، در انتظار، تعهد می‌آفرینم و می‌دانم که این انتظار

۱. عصر (۱۰۳) آیه ۱.

۲. سجده (۳۲) آیه ۳۰.

۳. همان.

آرمان قیام و انقلاب مهدی علیه السلام است که یک فلسفه بزرگ اجتماعی و تاریخی را دربردارد و ویژگی‌های آن خوش بینی به آینده بشر، نابودی نهایی دشمنان اسلام، پیروزی نهایی صلاح و تقوا، عمران تمام زمین، بلوغ عقلی و اجتماعی بشر، برقراری عدالت و مساوات، منتفی شدن جنگ و برقراری صلح و صفا، از بین رفتن کامل مفسد اخلاقی، سازگاری انسان و طبیعت و بالأخره برقراری حکومت جهانی واحد عدل گستر خواهد بود.

آری، او به یقین و به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حتی یک روز مانده به آخر زمان، تکیه زده بر کعبه، خطاب به ۳۱۳ نفر از یاران خاصه اش این آیه شریفه را تلاوت خواهد کرد:

﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^۱ و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم به جا خواهد آورد، که تمامی نیکان تاریخ به او اقتدا خواهند نمود و پس از آن در یک دست پرچم اسلام و قرآن و در دست دیگر شمشیر را به اهتزاز در می آورد و می فرماید: «انا بقية الله في ارضه» منم آن بقیه سفیران الهی در روی زمین، منم تحقق بخش ایده‌ال همه انبیا و اولیا و نیکان مبارز راه حق، منم آن که آرزوی استقرار مدینه فاضله تاریخ را برآورده خواهم کرد. منم آن که شعار ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲ را مسجل و محقق می سازم. منم که تمامی بت‌های تاریخ را باطل و تنها خدای یگانه را حق می خوانم، منم قائم آل محمد صلی الله علیه و آله، پیشوای منتقم، صاحب زمان، موعود تمامی جهان و منم مهدی منتظر که منتظر را از انتظار رهایی خواهم داد.^۳

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. هود (۱۱) آیه ۸۶

۲. آل عمران (۳) آیه ۱۹.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.

غیبت یا غفلت*

سید مهدی شجاعی

بلای جان سوز عصر ما غیبت نیست، غفلت است. حال و روز شیعه در این عصر، از دو وجه بیرون نیست: یا معصوم خاتم را، امام را و ولی اله الاعظم را محبوب و مقصود و مقتدای خود می‌داند و یا سر به آستان محبوب و مقتدای دیگر می‌ساید. شیعه اگر گمان کند که حبیب و طیب و نجات بخشی جز او در عالم هست، راه به خطا برده است و پا از صراط مستقیم تشیع بیرون نهاده است.

شیعه اگر در حضور آب، دل به سراب می‌سپارد، چگونه نام خود را شیعه می‌گذارد؟ شیعه بهتر از هر کس می‌فهمد که «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» شیعه بهتر از هر کس می‌فهمد که میزان و معیار محبت امام است و هر محبتی در راستای محبت امام معنا می‌شود و اگر مدعی است که مرید آن قطب عالم است و محب آن ولی اله الاعظم است، عاشق آن حجت خاتم است، این حال و روز با عشق سر سازگاری ندارد.

کدام عاشق، بی یاد معشوق زیستن می‌تواند؟ کدام عاشقی، یک لحظه بسی خاطر معشوق سر می‌کند؟ کدام عاشقی هر از چند گاه به یاد معشوق می‌افتد و محبوب را در ردیف دیگر امور روزمره خویش می‌بیند؟ کدام عاشق هجران کشیده‌ای لذت خورد و خوراک و خواب را می‌فهمد؟

* سطح: قطعه ادبی. نشریه موعود، ۱۳۷۸.

این ننگ و عار برای عاشق نیست که از معشوق بشنود که ما تو را از یاد نمی‌بریم و مراعات تو را فرو نمی‌گذاریم و او... و او بی اشتیاق زیارت معشوق سر کند و یاد او را فرو بگذارد؟

این اوج بی‌معرفتی محب نیست که بداند و بشنود که محبوب به شادمانی او شاد می‌شود، به اندوه او غمگین می‌شود؛ مریضی‌اش محبوب را بیمار می‌کند، هر گاه دست به دعا بر می‌دارد، محبوب «آمین» می‌گوید و آن زمان که سکوت می‌کند، محبوب برایش و به جایش دعا می‌کند و او سر از پای نشناسد و قالب تهی نکند؟

آری، بلای جان‌سوز عصر ما غفلت است، غیبت نیست. او غایب نیست، پرده بر چشم‌های ماست. چه کسی صادقانه دست به دعا برداشته، مخلصانه امام خویش را طلب کرده است و پاسخ نگرفته؟ برخی امام را طلب می‌کنند و دیگران را هم. اینان تا آن زمان که چشم به ابواب چندگانه دارند، دستشان به دامان امام نمی‌رسد. بعضی امام را طلب می‌کنند، اما نه به خاطر امام که برای وصول به حاجت‌های خویش... این سخن نه بدان معناست که در تلاطم مشکلات، به سراغ امام نباید رفت... بلکه به عکس همه چیز از نزول باران، تا شفای بیماران را از امام باید طلب کرد که تقدیر و مشیت همه چیز در عالم به دست اوست و هیچ کار بی‌اشارت مژگان او به سرانجام نمی‌رسد. سخن این است که ساقی این بارگاه به ظرفیت و جام همت مهمان می‌نگرد، محبوب به ظرفیت دل محب نگاه می‌کند. یکی به هوای بهشت در مصیبت حسین علیه السلام اشک می‌ریزد. یکی در مجلس حسین بر مصیبت خویش می‌گرید. و یکی را معرفت حسین علیه السلام و معرفت به مصیبت حسین علیه السلام می‌گریاند. هر کس به قدر جام معرفت خویش، از دست‌های امام نوش می‌کند. امام دست نیافتنی نیست، دست‌های ما بسته است. امام در پرده غیبت نیست، پرده بر چشم‌های ما بسته و آن چه ما را از زیارت امام محروم می‌کند، غیبت امام نیست، غفلت ماست.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

من شاهد اشغال مسجد الحرام بودم*

آیه الله محمدعلی فیض

شاید هنوز کسی نداند که روز اول محرم سال ۱۴۰۰ هجری قمری، یعنی آن روز که مسجدالحرام برای ساعت‌هایی به تصرف گروهی مسلح درآمد که ادعای ظهور حضرت مهدی علیه السلام داشتند، حداقل یک شاهد ایرانی تقریباً در تمام لحظه‌های پر دلهره‌ای که این جریان ادامه داشت در مسجدالحرام حضور داشته و چگونگی ماجرا را از نزدیک دیده و لمس کرده است. این شاهد، آیه الله محمدعلی فیض است وی خاطره‌های لحظه به لحظه خود را از جریان اشغال مسجدالحرام و ادعای مهدویت یکی از اشغالگران در اختیار کیهان سال قرار داده است. با هم این خاطره تاریخی را مرور می‌کنیم.

روز اول محرم سال ۱۴۰۰ مسجدالحرام، یادآور خاطره قیام مهدی علیه السلام بود، اما شعله‌ای که هنوز درست روشن نشده بود، خاموش شد و دعوتی که هنوز به گوش جهانیان نرسیده بود از طنین افتاد و قدرتی که هنوز قدرتمندان و ستم‌کاران را از پای درنیاورده بود به زانو درآمد، زیرا او خود را به ناحق مهدی موعود علیه السلام نامید و از ضعف مردم و موقعیت روایات سوء استفاده کرد. حقیر با یکی از دوستان (حجة الاسلام شیخ محمدکاظم پناه) در آن سال بعد از انجام مراسم حج و زیارت مدینه، برای این که زودتر به ایران برگردیم، از کاروان خود جدا شده و به جده آمدم، ولی به علت نبودن جا در هواپیما حرکت ما دوزخ به تأخیر افتاد، لذا تصمیم گرفتیم از فرصت استفاده کرده یک بار دیگر به زیارت بیت الله

مشرف شده و عمره‌ای انجام دهیم. به این نیت از طریق سفارت ایران مجوزی گرفته، شب اول محرم سال مذکور ساعت یک بعد از نصف شب وارد مکه شدیم، ابتدا شروع کردیم به طواف و به جای آوردن اعمال عمره؛ جمعیت طواف کننده مثل ایام حج، زیاد نبود، لذا طواف و نماز و سعی و سایر اعمال به آسانی و در مدت دو ساعت انجام گرفت. در موقع سعی در شوط چهارم بودیم که زن و مردی عرب به ما برخوردند (مشغول سعی بودند) مرد جوان که خود را دانشجوی دینی و اهل ریاض معرفی می‌کرد، مدعی بود که فردا مهدی موعود علیه السلام قیام می‌کند و من از یاران او می‌باشم و خواستم این بشارت را به شما بدهم و می‌گفت ما امروز از ریاض به همین منظور آمده‌ایم. ابتدا خیال کردیم که چون ما ایرانی هستیم و معتقد به مهدی موعود علیه السلام و منتظر ظهور او، وی می‌خواهد ما را به بازی بگیرد و مسخره کند، ولی متوجه شدیم که او هم در حال سعی و عبادت است و بعید است که یک مسلمان بخواهد در حال عبادت دیگری را به باد استهزا بگیرد. به او گفتم: می‌نشینیم. نظرم این بود که با فراغت بال با هم مذاکره کنیم. زنی که با وی در حال طواف بود، گرچه صورت او پوشیده بود، ولی به نظر می‌رسید که او هم جوان بوده و با هم به این منظور مسافرت کرده‌اند. پس از تمام شدن سعی هر چه چشم انداختیم که آن جوان را پیدا کنیم موفق نشدیم و متأسف شدیم که چرا مکانی را در مسجدالحرام برای ملاقات و مذاکره قرار نگذاشتیم. به هر حال بعد از تمام شدن عمره از لباس احرام بیرون آمده، در یک گوشه مسجد سر به بالین خواب گذاشتیم. در این فکر بودیم که آن جوان که بود و چرا چنین خبری به ما داد. به دنبال اذان صبح از خواب بیدار شدیم، وضو گرفتیم و همراه با جمعیت به نماز ایستادیم. جمعیت نمازگزار در موقع نماز صبح زیاد بود؛ یعنی تمام صحن مسجد از نمازگزار پر شده و در قسمت‌های مسقف مسجد نیز دیده می‌شدند. در حالی که نیمه شب موقع طواف، مسجد چندان جمعیتی نداشت. وقتی نماز تمام شد صدای تکبیر از مسجد بلند شد و این صدا یک لحظه قطع نمی‌شد، ما در ایران با این تکبیرها آشنا بودیم، ولی در مسجدالحرام در جایی که ایرانی شاید غیر از ما به چشم نمی‌خورد، صدای یک

پارچه تکبیر سؤال برانگیز بود. هنوز گوینده‌ای به نظر نمی‌آمد که با بلندگو مثلاً از مردم درخواست تکبیر کرده باشد. گویی همه مردم از قبل دستور گرفته‌اند که باید بعد از نماز تکبیر بگویند؛ برای کشف قضیه به طرف خانه خدا رفتیم، هر چه نزدیک‌تر می‌شدیم، تراکم جمعیت در اطراف خانه و کنار حجرالاسود بیشتر بود؛ به طوری که بین رکن و مقام، انباشته از جمعیت بود. کم‌کم اسلحه‌های گرم در دست عده‌ای مشاهده شد، گویی جریانی در کار است.

شاید اغلب مثل ما در تجسس بودند که چه پیش آمده و چه باید بشود و از زمزمه و مکالمه‌های مردم هم چیزی دستگیرمان نشد و حرف رفیق دیشبی را هم فراموش کرده بودیم. در این بین صدای گوینده‌ای از پشت میکروفون مسجد (جایی که هیئت آمران به معروف جمع می‌شوند و مکبر آن‌ها در موقع نماز تکبیر می‌گوید) بلند شد. وی ضمن سخنان خود که همه مردم گوش می‌دادند، به روایات قیام مهدی موعود علیه السلام و صفات و خصوصیات او که در کتب صحاح و مسانید اهل سنت از پیغمبر احادیثی در این باب نقل شده، استناد می‌جست و نتیجه می‌گرفت که اکنون آن مهدی قیام کرده و در جمع شما می‌باشد. خبر از جهتی هیجان‌انگیز بود. همه آن‌ها که در آنجا جمع بودند، مسلمان بودند و کم و بیش با روایات پیغمبر و کتب صحاح خود آشنایی داشتند و نام مهدی علیه السلام و بشارت‌های پیامبر را درباره وی شنیده بودند و شاید مثل ما شیعیان سال‌ها در این آرزو بودند که آن مهدی موعود علیه السلام را ببینند. اکنون این بشارت به آن‌ها داده شده، که او در جمع شماست. چشم‌ها برای دیدن وی به هر طرف نظاره می‌کرد و ما با همه تجسس ابتدا نتوانستیم او را ببینیم. آن خطیب مدعی بود آن مهدی موعود علیه السلام که از نسل پیامبر و از سلاله حسین بن علی علیه السلام است، قیام کرده تا جهان را پر از عدل و داد کند. او آمده که احکام خدا را اجرا کند و بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر بر مردم حکومت کند. به یاد گفتار آن جوان دانشجوی دیشبی افتادم که خبر می‌داد: فردا، مهدی قیام می‌کند و من از اصحاب و یاران او هستم. اتفاقاً او را کنار حجرالاسود دیدم که پشت به حجر کرده بود، تا مردم را از

بوسیدن و دست زدن به حجرالاسود باز دارد و جمعیت به خاطر بوسیدن حجر در آن مکان جمع نشوند و آن جا را شلوغ نکنند و به سخنرانی خطیب گوش فرادهند. هم‌زمان با سخنرانی خطیب، صدای رگبار مسلسل یک لحظه در مسجد قطع نمی‌شد؛ گویی جبهه جنگ است، اما در نزدیک خانه و در فضای باز مسجدالحرام کسی را ندیدیم که از این گلوله‌ها زخمی شده باشد؛ یعنی همه گلوله‌ها در بیرون مسجدالحرام شلیک می‌شد. کم‌کم ما به این صداها عادت کرده بودیم، صدای تیراندازی بسیار وحشتناک بود. به نظر می‌رسید چون از اندرون ساختمان شلیک می‌شود، به این صورت طنین‌انداز است. عده‌ای مأمور شدند ما را روی زمین بنشانند؛ تا آن زمان مردم ایستاده بودند. ما نشستیم، تا ببینیم چه می‌شود. ما هم سعی می‌کردیم تا دیگران هم بنشینند تا مهدی این‌ها را ببینیم. مردم بین رکن و مقام، روی زمین نشستند. در میان جمعیت نشسته مردی گندم‌گون - که حدود ۳۵ تا چهل ساله بود - ایستاده بود. او پیراهنی بلند پوشیده و دستمالی مثل عرب‌ها به سر انداخته بود. یک قطار فشنگ به کمر بسته و یک قطار دیگر از روی شانه تا محاذی کمرش آویزان بود و یک اسلحه کوچک به کمر بسته و اطراف او را افراد مسلح گرفته بودند. خشاب بعضی سلاح‌ها خمیده و برخی راست بود و عده‌ای هم اسلحه کوچک کمری در دست داشتند و انگشت آن‌ها روی ماشه بود. فهمیدیم مهدی این‌ها همان است که ایستاده و افراد مسلح دور او را گرفته‌اند، من خود را تا نزدیک آن مهدی رساندم. یکی یکی افراد مسلح به خدمت او می‌رسیدند و با او دست می‌دادند و او هم چیزی زیر گوش آن‌ها می‌گفت و یا دعایی می‌خواند. سپس او را به یک سمتی، که با دست اشاره می‌کرد، روانه می‌نمود. من از مکالمه آن‌ها چیزی نفهمیدم، ولی از دستی که به او می‌دادند پیدا بود که با او بیعت می‌کردند و او هم درباره آن‌ها دعا می‌کرد و او را مأمور جهت و سمتی از مسجدالحرام می‌نمود و برنامه کار به این صورت شروع شد و افراد یکی پس از دیگری مسئولیتی را شروع می‌کردند و مسجد کاملاً در اشغال این‌ها بود و از مأموران سعودی در مسجد خبری نبود.

مسجد الحرام در زمین بسیار وسیعی ساخته شده که خانه خدا در وسط آن قرار دارد. از ۱۹۰ هزار متر مربع مساحت مسجد، حدود صد هزار متر مربع آن در سال ۱۳۳۵ به آن اضافه شده؛ یعنی خانه‌ها و مغازه‌های اطراف خرید و تخریب شده و به صورت مسجد دو طبقه در آمده (غیر از زیرزمین) و اطراف مسجد با این ساختمان دو طبقه محصور گردیده و ارتفاع طبقه اول سیزده متر و طبقه دوم نه متر است و استفاده کردن بیش از نهمصد ستون در طبقات مسجد خود نشان عظمت آن است و تمام این مسجد از ساختمان‌ها و خانه‌های اطراف خیابان جداست و ۲۴ دروازه، مسجد الحرام را به بیرون اتصال می‌دهد که قیام‌کنندگان و اشغال‌گران برای پاسداری از این درب‌ها به افراد مسلحی نیازمند بودند که باید پشت درب‌های بسته نگهبانی می‌دادند. افراد مسلح این‌ها را، نوعاً جوانان تشکیل می‌دادند و من در میان افراد مسلح آن‌ها کمتر فردی در سنین بالا دیدم. بیشتر جوان و دارای ریش بودند و چند نفری هم که هنوز مو به صورت‌شان نرویده بود، در میان آن‌ها بودند. گفتنی است که آوردن اسلحه و مهمات در آن زمان به مسجد الحرام کار آسانی بود، زیرا خادمان مسجد که دم هر درب گماشته بودند، اغلب بیش از پنجاه - شصت سال داشتند و بی تفاوت بودند و بعد از نیمه‌های شب به بعد روی صندلی و منبر چرت می‌زدند و یا اصلاً نبودند و پی کار خود می‌رفتند و بررسی بدنی و یا بررسی محموله‌ها هم بعد از این جریان برقرار شد.

برگردیم به اصل مطلب، بعد از مدتی که از این جریان گذشت خطیب دومی به سوی جای‌گاه اولی رفت و شروع به سخنرانی کرد، در حالی که نوشته‌ای در دست داشت، از روی نوشته می‌خواند و همان مطالب قبلی را تکرار می‌کرد. وی در ضمن بیان روایات و احادیثی که از پیغمبر ﷺ در ذکر صفات حضرت مهدی موعود علیه السلام نقل می‌کرد به مردم بشارت می‌داد که اینک او در میان شماست و از مردم می‌خواست که بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر، با او بیعت کنند. با درخواست این مطلب، هجوم مردم به سوی این مهدی شروع شد؛ هر کس می‌خواست زودتر از دیگران به سوی وی بشتابد و با او بیعت کند، ولی

پس از مدت کوتاهی یکی از همراهان وی اعلام کرد: بیعت بعد از نماز ظهر انجام می‌گیرد. (البیعة بعد صلاة الظهر) در این وقت تلاش زیادی برای فرونشاندن احساسات مردم و بازداشتن آن‌ها از بیعت انجام گرفت و مردم مجدداً روی زمین نشستند. ناگهان یک قسمت از برق مسجد خاموش شد که میکروفون خطیب هم در آن قسمت بود و در نتیجه، صدای وی به گوش کسی نمی‌رسید و سرانجام او هم ناچار شد از آن جای‌گاه پایین بیاید. پس از مدتی مردی از میان جمعیت برخاست و شروع کرد، به یک زبانی سخن گفتن که من از آن چیزی نفهمیدم، ولی شبیه زبان اردو بود و اکثر حاضران از تأییدهایی که می‌کردند پیدا بود به آن زبان آشنایی دارند و بعد از این سخنرانی، حاضران به قدری تحریک شده بودند که به عنوان اظهار وفاداری دستمال یا تسبیح خود را به طرف آن مهدی می‌انداختند.

نشستن در آن مکان که مرتب رگبار مسلسل با صدای مهیبش به گوش می‌رسید و ما هم غذایی نخورده بودیم و شاید محصور هم بودیم، زیرا صبح از خواب بیدار شدیم و با عجله فقط وضو گرفته و به نماز ایستاده بودیم، کم‌کم ناراحت کننده بود. خصوصاً با توجه به این مطلب که شکی در باطل بودن کار این‌ها نداشتیم و ما از طریق روایات اهل بیت علیهم‌السلام برای ظهور و قیام حضرت مهدی علیه‌السلام نشانه‌های دیگری داشتیم که با کار این‌ها تطبیق نمی‌کرد و نزدیک بودن ما با آن‌ها و در جمع آن‌ها فقط برای کسب خبر نبود که دیگر تا ظهر خبری نبود. گذشته از آن، اطلاع پیدا کردن از تیراندازی‌های بیرون مسجد نیز مطلب مهمی بود که می‌بایست پی‌گیری شود، لذا سعی کردم که خود را از جمعیت کنار بکشم، ولی بلند شدن و از میان جمعیت خارج شدن هم کار آسانی نبود. خصوصاً من که در نزدیک مهدی آن‌ها بودم. وقتی کسی بلند می‌شد، یکی از مأموران آن‌ها دست روی شانه او می‌گذاشت و به او می‌گفت: «استرح استرح» و او را وادار می‌کرد که بنشیند. ناچار شدم کم‌کم در حال نشسته خود را از جمعیت کنار بکشم. پس از خارج شدن از میان جمعیت، ابتدا سعی کردم که رفیق خود را پیدا کنم، زیرا بعد از نماز صبح و پیش آمدن این جریان از هم جدا شده بودیم بعد از پیدا کردن وی که او هم در مسجد و در این جریان بود با هم به

زیرزمینی که وضوخانه و دست‌شویی داشت، رفتیم، ولی از آب خبری نبود و آب را از بیرون قطع کرده بودند و استفاده از چاه زمزم هم بدون برق و یا وسیله دلو و ریسمان ممکن نبود. ناچار شدیم از آب فروش مسجد مقداری آب برای تطهیر بخریم. پس از این کار تصمیم گرفتیم به طبقه دوم ساختمان مسجد الحرام برویم، زیرا طبقه دوم به بیرون مسجد و خیابان اطراف اشراف داشت و می‌توانستیم از آنجا بیرون را ببینیم و از وضع بیرون و جریان تیراندازی‌ها اطلاع پیدا کنیم. دیدن این منظره‌ها اگرچه به خاطر نقلش برای دیگران هم نباشد، جالب بود. از این نظر گفته می‌شود: «شنیدن کی بود مانند دیدن».

به علاوه قصد داشتیم تا آنجا که امکان دارد همه منظره‌ها را ببینیم و برای دیگران بازگو کنیم و یا بنویسیم. با رفتن به طبقه دوم تیراندازی‌ها روشن شد. در آن طبقه جز افراد مسلح وابسته به این گروه کس دیگری مشاهده نمی‌شد. این افراد از سوراخ پنجره‌های مشبک لوله‌های تفنگ خود را به طرف خارج گرفته، بی‌هدف و تنها برای ارباب مردم شلیک می‌کردند و مردم هم در اطراف مسجد الحرام گرد آمده، ناظر این صحنه بودند و علت وحشتناک بودن صدا، همان طوری که بیان شد، پیچیدن آن در ساختمان و فضای مسجد بود. مقداری در طبقه دوم گردش کردیم، بدون این که کسی مزاحم ما بشود، خود را به قسمت فوقانی مسعی (صفا و مروه) رساندیم. بازار ابوسفیان و مردمی که در آنجا جمع بودند، پیدا بود. از یکی از این تیراندازان پرسیدم: بالاخره برنامه کار چیست و سرانجام چه کار خواهید کرد؟ از من پرسید: شما بیعت کردید؟ جریان جلوگیری از بیعت در صبح یادم آمد، گفتم: البیعة بعد صلاة الظهر؛ گفت: بعد البیعة؛ یعنی هر مطلبی را با شما بعد از بیعت خواهیم گفت. قیام‌کنندگان مسجد الحرام می‌کوشیدند که اعمال خود را با خبرهای پیامبر اسلام ﷺ درباره مهدی موعود علیه السلام تطبیق دهند. این هم یک راهی بود برای رسیدن به هدف. آنجا که گفته می‌شود هدف وسیله را توجیه می‌کند، همین است. چنان چه در طول تاریخ، افراد زیادی ادعای مهدویت کردند برای رسیدن به مقام و گاهی هم از این راه به هدف می‌رسیدند، زیرا هدف همان پست و مقام بود که چند صباحی آن را به دست

آوردند. به هر حال این مدعیان مهدویت برای انطباق عمل خود با روایات سعی می‌کردند قیام در اول محرم باشد. کنار خانه خدا بین رکن و مقام باشد، بیعت بعد از نماز ظهر انجام گیرد. کلمه بیعت را که در صدر اسلام به کار گرفته می‌شد و باعث تعهد خاصی می‌گردید، به کار می‌بردند تا در اذهان تداعی کنند. مدعی بودند که قیام برای اجرای احکام و بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر می‌باشد. در محیط عربستان و در حکومت آل سعود که دین و قرآن به بازی گرفته شده و حتی در حرمین شریفین (مکه و مدینه) فرهنگ منحط غربی جای‌گزین معیارها و ضوابط و سنن اسلامی شده، آلودگی و فساد همه جا را فرا گرفته و از طریق ویدئو، تلویزیون، روزنامه‌ها و مجله‌ها به فحشا و فساد دامن زده می‌شود و تنها از اسلام یک نماز جماعت، آن هم با کم‌سوادان و پیرمردان تشکیل می‌شود، نسل جوان که در اثر فساد اخلاق فطرت خود را از دست نداده باشد، تشنه اجرای احکام قرآن و سنت پیغمبر است. مخصوصاً وقتی ببیند که ثروت خدادادی آن‌ها چگونه به دست یغماگران غرب به چپاول می‌رود و به جای آن، اجناس تجملی و بنجل غرب به خورد مردم داده می‌شود، پول نفت به جای خدمت به اسلام و مسلمانان در جهت نابودی اسلام و تقویت کفر به کار گرفته می‌شود و حکومت سعودی فاسدترین حکومت جهان است. جوانان وقتی این‌ها را مشاهده می‌کنند، طرفدار حکومت قرآن می‌شوند.

جوانی دانشجو در مدینه می‌گفت: شصت تا هفتاد درصد جوانان دانشجو و دانش‌آموز سعودی طرفدار امام خمینی و حکومت اسلامی هستند. بی‌جهت نیست که حکومت آل سعود برای انحراف عقاید جوانان و کشاندن آن‌ها به منجلاب فساد این همه برنامه‌های مختلف دارد. بنابراین اگر انگیزه دین‌داری و طرفداری از کتاب خدا و سنت پیامبر در نسل جوان زنده باشد، چرا این جوانان (قیام‌کنندگان مسجدالحرام) برای پیاده کردن احکام اسلام قیام نکنند؟! ولی اشتباه کارشان این بود که خود را به نام مهدی موعود علیه السلام معرفی کردند و حال آن که مهدی موعود علیه السلام که در روایات ذکر شده شخص است نه نوع، که به هر کس تطبیق کند و نباید انسان برای رسیدن به هدف از خدعه و نیرنگ استفاده کند. نتیجه

این بی‌مبالاتی به توپ بستن مسجد الحرام توسط دولت سعودی و ویرانی آن و کمک گرفتن از کماندوهای فرانسوی برای سرکوبی قیام‌کنندگان بود. توهین به مسجد به هیچ وجه جایز نیست؛ آن‌ها هم که با این ادعا مسجد الحرام را وسیله رسیدن به هدف قرار دادند، باز مقصرند. ممکن است هدف آن‌ها خوب باشد، اما راهی که انتخاب کرده بودند درست نبود. به هر حال از طبقه دوم مسجد الحرام پایین آمدیم و به فکر افتادیم که از مسجد بیرون برویم، زیرا ما که این جوانان را نمی‌شناختیم و آن مهدی موعود علیه السلام که ما معتقدیم همه قدرت‌ها در مقابل او ذلیلند، او احتیاج به کلاشینکف روسی و یوزی آمریکایی ندارد. محتاج بلندگو هم نیست تا صدای خود را به مردم برساند و با خاموش شدن برق هم صدای او خاموش نمی‌شود.

خدایی که حامی اوست، صدای او را به همه جهانیان می‌رساند و اسباب و وسایل پیروزی او را هم فراهم می‌کند و دیگر این که ما اثاث و لوازم سفر خود را در فرودگاه جده به دست تقدیر سپرده بودیم و دور آن را ریسمان بسته، آیه‌الکرسی خوانده بودیم، اگر تا ظهر می‌ماندیم احتمال درگیری و کشته شدن و یا دستگیری می‌رفت که بی‌جهت خود را گرفتار می‌کردیم و هیچ عذری هم نداشتیم.

ساعت حدود ده صبح بود، تصمیم گرفتیم که از آن‌جا خارج شویم؛ در حالی که همه درها بسته و پشت هر دری یک مرد مسلح پاس می‌داد. از یکی از افراد مسلح پرسیدم: کدام در باز است؟ جواب داد: در طرف مروه، در دست راستی باز است. به آن طرف حرکت کردیم جمعیت زیادی از زن و مرد که به نظر می‌رسید مثل ما سرگردان و دنبال درب خروجی بودند، پشت سر ما راه افتادند. وقتی به مروه رسیدیم متأسفانه در باز نبود. به فکر نقشه افتادیم، به نظر می‌رسید که از پنجره‌های مشبک آهنی که طرف شرقی مروه قرار دارد، استفاده کنیم. پنجره‌ها به اندازه‌ای بود که یک نفر به زحمت بیرون می‌رفت و من اولین نفری بودم که این راه را برای مردم باز کردم؛ به دنبال من عده‌ای دیگر از این پنجره‌ها مشبک استفاده کرده خود را به بیرون رساندند. در بیرون مسجد الحرام پلیس سعودی را

دیدم که در پناه دیوار کمین کرده و جرئت خارج شدن از آن‌جا را نداشت (تیراندازان طبقه دوم مسجد می‌توانستند در صورت خروج، آن‌ها را هدف قرار دهند) اطراف مسجد مردم ایستاده و صدای گلوله‌ها را که به هوا شلیک می‌شد، می‌شنیدند و می‌دانستند که مسجد الحرام به تصرف عده‌ای مسلح درآمده، اما اهل کجا هستند و چه هدفی دارند، برای آن‌ها مشخص نبود. ما را که دیدند از مسجد خارج شدیم از جنسیت قیام‌کنندگان و هدف آن‌ها سؤال می‌کردند. ما هم آن‌چه دیده و شنیده بودیم اجمالاً برای مردم می‌گفتیم تا نزدیک ظهر آن‌جا ماندیم، سپس برای نماز ظهر به یکی از مساجد مکه رفتیم و بعد از نماز سوار ماشین شده، به جده و از آن‌جا به ایران حرکت کردیم تا آن زمان که ما در مسجد بودیم کسی در مسجد کشته نشده بود، همه درگیری‌ها از بعد از ظهر شروع شد که ما نبودیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

سفره بگشائید میهمان هستی خواهد آمد*

ناصر نادری

... عصر یک روز پاییزی، آسمان ابری و هوا بارانی، شهر قم و صدای تق تق قطره‌های باران که روی شیشه بخار گرفته ماشین می خورد. مدتی بعد، در حضور جمع کوچکی از خواهران دانش آموز می‌نشینیم و چشم بر در، منتظر آیه الله مکارم شیرازی هستیم. لحظه‌هایی می‌گذرد، تا این که ایشان به صمیمیت باران می‌آید؛ با چهره‌ای مهتابی و روشن و محاسن سفید و ابریشم گون، و با خود بوی گل یاس را می‌آورد و ما را میهمان رؤیایی شیرین و آسمانی می‌کند.

ابتدا، ذکری از ویژه‌نامه نیمه شعبان می‌شود و سپس اشاره‌ای به سؤال‌های جوانان درباره امام عصر علیه السلام. استاد عالی قدر با مهربانی تبسم می‌کند و می‌گوید:

از دیدار شما عزیزان خوشبختم، به خصوص که هدفتان بحث و بررسی درباره مسئله

مهمی است؛ یعنی همان اعتقاد به امام زمان، حضرت مهدی علیه السلام.

سپس به چهره‌های مشتاق و پرسش‌گر جوانان نگاه می‌کند و می‌گوید: «اصولاً سؤال، کلید حل مشکلات است. کسی که سؤال نکند، هرگز مشکلاتش حل نخواهد شد. قرآن کریم با صراحت دستور می‌دهد: «هر چه را که نمی‌دانید، از آنان که می‌دانند و آگاهند، سؤال کنید.»^۱

... آن چه می‌آید، حاصل این دیدار به یادماندنی و لذت بخش است. با سپاس از محضر

* عنوان: گفت و گو. نشریه رشد جوان، آذر ۱۳۷۸.

مبارک آیه‌الله مکارم شیرازی و دانش‌آموزان محترم که در این نشست حضور داشتند، توجه شما را به این گفت و گو جلب می‌کنیم.

● صفیه سادات فقیهی: طبق روایات، هرگاه ظلم و فساد فراگیر شود، امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند. آیا ما باید در ترویج ظلم و فساد بکوشیم تا زمینه ظهور ایشان فراهم شود؟

□ ظهور امام زمان - ارواحنا فداه - از دو طریق ممکن است: یکی از راه فزونی ظلم و ستم و راه دیگری که راه نزدیک‌تری است، آمادگی مردم برای پذیرش حکومت آن حضرت؛ یعنی اگر تحولی در دنیا به وجود آید و مردم دنیا آماده پذیرش آن حکومت شوند، به یقین حضرت ظاهر می‌شود. پس این که خیال کنیم برای ظهور آن حضرت، تنها راه، راه فزونی ظلم و فساد است، در اشتباه هستیم.

● شما فرمودید که تنها راه، آن راه نیست. حال اگر راه اول؛ یعنی راه فزونی ستم را در نظر بگیریم، آیا باید ما ظلم و ستم را فزونی بخشیم؟

□ خیر، راه اول، راهی نامشروع است. اگر برای رسیدن به مقصدی دو جاده داشته باشیم: یکی جاده غصبی و دیگری جاده مباح، خُب، کدام جاده را باید برویم؟ باید از جاده مباح برویم و رفتن از جاده نامشروع، جایز نیست.

● بتول مرتضایی: یاران حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ نفر و مسلماً از پیامبران، ائمه و علما هم می‌باشند. بنابراین، ما که انتظار فرج را کشیده‌ایم، از چه گروهی هستیم؟ و چرا در این ۳۱۳ نفر، تعداد زنان کم است؟

□ معروف است: «یاران حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ نفرند.»^۱ اما در بعضی روایات، یاران امام مهدی علیه السلام ده هزار^۲ و در بعضی روایات، شاید بیشتر از این آمده است. معنای

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴، باب ۲۶.

۲. صدوق، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۳۰.

این، وجود «سلسله مراتب» است؛ یعنی در مرحله اول ۳۱۳ نفر، در مرحله بعد، ده هزار نفر و در مراحل بعدی، همه علاقه‌مندان به حضور ایشان در این سلسله مراتب می‌باشند.

اگر در مرحله اول تعداد زنان کم است، چه بسا در مراحل دیگر، تعداد آن‌ها بیشتر باشد. بنابراین، مشکلی از این نظر نیست.

● فاطمه معراجی: چرا امام زمان علیه السلام سال‌ها قبل از ظهور متولد شده‌اند؟ فایده وجود آن حضرت چیست؟

□ این سؤال بسیار مهم است. من در این جا به یکی از دلایلی که ذکر شده است، اشاره می‌کنم: اعتقاد به وجود امامی که الآن زنده است و در بسیاری از مناطق حضور دارد، باعث قوت قلب و اعتماد و تقویت روح پیروان عقیده‌مند می‌شود.

اگر ما هزاران سال انتظار بکشیم تا شخصی بعداً ظاهر شود، خود را در زندگی بدون پشتوانه می‌بینیم. اما امروز که معتقدیم آن حضرت وجود دارد و از حال ما آگاه است، می‌توانیم در مشکلات به او اعتماد کنیم و این وسیله «امید» می‌شود.

بنابراین، امام باید در هر زمان باشد تا مایه اعتماد، قوت قلب و امید پیروان شود. تا آن‌ها بتوانند در مشکلات از وجود مقدس او استمداد و در مسئولیت‌ها هم احساس وظیفه کنند. ما معتقدیم که نامه اعمال ما، در هفته یکی دو مرتبه به حضور امام زمان علیه السلام می‌رسد. این که احساس می‌کنیم اعمال ما را ایشان ملاحظه می‌کند، همین باعث احساس مسئولیتی قوی در ما می‌شود. به عبارت دیگر، ایمان به وجود امامی که زنده، حاضر و ناظر است، سبب تربیت هر چه بیشتر عقیده‌مندان می‌شود؛ یعنی یک عامل تعلیم و تربیت و امید و حرکت است.

● مریم آخوندی: امام زمان علیه السلام در زمان غیبت، در کجا به سر می‌برند؟ وجود جزیره خضرا تا چه حد می‌تواند صحت داشته باشد؟

□ درباره محل زندگی امام زمان - ارواحنا فداه - به طور قطع نمی‌توانیم صحبت کنیم. می‌دانیم که ایشان محلی دارند. احتمال دارد که امام در طول سال تغییر مکان نیز بدهد.

البته روایاتی دربارهٔ جزیرهٔ خضرا، وجود دارد^۱، ولی این که محل جزیره خضرا کجاست؟ کسی نمی‌تواند به‌طور قطع پاسخ دهد. مفهوم جزیرهٔ خضرا این است: «جزیره‌ای سرسبز و خرم که امام و دوستانش در آن جا زندگی می‌کنند.» شاید ساکنان دیگری هم داشته باشد که امام را شناسند؛ پیروان امام را شناسند یا او را فقط به عنوان یک عالم یا پیشوا در آن منطقه شناسند و بقیهٔ اسرار بر آن‌ها مخفی باشد. این که محل جزیرهٔ خضرا را بعضی در مثلث برمودا و امثال این‌ها بیان کرده‌اند، فقط یک «فرضیه» و نظر است و ما آن را نفی نمی‌کنیم، اثبات هم نمی‌کنیم، چرا که دلیل قطعی وجود ندارد.

● فاطمه درخشان: آیا امام زمان علیه السلام از زمان ظهور خود مطلع‌اند؟ در این صورت، دعای مردم برای تعجیل در ظهور ایشان، برای چیست؟

□ امام زمان علیه السلام مطابق منابع مشهور ما، از زمان ظهورشان به‌طور دقیق با خبر نیستند. زمان ظهور ایشان مانند زمان قیام قیامت بر همه کس جز خداوند، مستور و پنهان است. اما این که سؤال کردید: «چرا ما برای تعجیل در ظهور ایشان دعا می‌کنیم؟» باید گفت: «این دعا، در واقع در ما یک نوع «سازندگی» به وجود می‌آورد.» یعنی ما که برای تعجیل در ظهور ایشان دعا می‌کنیم، مفهومش این است که خود را آمادهٔ ظهور آن حضرت می‌کنیم و خودمان را در صف کسانی که صفاتی برای یک انقلاب جهانی مقدس دارند، قرار می‌دهیم. خود این سازندگی ما، در پرتو این دعا، سبب می‌شود تا ظهور امام زمان علیه السلام نزدیک‌تر شود، چرا که یکی از شرایط ظهور ایشان آن است که یاران موصوف به صفات خداپسندانه پرورش پیدا کنند، پرورش یارانی که او را در این مسیر یاری دهند. این دعاها سبب می‌شود تا افراد ساخته شوند و آن شرایطی که برای ظهور امام زمان علیه السلام لازم است، از راه این دعا تحقق یابد.

خداوند، بسیاری از نعمت‌هایی را که به ما می‌دهد، به دعاها، توجهات و ساخته شدن ما موکول کرده است. اگر دعا بکنیم، آن نعمت سریع‌تر می‌شود و اگر نکنیم، آن نعمت عقب‌تر می‌افتد. در قرآن کریم آمده است:

۱. محب‌الدین طبری، دلائل الامامه، ص ۲۹۴.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۱؛ خداوند، وضع هیچ قومی را

تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنان عوض بشوند.

فیض خداوند نامحدود است، ولی محلّ لایق و شایسته لازم دارد. بنابراین، اگر ما در پرتو دعا ساخته شویم، آماده فیض و نعمت‌های خدا می‌شویم و مصداق آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲ خواهیم بود.

● هدی پناهی مقدم: در زمان آن حضرت، عدالت اجتماعی چگونه تحقق می‌یابد؟

□ در روایات، تعبیرهای متعددی وجود دارد که هر یک از آنها یک زاویه را بیان می‌کند؛ مثلاً در مورد «عدالت اقتصادی» داریم که: «حضرت، سرمایه‌ها و اموال را چنان تقسیم می‌کند که همه مردم از زندگی لازم و ضرورت‌های زندگی برخوردار می‌شوند.»^۳ و باز در روایات داریم: «آن چنان مردم تربیت می‌شوند که یک روح غنایی بر همه آنان حاکم خواهد بود.»^۴ در پرتو این روح غنا است که گاهی اموال زیادی به محضر امام زمان علیه السلام می‌آورند و امام می‌فرمایند: «هر کس نیاز دارد، بردارد.» همه می‌گویند: «ما به مقدار کافی داریم.»^۵

از این تعبیر معلوم می‌شود که حرص و طمع و دنیا پرستی - که از عوامل عدم عدالت اجتماعی اند - از بین می‌رود؛ یعنی وقتی این روحیات اصلاح بشود، منابع موجود بر روی زمین هم به طور صحیح تقسیم می‌شود و همه از عدالت اقتصادی برخوردار خواهند بود. در مورد «عدالت قضایی» در روایات داریم: «هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند، ایشان نیازی به شاهد و مدرک برای قضاوت در مورد اشخاص ندارد.»^۶ شاید وسایل پیشرفته‌ای پیدا می‌شود که کارهای هر کس را بازگو می‌کند و شاید از طریق ما فوق

۱. رعد (۱۳) آیه ۱۱.

۲. همان.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۸، باب ۱.

۴. همان، ص ۸۴، باب ۱.

۵. همان، ص ۸۷.

۶. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰.

طبیعی، امام دربارهٔ افراد قضاوت می‌کند و حتی در و دیوار شهادت می‌دهند؛ به طوری که حق هیچ کس در زمان امام ضایع نمی‌شود. هم‌چنین عدالت در زمینه‌های دیگر طبق روایات چنان برقرار می‌شود که حکومت در سرتاسر جهان، حکومتی توأم با صلح و صفا، آرامش و غنای روحی، مادی و فرهنگی خواهد بود.

● در زمان امام زمان علیه السلام مسئله فقیر و غنی وجود ندارد و همه از نظر مالی در یک سطح می‌باشند؟

□ در یک سطح نیستند، ولی همه بی‌نیازند؛ یعنی طوری می‌شود که می‌گویند: «اموالی موجود است، چه کسی می‌خواهد؟»^۱ و همه اظهار بی‌نیازی می‌کنند؛ یعنی افراد به قدر کافی دارند.

● زهرا خوش منش: در زمان غیبت آن حضرت وظایف ما چیست؟

□ ما وظایف متعددی در زمان غیبت داریم که مهم‌ترین آن‌ها، وظیفه «انتظار» است. مفهوم انتظار این است که ما خود را برای چنین حکومتی آماده کنیم. می‌گویند: انتظار از دو عنصر تشکیل شده است: «عصر نفی» و «عصر اثبات».

بیماری که انتظار بهبودی می‌کشد، از حالت موجودش ناراحت و بیمار است؛ یعنی حالت نفی در بارهٔ آن دارد. هم‌چنین به بهبودی و باز یافتن سلامت، حالت اثبات دارد. ما هم باید از نظام‌های ظالم موجود روی زمین، بیزار و متنفر باشیم و در مسیر آن نظام‌ها قرار نگیریم و در انتظار آن ظهور باشیم. کسی که در انتظار یک مهمان‌گرا ن قدر است، وسایل پذیرایی را آماده می‌کند. ما هم که در انتظار ظهور حکومت عدل جهانی هستیم، باید خودمان را از نظر روحی، اخلاقی، زندگی اجتماعی و از نظر سطح ادراکات و معلومات بسازیم.

حکومت جهانی، فکر نیرومند، مدیریت سطح بالا و اخلاق می‌خواهد. بنابراین، ما باید خود را بسازیم: هم از نظر معارف و فکر و مدیریت و هم از نظر آمادگی‌های اخلاقی و اجتماعی.

از وظایف دیگر، این است که شب و روزی از ما نگذرد که ما از یاد آن حضرت غافل

۱. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۸۱ (فصل آخر).

باشیم. برای این که یاد آن حضرت، قلب ما را قوت می بخشد، روح ما را مصفا می کند، اعمال ما را پاک می کند و ما را در مقابل تهاجم های فرهنگی، سیاسی و نظامی دشمن محکم و پابرجا می کند. باید شب و روزی از ما نگذرد، مگر این که به یاد حضرت باشیم و برای تعجیل ظهور ایشان دعا کنیم. من چگونه می توانم برای ظهور آن حضرت دعا کنم تا بیاید و عدالت را اجرا کند، در حالی که در صف ظالمان باشم؟ این دعا مفهومی است که من از صف ظالمان درآیم، چگونه می توانم ادعا کنم که عاشق آن حکومتی ام که فقیر در آن وجود ندارد، در حالی که گامی برای نفی فقر بر نمی دارم.

از وظایف دیگر، این است که تفکر ظهور مهدی علیه السلام را در محیط خودمان تبلیغ و تقویت کنیم و نشر بدهیم. هم چنین ثابت کنیم که حکومتی که پی ریزی می کنیم، مقدمه آن حکومت بزرگ الهی جهانی است و ما برای پذیرش مسئولیت ها در آن حکومت بزرگ آماده ایم؛ معنای آماده پذیرش مسئولیت ها، این که خودمان را چنان «ساخته» ایم که بتوانیم مسائل مدیریتی آن حکومت را به سهم خودمان پذیرا شویم.

● مریم رضایی: آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده اند؟

□ درباره این که امام زمان علیه السلام ازدواج کرده اند یا نه؟ ما معتقدیم که ایشان قطعاً ازدواج کرده اند و فرزندان هم دارند. دو دلیل برای این مسئله اقامه می شود: دلیل اول این که ازدواج، سنت پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - و از سنت های مؤکد است. هر مسلمانی باید بالاخره ازدواج کند و از آن جا که امام زمان علیه السلام احیا کننده سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، نمی تواند سنت ازدواج را زیر پا بگذارد. او احیاگر همه سنن و احکام است. بنابراین، قطعاً خود او به این سنت عمل کرده است.

دلیل دوم این است که در برخی از روایات و دعاها داریم: «سلام ما بر حضرت و ذریه او». ^۱ مفهومی است که حضرت ازدواج کرده است و فرزندان هم دارد.

● راضیه توکلی: چگونه و از چه راه هایی می توان با امام زمان علیه السلام ملاقات کرد؟

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۷۶، باب ۲۷.

□ این سؤال را بسیاری از افراد می‌پرسند. جواب این است: اگر در حدی از معرفت و تقوا قرار بگیریم که شایسته زیارت آن حضرت و رسیدن به خدمت ایشان بشویم، بدون احتیاج به مقدمات دیگر، این کار انجام خواهد شد.

گاهی، بعضی مثالی برای این مسئله می‌آورند و می‌گویند: «ما اگر در زیر ابر قرار داشته باشیم، چهره آفتاب را نمی‌بینیم» ولی کسانی که با هواپیما مسافرت کرده‌اند، دیده‌اند که در هوای ابری و بارانی، وقتی هواپیما اوج می‌گیرد و بالای ابرها می‌رود، آفتاب همه جا را روشن کرده است. بنابراین ما زیر ابر بوده‌ایم که آفتاب را نمی‌دیدیم؛ بالای ابر که آمدیم، آفتاب هیچ مانع و حجابی ندارد. اگر سطح معارف ما بالا برود، از این ابرهای تیره و تار و حجاب‌های خودخواهی، خودبینی، بی‌تقوایی و مفساد اخلاقی بالا برویم، مسلماً جمال مبارک حضرت را زیارت خواهیم کرد.

یکی از بزرگان - که شاید از اصحاب امام زمان - ارواحنا فداه - بود - در سفری که ما به مشهد داشتیم، می‌گفت: «برای زیارت امام زمان علیه السلام راه‌های مختلفی وجود دارد: یکی از آن راه‌ها، این است که انسان یک کار خوب خالص مفیدی انجام بدهد که در کمال اخلاص باشد. این کار در خور یک جایزه باشد. گاهی جایزه آن عمل را ملاقات با امام زمان علیه السلام قرار می‌دهند.» بنابراین، اگر ما توفیقی پیدا کنیم و کاری کنیم که از نظر آن حضرت جایزه دار باشد، ممکن است که جایزه آن، همان دیدار حضرت باشد، که البته بالاترین جایزه‌ها برای ما است. اگر از راه خودسازی، تقوا و معرفت به سطح بالا برویم، امید تشرف به محضر مبارک آن حضرت وجود دارد:

جمال یار ندارد حجاب و پرده غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

یعنی جمال امام زمان علیه السلام حجاب ندارد. این غبار راه را بنشان، تا بتوانی جمال یار را ببینی.

● صفیه سادات فقیهه: آیا صحت دارد که بعضی از پیامبران با امام زمان علیه السلام، ظهور

می‌کنند؟ اگر واقعیت دارد، کدام پیامبر است؟

□ در احادیثی که در منابع شیعه و اهل سنت وجود دارد، آمده است که:

هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظهور کند، حضرت عیسی علیه السلام می‌آید و پشت سر

حضرت نماز می خواند.^۱

شاید برای این باشد که همه مسیحیان جهان - که دین پر جمعیت دنیا است - با توجه به این مطلب، به آن حضرت ایمان بیاورند و زمینه ساز حکومت جهانی مهدی علیه السلام باشند.

● بتول مرتضایی: آیا با ظهور آن حضرت، ائمه علیهم السلام نیز رجعت می کنند؟ اگر رجعت می کنند، چگونه است؟ آیا دوباره به ترتیب، امامت می کنند؟

□ درباره بازگشت و رجعت ائمه علیهم السلام احادیث زیادی داریم. ولی همین اندازه هم به اجمال و سر بسته است. تفسیر این بازگشت و چگونگی و جزئیات، برای ما روشن نیست.

● فاطمه معراجی: در هنگام ظهور امام زمان علیه السلام آیا در میان پیروان ایشان، جوان ها هم هستند؟ تعداد آن ها زیاد است یا کم؟

□ با توجه به این که همه پیامبران، انبیا و مخصوصاً پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگامی که ظهور کردند، بیشترین پیروان ایشان، جوان ها بودند، به نظر می رسد که اکثریت پیروان حضرت مهدی علیه السلام نیز جوانان باشند.^۲

جوانان، قلب های پاک و نیروی آماده دارند و قطعاً برای تشکیل آن حکومت عدل الهی، از این قلب های پاک و نیروهای آماده استفاده بیشتری می شود. تجربه تاریخ هم نشان می دهد که بخش مهمی از پیروان مصلحان بزرگ، همیشه از نسل جوان بوده است. همان طور که در انقلاب اسلامی ایران نیز، اکثریت پیروان امام، از جوانان بودند.

● مریم آخوندی: در روز جمعه، امام زمان علیه السلام چگونه به حساب تمام مردم رسیدگی می کند؟

□ از احادیث ما برداشت می شود که امام، یک سلسله اطلاعات و آگاهی پیدا می کند. ممکن است که نامه اعمال ما را به خدمت آن حضرت ببرند. ممکن است که از همان پشت پرده غیبت، امام با آن تصرف معنوی که دارند، نگاهی به قلب های ما بیندازند، چون در صفحه قلب ما، تمام اعمال نوشته می شود که با وسایل عادی آن ها را نمی توان خواند. تأثیرهایی که اعمال ما در قلب و روح ما می گذارد، آن ها را نمی شود با وسایل عادی خواند، ولی امام با آن نفوذ معنوی و نیروی معنوی که

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰، باب ۲۷.

۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۷۶.

دارد، با روح و قلب‌ها تماس می‌گیرد و آن را می‌خواند.

● فاطمه درخشان: چرا نشانه‌هایی که دلیل بر ظهور حجت است، خیلی ترسناک است؟ مانند این که همه مردم می‌میرند.

□ ما چنین روایتی که گفتید، نداریم؛ تا حالا روایت نشده، یکی از نشانه‌های ظهور حضرت این باشد که تمام مردم و یا اکثر مردم از بین می‌روند، بلکه احتمالاً خداوند برای این که مردم دنیا را بیدار و آماده کند، حوادث تلخی ممکن است واقع بنماید. حوادث ناگوار همیشه تلفاتی داشته است و همین سبب هوشیاری و بیداری مردم و توجه به معنویات بشود.

● هدی پناهی مقدم: امام زمان علیه السلام از کجا ظهور می‌کنند؟ زمانی که ظهور می‌کنند،

چگونه مردم کل جهان ایشان را خواهند دید؟

□ در روایات معروف این است که امام از مکه ظهور می‌کند؛ همان طور که آغاز اسلام از مکه بود. ظهور امام زمان علیه السلام هم - که تجدید کننده حیات جدید اسلام است - از مکه و از کنار خانه کعبه خواهد بود.^۱ از قرآن کریم استفاده می‌شود که در آن عصر، تحول عمده‌ای در وسایل ارتباط جمعی جهان پیدا می‌شود که در سایه آن تحول، ارتباط گرفتن امام با سرتاسر جهان کار ساده‌ای می‌شود. حتی در روایتی داریم که امام زمان علیه السلام در مکان خودش است و پیروانش در نقاط مختلف دنیا هستند. آن‌ها امامشان را می‌بینند و امام زمان علیه السلام هم آن‌ها را می‌بیند. آن‌ها پیام امام علیه السلام را می‌شنوند و امام زمان هم پیام آن‌ها را می‌شنود.^۲ این نشان می‌دهد که تحول مهمی ایجاد خواهد شد که ارتباط دنیا با یک دیگر، امام با پیروان و پیروان با امام، یک ارتباط خیلی نزدیک و سریع می‌شود. اما در بعضی از روایات، تعبیر چنین شده است که پستی‌ها و بلندی‌های زمین را خدا بر می‌دارد و چنان می‌شود که آن‌ها می‌بینند. منظور از برداشتن پستی‌ها و بلندی‌ها این نیست که کوه‌ها محو می‌شود... بلکه منظور این است که آن قدرت دید و آن انتقال تصویر چنان است که از پستی‌ها و بلندی‌ها عبور می‌کند... از موانع عبور می‌کند، طوری می‌شود که حضرت

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۹-۲۸۲.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۳۶.

می تواند هم ببیند و هم پیامش را به همه برساند.^۱ ما یک حدیث جالبی در این زمینه داریم که می گوید:

علم، ۲۷ حرف است و تمام علوم می که بشر از روز اول خلقت تا زمان ظهور امام فراهم کرده و از نسل ها به یک دیگر منتقل شده است، تمام این ها به اندازه دو حرف است و در حدود ۲۵ حرف باقی مانده است و همه در سایه ظهور حضرت برای انسان ها تعلیم داده می شود.^۲

یعنی، معادل سیزده برابر همه علوم می که از روز نخست تا زمان ظهور برای بشر در رشته های مختلف علم و صنعت و جهات دیگر پیدا شده است، در آن عصر، بروز خواهد کرد. اگر چنین تحول عجیبی پیدا بشود، مسئله ارتباط پیدا کردن، یک مسئله بسیار ساده ای می شود؛ یعنی کره زمین به صورت یک خانه ای در می آید که اهل خانه بخواهند با هم ارتباط بگیرند؛ مسلماً ارتباطشان خیلی ساده و آسان است.

امیدوارم که ما بمانیم و آن ظهور را ببینیم. هم از برکات علمی و هم از برکات اخلاقی و معنوی و هم از برکات عدالت اجتماعی، در سایه حکومت آن حضرت برخوردار بشویم. در واقع، هدف آفرینش بشر در آن زمان تحقق بیابد و ما هم در آن مسیر هدف بوده باشیم؛ ان شاء الله.

● خبرنگار مجله رشد جوان: استاد عالی قدر! اینک در آستانه نیمه شعبان و میلاد

فرخنده امام زمان علیه السلام اگر صحبتی با جوانان کشور دارید، بفرمایید.

□ اعتقاد من این است که جوان ها بهترین نیروهای جامعه هستند - همان طور که قبلاً هم اشاره کردم - قلب های آن ها، قلب های پاکی است و اگر جوانی آلوده بشود، آن آلودگی هم سطحی است و نه عمقی. به همین دلیل، باعث جذب به سوی معنویات می شود. جوانی نیروی بسیار مهمی است که تا جوانان آن را دارند، قدرش را نمی دانند. وقتی که از دست می رود، آن وقت انسان به اهمیت این نیرو واقف می شود. بهترین دوران برای خودسازی، جوانی است. بهترین دوران برای نزدیک شدن به خدا، جوانی است. بهترین دوران برای

۱. همان، ج ۵۲، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۳۳۶.

فراهم کردن علم و دانش، معرفت، تقوا و اخلاق پسندیده انسانی، جوانی است. بهترین دوران برای این که انسان بتواند به امام زمانش نزدیک بشود، جوانی است. مبادا این فرصت بسیار خوب از دست جوانان برود و کاری نکنند. در آن صورت، یک پشیمانی برای انسان پیدا می‌شود که به هیچ وجه قابل جبران نیست. جوانان عزیز بکوشند از لحظه لحظه و ساعت به ساعت دوران جوانی استفاده کنند. زمانی نرسد که زبان حالشان این باشد:

تا توانستم، ندانستم چه سود چون که دانستم، توانستم نبود

آن وقتی که توان داشتم، دانایی نداشتم. آن وقتی که دانا شدم و فهمیدم عالم چه خبر است، توانایی‌ام از دست رفت. ان شاء الله هم توانایی و هم دانایی هر دو را با هم جمع کنید و سعادت را برای خودتان در دنیا و آخرت فراهم کنید. من به همه جوانان عزیز سفارش می‌کنم: سعی کنید هر روز نمازهایتان را اول وقت بخوانید، نماز را با حضور قلب بخوانید. نماز با حضور قلب، چنان لذتی دارد و چنان روحانیت و نورانیت به انسان می‌دهد که با هیچ لذتی در عالم، قابل مقایسه نیست. هر روز مقداری از ترجمه قرآن را بخوانید؛ ولو یک آیه باشد و یک دقیقه آیه را ببینید و یک دقیقه بیندیشید. بعد، آن آیه را در زندگی پیاده کنید. بکوشید در تهاجم فرهنگی دشمن ذوب نشوید. و دشمن رشته وحدت ما را از هم پاره نکند. ما روایت داریم: «مؤمن مانند کوه است. تندبادها او را حرکت و تکان نمی‌دهند.»^۱ تندباد وقتی بیاید و به کوه بخورد، مسیرش را عوض می‌کند و کوه تکان نمی‌خورد. جوان با ایمان، مثل کوه است. در مقابل همه چیز، می‌ایستد. سعی بکنید به مردم کمک کنید. دین اسلام، دین مردمی است. به یک‌دیگر کمک کنید. به دوستانتان کمک کنید. کمک منحصر به کمک مادی نیست، کمک‌های فکری، اخلاقی، بدنی و مالی. ان شاء الله اگر این جهات را رعایت کنید، یقین بدانید که سعادت‌مند خواهید بود. من برای خوش‌بختی و سعادت همه شما جوانان و همه جوانان کشور عزیزمان دعا می‌کنم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

آن مرد با اسب آمد*

مجید ملامحمدی

آفتاب، مثل میهمان‌های تازه وارد، آمده بود توی خانه. بعد پاهایش را لب ایوان آجرنمای قدیمی، دراز کرده بود. مثل پیرمردها به باغچه کوچکی که کنار حوض بود، نگاه می‌کرد. همان جایی که شیخ حسین رفته بود توی باغچه و برگ‌های گلی را با دستمال تمیز می‌کرد!

در حیاط خانه، بوی خوبی پر می‌زد. بوی نان تازه، همراه بوی اسپند، که چند دقیقه‌ای می‌شد دود شده بود.

شیخ حسین، مسافر تازه واردی از خانه خدا بود. او چند ساعتی می‌شد که از سفر طولانی‌اش به نجف برگشته بود. بچه‌های شیخ حسین و بچه‌های میهمان‌ها، حیاط خانه را روی سرشان گذاشته بودند. بوی نان تازه از تنور بلند شده بود. اتاقک تنور گوشه حیاط قرار داشت. ام فاطمه - خواهر کوچک‌تر شیخ - رفته بود پای تنور، تا از دست پخت‌ها جر نانو، چند تا نان تازه جدا کند، ببرد توی اتاق و برای میهمان‌هایی که قرار بود به زودی از راه برسند، بچیند. آن‌ها جلوی میهمان‌ها، علاوه بر شربت و میوه، نان و خرما هم می‌گذاشتند. ام هاجر، دستش دایم به کار بود و توی تنور داغ، پایین و بالا می‌رفت. بچه‌های قد و نیم‌قد، دور تا دور باغچه چرخ می‌زدند و شترسواری می‌کردند. ام زینب از پشت پنجره یکی از اتاق‌ها به طرف باغچه، همان طرف که شیخ حسین نشسته بود، خیره شده بود. به نظر ام زینب کارهای همسرش - شیخ حسین - غیر عادی و عجیب بود. از

دیروز که از سفر برگشته بود، بیشتر اوقات گوشه‌ای ساکت می‌نشست و به فکر فرو می‌رفت. ام‌زینب به خودش گفت: «نکند شیخ از چیزی رنجیده... شاید هم بیماری سختی گرفته و آن را پنهان می‌کند!»

کمی دلگیر شد و باز به شوهرش نگاه کرد. سپس آه کشید و به اتاق پذیرایی رفت، تا همه چیز را برای میهمان‌ها رو به راه کند. کم‌کم وقت آن بود که میهمانها از راه برسند. میهمان‌هایی که برای همه اهل خانه به خصوص شیخ، عزیز بودند و در میان آنها «علامه بحر العلوم»^۱ مولا و بزرگشان به حساب می‌آمد.

شیخ حسین رو به قبله ایستاد و آستین‌هایش را بالا زد. بعد خم شد و دستش را در آب فرو برد. حرکت آب باعث شد، ماهی‌ها ته حوض بروند. شیخ حسین وضو گرفت، بعد راه افتاد طرف پله‌های آجرنمای ایوان. دو مرغ باران، بالای نخل جوان و پیر از خرما، حیاط، آواز می‌خواندند. بچه‌ها از خوشحالی فریاد می‌زدند و دنبال هم می‌دویدند. شیخ حسین از پله‌ها بالا رفت و نفس زنان، لب ایوان ایستاد. دوباره به یاد حرف‌های دوستش - علامه - افتاد. نگرانی‌اش تازه شد. علامه، دیروز برایش پیغام فرستاده بود که: «به زودی به دیدنت می‌آیم، تا خوب در آغوش بگیرم و پیراهن خوش بویت را ببویم. چه سفر زیبایی داشته‌ای شیخ! می‌خواهم از قصه دیدارت بشنوم.»

شیخ حسین مثل دیروز، دوباره فکر کرد: «کدام دیدار؟!... علامه از چه چیزی سخن گفته؟ من، من چه قصه‌ای را باید برایش بازگویم؟... بوی پیراهن؟! چه بویی؟... باید صبر کنم تا علامه بیاید... چرا علامه نیامد؟!» کیست؟... چه کسی در می‌زند؟

صدای ننه عقيله بود - مادر بزرگ بچه‌ها - که از بیرون تنور می‌آمد. شیخ حسین به در چوبی حیاط نگاه کرد. بچه‌ها مثل دسته‌ای پرستو، بال زنان به طرف در دویدند. دو سه

۱. علامه سید محمد مهدی بحر العلوم از علمای بزرگ شیعیان است که در سال ۱۱۵۵ قمری در بروجرد به دنیا آمد و در سال ۱۲۱۲ قمری از دنیا رفت. آرامگاهش در شهر نجف اشرف در کشور عراق است. او دانشمندی بزرگ بود و در همه علوم اسلامی مهارت داشت. بعد از مرگش معلوم شد که علامه بارها با امام زمان عجله ملاقات داشته است. از او کتاب‌های مهم و باارزشی بر جای مانده است.

تایی از آنها هجوم بردند و کلون پشت در را کشیدند. اسد که خواهر زاده شیخ بود، سرش را از لای در بیرون برد. شیخ حسین زود از پله‌ها پایین آمد و به زن‌های خانه اشاره کرد که شاید میهمان‌ها باشند. اسد به سمت شیخ حسین برگشت و گفت: «دای! میهمان‌های تازه‌ای برای دیدنتان آمده‌اند.»

بچه‌ها به طرف اتاقک تنور دویدند و شیخ حسین با عجله به طرف در رفت. لنگه سنگین آن را باز کرد و با شوق گفت: «بفرمایید تو. به خانه خودتان خوش آمدید!» هفت مرد روحانی، یکی یکی پا توی حیاط گذاشتند و سلام گفتند. همه آنها از علما و بزرگان شهر نجف بودند. آنها یکی یکی شیخ حسین را در آغوش می‌گرفتند و می‌گفتند: خدا زیارتت را قبول کند!

— همیشه به زیارت باشی، آشیخ حسین!

— زیارتت قبول خدا، حاجی!

یکی پیشانی‌اش را می‌بوسید. یکی بر شانه هایش بوسه می‌زد و دیگری با مهربانی دست او را می‌فشرد.

وقتی احوال‌پرسی با میهمانان تمام شد، او آنها را به سوی اتاق پذیرایی که سمت راست ایوان بود، راهنمایی کرد.

شیخ حسین در جمع علما محبوب بود. آنها او را به خاطر علم و پاکی‌اش، احترام می‌کردند. شیخ حسین، دست یکی از آنها را گرفت و با نگرانی پرسید: «پس علامه بحر العلوم کجاست؟ چرا ایشان نیامدند؟!»

او با تبسم پاسخ داد: «به زودی ایشان هم به دیدنتان می‌آیند. ایشان بسیار مشتاق دیدنتان هستند و برای آمدنتان انتظار می‌کشیدند. خیلی عجیب است! زیاد سراغتان را می‌گرفتند.»

شیخ حسین به فکر فرو رفت و یاد نگرانی‌اش افتاد. بزرگان توی اتاق نشستند. کربلایی کاظم سینی شربت را جلو میهمان‌ها گرداند. شیخ حسین به همه خوش آمد گفت.

بعد عرق چین روی سرش را کنار زد. با دستار عربی‌اش عرق از سر تراشیده و دور گوش‌هایش گرفت و نگاهش را به گل‌های قالی دوخت.

- تاپ... تاپ... تاپ! در زدند. نگاه همه چرخید طرف حیاط. شیخ حسین فوری رفت توی ایوان و به پسر جوانش گفت: «محمد! شاید علامه بحرالعلوم است. عجله کن!»
بعد نعلینش را پوشید و تا آمد از پله‌ها پایین برود، دل شوره گرفت. دوباره همان نگرانی چند دقیقه پیش، به سینه‌اش ریخت. قلبش تند تند زد و پیشانی‌اش داغ شد. همان طور که آرام به سمت در می‌رفت، به خودش گفت: «چه شد شیخ حسین؟ چرا دوباره نگران شدی؟ آن هم با آمدن سید. خدایا علامه چه چیزی می‌خواهد به من بگوید؟ نکند خبر تلخی است؟»

تا سر بلند کرد، کسی را دید که با مهربانی سلامش می‌کرد. علامه بحرالعلوم بود، با همان چهره زیبا، چشم‌های روشن و پر حرف و لب‌های پر از شکوفه لبخند...
- سلام آقا سید! خوش آمدید!

علامه دست‌هایش را دور گردن او انداخت. توی گوشش دعا خواند و بلند گفت: «خدا زیارتت را به خوبی قبول کند. خدا عزتت را زیاد کند!»

چشم‌های شیخ حسین پر از اشک شد. احساس کرد با دیدن علامه آن نگرانی کم کم از دلش بیرون می‌رود. ام زینب پشت پنجره اتاق، به آن دو چشم دوخته بود. علامه شانه‌های شیخ حسین را بو کرد. با لحنی مهربان گفت: «هنوز هم پیراهنت بوی همان عطر خوش را می‌دهد. آن بو هنوز هم تازه و دوست داشتنی است! دیدار مبارک، شیخ حسین!» شیخ حسین از حرف‌های علامه تعجب کرد. کدام عطر؟! کدام دیدار؟! اما چیزی نگفت و او را با احترام زیاد، به اتاق پذیرایی دعوت کرد.

علامه آرام آرام از پله‌ها بالا رفت و با صلوات علما رو به رو شد. او با تعارف آن‌ها در بالای اتاق، به پستی سبزی تکیه داد.

همه بر جای خود نشستند و به شیخ حسین خیره شدند. او سر به زیر انداخته، به چیزی

فکر می کرد، به حرف علامه! تپش قلبش زیاد شد. علامه شربتش را تمام کرد، با خوش رویی رو به او کرد و بی مقدمه گفت:

«آقا شیخ حسین! تو چه قدر بزرگ و سربلند هستی، که غذایت را با حضرت صاحب الزمان علیه السلام می خوری!»

رنگ از صورت شیخ حسین پرید. صدای پیچ پیچ علما بلند شد. چشم های همه گرد و گشاد شد. آن ها با چشم هایی پر از سؤال به علامه و او نگاه کردند. بدن شیخ حسین پر از لرزه و دانه های ریز عرق شد. حالا کم کم داشت به راز نگرانی دلش نزدیک می شد. علامه می خندید. شیخ حسین سرگیجه گرفته بود. نمی دانست علامه بحر العلوم در مورد چه چیزی حرف می زند. دیگر حوصله نشستن نداشت. یکی از میهمانان با تعجب زیاد از علامه پرسید: «غذا خوردن با مولایمان... چگونه... در کجا؟!»

علامه رو به شیخ حسین کرد و گفت:

یادت نیست حاجی شیخ حسین؟! آن روزی که پس از بازگشت از زیارت خانه خدا، در بیابانی، توی خیمه ات تنها نشسته بودی؛ می خواستی غذایت را که آب گوشت خوش مزه ای بود تنها بخوری؟!

شیخ حسین با صورتی سرخ و عرق کرده به علامه نگاه کرد. کمی فکر کرد و بعد با صدایی گرفته گفت: «بله... بله یادم آمد!»

علامه ادامه داد:

مردی از دور دست بیابان پیدا شد. تو او را از میان خیمه خوب می دیدی. آن مرد که با اسب آمد وقتی خیمه تو را دید، از اسبش پیاده شد. بعد به طرف تو قدم برداشت. مرد زیبا و بلند قامت، لباس سفید عربی به تن داشت و با آرامش قدم می زد. او از بیرون چادر به تو سلام کرد. از او خوشت آمد. فکر کردی از سفری دراز می آید و غریب است... به او تعارف کردی به خیمه ات بیاید. با لبخند قبول کرد و وارد شد و کنارت نشست. بوی خوبی با خودش آورد. او کمی از غذای تو خورد و سپس برخاست و خیلی زود

خدا حافظی کرد و رفت. او مولایمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام بود!
 شانه های شیخ حسین شل شد و از حال رفت. چند تا از میهمان ها برخاسته و به
 طرفش رفتند. دو نفر که کنار او بودند، شانه هایش را گرفتند و یکی از آنها داد زد:
 «شربت بیاورید!»

دو سه نفری هم با گریه خیره شدند به علامه، که برای شیخ حسین دعا می خواند. شیخ
 حسین از حال رفته بود. او طاقت شنیدن آن حرف ها را نداشت.

به شیخ حسین کمی شربت خوراندند. چشم هایش را باز کرد. بعد به علامه و میهمان ها
 نگاه کرد. فوری زیر گریه زد و شکسته شکسته گفت: «او خیلی زود رفت. مولای ما خیلی
 زود رفت... کاش تو را می شناختم آقا! من سعادت شناختنت را نداشتم!»

های های گریه شیخ حسین، مثل پرنده ای از اتاق بیرون رفت. علامه گفت: «مولایمان
 برای دیدن تو آمده بود. تو آدم خوبی هستی. تو سعادت زیادی داشتی که حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام میهمانت شد.»

شیخ حسین برخاست و خود را در آغوش علامه انداخت. دیگر با خبر خوشی که
 علامه داد، نگرانی اش تمام شده بود. از این که علامه خبر دیدار او با امام زمان علیه السلام را
 می دانست، تعجب کرد. میهمانان هم تعجب کرده بودند. شیخ حسین بیشتر از همیشه
 فهمید که علامه از یاران نزدیک حضرت است و چیزهای زیادی می داند او احساس
 می کرد بیشتر از همیشه با علامه انس و دوستی دارد. ناگهان بوی عطر تازه ای در مشامش
 پیچید. عطر پیراهن علامه بود. یاد بوی خوش خیمه افتاد. چقدر شبیه همان عطر بود.
 همان عطر امام زمان علیه السلام. شیخ حسین زیر گریه زد، آن قدر زیاد که ام زینب با نگرانی به
 سوی ایوان دوید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

شب برات*

جواد محقق

جمهوری اسلامی پاکستان با جمعیتی حدود دو برابر و مساحتی نصف ایران، همسایه شرقی ماست.

دین رسمی این کشور، اسلام و پایتخت آن اسلام آباد است. در سرود ملی پاکستان نام امام حسین علیه السلام آمده است: کشور حسین شاد باد.

پاکستان قبلاً بخشی از هندوستان به شمار می رفت و زیر نفوذ انگلستان بود. در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی به رهبری مردانی، هم چون محمد علی جناح و اقبال لاهوری استقلال یافت.

گزارش زیر درباره یکی از آداب و رسوم شیعیان کراچی، پایتخت سابق این کشور، در نیمه شعبان است که می خوانید:

پیشنهاد را قبل از شام، آقای بنی هاشمی می دهد؛ مسئول مدارس جمهوری اسلامی ایران در پاکستان. با این توضیح که: «به دیدنش می ارزد. یکی از مراسم مذهبی شیعیان در پاکستان است که همه ساله در شب نیمه شعبان در همین محل برگزار می شود.» قبول می کنم. چه چیزی بهتر از این که شب میلاد با سعادت امام زمان علیه السلام را در کنار خواهران و برادران شیعه پاکستانی باشیم.

شام را می خوریم و راه می افتیم. با اهل و عیال و یکی از دو «پیکان» ایرانی موجود در کراچی. از خانه ما در «اقبال رود» واقع در محله «دی فنس» تا «کیماری» در جنوب شهر

* عنوان: کودک و نوجوان. نشریه رشد نوجوان، آبان ۱۳۷۹.

کراچی، مسافت چندان زیادی نیست. برای فرار از مختصر شلوغی سرِ شب شهر، خیابان‌های حاشیه را در پیش می‌گیریم. نیم ساعت بعد در کیماری هستیم. هر چه جلوتر می‌رویم، خیابان‌ها شلوغ و شلوغ‌تر می‌شوند. ناچار پیکان را گوشه‌ای پارک می‌کنیم و پیاده می‌شویم. در انتهای خیابان روبه‌رو، محوطه‌ای غرق نور است و نشان می‌دهد که تا محل برگزاری مراسم، راه زیادی نمانده است.

این قسمت از شهر را برای اولین بار است که می‌بینم.

پل بزرگ آهنی، چون اژدهایی خسته، روی خلیج کوچکی در حاشیه جنوب غربی دریای عمان دراز کشیده و سر و دمش را این سو و آن سوی آب رها کرده است.

مردم از گوشه و کنار شهر ده - پانزده میلیونی کراچی، گروه گروه می‌آیند. بعضی با دوچرخه و موتور، تعدادی با درشکه و گاری، خیلی‌ها با سواری و اتوبوس و بقیه هم با اتومبیل‌های شخصی؛ کمتر تنها و بیشتر با خانواده و دوستان و فامیل و همه در لباس‌های محلی.

لحظه‌هایی بعد، قطره‌هایی هستیم در سیل جمعیتی که هر دم افزایش می‌یابد. صدای خنده و شادی بچه‌ها در فریاد فروشندگان دوره‌گرد می‌پیچد و با نوای بلند قرآن درهم می‌آمیزد.

چارچرخه‌های «طحافی» با انواع و اقسام شیرینی‌های رنگارنگ محلی، جای جای پیاده‌روها و خیابان‌ها را پر کرده‌اند.

هر چه پیش‌تر می‌رویم، ازدحام جمعیت را بیشتر حس می‌کنیم. باد خنکی می‌وزد و شرجی هوا را ملایم‌تر می‌کند.

حالا به نزدیکی پل رسیده‌ایم. رشته‌هایی از چراغ‌های رنگی کوچک، هم چون گردن‌بندی، از نرده‌های اطراف آن آویزان است. صدای تند تیرهای هوایی که گهگاه شلیک می‌شوند، به همراه انفجار ترقه‌های کوچک و بزرگ، شور و التهاب خاصی به جمع می‌دهد.

در پیاده‌روهای دو طرف پل، چادرهایی برپاست که در یک ردیف از آنها پیش‌آهنگان جوان، با لباس و دستمال‌گردن‌های مخصوص، پشت میزها نشسته‌اند و جلو هر کدام مقداری خمیر تهیه شده از آرد گندم، یک شیشه مخلوط آب زعفران و گلاب، تعدادی قلم‌نی‌های ریز و درشت و چند بسته برگه‌های چایی دعای مخصوص فرج امام زمان علیه السلام قرار دارد.

در سوی دیگر پل، همین وسایل پیش‌روی کسانی است که عریضه‌نویس‌های جلو دادگستری خودمان را تداعی می‌کنند. افرادی از طبقات پایین و متوسط جامعه، کارگر و کارمند، پیشه‌ور و دانشجو و در کل، انسان‌هایی پاک اعتقاد، مشتاق کمک به مردم و در عین حال، علاقه‌مند به یافتن ممری برای گذران هر چند موقت زندگی.

پیش‌آهنگان برای نوشتن عریضه‌ها چیزی دریافت نمی‌کنند و مردم خود به فراخور حال و دارایی و مال، مبلغی را به عنوان هدیه در ظرف مخصوص روی میز می‌ریزند، اما جمعیت چنان زیاد است که بسیاری ناچار به سمت دیگر پل می‌روند تا با پرداخت مبلغ بیشتری این مراسم ملی - مذهبی را به جای آورند.

علاقه‌مندان، ساعت‌ها در صف‌های بلند انتظار می‌ایستند و چون نوبتشان می‌رسد، جلوی عریضه‌نویس - که البته نباید بی‌وضو باشد - خم می‌شوند و آهسته و درگوشی، حاجت‌های خودشان را می‌گویند و او هم بی‌آن که به صورت گوینده نگاه کند، شنیده‌ها را با قلم ریز یا درشتی که در داخل دوات حاوی گلاب و زعفران فرو می‌کند، پشت برگه‌های چایی دعای فرج می‌نویسد و آن را، با دقتی همراه با وسواس آمیخته به احترام، تا می‌زند و لوله می‌کند و دوباره تا می‌زند و هنگامی که کاملاً کوچک شد، مقداری خمیر برمی‌دارد و آن را کف دستش می‌گذارد و با انگشت شست دست دیگر گودش می‌کند و عریضه لوله شده تاخوردۀ کوچک شده را داخل گودی خمیر قرار می‌دهد و آن گاه خمیر را می‌فشارد و بین دو دستش گلوله می‌کند و می‌دهد به صاحبش.

البته آن‌هایی که سواد دارند، کار نوشتن عریضه‌ها را خودشان به عهده می‌گیرند.

بی‌سوادانی هم که نمی‌خواهند، یا شرم دارند حاجتشان را به غریبه‌ها بگویند، برای نوشتن عریضه از دوستان و آشنایان باسوادشان کمک می‌گیرند.

به هر حال، بعد از گلوله شدن خمیری که تهیه آن خود آداب خاصی دارد، شخص حاجت‌مند قدم زنان به قسمت‌های خلوت‌تر پل می‌رود و با امیدواری، در حالی که زیر لب دعا می‌خواند و گاه اشکی می‌ریزد، گلوله خمیر را به داخل آب پرتاب می‌کند و تو، در زیر نور چراغ‌های رنگارنگ، براحتی می‌توانی هزاران ماهی ریز و درشتی را ببینی که سرهایشان را برای بلعیدن گلوله‌های خمیر از آب بالا آورده‌اند و هر لحظه، صدها لقمه لذیذ را نوش جان می‌کنند و باز، چشم انتظار دیگر مائده‌های آسمانی می‌مانند.

بیشتر شیعیان پاکستان عقیده دارند که عریضه‌ها و حاجت‌هایشان به رؤیت امام عصر علیه السلام می‌رسد و ماهیان در واقع نامه رسانان شب ولادت هستند.

فراوانند کسانی که به دلیل تجربه، برآورده شدن حاجت‌های خویش را از این طریق، با ایمانی عمیق باور دارند. حاجت‌ها متفاوت‌اند: زنی بچه می‌خواهد! دخترزایی، پسر طلب دارد! اجاره‌نشینی آرزوی خانه می‌کند! دانش‌آموزی به فراهم شدن امکانات ادامه تحصیل امیدوار است! عده‌ای پایان درگیری‌های قومی را می‌طلبند! حاجت‌گروهی هم تشکیل حکومتی شبیه ایران در دیگر کشورهای اسلامی است! ادای دین و پرداخت قرض و درآمد بیشتر و شفا و سلامت جسم هم، از دیگر حاجت‌هایی‌اند که به گلاب و زعفران نوشته می‌شوند و تقدیم صاحب امر علیه السلام می‌گردند.

و چنین است شب برات در کراچی و شبی شاد و فراموش‌نشدنی، غرق در شور و شعور و شیرینی و دعا و امیدواری.

در دوردست‌ها، چراغ‌کشتی‌های غول‌پیکر اقیانوس پیما که مثل ساختمان‌های بلند چند طبقه در دل تاریکی قامت افراشته‌اند، سوسو می‌زنند.

در ساحل آب‌های پایین پل، مجالس و عظ و خطابه برقرار است و سخنران‌های محلی با سخنان گرم و پرشورشان، دل دوستان آل محمد علیهم السلام را به ظهور مهدی علیه السلام امیدوارتر می‌کنند.

به پیشنهاد چند تن از جوانان بومی، ما هم جلو می‌رویم و خارج از نوبت! حاجت‌های خودمان را پشت برگه‌های چایی دعای فرج می‌نویسیم و پس از تشریفاتی که شرح آن رفت، در آب می‌اندازیم.

من قسمت‌های روشن پل را انتخاب می‌کنم و با کنج‌کاوی، در حالی که آرنج‌هایم را روی نرده‌های آهنی تکیه داده‌ام، گلوله خمیر را درست در جایی رها می‌کنم که می‌توانم ماهی‌های سر از آب بیرون آورده را در روشنایی لامپ‌های رنگارنگ ببینم. هنوز لقمه لذیذ خمیر گندم وسط آب و آسمان است که چند ماهی درشت، سرک می‌کشند. لحظه‌ای بعد، دهان باز ماهی نسبتاً بزرگی که با خیزشی بلند از آب برخاسته است، و لقمه برات مرا می‌رباید.

دیر وقت است. پسر سر بر شانه مادر به خواب عمیقی فرو رفته است. خستگی بر چهره‌های شاد و عرق کرده بچه‌های آقای بنی‌هاشمی هم سایه انداخته است. عزم بازگشت می‌کنیم، بی آن که دل از شور و شعور این شب روح افزا و شادی‌بخش کنده باشیم. ما برمی‌گردیم و مردم هنوز گروه گروه می‌آیند. این جمع را تا صبح سر خوابیدن نیست. خیلی‌ها شب را همین جا می‌مانند. بعضی در گوشه و کنار بساط پهن کرده و نشسته‌اند. شب، شرعی کمتری دارد. نسیم ملایمی که می‌وزد، توتیای تلاوت قرآن را - که از بساط نوارفروش‌های دوره گرد بلند است - به تبرک بر سطح آب می‌پاشد و در چشم جان آدمی می‌نشانند. در سرتاسر راه، عشق حضوری روحانی دارد. صدای همسرم سکوت داخل ماشین را می‌شکند که آهسته می‌پرسد:

«از حضرت چه خواستی؟»

نگاهش می‌کنم و می‌گویم: «ظهور خودش را...»

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

برترین‌های فرهنگ مهدویت

رتبه‌های دوم

مهدویت و مدینه فاضله*

حسین مسعودی

تا آن جا که در حافظه تاریخ به یاد مانده است، هیچ گاه انسان از اندیشه و رؤیای به زیستن فارغ نبوده و همیشه نگاهش برای یافتن آینده‌ای بهتر و سامان یافته‌تر، دور دست‌ها را نظاره کرده است.

رؤیای مزبور، در زندگانی انسان، به گونه‌های مختلفی تبلور یافته است و بارزترین آن را در اندیشه «مدینه فاضله» می‌یابیم. آرمان شهر زمینی که در آن از نابسامانی و دغدغه‌های جوامع موجود، اثر و نشانی نباشد.

بهشت موعود زمینی، علاوه بر بهشت آسمانی، رؤیای همیشگی انسان بوده است و گمان نمی‌رود که تا پایان تاریخ نیز، تغییری بر آن رود. اما همین اندیشه، خود در میان برگ‌های تاریخ، تعینات گوناگونی یافته و هر یک از اندیشه‌وران بزرگ تاریخ، تصویری ویژه از آن بر صفحه ضمیر انسان‌ها، نقش کرده‌اند. گذشته از تصاویر مختلف آنان، در این خصوص یک امر در وهله نخست مسلم می‌نماید و آن، عظمت و اهمیتی است که این موضوع، در مجموعه تفکرها و آرزوهای بشر داشته و جای‌گاه ویژه و ممتازی که در نمودار اندیشه وی به خود اختصاص داده است.

موضوع مورد بحث در این نوشتار، تحریر دوباره‌ای است بر همان داستان پر تأمل؛ منتها، تحریری از نگاه مذهب و اندیشه‌های دینی. آنچه در این مجال، در پی آن هستیم،

یافتن نسبت و ارتباط مسئله «مهدویت و ظهور امام زمان علیه السلام» با «اندیشه مدینه فاضله» است. در واقع، می‌خواهیم بدانیم آیا رؤیای «آرمان شهر زمینی» در جدول تعالیم مذهب نیز، جای‌گاه و موقعیتی را به خود اختصاص داده است یا خیر؟ آیا تمدن و مدنیتی که پس از ظهور منجی عالم بشر، امام زمان علیه السلام تشکیل می‌یابد، تعیین و تشخص همان بهشت موعود زمینی است؟

خصوصیات مدینه فاضله

به‌طور کلی، آرمان مزبور در ظرف اندیشه دینی، با شکل‌های دیگر آن در آینه افکار غیر دینی، چه نسبت، وجوه اشتراک و یا اختلافی دارد؟ و آیا با اقتباس از آن خصوصیات، می‌توان در ترسیم الگوی توسعه اسلامی، که نیاز و عطش امروزین جامعه ماست، برنامه‌ای هر چند ناقص فراهم آورد؟ برای پاسخ به پرسش‌های یاد شده، ناچاریم که نخست، تصویری دقیق از اندیشه «مدینه فاضله» در قرائت‌های مختلف به دست دهیم. به همین منظور، به تورق تاریخ اندیشه انسانی پرداختیم تا تعینات مختلف این اندیشه را باز یابیم. در این میان، به‌طور کلی با دو روی‌کرد کاملاً مختلف نسبت به موضوع یاد شده برخورد می‌کنیم: روی‌کرد عصر جدید و روی‌کرد عصر قدیم.

با پی‌گیری مشخصات دو شیوه تفکر یاد شده، تا مرزهای بحث «توسعه و دین‌داری» سیر کرده‌ایم، تا از آن رهگذر، در پرتو آموزه‌های دینی - که در خصوص مسئله ظهور وارد شده است - برداشتی صحیح به پرسش‌های طرح شده بیابیم و به‌طور کلی، مواضع مذهب را به عنوان امری آسمانی، در برابر یک آرمان زمینی؛ یعنی اندیشه مدینه فاضله باز یابیم و در همین مجال، در آمدی نیز بر بحث «الگوی توسعه اسلامی» داشته باشیم.

مدینه فاضله در دو نگاه:

در بررسی موضوع مورد نظر، نخست به بررسی دو روی‌کرد مختلف در تفسیر و تعیین

مدینه فاضله می‌پردازیم: یکی، مربوط به تفکر قدیم و دیگری، مربوط به عصر جدید است. معیار ما در تقسیم به قدیم و جدید، مقطع زمانی دوره رنسانس است. علت این امر در قسمت‌های آینده روشن خواهد شد.

آن‌گونه که صفحه‌های بلند تاریخ می‌نماید و صاحب نظران نیز بر آن مهر تأیید می‌نهند، رنسانس، نقطه عطفی در دفتر تاریخ اروپا محسوب می‌گردد. دوره‌ای که قالب‌ها و چارچوب‌های تفکر و اندیشه قدیم به تدریج فرو می‌ریزد و تولد اندیشه‌های نو، پدید آمدن انسان و تمدن جدیدی را نوید می‌دهد. در این دوره، بسیاری از معادله‌های فکری گذشته تغییر می‌کند و عرصه‌های مختلف اندیشه، دست‌خوش دگرگونی و جا به جایی‌های بسیار می‌گردد. فلسفه، ادبیات، هنر، سیاست، علوم تجربی و انسانی و به طور کلی، تمامی اتاق‌ها و پستوهای اندیشه بشر، مشمول یک خانه تکانی عظیم می‌گردد. دیدگاه‌های انسان غربی به جهان، انسان، هستی، خدا و کلیه فرض‌هایی که در نمایش‌نامه زندگی او نقش‌های اصلی را بر عهده دارند، تغییر می‌یابد و بر این پایه، کلیه لوازم آن اندیشه‌ها نیز، راه دگرگونی در پیش می‌گیرند. اروپای قرن بیستم، که ما امروز مشاهده می‌کنیم، در واقع، فرزند رشد یافته آن تولد دوباره است و برای دستیابی به شناسه‌ها و نمایه‌های آن، باید صفحه‌های تاریخی آن دوران را تورق کرد.

در خصوص تفاوت میان نگرش‌های پیش از رنسانس و پس از آن، سخنان بسیاری گفته شده که برای تبیین موضوع این نوشتار، یادآوری همه آن موارد لازم و ضروری به نظر نمی‌رسد. در این مجال، تنها به پاره‌ای از آن موارد می‌پردازیم که راه‌گشای ما در بحث مورد نظر ما است.

شاید مهم‌ترین تفاوت دنیای قدیم و جدید، در نحوه نگرش آنان به «انسان» باشد. در تفکر پیشینیان، انسان اگر چه در دایره توجه جای دارد، اما در مرکز آن، خیر. انسان دیده می‌شود، اما به صورت کم‌رنگ. مشکلات و نابسامانی‌هایش نیز، ملاحظه می‌شود، اما انسان به عنوان مرکز ثقل و محور مباحث مطرح نیست. این سخن به نظر بسیاری عجیب

می‌نماید و این به دلیل آن است که ما در دوره‌ای به سر می‌بریم که به انسان، حتی در جامعه‌های غیر غربی هم بیش‌تر توجه می‌شود و ضمیر ناخودآگاه جامعه‌های کنونی با «انسان محوری» انس و الفت بیش‌تری یافته و تصور غیر این معنا برای نوع اندیشه‌ها بسیار ثقیل می‌نماید.

حقیقت امر این است که در قرون اولیه تمدن بشر؛ انسان؛ به دلایل بسیار، هنوز باور نگشته بود و «انسان محوری» و تفکر «انسان مدار» آن‌گونه که پس از دوره رنسانس و در عصر جدید خود را می‌نماید، تجلی نیافته بود. در تمدن جدید است که انسان بر مسند توجه می‌نشیند و محور هر نوع تفکر و اندیشه‌ای می‌گردد. رفاه و آسایش او، به عنوان پایانه هر تغییری تلقی می‌گردد و تمامی امکانات، اعم از فکر و اندیشه و علم و صنعت و هنر و ادب، در خدمت به او گسیل می‌شود.

دوره رنسانس، دو ارمغان بسیار مهم به همراه آورد: نخست همین تفکر انسان‌مداری که نطفه‌اش در آن زمان بر جای گذاشته شد و در قرن‌های بعد، در جمع با سایر ارزش‌های پدید آمده نو، ثمراتی چون تمدن صنعتی و فراصنعتی را در پی آورد و اندیشه دوم، اندیشه استغنائی از مذهب و دین‌داری است که در قسمت‌های آینده، در همین نوشتار به بررسی و نتیجه‌گیری از آن در خصوص بحث مورد نظر خواهیم پرداخت. اما در این جا لازم می‌دانم با توجه به نکته نخست، کمی به تشریح مواضع اندیشه‌وران پیش از دوره رنسانس و پس از آن، در برابر موضوع با اهمیت «مدینه فاضله» بپردازم.

نیک شهر^۱ افلاطونی

در طول تاریخ، هر یک از اندیشه‌وران، از دریچه‌ای خاص مدینه فاضله را ارزیابی کرده‌اند. این مسئله، بیشتر، به اشکال خاص ناپسامانی در جامعه آنان و دیدگاه ویژه آنان به مرکز ثقل مشکلات باز می‌گردد. دیدگاه افلاطون به جامعه مطلوب، عمدتاً دیدگاهی

۱. Kallipolis نیک شهر.

سیاسی است. او، نابسامانی‌های جامعه را از این دیدگاه باز می‌نگرد و برای رفع آن‌ها نیز، تدابیری در همین خصوص می‌اندیشد. بد نیست بدانیم، وی در تمدنی می‌زیست که اشکال متنوعی از حکومت و کشورداری را تجربه کرده و ناکامی نظام‌های سیاسی موجود در تأمین سعادت جوامع انسانی را به خوبی می‌دید. این ناکامی، تا حدودی زیربنای فکری او در طراحی و پی‌ریزی نظام سیاسی مطلوب و به تعبیر دیگر، در مهندسی مدینه فاضله را پایه‌گذاری کرد. پیش از بررسی رؤیای مدینه فاضله، از دیدگاه افلاطون، توضیح مختصری در باره نظام‌های سیاسی عصر وی لازم به نظر می‌رسد.

در تمدن یونان آن عصر، با چهار نوع حکومت و نظام سیاسی، در بخش‌های مختلف آن سرزمین روبه‌رو می‌شویم که وی، از آن‌ها در کتاب جمهوری با نام‌های «تیمارش» (یاتیموکراسی)، الیگارشی، دموکراسی و تورانی یاد می‌کند. افلاطون، هیچ‌یک از نظام‌های سیاسی یاد شده را به عنوان نظام سیاسی مطلوب نمی‌پسندید و بر تمامی آن‌ها خرده می‌گرفت (اگر چه پاره‌ای از آن‌ها از ویژگی‌هایی نزدیک به نظام ایده‌آل وی برخوردار بودند).

حکومت تیمارش (یاتیموکراسی) نظام سیاسی جامعه اسپارت به شمار می‌رفت که می‌توان گفت، آمیزه‌ای از پادشاهی موروثی، انتخابات عمومی و شورای ریش سفیدان بود.^۱ در عین حال، نظام سیاسی یاد شده یک نظام طبقاتی بود که در آن دو گروه عمده می‌زیستند: نخست سپاهیان اسپارت بودند که طبقه حاکم جامعه را تشکیل می‌دادند و دسته دوم، که اکثریت جامعه را می‌پوشاندند، قومی به نام «هلوت» بودند.

هلوت‌ها کشاورزانی بودند که از هرگونه حق اجتماعی محروم بودند و از طرف اسپارت‌ها بهره‌کشی و آزار و شکنجه می‌شدند. سپاهیان اسپارت، که گروه اقلیت جامعه را تشکیل می‌دادند، جنگ‌جویانی ورزیده بودند که از همان کودکی تحت مراقبت و پرورش ویژه قرار می‌گرفتند، تا بتوانند برای آینده از پردازش مناسبی برخوردار باشند.

۱. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۲۰.

آنان در بزرگی نیز، در کلیه مسائل زندگی، حتی در امور زناشویی از انضباطی سخت پیروی می‌کردند. از اندوختن زر و سیم و از پرداختن به هر نوع تجمل در زندگی ممنوع بودند و به‌طور کلی به‌گونه‌ای تربیت می‌یافتند که از تعلقات شخصی فارغ و مصالح اجتماعی را بر مصالح فردی خویش ترجیح دهند.

در نظر افلاطون نظام سیاسی مزبور، دارای نقاط مثبت و منفی فراوانی بود. وی، به نظام طبقاتی و همین‌طور شیوه‌های تربیت و پرورش طبقه حاکم در این نظام، تا حدود زیادی به دیده ستایش و تأیید نگاه می‌کرد، ولی بر بسیاری از ویژگی‌های آن نیز، ایرادهایی مهم وارد می‌ساخت. وی، معتقد بود که در چنین نظامی، فلاسفه جای‌گاهی ندارند. آنچه بیشتر مورد اعتنا است، سلحشوری و جنگ‌جویی می‌باشد، اما به خردمندی و حکمت واقعی نهاده نمی‌شود.

در این نظام، صاحبان قدرت که از حکمت و فضیلت دور بوده‌اند، به تدریج گرفتار حرص، فزون‌طلبی، تکاثر اموال به صورت مخفی و جاه‌طلبی می‌گردند. وی، هم‌چنین اسپارت‌ها را به دلیل آزار و شکنجه و بهره‌کشی از طبقه فرودست، سخت نکوهش می‌کرد، ولی هرگز از نظام طبقاتی جامعه آنان انتقاد نمی‌کرد، بلکه همان‌طور که در آینده خواهیم دید، خود وی به نوعی نظام طبقاتی در مدینه فاضله قائل بود.

حکومت الیگارشسی، حکومت ثروتمندان، متنفذین و توانگران بر جامعه بود که اقلیت را تشکیل می‌دادند. این نوع نظام سیاسی نیز، از طرف افلاطون، متهم بود که به ستمگری و فروپاشی نظام اجتماع می‌انجامد. نظام سیاسی دیگر، دموکراسی بود که دیدگاه افلاطون در این مورد بسیار حایز اهمیت است. نظام دموکراسی بر خلاف محبوبیت آن در عصر حاضر و حتی در تمدن یونان، از منفورترین انواع حکومت در نزد افلاطون به‌شمار می‌آمد. از یاد نمی‌بریم که وی، اعدام استاد و مراد خویش، سقراط را محصول همین دموکراسی کور یونانی می‌دانست و به‌طور کلی معتقد بود که این نوع نظام سیاسی، در نهایت، زمینه‌ساز حکومت ستمگر (تورانی) است.

انتقادهای عمده افلاطون بر نظام دموکراسی چنین است: به عقیده او توده مردم که در دموکراسی واقعی (یعنی دموکراسی مستقیم) بر سرنوشت خود مسلط‌اند، قدرت اندیشه و قضاوت درخصوص زندگی صحیح را ندارند و بالطبع در مراحل حساس و سرنوشت ساز، تصمیم‌هایی بر اساس هوا و هوس و احساسات و عواطف خویش خواهند گرفت.^۱ کسانی نیز که به عنوان برگزیدگان جامعه، عهده‌دار اتخاذ تصمیمات مهم می‌گردند، به منظور حفظ منافع شخصی خود، به ویژه حراست از موقعیت و محبوبیت خویش سعی خواهند کرد، تصمیم‌هایی در راه خشنود کردن توده‌ها و ارضای هوا و هوس‌های آنان اتخاذ کنند، هر چند که آن تصمیم‌ها، انتخاب‌هایی خلاف حق و حقیقت و پارسایی و حتی، بر خلاف مصالح حقیقی جامعه باشد. آزادی‌هایی نیز که ظاهراً دموکراسی برای جامعه به ارمغان می‌آورد، در نهایت به از هم گسیختن روابط اجتماعی و اشاعه هرج و مرج فکری و اجتماعی خواهد انجامید که ثمره آن، حکومت استبدادی (تورانی) است.^۲ نظام تورانی (ستمگری) نیز ظالمانه‌ترین نوع حکومتی بود که می‌توانست تحقق یابد و اشکال‌های افلاطون بر آن، همتای اشکال‌هایی است که دیگران بر این نظام وارد ساخته‌اند.

به طور کلی، آنچه که افلاطون در انتقاد از نظام‌های سیاسی موجود می‌گوید، نشان می‌دهد که به هیچ وجه یک تفکر انسان مدارانه، در معنای جدید آن، بر قضاوت‌های او حاکمیت ندارد. به ویژه انتقادهای وی به نظام دموکراسی، که از محصول‌های تفکر «انسان گرایانه» در عصر جدید است، به روشنی حکایت‌گر این قضیه است که انسان به عنوان فرد و یک اتم، آن‌گونه که در عصر جدید مورد توجه و تکیه قرار می‌گیرد، در دیدگاه وی جای‌گاهی ندارد. او انسان‌ها را به دلیل پیروی از هوا و هوس و احساسات و عواطف، که جریان طبیعی تفکر و زندگی آنان است، شایسته قضاوت و داوری صحیح، حتی در

۱. افلاطون، جمهور، ص ۴۷۸، ص ۴۹۲-۴۹۳.

۲. همان، ص ۴۸۸-۴۹۱.

سرنوشت خویش نمی‌داند. همان انسانی که با همین احساسات و عواطف و غرایز و خودخواهی، در تمدن حاضر، در صحنه‌های مختلف سیاست، اجتماع، اقتصاد و... باور می‌شود و مدار قرار می‌گیرد. همه چیز برای او خواسته می‌شود، به او سپرده می‌شود و در او استحاله می‌گردد.

آری، به همین دلیل است که انتقادهای افلاطون را، انسان مداران عصر دموکراسی بر نمی‌تابند و بر او خرده‌گیری‌های بسیار گزنده و سخت می‌کنند.^۱

پس از انتقاد از نظام‌های سیاسی موجود، چگونگی راهبرد افلاطون به ساختار مدینه فاضله خویش نیز، در همین خصوص، بسیار حایز اهمیت و نکته‌آموز است. آنچه جالب توجه است این که افلاطون این نابسامانی‌ها را می‌بیند، ولی در متن آن به انسان، آن‌گونه که باید حضورش لمس گردد، توجه ندارد و به نظر می‌رسد که دغدغه او در ترسیم مدینه فاضله، بیشتر، گره‌گشایی از یک مشکل فلسفی است، تا یک معضل انسانی. تحلیل و راهبرد او در این قضیه چنین است:

نظام‌های سیاسی مزبور، هیچ یک، نظامی پایدار و با ثبات نیست. این مسئله وی را به فکر فرو می‌برد. او، که پیش از آن در نظریه «مُثل» خویش به این نتیجه رسیده بود که حقیقت لزوماً دارای ویژگی ثبات و کلیت است، از بی‌ثباتی وضع موجود در چارچوب فلسفه خویش، یک نتیجه کاملاً معقول می‌گیرد. نظام‌های سیاسی موجود، با توجه به بی‌ثباتی آن‌ها، هیچ یک نمی‌تواند، نظام سیاسی ایده‌آل بوده و جامعه تحت سلطه خویش را به سامان و صلاح رهنمون کند. برای رسیدن به جامعه مطلوب، باید در اندیشه یک نظام سیاسی با ثبات بود و او بر خود می‌داند که فیلسوفانه به طراحی آن نظام و در نتیجه مهندسی مدینه فاضله بپردازد؛ یعنی، یک جامعه با ثبات، متناسب با ایده‌های مُثل‌گونه

۱. در همین باره، کارل پوپر، فیلسوف نامدار، در کتاب جامعه‌باز و دشمنانش به سختی ریشه‌های فکری افلاطون را مورد انتقاد قرار می‌دهد. اعتقاد وی، به اصالت جمع، نظام طبقاتی، نابرابری انسان‌ها در سرشت و حقوق طبیعی (و به تعبیر پوپر، نژادپرستی) و نیز تعریفی که افلاطون از حقیقت و عدالت و دیگر واژه‌های انسانی ارائه می‌کند، از جمله این موارد است. پوپر عقاید افلاطون را مبدأ پیدایش اکثر تفکرات سیاسی استبدادی می‌داند.

خویش. سازمان و بافتی که او به چنین شهری می‌دهد بدین گونه است:
 نیک شهری طبقاتی که از دو گروه عمده تشکیل یافته است: طبقه پاسداران و توده مردم. پاسداران، خود از دو طبقه فراهم گشته‌اند: فرمانروایان و یاوران. آنان جنگ - آورانی کارآموده و مجرب‌اند و از استعداد و فضیلت ذاتی، به توده مردم برخوردارند. وی طبیعت و سرنوشت آنان را به طلا و نقره و طبیعت توده مردم را به آهن و برنج تشبیه می‌نماید (در همین جا نیز، اختلاف تفکر او با اندیشه تساوی انسان‌ها و به تعبیر دیگر، «اتم - وار انگاشتن» انسان‌ها در عصر جدید به روشنی ملاحظه می‌گردد).

فرمانروایان، مسئولیت اداره کشور و اتخاذ تصمیم‌های نهایی را بر عهده دارند و یاوران بازوی اجرایی آنان در انجام آن تصمیم‌ها هستند. به عقیده افلاطون، کسانی که شایستگی ذاتی حضور در طبقه پاسداران را دارند، باید از همان اوان جوانی، تحت تربیت و مراقبت ویژه قرار گیرند، تا به تدریج بتوانند در سنین بالاتر، با توجه به استعداد و آموخته‌ها و توانایی‌های خویش، در شمار یاوران و با فضیلت‌ترین آنان، به مقام فرمانروایی در آیند. آنان برای دور بودن از هر نوع انگیزه شخصی در کارها، نوعی زندگی اشتراکی دارند، اشتراک در زندگی خانوادگی و دارایی، تا از هر نوع احساس مالکیت خصوصی که سرمنشأ مفاسد اجتماعی است، فارغ و در امان باشند. پس از این، افلاطون به ایراد عقیده معروف خویش می‌پردازد. آن عقیده که محور اساسی در تأسیس مدینه فاضله را تشکیل می‌دهد، عبارت است از حکومت فیلسوفان و حکیمان بر جامعه.

به اعتقاد وی، از میان طبقه پاسداران، تنها کسی که به مقام درک حقایق (یعنی مُثُل) رسیده است، می‌تواند عهده‌دار مسئولیت فرمانروایی گردد و او کسی است که حقایق و مصالح توده مردم را، به واسطه اتصال با عالم حقیقت، بهتر از خود آنان تشخیص می‌دهد و تصمیم‌هایش، به حقیقت و درستی نزدیک‌تر است. آن گونه که وی در جمهوری می‌نگارد، گرفتاری و نابسامانی‌های بشر، محصول نظام‌های سیاسی آشفته است و این مشکلات پایان نمی‌یابد، مگر این که فیلسوفان شهریار و یا شهریاران، فیلسوف گردند و این مطلب،

مغز تفکر او در تأسیس مدینه فاضله است.

گفتم، ای گلاوکن عزیزم! مفاصدی که شهرها را تباه می‌کند، بلکه به عقیده من به‌طور کلی مفاصد نوع بشر، هرگز نقصان نخواهد یافت، مگر آن که در شهرها، فلاسفه پادشاه شوند، یا آنان که هم‌اکنون عنوان پادشاهی و سلطنت دارند، به راستی و جداً در سلک فلاسفه درآیند و نیروی سیاسی، با حکمت توأمأ در فرد واحد جمع شود.

پس به‌طور خلاصه، بافت و سازمان مدینه فاضله افلاطونی چنین است: فلیسوف، به عنوان فرمانروا در رأس هرم تصمیم‌گیری قرار دارد. طبقه حاکم، طبقه با فضیلت‌تر و به یک معنا اشراف جامعه‌اند که تفاوت گوهری با سایر طبقات جامعه دارند و برای بهتر اداره کردن جامعه در یک نظام اشتراکی به سر می‌برند و از همان نخست، تحت مراقبت‌های ویژه قرار می‌گیرند. (برخی مورخان در بیان اختلاف نظام اشتراکی حاکم بر مدینه فاضله افلاطونی با سایر نظام‌های اشتراکی، از آن به «کمونیسم اشرافی» تعبیر می‌کنند).^۱

در هر حال، روی‌کرد و برداشت او از جامعه مطلوب و آرمان شهر، یک نوع قرائت سیاسی - فلسفی نسبت به این قضیه است و هم‌چنین نظریه مثل وی، جنبه‌های تخیلی و رؤیاگونه ما بعدالطبیعی دارد. خود وی نیز، به تخیلی بودن آن اذعان دارد و در کتاب جمهوری چنین می‌گوید:

«چه بسا مدینه فاضله هرگز تحقق نیابد، بلکه به صورت نمونه‌ای در آسمان باشد تا آرزومندان بتوانند آن را ببینند و مانند آن را در دل‌های خود بنیاد نهند.»
حتی او خیلی مهم نمی‌داند که چنین جامعه‌ای به وجود بیاید یا نیاید:

... این که چنین حکومتی وجود خارجی داشته یا در آینده وجود پیدا خواهد کرد و یا نه، دارای اهمیت نیست... [مهم آن است که مرد حکیم] تنها از اصول یک چنین حکومت پیروی خواهد کرد و لاغیر.^۲

۱. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۵۶.

۲. افلاطون، جمهوری، ص ۵۴۸.

در واقع، وی تمام نظام‌های سیاسی دیگر را مردود می‌دانست، به دلیل این که هیچ یک از آن‌ها با فلسفه و طبع حکیمانه سازگار نیست.

می‌بینیم که دغدغه او، دغدغه‌ای انسانی نیست، بلکه نوعی دلواپسی فلسفی است. برای اندیشه‌ورانی چون او، مدینه فاضله معنایی فلسفی - سیاسی است که در آن کنج‌کاوی‌های خویش را ارضا می‌کنند و قطعات مختلف پازل تفکر را در جای‌گاه‌های مخصوص آن می‌نهند و اکنون در چنین بحثی، جای‌گاه سیاسی یک فیلسوف مفقود شده است و آن را باید یافت. بنابراین مدینه فاضله‌ای را ترسیم می‌کنیم، تا این جای‌گاه گم شده یافت شود.

فیلسوف، می‌تواند به تحصیل معرفتی نائل گردد که نتیجه‌اش قادر کردن اوست به طرح منشورها و قوانین اساسی کشور، بر پایه اصول عقلانی. از این قرار، دیگر لزومی نخواهد داشت که نوع بشر در انتظار صدقه الهی بنشیند، تا شرایطی که در آن تحصیل فضیلت امکان‌پذیر باشد به وجود آید. فقط لازم است که فلاسفه بر اریکه قدرت تکیه زنند و بعد از آن، بنا کردن یک دولت خوب و منطبق با موازین عقلی، کاری دشوار نیست.

البته افلاطون، از نکته‌ها و آرمان‌های دیگری نیز، چون آرمان عدالت و اعتدال در مدینه فاضله سخن می‌گوید و این مقوله در سرتاسر کتاب جمهوری، به عنوان رکن و محور اساسی در بافت اندیشه و همین‌طور در سازمان مدینه فاضله وی به چشم می‌خورد، لیکن باز هم با یک صبغه فلسفی و سیاسی نسبت به این‌گونه قضایا، به اعتقاد وی:

اعتدال مدینه، عبارت است از تبعیت لازم و مقتضی فرمانبرداران از فرمانروایان. عدالت مدینه در این است که هر کس، بدون دخالت در کار دیگران، مواظب و متوجه کار خود باشد. همان‌گونه که فرد، وقتی عادل است که تمام عناصر نفس او به نحو شایسته و هماهنگ کار ویژه خود را انجام دهند و پایین‌تر نسبت به بالاتر تبعیت لازم را داشته

باشد، همین‌طور مدینه وقتی عادل یا درست‌کار است که تمام طبقات و افرادی که طبقات، از آن‌ها ترکیب و تألیف شده است و ظایف مربوط به خود را به طریقی شایسته و صحیح انجام دهند.

و مادر تمام طول تاریخ تمدن یونان و پس از آن، تا ابتدای عصر جدید، با چنین نگرشی مواجه هستیم. ارسطو نیز که به ترسیم جامعه مطلوب می‌پردازد، دقیقاً همین روی‌کرد را دارد؛ یعنی، نوعی قرائت فلسفی - سیاسی به مدینه فاضله. وی در ابتدای امر، اذعان می‌دارد که نظام سیاسی برای بهبود وضعیت اجتماع و رفع نابسامانی‌ها تأسیس می‌گردد. هدف جامعه سیاسی، نه تنها زیستن، بلکه بهزیستن است...^۱.

بنابراین، سعادت انسان، محور و غایت جامعه سیاسی است، اما او تفسیری خاص از سعادت در ذهن دارد. به اعتقاد وی، سعادت در کاربرد فضیلت است و فضیلت را در دانایی و اعتدال باید جست. به همین دلیل، اندیشه مرکزی او به مدینه فاضله، حول محور دانایی و اعتدال می‌گردد، همان ایده‌هایی که در مابعدالطبیعه و اخلاق خویش آن‌ها را پذیرفته و بر آن‌ها تأکید کرده بود. به همین دلیل در هرم سیاسی جامعه مطلوب، باید کسی یا کسانی در رأس قرار گیرند که از فضیلت و دانایی افزون‌تری برخوردارند. این فضایل اگر در یک شخصی جمع آید، حکومت پادشاهی (مونارشی) که بهترین نوع نظام‌های سیاسی مطلوب است، پدید خواهد آمد و اگر در گروهی، نوع حکومت مطلوب، نظام آریستوکراسی، یا همان حکومت اشراف و بوالفضولان خواهد بود. البته چون دانایی، تنها ملاک فضیلت به شمار نمی‌آید، بلکه اعتدال و میانه‌روی نیز از شاخصه‌های اصلی است - بلکه اهمیت بیشتری دارد - ارسطو ترجیح می‌دهد که قاعده و دستورالعمل مطلق در خصوص با بهترین شیوه زندگی و نظام سیاسی جامعه ارائه ندهد، بلکه ضابطه‌ای کِشسان و قابل انطباق با شرایط مختلف پیش روی ما قرار می‌دهد. او می‌گوید:

معیار ما، در تعیین بهترین سازمان حکومت و بهترین شیوه زندگی برای اکثریت

۱. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، ص ۱۲۳.

کشورها و مردمان، نه فضایی است که از دسترس عوام به دور باشد، نه ترتیبی است که فقط در پرتو استعدادهای طبیعی و به دست یاری ثروت حاصل آید و نه شیوه حکومتی است که کمال مطلوب ما برآورد، بلکه فقط آن چنان روش زندگی و حکومتی است که بیشتر مردمان و کشورها را آسان یاب و پذیرفتنی باشد... سعادت راستین در آن است که آدمی، آسوده از هرگونه قید و بند، با فضیلت زیست کند و فضیلت نیز در میانه روی است. از این جا برمی آید، بهترین گونه زندگی آن است که بر پایه میانه روی و در حدی باشد که همه کس بتواند به آن برسد، همین معیار باید درباره خوبی و بدی یک حکومت و سازمان آن درست باشد، زیرا سازمان حکومت هر کشور نماینده شیوه زندگی آن است^۱.

به همین دلیل ارسطو، در جامعه‌ای که افراد طبقه متوسط افزون بر سایر طبقات باشند، حکومت طبقه متوسط را بهترین نوع حکومت‌ها می‌داند، زیرا وجود آنان در بدنه تصمیم‌گیری ضامن تعادل، ثبات و بقای جامعه و گسترش سعادت همگانی است.

پس ناچار، آن حکومتی را باید از همه بهتر دانست که از افراد همانند و برابر فراهم آمده باشد. مردم متوسط همیشه زندگی مطمئن‌تری از دیگران دارند^۲.

و در همین جا از حکومت دموکراسی که سمبل حکومت اکثریت تهی دست جامعه در نظر او است و همین طور از حکومت الیگارشی که سمبل حکومت اقلیت توانگر و توانمند در جامعه است، به یکسان انتقاد می‌کند، زیرا هر یک از آنان به گونه‌ای بر هم زننده تعادل و اعتدال در جامعه‌اند.

با دقت و تأمل در این فقره، به خوبی می‌یابیم که نه در این نگاه و نه در دیدگاه یاد شده از افلاطون، ردپایی از تفکرهای انسان مدارانه قرون جدید مشاهده نمی‌شود. قرینه دیگری که مؤید همین ادعاست، دیدگاه نسبتاً هم‌سنگ و مشترک این دو

۱. همان، ص ۱۷۸-۱۷۹.

۲. همان، ص ۱۸۰.

فیلسوف، به مسئله برده‌داری است. ارسطو، رسماً بخش‌هایی از کتاب سیاست خویش را به دفاع، توجیه و تفسیر بندگی و برده‌داری اختصاص داده است. افلاطون نیز، به طور کلی اساس نظام سیاسی مدینه فاضله را بر تفاوت سرشت و گوهر انسان‌ها پایه‌گذاری می‌کند و بر این باور است که: عده‌ای از مردم، در طبیعت خویش فرودست آفریده شده‌اند و جنس وجودی آن‌ها از آهن و برنج است و دسته دیگر که سرشت آنان از طلا و نقره وجود یافته، شایسته سروری و فرمانروایی‌اند و صلاح فرودستان است که یوغ بندگی و پیروی از فرادستان را بر گردن آویزند. این‌ها همگی نشان از آن دارد که در تفکر گذشتگان، انسان به معنای جدید آن، به هیچ وجه مطرح و مورد اعتنا نبوده است. پس از آن دوره؛ یعنی با پدید آمدن دوره تسلط کلیسا بر تفکر اروپا نیز، همین بی‌اعتنایی و غفلت استمرار و چهره‌ای دینی و مذهبی می‌یابد، چرا که در اندیشه کلیسایی، مدار همه چیز خدا است و کلیه امور در آینه وجود او نظاره می‌شود. علم، فلسفه، الهیات، اخلاق، هنر و خلاصه همه چیز، جهت‌گیری «آن جهانی» دارد، به خدا باز می‌گردد و در او استحاله می‌شود. همه آنان متفقاً بر این اعتقاد بودند که:

سعادت مطلق و واقعی در این جهان دست نمی‌دهد.^۱

فقط در وجود خداوند است که نیکوکاری و سعادت مطلق وجود دارد.^۲

همه اخلاقیات عبارت است از هنر و علم مهیا ساختن آدمی برای نیل به این سعادت نهایی و ابدی...؛ یعنی دیدن روی خدا... و عالی‌ترین وظیفه کلیسا آن است که مردمان را به سوی سرمنزل رستگاری رهبری کند.^۳

شاخص‌ترین حقایق تاریخ، گواهی می‌دهد که بشر با تسمرد از فرمان الهی، مرتکب گناهی شد نامحدود و به همین سبب، مستحق مجازاتی بی‌پایان. و اقنوم دوم، با فرزند خدا، با تجلی به صورت بشری و تحمل بدنامی و رنج مرگ، گنجینه‌ای از فیض

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۱۳۱۰.

۲. همان، ص ۱۳۱۱.

۳. همان، ص ۱۳۱۴-۱۳۱۵.

نجات بخش خود، به وجود آورد که به برکت آن انسان می تواند علی رغم گناه کاری ذاتی، رستگار شود.^۱

بنابراین، کلیسا نیز با طرح «خدامداری» از شعاع توجه بر انسان بیشتر کاست و با گذراندن داغ گناه کاری ابدی بر پیشانی وی، هم چنان بر عقده های تاریخی وی افزود. در بخش های آینده، به طور مختصر نشان خواهیم داد که چگونه انسان در عصر جدید، از خواب «خود ناباوری» بر می خیزد و چگونه در طول قرن ها، به تدریج، جای گاه خویش را در جدول هستی شناسی تغییر می دهد، تا بتواند تمدنی بر محور «انسان گرایی» بنا نهد، اما پیش از آن می خواهیم با تبیین اندیشه مدینه فاضله از دیدگاه یکی از بزرگ ترین متفکران اسلامی، تأیید و تکمله ای بر تحلیل پیشین داشته باشیم.

مدینه فاضله فارابی

فارابی در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) یعنی مقارن با اوج حکومت کلیسایی در اروپا می زیست. ذکر آرای او در باره مدینه فاضله، نه به دلیل نزدیکی افکار او با افکار متألهان مسیحی است (که در واقع، چنین هم نیست، زیرا ایده های فارابی در این خصوص، تا آن جا که تاریخ نشان می دهد، همتایی در میان متفکران مسیحی ندارد) بلکه در نشان دادن روح تفکر قدیم به انسان - که به یکسان در جوامع مختلف دینی تصویری مذهبی یافته بود - است.

در نگاه فارابی، جامعه مبنای تعاون اجتماعی در نیل به نیازهای متنوع انسان است و مدینه فاضله، جامعه ای است که در آن تعاون برای رسیدن به سعادت حاصل می گردد و امتی که بر این مهم قیام کنند، امت فاضل به شمار می آیند.^۲

در همین جا از یاد نمی بریم که فارابی، به عنوان برجسته ترین منطقی و شارح

۱. همان.

۲. فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله، ص ۷۹.

اندیشه‌های افلاطون و ارسطو در عصر خود، به شدت ذهنش با افکار فیلسوفان یونان، به ویژه افکار نو افلاطونی مأنوس و مألوف بود.^۱

تأثیر آن افکار را در اندیشهٔ مدینه فاضلهٔ او نیز، به خوبی می‌توان دید. فارابی، به تبع از افلاطون، مدینه را به بدن انسان تشبیه می‌سازد و مدینهٔ فاضله، بالطبع بدنی است سالم و با نشاط. در بدن انسان اعضای مختلف به لحاظ ساخت (سرشت و فطرت و قدرت‌های طبیعی) و وظایفی که بر دوش دارند، تفاوت‌های بسیاری با یک‌دیگر دارند. در مدینهٔ فاضله نیز، چنین است. اگر در بدن، ما انتظارهای خاصی از قلب و مغز به واسطهٔ قوای طبیعی آن‌ها داریم و انتظارهای دیگری از دست و پا، در مدینهٔ فاضله نیز، با چنین ترکیب نامتقارنی مواجه هستیم. در مدینهٔ فاضله، قلبی است که در واقع همان رئیس مدینه محسوب می‌گردد و اعضای دیگری که بر حسب قوای طبیعی خود در مراتب نازل‌تر اجتماعی واقع شده‌اند و هر مرتبه فرمان‌بردار مرتبهٔ بالاتر و فرمانده نسبت به مرتبهٔ نازل‌تر است.

تا این که به مرتبه‌ای می‌رسیم که، تنها، فرمان‌بردار هستند و هیچ فرمانبری ندارند. (از این سخنان به روشنی رایحهٔ تفاوت گوهری انسان‌ها استشمام می‌گردد. همان امری که یکی از تفاوت‌های عمده در تفکر قدیم و جدید دربارهٔ انسان است.) فارابی در پی‌گیری نظریهٔ خود، خصایص بسیار سختی برای رئیس مدینه ارائه می‌دهد که اگر از خصوصیات فیزیکی و اخلاقی آن بگذریم، مهم‌ترین خصلت رئیس مدینه این است که او باید به درجهٔ اتصال با عقل فعال ارتقا یافته باشد، تا از آن طریق؛ یعنی از طریق دریافت وحی و الهام، بتواند حقایق امور و مصالح اجتماع را آن‌گونه که توده مردم، خود، تشخیص نمی‌دهند، او از افقی بالاتر دریافت داشته و تشخیص دهد و این شخص، کسی نمی‌تواند باشد، جز یک فیلسوف تمام عیار و به تمام معنا. (وجههٔ ما بعد الطبیعی افکار او نیز در این جا کاملاً آشکار است.)

۱. ماجد فخری، سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمهٔ جمعی از مترجمان، ص ۱۲۴.

سعادت نیز از دیدگاه فارابی، همان تعریف افلاطونی را بر می‌تابد.

سعادت، عبارت است از خیر مطلق و هر چه که در راه رسیدن به آن سودمند افتد، آن نیز خیر است.^۱

راه رسیدن به خیر مطلق، زدودن کلیه بدی‌های ارادی و غیر ارادی از بین ملت‌ها و مدینه‌هاست و کار سیاست‌مدار در مدینه؛ یعنی پادشاه مدینه فاضله این است که نظام ترسیم شده آن را چنان استوار و هماهنگ سازد که کلیه پاره‌های مختلف آن، در طبقات و سطوح و منزلت‌های مختلف، در سازگاری با یک‌دیگر به زدودن بدی‌ها و جای‌گزینی خوبی‌ها کمک و معاونت کنند. در این میان، رئیس مدینه، علاوه بر نقش «انسجام بخش» و «هماهنگ کننده»، نقش مهم دیگری نیز بر عهده دارد و آن، اتصال با عالم علوی است، تا به یک تعبیر، از الهام‌ها و امدادهای غیبی نیز در راه تحصیل اهداف مدینه فاضله، بهره و توشه گیرد. از طرفی، چون نظام مدینه فاضله فارابی، یک نظام سلسله‌مراتبی و سلسله ریاستی است، او تأکید می‌ورزد:

هدف، از بین بردن هر نوع شر؛ تحصیل هر نوع خیر است و در این راستا، هر یک از مردم مدینه فاضله، باید مبادی موجودات نخستین و مراتب آن‌ها و سعادت و ریاست نخستین مدینه فاضله و مراتب آن ریاست‌ها را بدانند و در مرتبه بعد، افعال و اعمالی که معین و محدود است و به وسیله آن‌ها سعادت و خوش‌بختی به دست می‌آید، بشناسند و تنها به دانستن آن‌ها هم اکتفا نکنند بلکه آن‌چه مربوط به عمل است، مردم مدینه باید کلاً و جزءاً، همه را مورد عمل قرار دهند.^۲

دستورالعمل‌های وی نیز - همان‌طور که می‌بینیم - معجونی از راهنمایی‌های فلسفی به همراه یک آیین نامه سیاسی - اجتماعی سخت است.

پس از توصیف مدینه فاضله، فارابی به شرح مدینه‌های دیگری، در برابر جامعه ایده‌آل خویش می‌پردازد که همگی آن‌ها از نظر او مطرود و مورد انتقادند. اشاره‌ای

۱. فارابی، سیاست مدینه، ترجمه سجادی، ص ۱۸۴.

۲. همان، ص ۱۹۷.

مختصر به آن موارد، به ویژه دیدگاه منفی فارابی به آنها، ما را با روح تفکر وی آشناتر می‌سازد. به اعتقاد وی، در برابر مدینه فاضله، سه نوع مدینه دیگر وجود دارد: مدینه جاهله، فاسقه و ضاله. مدینه جاهله خود مشتمل بر اقسامی است: مدینه ضروریه، نداله، خسیسه، کرامیه، تغلبیه و حریه.

مردمان در مدینه نداله، با یک‌دیگر در جمع آوری مال و به دست آوردن رفاه زندگی و زیاد کردن ثروت و نگهداری ضروریات و نقدینه تعاون کرده‌اند.

در مدینه خسیسه، مردمان در جهت رسیدن به بهره‌وری از لذت‌های حسی و یا خیالی به یک‌دیگر یاری و کمک می‌کنند.^۱

در مدینه ضروریه، مردم در به دست آوردن آنچه جزء ضروریات زندگی است که قوام بدن انسان وابسته به آن است، به یک‌دیگر یاری می‌نمایند.^۲

در مدینه کرامت، مردم در رسیدن به کرامت و احترام و شأن و شوکت، هم‌قولی و معاونت دارند، برای این که هم‌ملتها و مردم مدینه‌های دیگر به آنان احترام کنند و شأن و شوکت آنها را بستایند و هم در بین خود مورد اکرام و احترام باشند.

در مدینه تغلبیه، مردم در راه تحقق بخشیدن به چیرگی و غلبه، به یک‌دیگر دست یاری می‌دهند.

و مدینه حرّیه شهری است که مردم آن، همه رها و آزاد باشند و هر آنچه بخواهند انجام دهند و همه مردم آن، در همه اعمال خود تساوی کامل داشته باشند و قوانین و سنت‌های آنان هم بر این اساس است که هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد، در هیچ جهت و مردم آن آزادانه هر عملی را مرتکب می‌شوند و هیچ فردی از افراد بر هیچ فرد دیگر تسلط ندارد.

کلیه مدینه‌های یاد شده، در جدول ارزیابی فارابی نمره منفی می‌گیرند. وی معتقد

۱. همان، ص ۲۰۲.

۲. همان، ص ۲۰۱.

است که در تمامی این جوامع، خیر مطلق، که سعادت حقیقی است، از محیط اغراض و اهداف مدینه‌های یاد شده دور داشته شده و اهداف دیگری زیربنا و محور فعالیت‌های جوامع مذکور گردیده است.

در هر حال، این مختصر، نمایی بود از دیدگاه فارابی به مدینه فاضله، که البته می‌توان با ذکر نکته‌های فراوان‌تر، به شرح آن پرداخت، لیکن همین مقدار در تبیین نحوه نگرش او به این قضیه ما را بسنده است. همان‌طور که می‌بینیم روی‌کرد فارابی نیز به آرمان شهر انسانی، نوعی روی‌کرد سیاسی، فلسفی و اخلاقی است و قرائت او تا حدود زیادی تلاوت و تکرار همان اندیشه‌های افلاطونی است؛ البته، با تفاوت‌هایی که از یک حکیم مسلمان انتظار می‌رود.

این که انسان‌ها تفاوت‌گوهری با یک‌دیگر دارند و در شأن و مقام و مرتبه به یکسان در کنار هم نمی‌نشینند، این که آنان در مرتبه انسانیت، موجودهایی خطاکارند و برای رسیدن به حقیقت، باید به گونه‌ای با ماورای این عالم ارتباط برقرار کنند، این که سعادت، چهره‌ای آسمانی دارد و برای نیل به آن، باید با آسمان (عقل فعال) اتصال و ارتباط برقرار ساخت، این که انسان با همین وضعیت، با همین خواهش‌ها و آرزوها، با همین نواقص وجودی مورد باور نیست و این که او در رسیدن به سعادت و برای زیست در یک آرمان شهر موعود، بایستی تکالیف سخت فلسفی، سیاسی را بپذیرد. همه این‌ها باورهایی است که اساس تفکر بزرگانی چون فارابی و پیش از او را سامان می‌دهد، لیکن همین افکار در تفکر عصر جدید، سخت مورد تأمل و تردید واقع می‌گردد و بازیگران تمدن جدید، کلیه باورها و نقش‌های یاد شده را تغییر می‌دهند، تا طرحی نو در کارگاه وجود انسان در اندازند. طرحی نو که حامل شیوه جدیدی از زندگی و اندیشه است. با هم به مروری مختصر بر آن طرح نو می‌پردازیم:

مدینه فاضله در عصر جدید

مدینه فاضله در تفکر عصر نو، تصویری و معنای تازه‌ای می‌یابد. از ابعاد انتزاعی و

آسمانی آن کاسته می‌شود و بر ابعاد عینی، انسانی و زمینی آن افزوده می‌شود. عصر جدیدی که پس از دورهٔ رنسانس سر از بستر تاریخ بر می‌دارد، حامل یک تفکر زمینی و انسانی است. این شیوه، به تدریج تکوین می‌یابد و چند قرن توالی حوادث و رویدادهای تازه لازم است تا صراحت آن را تجلی و ظهور بخشد. ضمیر ناخودآگاه انسان عصر جدید، که مملو از عقده‌ها و فشارهای قرون وسطایی است، اکنون مجال می‌یابد که آزادانه به آن چه می‌خواهد بیندیشد و آن چه را که دوست می‌دارد طلب کند. او خود را، که قرن‌ها لگدمال تعصب‌های کور مذهبی بوده، می‌جوید و زمینی را که همواره تحت الشعاع آسمان منکوب و ملعون شمرده می‌شده، می‌طلبد. هزاران سال خود را باور نداشته و خود را فراموش کرده بود و اکنون، تازه خود را به خاطر می‌آورد. قرن‌های متمادی در گوش او زمزمه‌های دیگری می‌خواندند و امروز آن تلقینات سخت مورد تنفر او است. وی، خود را می‌جوید و خود را می‌یابد. عصر جدید، عصر انسان است. دوره‌ای که می‌توان تمام گذشته‌ها را در آن استحاله کرد. از این روی، متفکران در این دوره، انسان را وجههٔ آمال خود قرار می‌دهند؛ به او، می‌اندیشند و برایش، به ویژه به آن بُعد از وجود او، که به گمان آنان فراموش تاریخ و به ویژه، فراموش تاریخ مذهبی شده؛ یعنی بُعد زمینی او.

هر چه از طلوع آن عصر می‌گذرد، بر تنومندی و تناوری آن اندیشه‌ها نیز افزوده می‌گردد؛ به طوری که در قرن هیجدهم؛ یعنی اوج تفکر روشنگری اروپا، انسان و پیشرفت انسانی محور همه چیز قرار می‌گیرد. دیگر انسان آن موجود گناه‌کار فطری نیست که در سنت مسیحی باید فدیهای در بخشایش و آمرزش او نثار کرد. او، گل سرسبد هستی است و پیشرفت و تعالی او، مقصود هر نوع کوشش و بینشی. در همین خصوص قرائت جدیدی به سعادت و خوش‌بختی انسان و به آرمان شهر انسانی که در بستر آن، خوش‌بختی انسان به ثمر می‌آید، تکوین می‌یابد. دیگر تفکر آن جهانی رنگ باخته است و انسان، بهشت موعود را بر روی همین کرهٔ خاکی می‌جوید. به تعبیر برخی محققان:

انتظاراتی که در مورد ترقی انسان داشتند، حد و مرزی نمی‌شناخت... تصور می‌کردند

که علم و پیشرفت مادی، خود به خود، خوش بختی و فضیلت به بار می آورد. انسان می توانست بهشت را برای خود بر روی زمین بسازد... در مجموع، فلسفه تاریخ نوینی طرح شده بود که قائل بود انسان در همین زندگی، فقط به مدد تلاش خود، به کمال دست خواهد یافت... و این به قول کارل بکر، یک نوع «معاد اندیشی معاش آمیز، یا آخرت اندیشی دنیا پرستانه» بود، به عبارت دیگر، تجلی و تجسم تازه‌ای از مدینه الهی و آسمانی بر روی زمین. آیندگان و نه خداوند، در مورد تلاش‌های کنونی بشر، قضاوت خواهند کرد. امید آینده بود که به کوشش افراد انسانی معنا می داد. «انسان کامل» آینده موضوع عشق و ایثار قرار می گرفت!.

این نوع تفکر در قرن‌های بعد، باز هم استحکام و تظاهر بیشتری می یابد؛ به طوری که تفکر «انسان مدار» و در اشکال افراطی آن، به تدریج جای خود را به مذهب «انسان مدار» وامی گذارد.

در همین زمان است که فیلسوفانی، چون اگوست کنت و روان‌شناسانی، چون اریک فروم از «مذهب انسانیت» «هنر عشق ورزیدن» به انسان و ادیان انسان مدارانه سخن می گویند.

اگوست کنت، مؤسس فلسفه تحصّلی (پوزیتیویسم) در اوج تفکر انسان مداری قرن نوزدهم اروپا، پس از طرد مذاهب خدامدار، «مذهب انسانیت» را پایه گذاری می کند و در کتاب شرعیات مذهب تحصّلی به بیان آداب «عبادت بشریت» می پردازد.^۲ اریک فروم، روان شناس پرآوازه قرن بیستم نیز، در کتاب روان‌کاوی و دین ادیان را به دو نوع تقسیم می کند:

۱. ادیان خودکامه و به تعبیر او، ادیان خدامدار؛

۲. ادیان نوع خواهانه.

۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه خز مشاهی، ص ۷۹.

۲. پل فولکیه، فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعه، ترجمه یحیی مهدوی، ص ۱۶۱.

در توضیح دسته اخیر می‌نویسد:

ادیان نوع خواهانه بر خلاف ادیان خودکامه، بر محور انسان و توانایی او بنا شده‌اند. انسان باید نیروی منطق خود را جهت شناسایی خویشتن، رابطه‌اش با هم‌نوعان و همچنین موقعیت خود در جهان، توسعه دهد. او باید حقیقت را با توجه به محدودیت‌ها و همچنین استعدادهای بالقوه خود بشناسد. همچنین باید نیروی عشق ورزیدن را چه نسبت به دیگران و چه نسبت به خویشتن توسعه بخشیده و هم‌بستگی با همه موجودات زنده را تجربه کند.^۱

البته این تفکر - همان‌طور که یادآور شدیم - در طول چند قرن و پس از پشت سر گذاشتن حوادث و رویدادهای بسیار، قالبی چنین افراطی می‌یابد. در هر حال، طلیعه‌های نخستین تفکر انسان‌گرایانه را در آثار «اومانیست»‌های دوره رنسانس و پس از آن می‌بینیم. «یوتوپیا»^۲ توماس مور و «نیوآتلانتیس»^۳ فرانسیس بیکن، نمونه‌هایی از آن آثار است. هر دو اثر یاد شده روایت آرمان شهر انسانی‌اند که نویسندگان آثار مزبور، یا خود بر حسب تصادف بدان سامان راه یافته‌اند و یا گزارش آن را از زبان روایت‌گران جهانگرد بازگو می‌کنند، به ویژه در اثر دوم، ریشه‌های نگرش انسان‌مدارانه در عصر نویسنده محسوس‌تر است.

آرمان شهری که اندیشه ورانی چون «مور» و «بیکن» ترسیم می‌کنند، با نیک شهر افلاطونی و یا ارسطویی تفاوت ساختاری و محتوایی بسیار زیادی دارد.

توماس مور، از جمله «اومانیست»‌های مسیحی عصر خویش به شمار می‌آید. کتاب یوتوپیا وی مشتمل بر دو بخش است:

در بخش نخست، وی به شدت شرایط اجتماعی، اقتصادی جامعه اروپایی، به ویژه از

۱. اریک فروم، روان‌کاوی و دین، ترجمه آرسن نظریان، ص ۴۹.

۲. utopia، یوتوپیا واژه‌ای یونانی است که توماس مور آن را از ریشه ou - topos ساخته است که به معنای «هیچ‌جا» یا «لامکان» است و به تعبیر فیلسوف بزرگ ایرانی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی «ناکجا‌آباد».

کشور انگلستان انتقاد می‌کند. و در بخش دوم، از زبان یک جهانگردِ نه چندان معروف، به تصور آرمان شهر می‌پردازد که در آن از اوضاع نابسامان و نامهربانی که در سطح اروپای آن زمان مشاهده می‌شد، اثر و نشانی وجود ندارد. روایت‌گر این سرزمین شخصی است به نام رافائل هیشلودی که از آن بهشت زمینی چنین یاد می‌کند:

جزیره‌ای دور افتاده در کرانه «جهان نو» که در آن نظام و سامان جامعه، یکسره عقلانی و با قاعده و حساب شده است و به همین سبب، از فساد و نابسامانی‌های دیگر جوامع در امان است. در آن جا اثر و نشانی از مالکیت شخصی، که سرچشمه همه مفاسد اجتماعی و اقتصادی است، خبری نیست. همه چیز در عین حال، به وفور و فراوانی یافت می‌شود. مردم در قناعت و سادگی به سر می‌برند. هر شخصی در هر موقعیت و مقام اهل کار و فعالیت و تلاش و سادگی است. شش ساعت در روز کار می‌کنند و سایر اوقات را به دیگر مسائل زندگانی می‌پردازند. فضاهای شهر و بازارها پاک و پاکیزه است و اجازه ورود هیچ چیز ناپاکی را به سطح شهر نمی‌دهند. شهرها و خانه‌ها و خیابان‌ها شسبیه به یکدیگر ساخته شده‌اند و از اختلاف هول‌انگیز و نفاق افکن طبقات اجتماعی در آن جا اثر و نشانی نیست!

در یوتوپیا، هیچ زمینه‌ای برای کاهلی و فسادهای اخلاقی وجود ندارد. مردمان به راحتی از فزونی‌های خود می‌گذرند، تا کاستی‌های هم‌نوعان خود را جبران کنند. نظام ارزشی آنان با نظام‌های ارزشی متداول در جوامع دیگر بسیار متفاوت است. به زر و سیم اهمیت نمی‌دهند و از اشیای قیمتی در جای‌گاه‌های پست و کم اهمیت بهره می‌برند، جامه‌های حریر و زربافت را خوار می‌شمارند و در عوض لباس‌هایی بسیار ساده و بدون تجمل می‌پوشند.

خلاصه ارزش‌های اشرافی و متداول، برای تفاخر و استقلال به یکدیگر را برانداخته‌اند. به علم و دانش اندوزی ارج فراوان می‌نهند و با این که با جهان بیرون ارتباط

چندانی ندارند، اما به پیشرفت‌های قابل توجهی در زمینه‌های مختلف علمی دست یافته‌اند.

به فضیلت‌های معتدل اخلاقی احترام و اعتنای تام دارند. فضایی چون زیستن بر حسب طبیعت، رویه میانه و معتدل، نوع دوستی و کمک به دیگران، ترک لذت‌های موهوم، برخورداری از لذت‌های طبیعی و حقیقی، پارسایی در سودجویی برای خویشان و برتری دادن خیر همگانی بر خیر شخصی و...!

در آن جا - همانطور که گفتیم - تعلق و مالکیت خصوصی وجود ندارد. از طرفی نعمت به فراوانی یافت می‌شود و همه اهل تلاشند. از این روی، اگر زمانی یک نفر به دلایل موجه و با اجازه متولیان شهر به مسافرت پردازد، در سفر هیچ بر نمی‌دارد، زیرا به هر جا که برسد مانند خانه خود وی محسوب می‌گردد و...!

در این بهشت زمینی، دین نیز جای‌گاه ویژه‌ای دارد. اگر چه بنا بر مدارا و تساهل دینی است و به همین دلیل با صاحبان افکار و ادیان مختلف به تساهل برخورد می‌شود، لیکن در یک سری عقاید دینی همگی مشترکند. اصول عمده اعتقادی و دینی آنان عبارت است از: اعتقاد به خدای یگانه، جاودانگی روح و اعتقاد به روز فرجام و دادخواهی؛ یعنی معاد^۲.

به طور کلی، یوتوپیای توماس مور، شهری است انسانی که رفاه، آسایش و به‌زیستی انسان، محور توجه است و بر جسته‌ترین و پر رنگ‌ترین بخش این داستان را آرامش، آسایش و آسودگی‌اش تشکیل می‌دهد. در هر حال، در مقایسه‌ای میان دیدگاه او و گذشتگان بر مدینه فاضله، تفاوت عمده‌ای میان آن و تصویر انتزاعی افلاطونی و یا ارسطویی به نیک شهر می‌بینیم.

چنین آرمان شهری، با این که جنبه زمینی دارد، راه به آسمان را نیز باز گذارده است.

۱. همان، ص ۹۵-۱۰۲.

۲. همان، ص ۱۳۲-۱۳۵.

مور، انسانی پارسا و مسیحی بسیار معتقدی بود (به طوری که بعدها جان خود را در راه پیروی خالصانه از تعالیم دین کاتولیک از دست داد و از طرف کلیسا به عنوان یکی از قدیسان شهید مورد ارج قرار گرفت) و به همین دلیل یوتوپای او، جامعه‌ای است که در عین توجه به مسائل این جهانی انسان، ارزش‌های اخلاقی و دینی نیز در آن کاملاً مشهود و مشخص است و این جمع آرمان‌ها در زمانی اتفاق می‌افتد که می‌دانیم تفکرهای اومانیستی هنوز جسارت لازم را برای جدایی از آرمان‌های دینی نیافته بودند و چند قرن زمینه‌سازی لازم است، تا آن افکار مواضع صریح خود را نه فقط در مغایرت با دین و خدا محوری، بلکه در منافرت با آن ابراز دارند.

بعد از مور، طرح «مدینه فاضله» را در نیوآتلانتیس فرانسیس بیکن می‌یابیم (وی را نخستین فیلسوف جدید اروپا و پدر علم جدید می‌نامند). بیکن پیش از نگارش نیوآتلانتیس، در آثار دیگر خود، از اندیشه مدینه فاضله انتقاد کرده و آن را اندیشه‌ای خیالی و غیر مفید دانسته بود، اما در اواخر عمر با نگارش کتاب یاد شده، به طرح یک آرمان شهر انسانی پرداخت و در آن رؤیاهای خود را به عنوان فیلسوف تجربه‌گرای اومانیست قرن هفدهم، در قالب روایت واقعی بازگو کرد.

مدینه فاضله او چهره‌ای کاملاً انسانی دارد (همان‌طور که خود وی، وجهه‌ای کاملاً اومانیستی داشت). سخن در آن از رفاه و آسایش دنیایی انسان است. در این جامعه، حکومت در دست عالمان است و وظیفه آنان، تأمین آسایش و رفاه مادی بشر است. به همین دلیل، «علم» از نظرگاه وی، معادل با «علم» در سنت قرون وسطایی نیست، بلکه مراد از آن، علوم تجربی و طبیعی است و منظور از عالم، فیزیکدان، ریاضیدان، شیمیدان، اقتصاددان، معماران و صنعتگران و... است. در آن جا، همه چیز در خدمت دانایی، اندوختن دانش، اکتشاف و اختراع‌های جدید و ضبط و نگاه‌داری و بهره‌برداری از آن‌ها است. مدارس، دانشکده‌ها، بیمارستان‌ها، آزمایشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و پژوهشی همه در راه توسعه علم است و توسعه علم برای چیره شدن بر طبیعت (فراموش نمی‌کنیم که در

افکار بیکن، یک اندیشه بسیار معروف وجود دارد، معادله‌ای با عنوان: علم مساوی است با قدرت.) و چیره شدن بر طبیعت در خدمت رفاه و آسایش انسان.

در آن‌جا خانه‌ای به نام خانه سلیمان قرار دارد که به منزله دارالشورا و مقر حکومت است. این خانه در خدمت تمام بشریت است که هدف از تأسیس آن، توسعه علوم و معارف بشری است. البته پژوهش و علمی که در زندگی دنیوی برای بشر سودمند است. در واقع حکومت آن‌جا، حکومت علم و یا عالمان، یعنی فیزیکدانان، شیمی‌دانان، جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، معماران و بالاخره صنعتگران است، آن‌هم مستقیماً بر طبیعت، نه بر رعیت^۱.

در «نیوآتلانتیس» بیکن از مذهب و مراسم مذهبی نیز یادی در میان است؛ به عنوان مثال، وی در شهر جدید خود از سالن‌هایی نام می‌برد که مردم برای عبادت در آن‌گرد می‌آیند و به پرستش خدا می‌پردازند، اما او نیز مانند بسیاری از «اومانیست»های معاصر خویش، دین را حاشیه قرار می‌دهد و همان‌طور که یادآور شدیم، مرکز ثقل مدینه فاضله او، علم جویی انسان مدارانه و معاش‌گونه است.

مدینه فاضله سوسیالیست‌های تخیلی

قرن هیجدهم، دوران پر تلاطمی برای اروپاییان محسوب می‌گشت. انقلاب صنعتی به عنوان مهم‌ترین رویداد این قرن بارقه‌امیدی در دل بسیاری از مردمان پدید آورده بود، چرا که محصولات نخستین آن، در ظاهر، ثروت و غنای بیشتری را نوید می‌داد که می‌توانست، سعادت، امنیت و آسایش بشر را برآورد. اما این امر، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، رخ نداد. انقلاب صنعتی نه تنها برای طبقه محروم جامعه، باعث رونق و فراوانی و آسایش نگردید، بلکه برنگرانی و تشویش آنان نیز افزود. کارگران و صنعتگرانی که تا دیروز متکی بر صنایع دستی خویش روزگار سخت را با یک ثبات نسبی پشت سر

۱. دکتر محسن جهانگیری، احوال و آثار و آرای فرانسیس بیکن، ص ۶۹.

می‌نهادند، اکنون در یک وضعیت وخیم و نامطمئن قرار گرفته بودند. تأسیس کارخانه‌ها و مراکز صنعتی عظیم مشاغل جزئی و دستی آنان را، یکی پس از دیگری در معرض نابودی قرار داده بود و روز به روز بر ناامنی اقتصادی، فقر و فلاکت و نابسامانی‌های اجتماعی و اختلاف هول‌انگیز طبقات اجتماعی افزوده می‌شد.

تمدن صنعتی، اگر چه برای صاحبان سرمایه بهشت موعودی بود، که سرمایه‌های خویش را در تصاعد هندسی به رشدی دور از باور برسانند، اما این بهشت سرمایه‌داران، برای کارگران محروم که توده عظیم جامعه را تشکیل می‌دادند، جهنمی گشته بود بنیاد برافکن و خانمان سوز. حوادث اسفبار این دوران، به تدریج موجب پدید آمدن اندیشه‌های نو در عرصه تفکر انسانی گشت. این اندیشه‌ها، دست به ابداع فرمول‌ها و قواعد تازه‌ای جهت خاتمه دادن به فقر و فلاکت و یافتن بهشت زمینی و رساندن بشر به سر منزل مقصود زدند. اندیشه‌وران این دوره، که نخستین برگ‌های دفتر تمدن صنعتی را تجربه می‌کردند، خواه ناخواه، در ارزیابی مشکلات و نابسامانی‌ها و تحلیل آن‌ها، فاقد یک دیدگاه پخته و علمی بودند. مهم‌ترین ویژگی آنان در این بود که همگی در آرزوی بهبود وضعیت طبقات محروم جامعه، به ویژه کارگران بودند و در راه تحقق این رؤیا، به ارائه طرح‌های ابتدایی و بسیط می‌پرداختند که ویژگی‌های لازم و کافی را در مقابله با نابسامانی‌های انقلاب صنعتی نداشت. می‌توان آنان را به معمارانی ناشی تشبیه کرد که در نخستین تجربه‌های معماری خویش، قصد پایه‌گذاری یک ساختمان صد طبقه را بر روی تلی از خاک، در سر می‌پروراندند.

به همین دلیل از آن‌ها در طول تاریخ تفکر، با عنوان سوسیالیست‌های تخیلی یاد می‌کنند که بر جسته‌ترین آن‌ها عبارتند از:

سن سیمون (saint simon، ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰) شارل فوریه (charles fourier، ۱۸۴۲ - ۱۷۷۲) و رابرت اون (Robert owen، ۱۸۵۸ - ۱۷۷۱) که آنان را بنیان‌گذاران سوسیالیسم تخیلی می‌نامند. از ویژگی مهم دیگر آنان می‌توان از ضدیت آنان با نظام

سرمایه‌داری و سیستم اقتصاد آزاد یاد کرد.

این متفکران و به‌طور کلی سوسیالیست‌های تخیلی معتقد بودند که نظام سرمایه‌داری که مبتنی بر آزادی کسب و کار و اقتصاد بازار است، نظامی ظالمانه است که بایستی از میان برداشته شود. ولی چه‌سان این نظام ظالمانه از بین برود؟ اینان در این باره راهی عملی و منطقی نشان نمی‌دادند و بلکه فقط در مخیله خود مدینه فاضله‌ای را که پایه‌های آن بر عدل و داد استوار است، تصویر می‌کردند و از مردم جهان می‌خواستند که برای تحقق این مدینه... تلاش کنند.^۱

غالب آنان، افکار و ایده‌هایی که ارائه می‌کردند، اندیشه‌هایی خیرخواهانه و عدالت طلبانه بود، اما در اجرای این مهم، یا هیچ‌گونه طرحی نداشتند و یا در طرح‌های عملی خویش، راه‌های ناهمواری را بر می‌گزیدند که به‌طور طبیعی و عمده با شکست مواجه می‌شد.

سیسموندی در کتاب اصول جدید اقتصاد در همین مورد؛ یعنی در مورد بی‌تدبیری و بلا تکلیفی عملی‌اش چنین می‌نویسد:

اقرار می‌کنم بعد از این که از نظر خود، اصول را مشخص کردم و روشن ساختم که عدالت چیست و در کجاست، احساس می‌کنم آن قدرتی که بتواند وسیله اجرای آن اصول را بنماید در خود ندارم.^۲

پرودون (proudon, ۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) که یکی دیگر از بزرگ‌ترین سوسیالیست‌های تخیلی است، عملاً در راه تأمین آزادی و عدالت، طریق آنارشیسم را معرفی می‌کند؛ البته آنارشیسم وی، نه دقیقاً به معنای هرج و مرج و بی‌نظمی مطلق است، بلکه بیشتر به از بین بردن دولت و حذف نظارت آن تکیه دارد.

فوریه نیز - که پیش از این از او یاد کردیم - تأسیس سازمان‌های تعاونی خاصی را به

۱. دکتر حسین وحیدی، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۲۴۸.

۲. دکتر قدیری اصلی، سیر اندیشه اقتصادی، ص ۱۲۸.

نام فالانتر (phalanster) پیشنهاد می‌کند. فالانتر، جامعه‌ای است مرکب از سیصد خانواده، با جمعیتی در حدود هیجده هزار نفر که در سرزمین محدودی به مساحت نه میل مربع مستقر شده‌اند و اساس زندگی آنان بر سیستم مالکیت اشتراکی، تولید از طریق کشاورزی و صنایع دستی استوار است.

فوریه، معتقد بود که تنها تشکیل چنین جامعه‌هایی، با بسافت زیاد شده آن است که می‌تواند زندگی اقتصادی و اجتماعی را تغییر دهد و زمینه را برای ساختن انسانی جدید که فقر و مسکنت، ریشه مکارم انسانی‌اش را خشک کرده است، فراهم سازد. در این جامعه‌ها، انسان از قید شکم، که او را به زمین میخ‌کوب کرده است، رها می‌شود و انسانی با خصلت شرافت و نجابت به وجود می‌آورد که از مهد تا لحد از امنیت خاطری که زاییده رفاه اقتصادی است، برخوردار می‌گردد.

«اون» نیز، که نخستین بار واژه سوسیالیسم در نوشتار وی آمده است، عقایدی شبیه به فوریه دارد. او نیز، به مدینه فاضله اقتصادی می‌اندیشد، به دهکده‌های تعاونی که در آن کودکان را تحت پرورش و سرپرستی می‌گیرند و آن‌ها را با خصلت‌های نیکو آشنا می‌سازند، تا بتوانند آنان را در بزرگی، هم به مسیر کار دلخواهشان راهبری کنند و هم علائق نوع دوستی و توجه به دیگر افراد جامعه را در آنان پرورش دهند.

«اون» که به تأخیر جامعه بر اخلاق و اندیشه انسان بسیار معتقد است، می‌کوشد تا با تغییر محیط زندگانی انسان‌ها نشان دهد که خوش‌بختی و فضیلت، در گرو فراهم کردن شرایط مناسبی برای انسان‌ها است و موعظه مذاهب، بدون هیچ اقدام عملی در خصوص تغییر محیط، منجر به قضاوتی غیر عادلانه در مورد انسان می‌گردد.

وی خود، عملاً گام در این راه نهاد و محیطی با همان شرایط ایده‌آل خویش، در نئولاناک اسکاتلند فراهم ساخت. در آن جا سرپرستی کارخانه‌ای را بر عهده گرفت و کوشید که آن کارخانه را به صورت الگویی برای جامعه رؤیایی خویش در آورد. در این تلاش، تا حدود بسیاری نیز موفق بود، به طوری که شخصیت‌های برجسته از سر تا سر

جهان برای مشاهده بهشت زمینی او می‌آیند.

«اون» بنا به باورهای عمیق خویش، کلیه شرایط دهشتناک کارخانه را تغییر داد. از کار کردن کودکان خردسال جلوگیری کرد. برای کودکان خردسال آموزشگاه‌های رایگان تأسیس کرد. برای خانواده کارگران، خانه‌های راحت، با تمام امکانات اولیه رفاهی فراهم ساخت. ساعات کار را پایین آورد. برای کارگران، به هنگام بی‌کاری و بیماری مزد قرار داد و بیمه پیری و بازنشستگی برقرار ساخت. برای آنان، امکانات آموزش بین خدمت و همین‌طور امکانات تفریح و استراحت مهیا کرد و... جالب این است که با وجود تمامی این دگرگونی‌ها، کارخانه هم‌چنان به گونه‌ای سودآور به کار خود ادامه می‌داد.^۱

همان‌گونه که اشاره کردیم، «اون» سخت بر مذاهب طعن می‌زد و این تعلیم مذاهب که انسان را مسئول کثرت‌فتری و اعمال ناشایست خویش تلقی می‌کردند، به سختی محکوم می‌کرد.

او، محیط و شرایط نابسامان محیط را دلیل اصلی کثرت‌فتری‌های انسان معرفی می‌کرد و معتقد بود که: باید به جای موعظه و اندرزهای اخلاقی مذاهب به تغییر شرایط زندگی انسان روی آورد و اصلاحات اجتماعی - اقتصادی را سر لوحه برنامه‌های خویش قرار داد، در این صورت است که می‌توان بهشت موعود را بر روی همین زمین دید.

پس از «اون» و در کنار او شخصیت‌های برجسته دیگری نیز بودند که از مبانی سوسیالیسم، آن هم در شکل آرمانی و رؤیایی آن دفاع کردند، ولی ایده‌ها و تلاش‌های آنان در مجموع نتوانست موفقیت عملی چندانی، نه در عصر خود آنان و نه در دوره‌های پس از آن کسب کند، اگرچه نمی‌توان از تأثیرهای عمیق آن خیراندیشان در افکار آیندگان به آسانی گذشت.

پس از سوسیالیست‌های تخیلی، افرادی چون مارکس و انگلس از راه رسیدند و بنیان سوسیالیسم علمی را پی افکنند. در این مختصر، نه مجال تفصیل در راهبردهای اندیشه

۱. دکتر حسین وحیدی، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۲۸۲.

مارکسیسم وجود دارد و نه ما، قصد پرداختن به جزئیات افکار آنان را داریم. همین اندازه می‌توان گفت که در طول تاریخ اندیشه، کمتر شخصیتی چون مارکس، توانسته، آرمان شهری در انتهای تاریخ برای بشر ترسیم کند و مردمان بسیاری را در راه دستیابی به آن بهشت زمین راهنمون سازد.

اندیشه مارکسیسم، در تصویر کمون‌نهایی، به عنوان پایانه و آخرین حلقه تاریخ و به عنوان گرامی‌ترین آرمان بشری نشان می‌دهد که تا چه اندازه رؤیای بهشت زمین در عصر مارکس، مطمح نظر اندیشه‌ورانی چون او بوده است و پاسخ دعوت وی، توسط میلیون‌ها انسان و پدید آمدن دولت‌ها و کشورهایی با این آرمان و آرزو، نشان دهنده نفوذ گسترش این مهم در محیط باورها و ارزش‌های جامعه‌های اروپایی و غیر اروپایی در قرن نوزده و بیست است.

جمع‌بندی

مجموع بخش‌های پیشین، در روی‌کرد عصر جدید به مسئله «مدینه فاضله» روایت‌گر یک معنای اساسی است. همان‌طور که دیدیم، عصر جدید با تفکرات نوی درباره مقوله‌های مختلف که نقش اساسی در زندگی انسان دارند، آغاز می‌گردد. سلسله حوادث و پیامدهای گوناگون، اعم از حوادث دوره رنسانس، تحول افکار فلسفی اروپا، انقلاب کبیر فرانسه، انقلاب صنعتی اروپا، پیدایش تفکر سرمایه‌داری و همین‌طور اندیشه‌های سوسیالیستی، بر یک مبنای مشترک، همگی در مجموع به ما نشان می‌دهد که انسان عصر جدید، انسانی است که سخت خود و خواسته‌های خویش را باور کرده است. مسیری طولانی را از مذموم بودن تا معبود بودن، طی کرده است. او، که تا دیروز در حاشیه بود، امروز در متن قرار گرفته و برای فردا به عنوان آرمان و عشقی ابدی مطرح است. در نوشتار حاضر، که در پی یافتن تصویر مذهبی مدینه فاضله‌ایم می‌خواهیم بدانیم، تعالیم دینی در بردارنده چه مواضعی در برابر این نوع نگرش به انسانند. نسبت و ارتباط تفکر

دینی و تفکر انسان مدار در چیست؟ کشف توافق و یا تقابل این دو با یکدیگر می‌تواند در گشودن گره‌های بسیاری، در عرصه مسائل جدید انسانی راهنما و هدایت‌گر ما باشد. پیش از قضاوت، با گنجاندن مقدمه دیگری به بحث، به ارزیابی دوباره این نکته خواهیم پرداخت.

مهدویت و توسعه اسلامی

بحث توسعه و دین‌داری، مدت‌ها است در محافل فرهنگی و روشن‌فکری در این سامان در جریان است و پرسش‌های بسیاری را پیش روی متفکران مسلمان نهاده است:

توسعه چیست و در بردارنده چه ابعادی است؟

لوازم توسعه چیست؟

چگونه می‌توان به توسعه دست یافت؟

برای رسیدن به آن باید دست به چه تغییراتی در سامان وجودی خویش زد؟

نسبت توسعه و دین‌داری چیست؟

آیا توسعه، همان مدرنیته غربی است؟

نسبت میان دین و مدرنیته چیست؟

آیا اندیشه توسعه، همان اندیشه مدینه فاضله است؟ چه نسبتی با آن دارد؟

مدینه فاضله چه جای‌گاهی در اندیشه اسلامی دارد؟

آیا اندیشه دینی، مانع توسعه است یا عامل آن؟

جریان و سیر این‌گونه پرسش‌ها، دوباره برای ما یک بحث دیرینه و پردامنه را تداعی می‌کند. بحث از علل عقب‌ماندگی مسلمانان و نقشی که باورهای دینی در پیشرفت یا انحطاط جامعه دینی می‌توانند داشته باشند.

دریچه تمامی این پرسش‌ها نیز به یک دغدغه درونی باز می‌گردد. همه ما، به عنوان انسان‌هایی دین‌دار و معتقد به حقایق دینی بر این باوریم که تعالیم دینی، در بردارنده

قواعد و فرمول‌های اصلی سعادت بشر است، سعادت زمینی و آسمانی. اگر این قواعد به خوبی فهم گردد و به درستی در عمل به کار آید، می‌تواند جامعه انسانی را در مسیری مطلوب جاری سازد. اما چرا تا این زمان حرکت جامعه‌های دینی، به ویژه، جامعه‌های مسلمان، در راستای رسیدن به این سعادت همه جانبه صورت نگرفته است. این در حالی است که در جامعه‌های دیگر نیز، حرکت به سوی توسعه و پیشرفت این جهانی، معمولاً، با نوعی بی‌اعتقادی به مذهب همراه بوده است. چه مشکل و مانعی در این میان است. شاید تعالیم مذهبی هیچ‌گونه جهت‌گیری به زندگی این جهانی بشر ندارند. شاید مذهب، صرفاً، جنبه‌ای آسمانی دارد و زندگی زمینی بشر را به خود او واگذارده است. شاید تعالیم دینی، این راه را به ما نشان داده‌اند، اما ما هستیم که از مذهب، ظاهری را برگرفته‌ایم و باطنی را وانهاده‌ایم. شاید بدفهمی‌ها و کژاندیشی‌های ما، این تعالیم را واژگونه دریافت داشته‌اند.

کدام یک از این پاسخ‌ها صحیح‌اند؟ پاسخ نخست، نوعی برداشت از دین و دین‌داری ارائه می‌دهد که زمینه را برای اندیشه سکولاریزم فراهم ساخته است. اندیشه سکولار، به دین در طرح و نقشه این جهان، اعتنایی قائل نیست و جای‌گاهی برای آن باز نکرده است. این تفکر، در شکل بسیار متداول، دین را از سیاست جدا می‌داند، اما در بنیان و اساس، به طور کلی، هیچ جای‌گاهی برای دین در زندگی این جهانی انسان، باز نکرده است، نه در حکومت، نه در اقتصاد، نه در نحوه معیشت، نه در اخلاق و تربیت این جهانی و نه در ارتباطات و رفتار انسانی؛ یعنی اگر قرار شود که برای زندگی این جهان انسان، نقشه و مصالح تهیه کنیم، نه در تهیه نقشه نیازی به مهندسان لاهوتی داریم و نه در ساخت آن از مصالح و ملاط تعالیم دین استفاده می‌کنیم.

این تنازع و اختلاف، میان متألهان ادیان دیگر، به ویژه، متکلمان مسیحی نیز، از دیر باز مطرح بوده است. در سنت تفکر مسیحی، از یک طرف با متفکرانی چون سنت اگوستین قدیس، متکلم و فیلسوف بزرگ مسیحی در دوره قرون وسطی رو در رویم که میان زندگانی این جهانی و آن جهانی بشر جدایی می‌اندازد و افسار این جهان را بر دوش خود

انسان گنه کار می‌افکند و دین را تنها در امر آسمان دخالت و نقش می‌دهد و از طرف دیگر با فیلسوف بزرگی چون سنت توماس اکوئیناس، رو در روییم که موضعی مخالف با او دارد.

سنت اگوستین، در زمانی می‌زیست که امپراتوری روم، مسیحیت را به عنوان دین رسمی کشور پذیرفته بود و این پذیرش با دوره ضعف و رنجوری آن امپراتوری، هم‌زمان شده بود. رومیان، در پذیرش مسیحیت، به عنوان آیین رسمی کشور، بر این امید بودند که ایمان به مسیح، ناتوانی آنان را در امر کشورداری و حراست از مرزهای امپراتوری روم، چاره سازد، اما این امید، به فرجام نرسید و روز به روز بر ضعف و ناتوانی کشور، افزوده گردید، تا آن که سرانجام پرونده آن تمدن نیز، با حمله وحشیان، در سال ۴۱۰ م. بسته شد؛ یعنی درست ۲۷ سال پس از رسمی شدن آیین مسیحیت در آن سامان.

هم زمانی این حادثه با صبغه دینی یافتن حکومت در امپراتوری روم، بسیار کسان را بر آن داشت تا از این سرنوشت شوم؛ یعنی انحطاط تمدن روم را به آموزه‌های مسیحیت و فرهنگ برآمده از آن آیین، نسبت دهند و کم کم این تردید در ذهن‌ها پدید آمد که شاید دخالت دین در امر کشورداری و به‌طور کلی دخالت دین در امور این جهانی، نه به صلاح دین باشد و نه به صلاح امور زمینی انسان.

اگوستینوس در بحبوه این تردیدها و نظریه‌های فتنه‌انگیز درباره دین و تعالیم مسیحیت، کتاب شهر خدا را می‌نگارد و در آن از حریم دین‌داری حمایت و پشتیبانی می‌کند. در این کتاب در درجه نخست، به این نکته اهتمام می‌ورزد که انحطاط امپراتوری روم، هیچ ارتباطی با دین مسیح ندارد و در مرحله بعد، عقیده جدی خویش را در بیان ماهیت دوگانه زندگی انسان باز می‌کند. او می‌نویسد:

پیکار سیاسی در کائنات، نه میان دین و دولت، بلکه میان «جامعه آسمانی» و «جامعه زمینی» است. جامعه آسمانی، نماینده خداپرستی و جامعه زمینی نماینده خودپرستی است. جامعه آسمانی از پاکان و برگزیدگان خدا فراهم می‌آید و ابدی است و حال آن که

جامعه زمینی، خاص گناه کاران است و گذراست... کلیسا، نماینده جامعه آسمانی در این جهان است و کار آن آماده کردن آدمی زادگان برای پذیرفته شدن به جامعه آسمانی است. از سوی دیگر دولت یا کشور، نماینده جامعه زمینی است که گناه کاران را در بر می گیرد...^۱

او، گاه از کلیسا به عنوان سازمان موجود، و واقعی سخن می گوید و زمانی آن را جامعه ناپیدا؛ یعنی متعلق به جهان دیگر می نامد.

او، معتقد بود: نظام های سیاسی موجود، بر بنیاد تباهی و شر بنا شده اند؛ از این روی، امید مؤمن مسیحی برای یافتن جامعه درست و خوب فقط در جهان دیگر روا می شود.^۲ اگر چه اگوستینوس، با ایراد سخنان مزبور، در واقع به دفاع از حریم دیانت می پردازد، اما برداشت او در این خصوص، به ویژه با توجه به ابهام هایی که در سخنان او وجود داشت، افکار بسیاری را بدین سو، کشاند که جای گاهی برای دین در تق و فتق امور این جهانی قائل نگردند.

اما در برابر وی، سنت توماس اکوئیناس را می یابیم که به شدت، طرفدار دخالت دادن دین در کلیه شئون دنیایی انسان است.

وی، از فیلسوفانی به شمار می رفت که سخت معتقد به پیوند مقوله های انسانی و الهی، از جمله پیوند عقل و دین و آسمان و زمین بود و در سازش این موارد با یکدیگر، تلاش های جدی انجام می داد. (همان دیدگاهی که در میان روشن فکران مذهبی جامعه اسلامی ما نیز، طرفداران بسیاری دارد.)

وی، در نگاه به قلمرو دین و دنیا، برخلاف سنت اگوستین، که به گونه ای صریح و افراطی، شیوه نگرش تفکیکی داشت و هیچ گونه هم پوشانی میان این دو قلمرو را بر نمی تافت سخت در آرزوی تلفیق این دو محدوده با یکدیگر بود و عقیده داشت که عدل

۱. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۷.

را در همین جهان می‌توان بر پا داشت.

همو بر این باور بود که:

جامعه سیاسی، از شرف و فضیلت [آسمانی، یکسره] بی‌بهره نیست و می‌توان در همین خاکدان، دولتی بر اساس تعالیم مسیح به وجود آورد^۱.

البته حتی او نیز، مقصودش این نبود که:

دولت باید به دست کشیشان باشد، یا پاپ بر امپراتوری مسیحی سروری کند. او، در عین آن که جامعه مؤمنان مسیحی را ارجمندتر از هیئت فرمانروایان سیاسی می‌دانست، معتقد بود که حوزه دین، از حوزه سیاست جداست و فن‌کشورداری و قانون‌گذاری، به مهارتی متفاوت از حرفه کشیشان نیاز دارد^۲.

می‌بینیم که او نیز، در واپسین برداشت و تحلیل‌های خویش، با نوعی حزم و احتیاط تفکیک‌گرایانه، به این مسئله می‌نگرد.

نزاع یاد شده، در میان متکلمان و اندیشه‌وران، در طول تاریخ پر دامنه تفکر اسلامی نیز، همواره در جریان بوده و هست. در این میان، تفوق انقلاب اسلامی و باورهای امام راحل، باعث شد که بسیاری از متفکران اسلامی، بدون یادآوری آن نزاع، بر این باور اتفاق کنند که دین و تعالیم آن، علاوه بر راه‌های آسمان، راه‌های زمین را نیز بر ما مکشوف ساخته و دوباره التیامی میان وجهه آخرتی دین و چهره دنیوی آن برقرار کرده است که بارزترین وجه آن، در جدایی ندیدن میان دین و سیاست تجلی یافت و مصادیق کم‌رنگ‌تری نیز، در ابعاد مختلف ظهور کرد.

کم‌کم، متفکران مذهبی ما، به علم اقتصاد، سیاست، مدیریت، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و به‌طور کلی، تمام علوم می‌که به کار و بار این جهان می‌آیند؛ توجه جدی کردند و عسناوینی چون: اقتصاد اسلامی، حکومت اسلامی، مدیریت و جامعه‌شناسی و

۱. همان.

۲. همان.

روان‌شناسی اسلامی، مقوله‌هایی در خور تأمل گردید. کوشش‌هایی که در راه کشف و ضبط دیدگاه‌های مذهبی در موارد مزبور انجام شده، همگی، حکایت از این داشت که ما مذهب را از جدول برنامه‌ریزی زندگی دنیوی کنار نگذاشته‌ایم و دین را که مدت‌ها بر طاقچه آخرت خاک خورده بود و جز در مراسم تدفین و به خاک سپاری، یادی از آن در میان نمی‌آمد، امروز در هر صحنه‌ای حاضر می‌بینیم و با کنج‌کاوی و تفاخر از نظارت همیشگی و همه‌جانبه آن، بر شئون مختلف حیات انسانی سخن می‌رانیم. شاید مهم‌ترین ویژگی انقلاب اسلامی ایران نیز، در همین باشد.

اگر خواسته باشیم، ماهیت و ثمره مهم انقلاب را بازگوییم، لزوماً باید به این نکته اشاره کنیم؛ یعنی جا به جایی نقش دین در جدول افکار و اندیشه‌های ما. تا دیروز، دین در آن سوی مرزهای زندگی، حکومت و سلطه داشت و امروز در باور ما، سایه خویش را بر تمام شئون حیات گسترده است. همان‌طور که می‌بینید، روی‌کرد ما به دین، دقیقاً عکس روی‌کردی است که غربیان درباره آن داشتند. آنان، دین را از صحنه خارج کردند و ما آن را وارد کردیم. آنان از مناصب و پست‌های مذهب کاستند و ما بر آن افزودیم. آنان از مذهب خود را بی‌نیاز دیدند و ما غنای خویش را در مذهب جستیم.

نگرش یاد شده، دست‌آورد و موهبت گران‌مایه‌ای برای ما محسوب می‌گشت، لیکن به همان میزان نیز، مشکلات را نیز پیش روی ما نهاد. یکی از آن مشکلات چنین است:

غربیان می‌گویند: تمدن غرب، محصول نگرش و روی‌کرد جدید انسان غربی به مسائل این جهانی است. روی‌کردی درست در مقابل دیدگاه انسان متعصب قرون وسطی. اگر غرب به این درجه از پیشرفت و تمدن رسیده، به این دلیل است که توانسته مذهب را از صحنه تصمیم‌های این جهانی خارج سازد و ارزش‌ها و باورهای جدیدی را در بدنه اجتماع تزریق کند، تا فراهم‌کننده زمینه توسعه و پیشرفت باشد. کنار گذاشتن قواعد اخلاقی، توسعه تفکر عقلانیت و فردگرایی محض، نفی تقدیر و سرنوشت محتوم از زندگی بشر، توجه به دنیا و آرمان شهر دنیوی به معنای کامل آن، تزریق ارزش‌هایی چون

آزادی‌های گوناگون انسانی، فزون طلبی مطلق، رقابت و برتری جویی و... همگی چارچوب‌های جدیدی برای زندگی انسان و بهینه کردن شرایط زیست دنیوی او بودند که به اعتقاد آنان، به هیچ عنوان با قالب‌های مذهبی توافق و هماهنگی نداشتند. بنابراین، برخورد انسان غربی با مذهب به دو گونه بود: یا مذهب را به کلی از صحنه زندگی خارج کرد و میعادگاه خود با آن را، حداکثر، به درون کلیساها و کنیسه‌ها و به ساعاتی چند از روزهای یکشنبه محدود کرد و یا آن مذهب را با ارزش‌های جدید رنگ آمیزی کرد و به تعبیر ساده، به آن چهره‌ای جهانی بخشید.

در خصوص نحوه برخورد اول، دکتر سید حسین نصر، می‌نویسد:

غرب، از قرن هفدهم، و حتی پیش از آن، از رنسانس به این سو، در جهت غیر دینی کردن نگاه و نگرش مردمش و سست کردن علائق دینی در زندگی روزمره ایشان سیر کرده است و در نتیجه، امروزه در غرب کسان زیادی هستند که گرچه میراث داران مسیحیت و یهودیت‌اند، دیگر به معنای دقیق مسیحی یا یهودی نیستند... [و ما امروز] بدون درک کردن نقش دین و نیز به محاق افتادن آن در غرب، در همه مراحل تکوین و تولد و رشد و گسترش دنیای متجدد در اروپا و آمریکا و سپس سرزمین‌های دیگر، هرگز قادر [نخواهیم بود که دنیای متجدد را بفهمیم].^۱

همین نویسندگان در جای دیگر چنین می‌گویند:

از رنسانس تا به امروز، مسیحیت و نیز تا حدودی یهودیت در غرب، به نحوی بی‌امان با ایدئولوژی‌ها، فلسفه‌ها، نهادها و کردارهایی که ماهیتاً غیر دینی و دنیاگرایانه بوده و به چند و چون در اقتدار دینی و به واقع در اصل اعتبار و مشروعیت آن بر می‌آمده‌اند، مبارزه کرده است. شکل چالش‌هایی که با دین می‌شده از نظریات سیاسی مبتنی بر فکر اصالت دنیا و جدایی دین و دنیا از یک‌دیگر، تا انکار بنیاد دینی اخلاق و انکار فلسفی

۱. سید حسین نصر، جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، ص ۱۹۲-۱۹۳.

واقعیت خداوند و واقعیت حیات اخروی یا وحی و متون مقدس، متفاوت و متغیر بوده است.^۱

روی کرد دوم را نیز در هماهنگی و سازگاری اخلاق پروتستانیزم و روحیه جدید تمدن غرب باز می‌یابیم. البته آن‌چه مسلم است، زمینی کردن مذهب، فواید بسیاری برای غربیان در بر داشت، اما در مقابل، مذهب را از درون خالی کرد و هدف اصلی آن را به دست فراموشی سپرد و مهم‌تر از آن، این که مذهب را نه به عنوان یک اصل و هدف، بلکه به عنوان یک وسیله و آلت، مورد سوء استفاده قرار داد.

و امروز ما، با این مشکل بزرگ روبه‌رویم، سخن ما این است: اگر مذهب از درون و در طرح اصلی و ابتدایی آن نقشه‌ای برای این جهان خاکی انسان ترسیم نکرده باشد، نمی‌توان آن را با رنگ آمیزی دروغین، در امور این جهان دخالت داد. اگر چنین کنیم، در واقع، آن را از درون و محتوا تهی ساخته‌ایم و آن‌چه خود خواسته‌ایم بر آن تحمیل ساخته‌ایم.

آیا به راستی چنین است؟ آیا مذهب به هیچ وجه در کار و بار این جهان انسان دخالتی نمی‌کند؟

آیا مذهب، راه‌های آسمان را فقط بر ما گشوده است؟

آیا افسار زندگی را بر دوش خود انسان افکنده است؟ آیا طرحی و چارچوبی برای زیست دنیوی انسان ارائه نکرده است؟

جواب روشن ما به این پرسش‌ها، این است: ما در چارچوب تعالیم درست و استوار اسلام آموخته‌ایم که میان این جهان و سرای باقی جدایی نبینیم. حساب دنیا و آخرت را از یک‌دیگر جدا نسازیم و تکالیف این دو را با یک‌دیگر بررسی کنیم. در میان متون دینی، مواضع بسیاری می‌توان یافت که از پیوند احکام دنیا و آخرت یا به گونه‌ای روشن و یا در ظرف اشاره، سخن رفته است که با تبیین آن موارد، می‌توان به تحلیلی واقع بینانه و در عین

حال دینی، به مسائل این جهان انسان، دست یافت. تعداد این موارد، فراوان است. در این مجال، موقعیت را مغتنم شمرده، تنها، با تحلیل دیدگاه‌های پیشوایان دین، در خصوص مسئله مدینه فاضله اسلامی به تحقیق سخنان بالا می‌پردازیم. با تحقیق در این معنا، خواهیم دانست که تصویر صاحبان آن مکتب از آرمان شهر دینی چگونه خواهد بود. آیا تصویر آنان از این بهشت موعود، یک بهشت آسمانی است، یا یک بهشت زمینی و یا آمیخته‌ای از این دو؟

آیا آن مدینه موعود، در نگاه آنان خصلت‌های دنیایی دارد و یا دارای ویژگی‌های آسمانی است؟

به راستی آیا مذهب، به بهزیستی انسان در دنیا نیز نظری جدی داشته است، یا خیر؟ بالأخره توسعه و پیشرفت در اندیشه دینی چه شاخصه‌ها و مشخصه‌هایی دارد؟ به این ترتیب، با بررسی خصوصیات مدینه فاضله از منظر بحث «مهدویت و ظهور امام زمان (عج)» می‌توانیم به یک‌باره دو موضوع را بررسی کنیم:

۱. روی‌کرد مذهب نسبت به انسان و زندگی این جهانی او؛
۲. ویژگی‌های توسعه اسلامی.

اکنون، با توجه به فرازهای گذشته، در این نوشتار، فرصتی فرا رسیده که هر چند مختصر، مروری به ویژگی‌های مدینه فاضله اسلامی، که تحقق آن را پس از ظهور منجی عالم بشریت (عج) به ما وعده داده‌اند، داشته باشیم.

در این بررسی، توجه ما به مهم‌ترین و برجسته‌ترین آن خصوصیات است.

ویژگی‌های مدینه فاضله، در عصر ظهور

۱. مدینه عدل: عدالت، واژه‌ای غریب نیست، اما حقیقتی غریب هم نیست. سده‌ها و هزاره‌های بسیاری است که بشر با این رؤیا روز و شب کرده، لیکن جز زور و اختناق و ظلم و بیداد، نصیبی نبرده است. هنوز آهنگ سنگینی ناله‌های کودکانی که به بی‌گاری

کشیده شده‌اند، مادرانی که شوی خود را به بی عدالتی قربانی داده‌اند و مردانی که به جبر، کمر در برابر ظلم خم کرده‌اند در گوش تاریخ است. هنوز اشک‌های ریزان و قلب‌های داغ‌دیده، هراس‌های قالب تهی‌کن و نفس‌های در سینه حبس، ضجه‌های دردناک و دردهای بی‌تاوان، زخم‌های بی‌مرهم و ناامیدی‌های بی‌پایان، نگاه‌های خسته و بی‌سو، دست‌های لرزان و بی‌رمق، لب‌های خشک و چروکیده، بدن‌های رنجور و زجر کشیده و انسان سراپا ظلم و بیداد دیده، هنوز این همه در خاطره تاریخ زنده است و اگر تاریخ با یادبود این حجم عظیم از نا مردمی، هنوز پا بر جا ایستاده و قالب تهی نمی‌کند، به دلیل این است که می‌خواهد کسی را بیابد و تمام رنج‌های مدفون در خویش را در گوش او نجوا کند.

دیده‌ایم و مکرر شنیده‌ایم که در طول تاریخ، انسان‌های بسیاری با اندیشه عدالت و فریاد دادخواهی انسان‌ها، این حقیقت را زنده و جاودان ساخته‌اند، اما تلاش عملی آن خیر اندیشان و نیک خواهان در راه برقراری عدالت، در بیشتر موارد کم‌ثمر و یا بی‌ثمر و عدالت در معنای حقیقی آن، هم‌چنان در رؤیا، چه قدر سخت و دشوار است، تعبیر نشدن این رؤیای شیرین، رؤیایی که تمامی اجزای وجود انسان در تمام تاریخ، با آن عجین شده و نگاه پر انتظار او در تعبیر آن خسته و کم‌سو گشته. بارها و بارها با زنگ حوادث مختلف، تپش قلبش فزونی یافته، اما زمانی که پلک از این خواب شیرین بر داشته، جز سیاهی و تباهی مستکبران و ظالمان چیزی در پیش روی ندیده.

اما می‌دانیم، هر چه بر شماره اوراق تاریخ افزون گردد، از شماره انتظارمان خواهد کاست و این همان چراغ‌امیدی است که قرن‌ها و قرن‌هاست در دل انسان‌ها به عشق آمدن آن منجی، روشن و فروزان است. به عشق او، که نامش «عدل» است «السلام علی...العدل المشتهر» کلامش عدل است و راهش عدل. او که حکومتش، حکومت عدالت است و این گم‌شده بشر را، در فرجام تاریخ بدو باز خواهد گرداند.

در خصوصیات قیام و حکومت امام زمان علیه السلام هیچ ویژگی به اندازه «عدالت و قسط»

روشنی و نما ندارد، آن قدر که در روایات بر ویژگی عدالت گستری آن مولا تأکید شده، بر سایر مسائل چنین ابرامی نرفته است و این، نشان از برجستگی این مهم در سازمان مدینه فاضله اسلامی در دوران ظهور دارد.

ده‌ها و بلکه صدها روایت در کتاب‌های مختلف روایی، به ویژه در کتاب منتخب الاثر و کمال الدین، شیخ صدوق، در مورد عدالت گستری آن حضرت وارد شده است. در بسیاری از این روایات، از آن امام همام، به عنوان مظهر و تجلی کامل عدالت یاد شده است. نام «عدل» که بر آن مولا نهاده‌اند؛ در واقع ترجمان کامل رسالت او است.

صاحب مکیال المکارم، در اثر شریف خود، در این خصوص چنین می‌نویسد:
عدل، آشکارترین صفات نیک آن امام است. برای همین [آن بزرگوار] در دعای شب‌های رمضان، «عدل» نامیده شده است:

... اللهم وصلّ علی ولی امرک القائم المؤمل و العدل المنتظر^۱؛

... خداوندا به ولی امر خود که قیام کننده و عدل مورد انتظار همه است درود فرست.

در جای دیگر، همین عنوان را به گونه‌ای دیگر می‌یابیم:

«... السلام علی القائم المنتظر و العدل المشتهر...»^۲.

در مدینه فاضله اسلامی و در بستر ظهور آن منجی نیز، همه جا سخن از عدالت و قسط است. سخن از لبریز شدن از عدل و داد است. دامنه عدالتش، تا اقصی نقاط منازل و زوایای ناپیدای جامعه گسترده است، حتی عدالت و دادگری هم‌چون گرما و سرما در درون خانه‌های مردمان نفوذ می‌کند و مامن و مسکن وجود آنان را سامان می‌بخشد^۳.

در روایات ظهور، عدالت چنان عطش برانگیز و سیری‌ناپذیر و فراموش‌ناشدنی ترسیم گردیده است که انسان را در این گمان می‌افکند که اصولاً، جهان برای رسیدن به این نقطه و فرجام، باقی مانده است و برنامه و تنظیم متعمدانه الهی بر این است که آخرین

۱. میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ص ۱۱۸.

۲. شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت صاحب الامر، ص ۸۷۴.

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۲.

سطور تاریخ، با برگ‌های دادخواهی به انجام رسد و خداوند چنان بر این مهم تأکید دارد که اگر حتی یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد، او آن را چنان طولانی خواهد کرد تا آن رؤیای موعود مردمان از راه رسد^۱ و درخت عدالت را بر ضمیر آگاه تشنگان بکارد و جامعه بشری را با آن گم‌شده خویش رو به رو سازد، زمین را از عدل و قسط سیراب کند و آن قدر بر باده عدالت بیفزاید که جان آدمیان از آن مدهوش گردد.

در سایه این عدالت، هیچ انسانی در قید بندگی و بردگی باقی نمی‌ماند^۲. حقوق به یغما رفته انسان‌ها به آن‌ها باز می‌گردد^۳. بندهای پیدا و ناپیدای بندگی از سر و گردن انسان‌ها باز می‌گردد و زمینه استثمار انسان از انسان به کلی برچیده می‌شود^۴.

کارگزاران ظلم و بیداد، بازخواست می‌شوند. قاضیان و حاکمان کز رفتار از مسئولیت خویش، عزل می‌شوند و زمین، از هر نوع خیانت و نادرستی پاک می‌گردد^۵.

گردن‌کشان و مستکبران درهم کوبیده می‌شوند و محرومان و مستضعفان در استرجاع حق خویش کامیاب می‌گردند^۶. دیگر ناله هیچ مظلومی در گلو خفه نمی‌گردد، اشک و آه هیچ دل سوخته‌ای بلند نمی‌گردد، هیچ انسانی گرسنه سر بر بالین نمی‌گذارد و هیچ محرومی با کینه و دغدغه ناامنی، روزگار سپری نمی‌کند^۷.

این‌ها افسانه نیست، بلکه به راستی تمام آن چیزی است که بر ما وعده داده‌اند و ما را در انتظار آن به برترین عبادت فراخوانده‌اند که انتظار آمدنش، انتظار گام‌های عدالت است.

۲. مدینه رفاه: مدینه فاضله اسلامی، مدینه رفاه و آسایش همگانی است. رفاه و تنعم بدان‌سان که دیگر نیازمند و صاحب حاجتی در سطح جامعه یافت نمی‌توان کرد، یک دلیل

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۷.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۴-۲۲۵.

۳. همان.

۴. همان، ج ۵۱، ص ۷۵.

۵. همان، ص ۱۲۰.

۶. قصص (۲۸) آیه ۵.

۷. طبری، دلائل الإمامه، ص ۲۵۸.

مهم بر این امر، توزیع عادلانه ثروت‌ها و منابع است.

در شهر عدالت، که حقوق انسان‌ها محور توجه و برنامه ریزی است، بالطبع بذر این توجه، محصولی چون رفاه و برخورداری همگانی از مواهب الهی در پی خواهد داشت. هم در تعالیم دینی و هم در آموزه‌های علمی و تجربی بشر، به روشنی، به این واقعیت راه برده‌ایم که در صورتی جامعه از غنا و بهره‌مندی عمومی سرشار خواهد گشت که پیشاپیش از عدالت سیراب گردیده باشد و مشکل کشورها در حال حاضر و در قرون و اعصار متمادی، کمبود منابع و مواهب طبیعی بر گستره خاک نبوده، بلکه توزیع نا عادلانه آن‌ها بوده است.

آن‌چه در روایات ظهور، در این خصوص آمده است، نشان می‌دهد که خواست‌ها و آرزوهای مادی انسان، در جدول توجهات آرمان شهر اسلامی، نه تنها از یاد برده نشده، بلکه حتی در صدر توجه و عنایت قرار گرفته است و انسان‌ها، به دلیل داشتن چنین خواست‌هایی، نه تنها نکوهش نشده‌اند، بلکه بر توجه خداوند در پاسخ به این خواهش‌ها تأکید فراوان رفته است:

پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید:

در امت من، مهدی علیه السلام قیام کند... و در زمان او، مردم به چنان نعمت و برخورداری و رفاه دست یابند که در هیچ زمانی دست نیافته باشند. [و این رفاه شامل تمامی انسان‌ها خواهد بود، چه] نیکوکار و چه بدکار. آسمان مکرر بر آنان ببارد [کنایه از وفور مواهب طبیعی] و زمین چیزی از رویدنی‌های خود را پنهان نسازد^۱.

در روایات دیگر، سخن از کثرت مال، وفور نعمت‌ها، باران‌های پی در پی، سبک‌باری و رهایی از بارهای سنگین زندگی، آسودگی از رنج طلب کردن و نیافتن، سخنی از ادای قرض تمام مقروضین و ادای دین تمام صاحبان دین است، سخن از بی‌نیازی تمام انسان‌هاست و سخن از بذل و بخشش امام علیه السلام بر همگان است، به طوری که از طلب مال و

بخشش دیگران بی‌نیاز گردند.^۱ در آن‌جا سخن از عمران و آبادی تمامی عرصه خاک است؛ به گونه‌ای که چون آن حضرت قیام کند، همه خرابی‌ها را آباد کند^۲، تمامی سطح زمین را از سرسبزی و نشاط و طراوت بیوشاند، گنج‌ها و معادن زمین، همگی استخراج شوند و زمین، آنچه را که در درون مخفی داشته، برای رفاه و آسایش انسان‌ها به دست او خواهد سپرد.^۳

۳. مدینه امن و سلام: به اعتقاد روان‌شناسان، از مهم‌ترین نیازهای اساسی بشر که در هرم نیازهای وی جای‌گاه ویژه‌ای دارد، نیاز به امنیت است. البته این نیاز در ابعاد مختلفی تجلی می‌یابد، امنیت اخلاقی، امنیت اقتصادی، امنیت حقوقی، امنیت اجتماعی و خانوادگی و... آنچه از حجم زیادی از روایات ظهور بر می‌آید، نشان می‌دهد که مدینه فاضله اسلامی، شهر امن و سلام است، آن هم امنیت در معنای واقعی و در تمامی ابعاد آن. در روایتی امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۴.

می‌فرماید:

«نزلت فی القائم و اصحابه. ۵»

یعنی وعده خداوند، مبنی بر این که وحشت و خوف مؤمنان را به امنیت و سلام تبدیل می‌کند، در زمان ظهور آن حضرت، معنا و مصداق کامل می‌یابد و انسان‌ها در آن موعده شریف است که می‌توانند با قلبی آسوده و فارغ از هرگونه دغدغه اقتصادی، حقوقی،

۱. همان، ج ۵۲، ص ۳۹۰.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۱.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۰۴.

۴. نور (۲۴) آیه ۵۵.

۵. نعمانی، الغیبه، ص ۲۴۰، ذیل آیه ۵۵ سوره نور.

اخلاقی و اجتماعی سر بر بالین آرامش بگذارند و زندگانی دنیا را دور از خطرهای دلهره‌آمیز همیشگی ببینند. بنابراین، گردنه‌های پر خطر و پر نشیبی که در زندگی هر انسان به واسطه روابط نادرست حاکم در اجتماع پدید می‌آید، در آرمان شهر اسلامی جایی و جای‌گاهی ندارد. این نیز سعادت‌تی است زمینی، در یک شهر آرمانی و آسمانی.

۴. مدینه تربیت: پیش از این یادآور شدیم که تمدن غرب، اساس پیشرفت خویش را بر مبنای توجه به انسان پایه‌گذاری کرده و انسان محوری و انسان‌مداری، جزء نرم‌افزارهای اساسی در پیشرفت غرب محسوب می‌گردد، اما همان انسان که مقصود و غایت پیشرفت تلقی شده، همان انسان در تمامیت وجودی‌اش، در این تمدن فراموش شده و بحران تمدن غرب، در ابعاد مختلف اخلاقی، اجتماعی و تربیتی آن مؤید صریح این غفلت و ناکامی است. انسانی که فقط از یک سو نظاره شد و تنها ابعاد مادی او، در محاسبه آمد، انسانی است کاریکاتوری و ابتر و بالطبع، نمی‌توان او را در عالم خارج، انسان نامید و مشکل غرب در همین سوء تفاهم کوچک است!

چندین قرن است که برای آسایش تن، هر چه فرمول اقتصادی و سیاسی به یاد داشته‌اند و هر چه امکانات علمی و تکنیکی در اختیار داشته‌اند، به استخدام در آورده‌اند، تا شاید بتوانند آسایش این جهانی انسان را بدو بازگردانند، حال آن‌که او پس از این همه تلاش، هیچ‌گونه آرامشی در خود نمی‌یابد، جهان را تنگ و تاریک و سرد می‌بیند و در آن احساس حقارت و پوچی می‌کند و این جریان، به اعتقاد منتقدان درون این نظام، جز به نابودی انسان نمی‌انجامد و این آن چیزی است که باید آن را انسان‌مداری واژگونه، یا انسان‌گرایی نسیان‌گرانه نامید. همین معنا را از زبان یکی از منتقدان فرانسوی نظام غرب بازگو می‌کنیم:

تمدن جدید که به نام حرکت آغازین خود می‌خواست «انسان‌گرا» باشد و به انسان آن‌چنان اصالتی داد که آغاز و انجام همه چیزش کرد، اکنون به ماجرایسی این چنین شگفت دچار شده است. در روزگار ما، تار و پود مفهوم انسان از هم گسسته است... به

هر حال، تمدنی که خود را «انسان‌گرا» می‌نامید، نظامی از آب در آمده است که آدمی را تحقیر می‌کند و می‌فریبد و سرانجام نابودش می‌سازد. تحقیر آدمی در این معنا و از این راه است که تمدن مذکور، انسان را به دستگاهی مرکب از یک سلسله وظایف کمی و مادی و به ماشینی منحصرأ تولید کننده و مصرف کننده تبدیل می‌نماید.^۱

اما در آرمان شهر اسلامی، همان‌گونه که ترسیم کردیم، فقط سخن از آسایش تن نیست. فقط سخن از وفور ثروت و رفاه مادی نیست، در تصویر مهندسان این مدینه، انسان فقط تن نیست، بلکه موجودی است دارای ابعاد مختلف که تکامل و رشد او، در گرو رشد متوازن تمامی آن ابعاد است و آن بهشت زمینی تحقق نمی‌یابد مگر آن که بارقه‌ای از آسمان نیز در آن حلول کند. تربیت و پرورش روح انسان‌ها و توجه به اخلاق و فضایل روحی، که از اساسی‌ترین برنامه‌های ظهور است، در همین خصوص معنا می‌یابد. مدینه فاضله، در عین حالی که شهر عدالت است، شهر رفاه است و امنیت. در عین حالی که شهر تربیت است، شهر سجایا و فضایل انسانی است. در آن محیط، انسان‌های صالح تربیت می‌یابند تا جامعه‌ای آرمانی و صالح بنا سازند. در آن‌جا، در کنار دست‌یابی انسان‌ها به غنای مالی، از غنای قلبی و روحی بهره‌مند می‌گردند^۲ و در کنار اتمام نعمت و وفور ثروت، به اکمال اخلاق و فضیلت‌های انسانی راه می‌یابند^۳. کینه‌های اخلاقی از قلب‌ها ریشه کن می‌گردد^۴ و دروغ و تزویر و نامردمی، در روابط اجتماعی، جای خود را به یک رویی و یک‌رنگی می‌بخشد و به واقع، در چنین بستری است که رفاه و عدالت و امنیت نیز معنا و مفهوم و حقیقت خویش را باز می‌یابند و جز با این نگرش همه جانبه به انسان، و در کنار هم چیدن اجزای حقیقی او در برابر هم، نمی‌توان به تعبیر رؤیای همیشگی انسان در تأسیس آرمان شهر انسانی پرداخت.

۱. روزه دوپاسکیه، اسلام و بحران عصر ما، ترجمه دکتر حسن حبیبی، ص ۱۸-۲۱.

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

۳. همان، ص ۱۲۳.

۴. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۳۷۴.

۵. مدینه علم: دوره ظهور، دوران گسترش علم و دانایی است و مدینه فاضله اسلامی، مدینه العلم است. با آمدن آن منجی حقیقی، همان‌گونه که ظلم و بیداد جای خود را به عدل و دادگری می‌سپارد و همان‌گونه که نابسامانی‌های مختلف اجتماعی به سامان می‌گراید، به همان ترتیب نیز، دانایی و فرزاندگی بدیلِ جهل و نادانی می‌گردد و جهان از نور عقل و دانش آکنده می‌گردد.^۱

او، می‌آید تا همان‌طور که جهان را لبریز از عدالت می‌سازد، از دانایی و فرزاندگی نیز سیراب سازد. نیروهای عقلانی توده‌ها را تمرکز بخشد و خرده‌ها و دریافت‌های آنان را به کمال رساند. علوم و دانش‌هایی که در طول اعصار و قرون در پشت پرده‌ها، مکنون مانده، پراکنده سازد و مرزهای دانایی و یادگیری را تا سرپرده‌ی منازل و تا اعماق وجود تک تک انسان‌ها، اعم از زن و مرد گسترش بخشد.^۲

۶. مدینه مستضعفان: از ویژگی‌های بسیار مهم در عصر ظهور، جا به جایی قدرت و تغییر در ساختار آن است. حکومت در مدینه فاضله، به دست توده‌های محروم و مستضعف جامعه است. آنان که پیش از ظهور، بار سنگین فقر و بی‌چارگی و نامردمی را تحمل کرده‌اند و اکنون در راستای اجرای عدالت باید به حق مسلم خویش در وراثت و پیشوایی زمین دست یابند.^۳

بدین سان، بهشت زمینی در عالم خارج واقعیت می‌یابد. با سیراب شدن زمین از عدالت، با برخورداری همگان از رفاه و آسایش و امنیت، با اتساع وجودی انسان و باز-یابی تمامی ابعاد وجودی وی در ظرف تربیت و پرورش، با گسترش علم و فرزاندگی، با مشارکت توده‌های محروم در امر تصمیم‌گیری و تغییر ساختار سیاسی جامعه و با... آنچه گذشت، برجسته‌ترین ویژگی‌های مدینه موعود در عصر ظهور است که می‌توان در

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۷۵.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۳۹.

۳. قصص (۲۸) آیه ۵.

فرصت‌های بلندتر بر شمار عناوین اصلی و یا زیر مجموعه‌های آنها افزود، لیکن در این مجال، به همین مختصر بسنده می‌کنیم.

پایان سخن:

دانستیم که اندیشه «مدینه فاضله» در ظرف تفکر گذشتگان به هیچ وجه با ملاحظات انسان‌گرایانه همراه نبوده است. نه این که انسان در نمودار اندیشه آنان جای‌گاهی نداشته، بلکه به این معنا که او مرکز توجه و اعتنا نبوده است. بنابراین، مدینه فاضله در منظر دید آنان، بیش از آن که صبغه‌ای انسانی داشته باشد، چهره‌ای سیاسی، اخلاقی و یا فلسفی می‌یابد.

در قرائت عصر جدید، این معنا، کاملاً واژگونه می‌گردد. از دوره رنسانس به این سو، که انسان به عنوان مهم‌ترین آرمان تمدن جدید، محیط توجه و اعتنا را می‌پوشاند، تفاسیر نویی نیز به آرمان شهر انسانی ارائه می‌گردد. محور این تفاسیر را نوعی فلسفه انسان‌گرا تشکیل می‌دهد که از طرفی با اندیشه استغنائی از مذهب و بلکه، اندیشه مذهب‌پیرایی همراه و قرین بوده و از طرف دیگر، تنها به بهزیستی دنیوی انسان توجه داشته و پیشرفت و تعالی وی را در بُعد مادی می‌جوید. بنابراین، مدینه فاضله در نگاه متأخران، در واقع، شهر رفاه و آسایش انسان است، اما در راه کسب این مهم، فقط، به بُعد خاکی انسان توجه می‌شود. پیشرفت و ترقی مادی به عنوان یک اصل مسلم شمرده می‌شود و همه چیز در ذیل آن، ملاحظه می‌گردد. این نوع اندیشه، چند قرن است که سیطره خویش را بر محیط باورهای انسان غربی گسترده است و اگر چه او، به واقع، به بسیاری از آنچه در صدد بوده، دست یافته است، اما، به هیچ وجه، رؤیای همیشگی خود را محقق نمی‌بیند. در مقابل، دیدیم که در اندیشه جامع دینی، ما بر یگانگی دنیا و آخرت و جسم و جان انگشت تأکید می‌نهمیم و جای‌گاه و احکام این امور را از هم تفکیک نمی‌سازیم. به انسان، به عنوان یک واحد حقیقی نظر داریم و در هر طرح و برنامه، رشد موازی و متوازن او را پی می‌جویم.

در مدینه فاضله اسلامی، در سرلوحه طرح و برنامه آسمانی آن، با کمال شگفتی، با یک آرزوی زمینی روبه‌رو می‌شویم، با عدالت و در کنار آن، رفاه و آسایش و امنیت و برخورداری از مواهب طبیعی.

حجم اعتنای تعالیم دینی به این مسائل، در مسئله ظهور و مهدویت، برای انسان مذهبی که همیشه بر تقابل و دوگانگی دنیا و آخرت، صمیمانه پای می‌فشرد، آن قدر با اهمیت و هیجان‌انگیز است که وی را دچار گیجی و تردید می‌سازد، اما به واقع، چنین است. تعالیم دینی، در زندگی زمینی ما مصرانه ادعای دخالت و تصمیم‌گیری دارند و آرزوهای زمینی ما به‌طور جدی، مورد توجه آنها است. اما این همه را در مصاحبت با دیگر ابعاد وجودی انسان می‌طلبند. بر این اساس است که مدینه فاضله اسلامی، علاوه بر این که مدینه عدالت، رفاه و امنیت است، مدینه علم، عقلانیت، تربیت و انسان‌پروری نیز هست؛ یعنی همان عناصری که نبود آنها در تفکر مذهب پیرای غربی، باعث پدیدگشتن بحران جدید تمدن غرب گشته است و این تمدن را علی‌رغم پیشرفت‌های چشم‌گیر مادی، در مسیر تحقق سعادت انسانی ناکام گذارده است.

ویل دورانت تمدن نوین بزرگ غربی، در همین خصوص چنین می‌نویسد:

مدینه فاضله تحقق یافته است، ولی فقط در عالم خارج [از ما]... ما قدرت خود را صد برابر کرده‌ایم و بر بالای خود صدها ذراع افزوده‌ایم، ولی طرح‌ها و نقشه‌های ما به پستی و تنگی زمانی است که در جهل و آلودگی به سر می‌بردیم. ما از لحاظ روحی کوتاه‌قدانی هستیم در قالب‌های بسیار بزرگ. مدینه فاضله در همه جا آمده است، به جز در روح انسان. با این همه، این مدینه فاضله کوچکی که اکنون با رؤیای قابل اغماض می‌خواهیم بنا کنیم، نمی‌خواهد طبیعت را از نو بسازد و نمی‌خواهد تسلط انسان را بر طبیعت بگستراند [زیرا این بهشت منظور نظر بیکن بود و تحقق یافته است] بلکه می‌خواهد که خود را از نو بسازیم و نفوس با اراده‌ای درست کنیم که برای زندگی در عالم بهتری شایسته باشند و به صفای دانش ما و به نیروی قدرت ما باشند و چون مایه

ویرانی مدینه فاضله «طبیعت بشری» و جهل انسان است، ما نخست خواهیم خواست که دل‌ها و نفوس خود را تصفیه کنیم! شاید امور دیگر، در نتیجه به دنبال آن بیاید... (به طور کلی) معلوم شد که مقصود بنای یک مدینه فاضله مکانیکی یا بهشتی برای راهروان پیاده و مسافران هواپیما نیست، بلکه امر اساسی‌تری در نظر است و آن بالا بردن صفات اخلاقی و جسمی و معنوی مردم است. نسلی که محصول و نتیجه این اقدامات و پیشنهادها باشند می‌تواند مدینه فاضله را بنا کند^۱.

در ارزیابی سخنان گذشته چنین می‌توان نتیجه گرفت که تفکر دینی نیز، تفکری انسان‌گراست. با این تفاوت که انسان‌گرایی دینی، متکی بر یک انسان‌شناسی درست و صحیح است، اما انسان‌گرایی غربی متکی بر یک انسان‌شناسی اتر و نادرست بود. به همین دلیل در بخش‌های گذشته از تفکر مستتر در تمدن غرب، با عنوان «انسان‌گرایی نسیان‌گرایانه» یا «انسان‌مداری واژگونه» یاد کردیم.

در انتهای نوشتار، تأکید می‌کنیم که در بحث «توسعه اسلامی» به طور کامل می‌توان از ویژگی‌هایی که در مورد مدینه فاضله اسلامی بر شمردیم، استفاده کرد و اگر چه مطالب عنوان شده بیشتر، جنبه کیفی داشت، لیکن می‌توان با مشارکت صاحب نظران در زمینه‌های مختلف، به ویژه در زمینه جامعه‌شناسی و اقتصاد بر ظروف کمی آن نیز دست یافت.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه زریاب خوبی، ص ۳۶۴-۳۶۷.

بررسی نشانه‌های ظهور*

اسماعیل اسماعیلی

اعتقاد به آمدن مصلح کل در آخرالزمان، ریشه در دل تاریخ دارد و مخصوص به اسلام و تشیع نیست. کم و بیش، همه ادیان الهی، صرف نظر از نوع جهان بینی و اختلاف‌هایی که در ویژگی‌های منجی موعود دارند، نوید آمدن وی را داده‌اند و برای او نشانه‌هایی یاد کرده‌اند.

کلیت این مسئله، آن قدر روشن است که آیین‌هایی قدیمی: برهمنی، بودایی و... انتظار ظهور منجی دارند و نشانه‌هایی را بر نزدیک بودن ظهور وی، در کتاب‌های خویش بیان کرده‌اند. با این حال، هیچ کدام از آیین‌ها و مسلک‌ها، تصویر روشنی از چگونگی قیام و آثار و نشانه‌های نزدیک شدن ظهور ارائه نداده‌اند.^۱

در اسلام، ظهور مصلح بزرگ، در آخرالزمان و در شرایطی که بشر در آتش ظلم و فساد می‌سوزد، امری مسلم و اعتقاد به آن، از ضروریات دین به شمار می‌رود. در اسلام، به ویژه تشیع بر خلاف ادیان و مذاهب دیگر، از ظهور مهدی موعود علیه السلام تفسیر روشنی ارائه شده و چگونگی قیام و حوادثی که به عنوان نشانه نزدیک شدن ظهور رخ خواهد داد، به شرح، بیان شده است:

اکنون این پرسش‌ها مطرح است:

* سطح: تخصصی، نشریه حوزه، تیر ۱۳۷۴.

۱. عهد عتیق، مزامیر، مزمور ۹۶؛ عهد جدید، انجیل متی، باب ۲۴.

آیا برای پیدایش این انقلاب بزرگ، که همه جهان را فرا می‌گیرد، نشانه‌ای وجود دارد؟ مردم از کجا و چگونه مهدی موعود را بشناسند و بر چه اساس و با چه وسیله‌ای مدعیان دروغین را از مهدی حقیقی باز شناسند؟ چه بسا افرادی به انگیزه‌های مادی و دست یافتن به حکومت و قدرت، به دروغ به چنین ادّعایی دست زنند، چنان‌که در طول دوره ۱۴۰۰ ساله غیبت، بارها چنین مدعیانی پیدا شده‌اند.

از این گذشته، مردمی که بی‌صبرانه در انتظار ظهور قائم علیه السلام و نجات بشر از ظلم و ستم، به سر می‌برند، وظیفه دارند خود را برای یاری آن حضرت آماده سازند، از کجا بفهمند که زمان موعود نزدیک شده و هنگام ظهور فرا رسیده است؟

آیا این انقلاب بزرگ، ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود، یا با حوادث و جریان‌هایی، کم‌کم زمینه آن فراهم می‌گردد. برای آن که مسلمانان پاسخ روشنی از این پرسش‌ها داشته باشند و مهدی موعود را به درستی بشناسند، لازم بود خصوصیات وی، بستر زمانی ظهور، چگونگی قیام، مخالفان، یاران، رخدادهایی که پیش و یا در آستانه ظهور اتفاق می‌افتد، میزان ارتباط آن‌ها، موضع‌گیری مردم در برابر آن‌ها و... به درستی روشن گردد، تا مردم با بیداری و هوشیاری کامل، منتظر قیام مهدی علیه السلام بمانند و یاران و دشمنان وی را به خوبی بشناسند و فریب مدعیان دروغین را نخورند.^۱

بر این اساس، ما در این نوشتار نگاهی داریم به نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام و بررسی میزان اعتبار و چگونگی تحقق آن‌ها، ولی پیش از آن، یادآوری چند نکته را لازم می‌دانیم:

۱. منظور از نشانه‌های ظهور

آن دسته از رخدادهای که بر اساس پیش‌بینی معصومان علیهم السلام پیش و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام پدید خواهند آمد، نشانه‌های ظهورند. تحقق هر یک از این نشانه‌ها،

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲؛ جمعی از نویسندگان، بقیة الله، ص ۱۶۹.

نویدی از نزدیک‌تر شدن ظهور قائم عجله است؛ به گونه‌ای که با تحقق مجموعه رخداد‌های پیش‌گویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی عجله قیام خواهد کرد.

پس پدیدار شدن یک و یا چند نشانه از مجموعه نشانه‌های ظهور، چیزی جز نزدیک‌تر شدن زمان ظهور را نمی‌رساند. البته بسیاری از حوادث و تحولاتی را که امامان عجله وقوع آن‌ها را در دوران غیبت کبری پیش بینی کرده‌اند، یا شماری از آن‌ها را به عنوان نشانه ظهور معرفی کرده‌اند، به وقوع پیوسته‌اند.

مثلاً، در روایات، از اختلاف در میان امت اسلام^۱، انحراف بنی عباس و از هم گسستن حکومت آنان^۲، جنگ‌های صلیبی^۳، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان^۴، در آمدن پرچم‌های سیاه از ناحیه خراسان^۵، خروج مغربی در مصر و تشکیل دولت فاطمیان^۶، وارد شدن ترک‌ها در منطقه جزیره، واقع در بین‌النهرین و عراق امروزی^۷، وارد شدن رومیان در منطقه رمله و شام^۸، رها شدن کشورهای عرب از قید استعمار^۹، بالا آمدن آب دجله و سرازیر شدن آن به کوچه‌های کوفه^{۱۰}، بسته شدن پل بر روی دجله بین بغداد و کرخ^{۱۱}، اختلاف بین شرق و غرب و جنگ و خون‌ریزی فراوان، بین آنان^{۱۲} و...^{۱۳}، خبر داده شده که ظاهراً همه، یا بسیاری از آن‌ها تا به حال، رخ داده‌اند. اما باید توجه داشت که:

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۵۵.

۳. ابوداؤد سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن ابی داؤود، ج ۴، ص ۱۰۹، ح ۴۲۹۲.

۴. همان.

۵. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵.

۶. سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الکبری، ج ۲، ص ۴۷۲.

۷. همان.

۸. همان.

۹. همان.

۱۰. همان، ص ۴۷۴.

۱۱. همان.

۱۲. همان، ص ۴۵۹.

۱۳. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۴۷-۲۸۳.

اولاً، معلوم نیست که مراد از این حوادث، همان رویدادی باشد که در روایات آمده است. ثانیاً، پیش‌بینی چنین اموری، به معنای آن نیست که این‌ها نشانه حتمی ظهورند، بلکه همه و یا بسیاری از آن‌ها، صرفاً رخدادهایی‌اند که امامان علیهم‌السلام از وقوع آن‌ها در آینده خبر داده‌اند.

ثالثاً، بر فرض، در روایات از برخی از این‌ها به عنوان نشانه ظهور یاد شده باشد، از کجا معلوم که منظور ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام باشد؟

۲. منظور از قائم

پیش‌گویی‌های معصومان علیهم‌السلام در مورد رخدادهای دوران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عباس و چگونگی فروپاشی آن‌ها و حرکت‌هایی که علیه آن‌ها شکل می‌گیرد و... گرچه، گاه به عنوان نشانه‌های ظهور بیان شده، ولی الزاماً منظور از ظهور، ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام نیست، بلکه نشانه ظهور فرج و گشایش در کار شیعه و زندگی آنان است، چنان که تعبیر «قائم» در همه جا، به معنای قیام حضرت مهدی علیه‌السلام نیست، بلکه در شرایط اختناق و دیکتاتوری خشن بنی‌امیه و بنی‌عباس و چیرگی افرادی که از سر عناد با اولاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از هیچ شکنجه‌ای کوتاهی نمی‌کردند، مجالی برای ائمه علیهم‌السلام و شیعیان آنان نبود که به وظایف خویش، در جهت احیای اسلام و مسلمانان اقدام کنند. در این شرایط، ایجاد رخنه و اختلاف بین آنان و شکل‌گیری حرکت‌ها علیه آن‌ها و در نتیجه ضعف یا فروپاشی آنان، به منزله گشایشی بود که برای شیعیان پیش می‌آمد، تا برای مدتی گرچه اندک، آسوده شوند و از فشارها و زندان‌ها و تعقیب‌ها در امان بمانند. امامان علیهم‌السلام نیز این فرصت را می‌یافتند تا به سازماندهی شیعیان و احیای فرهنگ و میراث اهل بیت علیهم‌السلام بپردازند.

یادآوری: در دوران سیاه حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس، ده‌ها قیام و انقلاب کوچک و بزرگ توسط شیعیان و طرفداران اهل بیت و بیشتر علویان، علیه آنان به وقوع پیوست که برخی از آن‌ها، هم‌چون قیام زید بن علی به گونه‌ای مورد تأیید امامان علیهم‌السلام واقع شد.

از روایات استفاده می‌شود که تعبیر «قائما» بر برخی از این قیام‌ها و یا حرکت‌هایی که خود ائمه علیهم‌السلام زمینه آن را فراهم می‌ساخته‌اند، اطلاق شده است و از پیش‌گویی این‌گونه حوادث، به عنوان «علامات فرج» یاد شده است.^۱

بر این اساس، منظور از «قائم» در بسیاری از این روایات، ظاهراً مهدی موعود علیه‌السلام نیست، بلکه مراد قیام‌کننده به حق است. ثقة الاسلام کلینی در کافی، بابی را گشوده با این عنوان «فی انّ الا ئمه علیهم‌السلام کلهم قائمون بأمر الله»^۲ که بیانگر آن است که لفظ «قائم» مخصوص و منحصر به امام زمان علیه‌السلام نیست.

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر آیه ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۳ می‌فرماید:

امامهم الذی بین اظهرهم و هو قائم اهل زمانه؛^۴

پیشوای آنان که در پیشاپیش آنان حرکت می‌کند و او قیام‌کننده اهل زمان خود است.

یا می‌فرماید:

کلّنا قائم بأمر الله واحد بعد واحد، حتی یجئنی صاحب السیف، فاذا جاء صاحب السیف جاء بأمر غیر الذی کان؛^۵

همه ما، یکی پس از دیگری قیام‌کننده به حکم خداییم، تا وقتی که صاحب شمشیر بیاید، پس آن‌گاه که صاحب شمشیر آمد، با حکمی غیر از آنچه بوده، بیاید.

از تعبیرهای «هو قائم اهل زمانه» «کلّنا قائم بأمر الله» و... در این روایات استفاده می‌شود که لفظ «قائم» لزوماً ویژه حضرت مهدی علیه‌السلام نیست و شامل هر قیام‌کننده‌ای می‌شود؛ هر کس که انقلاب کند و مردم را به قیام علیه ظلم و بیداد فراخواند «قائم» است.^۶ از برخی روایات نیز استفاده می‌شود که بسیاری از امامان علیهم‌السلام خود در صدد قیام

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۱۱.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

۳. اسراء (۱۷) آیه ۷۱.

۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳۷.

۵. همان، ص ۵۳۶.

۶. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۳.

بوده‌اند و به تدارک مقدمات حرکت و تهیه لوازم آن می‌پرداخته‌اند.

امام صادق علیه السلام به مؤمن طاق می‌فرماید:

فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرّات، فأذعتموه، فأخره الله؛^۱

به خدا سوگند! این امر [قیام] سه مرتبه نزدیک بود آغاز گردد و شما آن را تباه ساختید،

پس خداوند آن را به تأخیر انداخت.

ظاهراً منظور از جمله «هذا الأمر» قیام علیه حاکمان بنی‌امیه و یا بنی‌عباس است که شرایط آن فراهم می‌شد، ولی سستی اصحاب و عدم رازداری آنان و یا بروز مشکلات دیگر، سبب به تأخیر افتادن آن شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای حوادث و وقایع دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس را برمی‌شمرد و یاران خویش را از چیزهایی که پس از وی، تا هنگام ظهور قائم علیه السلام واقع می‌شوند، با خبر ساخت و آن‌گاه فرمود:

«إذا قام القائم بخراسان و غلب على أرض كرمان و الملتان و جاز جزيرة بني كاوان، و قام منّا قائم بجيلان و أجابته للآبر و الديلم... ثم يقوم القائم المامول...»^۲

هنگامی که قائم در خراسان قیام کند و بر سرزمین کوفه یا کرمان و ملتان^۳، چیره شود و از منطقه جزیره بنی‌کاوان^۴ نیز بگذرد و قیام‌کننده‌ای از ما در سرزمین گیلان قیام کند و ساکنان سرزمین‌های «آبر»^۵ و «دیلیم» دعوت وی را اجابت کنند... آن‌گاه قائم مورد امید و انتظار ما قیام خواهد کرد.

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۰۷-۳۰۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵.

۳. نام شهری است در هند و در نزدیکی غزنه [غزنه اکنون در افغانستان واقع است] که مردمان آن از دیرباز مسلمان بوده‌اند. «ر. ک: مرصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۰۵».

۴. جزیره کاوان، یا جزیره بنی‌کاوان، جزیره بزرگی بوده در خلیج فارس، بین عمان و بحرین که دارای روستاها و کشتزارهایی بوده و اکنون مخروبه است. «ر. ک: همان، ج ۱، ص ۳۳۳».

۵. «آبر» یکی از روستاهای سجستان است. «ر. ک: همان، ج ۱، ص ۱۱».

در این حدیث، چند بار کلمه «قائم» به کار رفته و روشن است که منظور از «قائم» به خراسان» و «قائم بجیلان» مهدی موعود نیست، چه آن که برابر این روایت، پس از قیام این‌ها قائم اصلی، حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کند.

جالب این‌جاست که از قیام‌کننده در منطقه گیلان، که احتمال می‌رود اشاره به حرکت‌های علویان و شیعیان در آن منطقه باشد، به عنوان «قام منا قائم» یاد شده است.

بر این اساس، گروهی از عالمان شیعه، احتمال داده‌اند: چنگیزخان مغول که از منطقه خراسان بزرگ خروج کرد و بخش‌های زیادی از سرزمین‌های تحت سیطره خوارزمشاهیان و بنی‌عباس را به تصرف خویش در آورد^۱، و نیز نواده وی هلاکو خان - که در سال ۶۵۶ ه. ق. بر مرکز خلافت عباسیان هجوم برد و خلیفه عباسی مستعصم را کشت، در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را برای همیشه بر انداخت -^۲ همان فردی می‌باشد که در روایت از قیام وی در خراسان خبر داده شده است.

یا شاه اسماعیل صفوی، که بنیان‌گذار سلسله صفویه است و در سال ۹۰۸ ه. ق. حکومت را به دست گرفت و به ترویج مذهب شیعه پرداخت «قائم بجیلان» دانسته‌اند^۳. به باور اینان، از آن جهت که شاه صفوی در آن شرایط سخت حاکمیت حاکمان متعصب سنی مذهب و در روزگار غربت تشیع، به حمایت از مذهب شیعه پرداخت و خود نیز از تبار علویان بود، به عنوان «قائم منا» ذکر شده است.

بنابر این بسیاری از حوادث که در روایات از وقوع آن خبر داده شده، به ویژه رخدادهای دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، در حقیقت نشانه‌های «فرج» در کار شیعیان و قیام امامان علیهم السلام و یا سرداران علوی و... است، نه ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

۱. محمد معین، فرهنگ معین، ج ۵، ص ۴۴۵.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۳۱۳.

۳. جیلان، همان گیلان است که نام سرزمین وسیعی از کرانه‌های بحر خزر است که شامل شهرهای زیادی از منطقه طبرستان می‌شود. ر.ک: مراد الاطلاع، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. نشانه‌های برپایی قیامت

در منابع روایی، از برخی نشانه‌های ظهور، به عنوان نشانه‌های برپایی قیامت و «اشراط الساعة» یاد شده است: خروج دجال، آشکار شدن خورشید در ناحیه مغرب، نزول عیسی علیه السلام از آسمان و ...

این، در روایات اهل سنت، بیشتر به چشم می‌خورد^۱.

به نظر می‌رسد روایاتی که نشانه‌های ظهور و نیز روایاتی که نشانه‌های برپایی قیامت را بر می‌شمارند، در هم آمیخته شده باشند و در برخی موارد جا به جایی پیش آمده باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

عشر قبل الساعة لا بد منها، السفیانی، و الدجال و الدخان و الدابة و خروج القائم و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی علیه السلام و خسف بالشرق و خسف بجزیره العرب و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المحشر^۲؛
ده چیز، پیش از برپایی قیامت، به ناگزیر رخ خواهد داد: خروج سفیانی و دجال، پیدا شدن دود و چهار پا، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان و فرورفتن (در زمین) در ناحیه مشرق و فرورفتن در منطقه جزیره العرب و آتشی که از انتهای عدن بر می‌خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می‌کشاند.

برابر این حدیث، خروج سفیانی، دجال، طلوع خورشید از مغرب، فرود آمدن مسیح علیه السلام از آسمان و ... از نشانه‌های قیامت است و حال آن که در روایات دیگر، آن‌ها به روشنی از نشانه‌های ظهور معرفی شده‌اند. البته نشانه‌هایی، هم‌چون خروج دجال و

۱. حسام‌الدین هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۴۸، ۳۸۶؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۹۴-۱۲۵؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۷۰؛ رکشف الغمه فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۲۸۱.
۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۳۶.

سفیانی، بیشتر در منابع عامه به عنوان علامت قیامت و در منابع شیعه، به عنوان علامت ظهور قائم آمده است.

روشن است که مشروط کردن برپایی قیامت به پدیدار شدن این حوادث و قرار دادن نشانه ظهور از نشانه‌های برپایی قیامت، به مقصود ما ضرری نمی‌زند، زیرا همه این رخدادها که از وقوع آنها خبر داده شده، چه به عنوان نشانه‌های ظهور و چه به عنوان نشانه‌های قیامت، پیش از برپایی قیامت، هر چند با فاصله زیاد، واقع خواهند شد. با این حساب، آنچه در طول دوره غیبت کبری، واقع شود؛ به‌طور طبیعی، پیش از برپایی قیامت واقع شده و در نتیجه، از نشانه‌های قیامت است.^۱

بر این اساس، همه نشانه‌های ظهور، به‌گونه‌ای نشانه‌های قیامت هم هستند، ولی همه نشانه‌های قیامت نشانه‌های ظهور نمی‌توانند باشند، زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام واقع شوند.

برخی برای بازشناسی نشانه‌های ظهور از نشانه‌های قیامت، با استناد به این که دوره غیبت، روزگار سختی و محنت است و پس از ظهور، برابر روایات قطعی، جهان پر از عدل و داد می‌شود و دوران رفاه و امنیت و عدالت فرامی‌رسد و تا برپایی قیامت ادامه می‌یابد، قاعده‌ای بیان کرده‌اند:

قاعده کلی آن است که حوادث مربوط به دوران فتنه و انحراف ناشی از امتحان الهی و خالص ساختن مردم و پیامدهای آن، مقدم بر ظهور است. بر این اساس، هر روایتی که نشان دهنده روزگار خوبی و عدالت و تأمین رفاه و آسایش باشد، مربوط به دوران پس از ظهور و نشانه برپایی قیامت است و از نشانه‌های نزدیک شدن ظهور قائم علیه السلام، نمی‌تواند باشد.^۲

از این روی برابر این قاعده؛ بسیاری از رخدادها و نشانه‌ها که در منابع روایی، به ویژه منابع روایی اهل سنت و در کتاب‌های «ملاحم و فتن» تحت عنوان: «اشتراط السّاعة»

۱. تاریخ الغیبه الکبری، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۷۶.

بیان شده^۱ و حاکی از وقوع جنگ‌ها، آشفتگی‌ها، نابسامانی‌ها و در هم ریخته شدن‌هاست، می‌باید پیش از ظهور مهدی علیه السلام واقع شوند؛ زیرا آن‌ها پیش از این که علامت قیامت باشند، علامت ظهورند.^۲

۴. احتمال جعل و تحریف

حدیث‌های فراوانی در مورد نشانه‌های ظهور، در منابع روایی وجود دارد، اسناد این روایات، بیشتر ضعیف و غیر قابل اعتمادند. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم را ندارند و پاره‌ای از آن‌ها مصحف و مغلوط هستند.

به نظر می‌رسد، اهمیت بسیار مهدویت، از یک سو و علاقه‌مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و پدیدار شدن نشانه‌های ظهور مهدی علیه السلام از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان، به ویژه حاکمان ستم، وسوسه شوند که در جهت بر آوردن منافع سیاسی خویش، تغییرهایی را در روایات به وجود آورند. به ویژه وجود این واقعیت که اساساً افراد عادی و معمولی، در برابر اموری که دور از حیطه قدرت آنان و به مظاهر غیبی و مربوط به سرنوشت آنان است، هر چند ساختگی و دروغ هم باشند، جرأت و جسارت تفکر و مخالفت با آن را ندارند و جز تسلیم در برابر اموری که به شکلی بر آنان مجهول است، راهی برای خود نمی‌بینند.^۳

برخی نیز برای موجه جلوه دادن کار خویش و این که فعالیت‌ها و ادعاهای آنان پیش بینی شده، دست به جعل و تحریف زده‌اند؛ مثلاً در تاریخ به افرادی بر می‌خوریم که به همین انگیزه، خود را سفیانی معرفی کرده‌اند، چنان‌که علی بن عبدالله بن خالد، در سال ۱۵۹ هـ.ق. ادعا کرد که همان سفیانی موعود اوست^۴؛ و در سال ۲۹۴ هـ.ق. نیز فرد دیگری

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۷؛ حسام‌الدین هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۰۵.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

۳. دوانی، مقاله نور مهدی، ص ۷۰؛ ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۰.

۴. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۷، ص ۲۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۲۴۹؛ خیرالدین زرکلی، الاعلام، ج ۴، ص ۳۰۳.

مدعی شد که سفیانی است^۱. و هر یک، برای درست جلوه دادن ادعای خویش، دست به شورش‌هایی نیز زده‌اند.

از این روی گروهی از اهل نظر، روایات سفیانی را که از نشانه‌های ظهور است، مجعول دست خالد بن یزید دانسته و گفته‌اند: چون وی می‌خواست زمینه را برای حکومت فرزندش فراهم کند و حکومت را که به چنگ مروانیان افتاده بود، دوباره به خاندان معاویه بازگرداند، دست به جعل چنین روایاتی زد.

خالد بن یزید، از این که می‌دید به آسانی پیش از وی، خلافت به دست بنی مروان افتاده است، سخت آزرده خاطر بود؛ از این روی ادعای سفیانی بودن فردی از تیره خویش را راهی به سوی دست‌یابی مجدد به قدرت و نیز موجب تسلائی دل خویش و روحیه دادن به بنی سفیان می‌دانست. او تصور می‌کرد که مردم، چون خروج سفیانی را از نشانه‌های ظهور و امری حتمی الوقوع می‌دانند، ناگزیر در برابر ادعای چنین امری، تسلیم می‌گردند. در منابع عامه، روایتی است که می‌گوید:

«سفیانی، از فرزندان خالد بن یزید است.»^۲ به احتمال زیاد، این روایت را خود وی جعل کرده، تا مستمسکی برای طرح ادعای نوه‌اش، علی بن عبدالله، باشد.

ابوالفرج اصفهانی تصریح می‌کند: خالد بن یزید، مردی عالم و شاعر بوده و در باره‌اش گفته شده: «جاعل روایت سفیانی است.»^۳

چنین ادعاهایی، به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد مسئله سوء استفاده از نشانه‌های ظهور و جعل و تحریف آن‌ها، مطرح بوده است.

نمونه دیگر، داستان کشتن نفس زکیه است. خاندان بنی عباس، به ویژه منصور و برادرش سفاح، تلاش فراوان کردند تا از وجود محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه،

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵۳.

۲. لطف‌الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۸.

۳. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۳۴۲.

بهره برداری سیاسی کنند و برای خویش، در میان مردم موقعیت و قدرتی دست و پا کنند. در نظر منصور و برادرش سفاح، دامن زدن به شایعه مهدویت وی و برابر کردن نشانه‌های ظهور بر وی، تنها راه غلبه بر بنی‌امیه بود.

ابوالفرج اصفهانی روایتی را به نقل از ابو هریره آورده که می‌گوید:

«نامش مهدی محمد بن عبدالله است و در زبانش کندی و لکنت است.^۱»

این روایت، به احتمال زیاد بدان دلیل جعل شده که محمد بن عبد الله، یا همان نفس زکیه، به کندی و دشواری سخن می‌گفته و نمی‌توانسته همه کلمه‌ها را خوب ادا کند. وجود جمله «اسم ابیه اسم ابی» در برخی از کتاب‌های عامه، در ضمن روایت معروف *يملاء الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً*^۲، بدین معنا که نام پدر حضرت مهدی علیه السلام، «عبد الله» است، به احتمال زیاد از ترفندهای حاکمان بنی‌عباس باشد که در راستای همان هدف‌های سیاسی جعل شده است، زیرا نام پدر مهدی علیه السلام به طور قطع «حسن» است و در این هیچ ابهام و تردیدی نیست. با توجه به این که در نقل‌های گوناگون عامه و خاصه، جمله «اسم ابیه اسم ابی» در روایت وجود ندارد.^۳

اینک، با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه‌های ظهور رو به روییم که دست کم، شماری از آن‌ها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه در میان حجم عظیمی از کتاب‌هایی که در مورد مهدویت و نشانه‌های ظهور تألیف شده‌اند^۴، کتاب‌هایی وجود دارد که از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض به این امر دامن زده‌اند. سید جعفر مرتضی عاملی، برخی از این کتاب‌ها را با مشخص نمودن برخی

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۶۴.

۲. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶-۱۰۹.

۳. محمد بن عیسی بن سوره، *الجامع الصحیح*، معروف به سنن ترمذی، تحقیق ابراهیم عطّار، ج ۴، ص ۵۰۵؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۶.

۴. در کتاب *معجم احادیث المهدی* از بیش از چهار صد منبع شیعه و سنی، که مجلدات آن به هزار جلد می‌رسد، این روایات گردآمده است. در ک: مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی، ص ۲۰۳.

موارد تحریف آشکار در آن‌ها، نشان داده است.^۱

البته برخی با گردآوری این روایات خواسته‌اند که اصل این روایات بمانند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی علیه السلام اتفاق دارند.

علامه مجلسی در ذیل روایت طولانی که در مورد نشانه‌های ظهور آورده، می‌نویسد:
 انما اوردت هذا الخبر مع كونه مصححاً مغلوطاً و كونه سنده منتهياً الى شر خلق
 الله عمر بن سعد لعنه الله لأشتماله على الاخبار بالقائم عليه السلام ليعلم تواطؤ
 المخالف و المؤالف عليه صلوات الله.^۲

این روایت را، با آن که متن آن تغییر یافته و اشتباه دارد و سند آن، به بدترین خلق خدا عمر بن سعد - لعنة الله عليه - منتهی می‌گردد آوردم، زیرا در برگزیده اخباری از حضرت مهدی علیه السلام است، تا آن که اتفاق مخالف و موافق در مورد وی دانسته گردد.

همان‌گونه که مرحوم مجلسی تصریح کرده، در سلسله اسناد این روایت، بیشتر راویانی قرار دارند که ناشناخته، ضعیف، دروغ‌گو و جعل‌کننده‌اند و روایت آنان اعتباری ندارد. افزون بر این بسیاری از نشانه‌ها در روایات مرسله بیان شده، که نمی‌تواند مستند قرار گیرد؛ با این حال در دسته‌ای از نشانه‌ها، به ویژه نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور، شمار روایات به قدری زیاد است که برخی ادعای مستفیض و متواتر بودن آنها را کرده‌اند.^۳

از این روی اصل وجود این دسته از نشانه‌ها اجمالاً مسلم است، هر چند جزئیات آنها جای بحث و تأمل دارد، زیرا گاه برخی از آن‌ها و حتی برخی از نشانه‌ها، به گونه‌ای بیان شده‌اند که با قواعد علمی، سازگار نمی‌باشند.

صاحب کشف الغمه پس از آن که عبارت شیخ مفید را در مورد بر شمردن تعداد

۱. سید جعفر مرتضی عاملی، علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، ص ۷۹.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ (چاپ شده در مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۱۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید) ص ۳۶۸؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۷.

۳. نعمانی، الغیبه، ص ۱۸۲.

زیادی از نشانه‌های ظهور آورده، می‌نویسد:

لاریب انّ هذه الحوادث فيها ما يحيله العقل و فيها ما يحيله المنجمون، ولهذا اعتذر الشيخ المفيد؛ في آخر ایراده لها، والذي أراه أنّه اذا صحت طرق نقلها و كانت منقولة عن النبي ﷺ او الامام ﷺ فحقها ان تتلقى بالقبول لأنها معجزات و المعجزات خوارق للعادات كانشقاق القمر و انقلاب العصا ثعباناً و الله اعلم؛ تردیدی نیست که در بین این نشانه‌ها، حوادثی وجود دارد که عقلاً محال می‌نماید و یا از نظر منجمان تحقق آن‌ها غیر ممکن است. از این روی شیخ مفید، در پایان سخن عذر آورده است. اگر راه‌های این روایات و اسناد آن‌ها، صحیح باشد و از پیامبر و امام ﷺ هم روایت شده باشند، حق مطلب آن است که آن‌ها را تلقی به قبول کنیم، چون معجزه‌اند و معجزه‌ها خارق‌العاده‌اند، هم‌چون شکافته شدن ماه به دست پیامبر ﷺ و تبدیل عصا به اژدها (به دست حضرت موسی) و خدا بهتر می‌داند.

ظاهراً منظور از عذر آوردن شیخ مفید، اشاره به این جمله وی باشد که می‌نویسد: «خداوند به آنچه هست، آگاه‌تر است و ما فقط به اساس این که در اصول روایی آمده است، نشانه‌هایی را ذکر کردیم.»^۲

از عبارت شیخ مفید استفاده می‌شود که وی اطمینان به درستی همه این نشانه‌ها نداشته، از این روی با تأکید بر این که: «ما فقط این روایات را آورده‌ایم و خدا بهتر می‌داند» در حقیقت خویش را از التزام به آن، به دور داشته است.

صاحب کشف الغمة، با توجه به تزلزل شیخ مفید می‌گوید: باید اسناد این روایات بررسی شود، اگر مسلم شد از معصوم ﷺ صادر شده و راویان آن‌ها مورد اعتمادند، پذیرفته شود و آن‌هایی که ظاهراً محال به نظر می‌آیند، حمل بر معجزه شوند.

بنابراین، التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه‌های ظهور،

۱. علی بن عیسی بن ابی‌الفتح اربلی، کشف الغمة فی معرفة الاثمة، ج ۳، ص ۲۴۸.

۲. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۰.

احتمال جعل و تحریف و دسیسه‌های دست‌های پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت. البته یاد آوری این نکته نیز ضروری است که وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه‌های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین، به عنوان نمونه نشانه‌ها، هیچ‌گاه دلیل این نمی‌شود که همه روایات از اعتبار بیفتند و یا اصل همه نشانه‌ها زیر سؤال برود. خیر، همان‌گونه که اشاره کردیم، دسته‌ای از این نشانه‌ها مسلم هستند و از آن‌ها سخن خواهیم گفت. هم‌چنین وجود پاره‌ای اشکال‌ها و ضعف‌ها در نشانه‌های ظهور و احتمال تغییر و تحریف آن‌ها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیادان در مورد سفیانی و یا اصل مهدویت، هیچ‌گاه به اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام، آسیبی نمی‌رساند، زیرا اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده و سخن علامه مجلسی که بدان اشاره کردیم نیز، مؤید این مطلب است.

۵. مشخص نبودن زمان ظهور

گرچه اصل ظهور و نشانه‌های نزدیک شدن آن، از امور مسلم و قطعی است، ولی بنا به مصالحی، زمان ظهور مشخص نشده است و هیچ‌کس جز خداوند از وقت دقیق آن آگاه نیست. بارها اصحاب از امامان علیهم السلام در مورد زمان خروج قائم علیه السلام پرسیده‌اند، ولی آنان به صراحت از مشخص کردن آن نهی کرده‌اند و زمان ظهور را هم‌چون علم به قیامت، منحصر به خداوند دانسته‌اند.^۱

و اما وقت خروج علیه السلام فلیس بمعلوم لنا علی وجه التفصیل، بل هو مغیب عنا
الی ان یأذن الله بالفرج؛^۲

و اما زمان ظهور مهدی علیه السلام، به روشنی و به شرح برای ما مشخص نشده است، بلکه او تا آن‌گاه که خداوند اجازه خروج بدهد، از دیدگان ما پنهان است.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۲.

۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۲۵.

فضیل از امام باقر علیه السلام پرسید: آیا برای ظهور وقتی معین شده است؟

امام علیه السلام سه بار فرمود: «کذب الوقاتون»^۱.

نیز آمده است کمیت از آن حضرت پرسید:

چه وقت حضرت مهدی علیه السلام ظهور می‌کند؟ امام علیه السلام فرمود:

لقد سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن ذلك فقال إنما مثله كمثل الساعة لا تأتیکم الا بغتة^۲؛

از پیامبر صلى الله عليه وآله نیز همین مطلب پرسیده شد. حضرت فرمود: مثل ظهور مهدی علیه السلام هم

چون برپایی قیامت است. (کسی جز خدا از وقت آن آگاه نیست) مهدی نمی‌آید، مگر

ناگهانی.

مقتضای این احادیث و احادیث دیگر نظیر آن‌ها^۳ این است که به هیچ روی، نمی‌توان

وقتی برای ظهور مهدی علیه السلام معین کرد. با توجه به این اصل مسلم، نشانه‌های ظهور، تنها

بیانگر نزدیک شدن زمان ظهورند و بیش از آن، دلالتی ندارند. اگر روایتی باشد که زمان

ظهور را مشخص سازد، ناگزیر باید آن را توجیه کرد و یا به کناری نهاد.

در برخی روایات، به گونه‌ای سربسته و مجمل، به زمان ظهور اشاره شده، ولی بر فرض

درستی آن‌ها، ناسازگاری با قاعده فوق ندارند، زیرا در حقیقت آن‌ها نیز وقتی معین

نمی‌کنند، بلکه به گونه‌ای نشانه‌های ظهور را بیان می‌کنند؛ مثلاً در حدیثی آمده است:

مهدی علیه السلام قیام نمی‌کند، مگر در سال‌های فرد: سال اول، سوم، پنجم، هفتم، و یازدهم و یا

روز شنبه دهم محرم.

و یا: در ۲۳ رمضان منادی ندا می‌دهد و مردم را به سوی مهدی علیه السلام فرامی‌خواند^۴.

در این روایات، گرچه به گونه‌ای به زمان ظهور اشاره شده، ولی با این حال به صورت

جزمی و دقیق زمان ظهور مشخص نشده است. در حقیقت ویژگی‌های آن زمان بیان شده

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۳.

۲. لطف الله صافی گنابگانی، منتخب الاثر، ص ۱۲۴، ۲۲۴، ۲۲۶.

۳. همان.

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹.

است، نه وقت دقیق زمان ظهور. بنابراین، روایات ناسازگاری با اصل قاعده مشخص نبودن زمان ظهور ندارد. البته در برخی روایات، که سند آنها معتبر نیست، به زمان دقیق ظهور اشاره شده، ولی علما به آن اعتنا نکرده و یا آنها را توجیه کرده‌اند. اکنون پس از یادآوری این امور، به تبیین و بررسی نشانه‌های ظهور می‌پردازیم و آن را در چند محور پی می‌گیریم.

شمار نشانه‌های ظهور

در منابع دینی، انبوهی از رخداد‌های طبیعی و غیر طبیعی و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، به عنوان نشانه ظهور یاد شده‌اند. نعمانی، شیخ صدوق (۳۸۱ ه.ق.)، شیخ مفید (۴۱۳ ه.ق.)، شیخ طوسی (۴۶۰ ه.ق.) و (طبرسی ۵۴۸ ه.ق.) از پیشینیان شیعه و بسیاری نیز از پسینیان و معاصران، اخبار مربوط به نشانه‌های ظهور را در کتاب‌های خود گرد آورده‌اند.^۱

شیخ مفید، در آغاز باب «علامات قیام القائم»، با اشاره به اخبار و آثاری که در این مورد از معصومان علیهم‌السلام رسیده است، بیش از پنجاه نشانه را یاد کرده^۲. علامه مجلسی در بحار الانوار، شمار بیشتری را بر شمرده است.^۳

علمای عامه نیز، از جمله: علاء الدین هندی، ابن حجر، سیوطی، و... نشانه‌های ظهور مهدی علیه‌السلام را در کتاب‌های خویش بر شمرده‌اند.^۴

روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه‌ها یکسان نیست؛ برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوارند و بعضی در کتاب‌های عامه و منابع دست دوم

۱. نصف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۲۱-۴۶۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۰-۲۷۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۴۸-۲۰۵ و سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۶-۱۰۹.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸؛ المسائل العشر (چاپ شده در مصنفات شیخ مفید ج ۳) ص ۱۲۲.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۰-۲۷۹.

۴. علاء الدین هندی، البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، ص ۱۲۰-۱۸۳؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۶۱-۱۶۷.

یاد شده‌اند که اعتبار زیادی ندارند. دسته‌ای از این نشانه‌ها، تنها نشانه ظهورند و گروهی، هم نشانه ظهورند و هم برپایی قیامت. برخی نشانه‌های کلی و محوری‌اند و بعضی بیانگر مسائل ریز و جزئی که گاه، همه آن‌ها را می‌توان در عنوان واحدی گرد آورد^۱.

بنابراین، نمی‌توان مشخص کرد که نشانه‌های ظهور چه مقدارند. به فرض که مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این اطمینان را می‌دهند که در آستانه ظهور مهدی موعود، حوادثی رخ خواهد داد. شناخت موارد اصلی و مهم این حوادث، به ویژه نشانه‌های حتمی و چگونگی تحقق و دلالت آن‌ها بر ظهور و مسائل مربوط به آن، چیزی است که ما در این مقال در پی آن هستیم.

نعمانی، در این باره می‌نویسد:

هذه العلامات التي ذكرها الأئمة عليهم السلام مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها و اتفاقها موجبة إلا يظهر القائم إلا بعد مجيئها و كونها اذا كانوا قد أخبروا أن لا بد منها و هم الصادقون... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل و البراهين على ظهور الحق بعدها كما أبطلوا امر التوقيت...^۲؛

این نشانه‌هایی که امامان علیهم السلام فرموده‌اند، با توجه به شمار زیاد آن‌ها و این‌که سلسله اسناد این روایات، به آنان می‌رسد و نیز توجه به این‌که روایات متواترند و مورد اتفاق، سبب می‌گردد که ظهوری در کار نباشد، مگر پس از پدیدار شدن این نشانه‌ها، زیرا امامان علیهم السلام از مسلم بودن پدید آمدن آن‌ها خبر داده‌اند و آنان راست گویند... سپس نشانه‌های پنج‌گانه را که از بزرگ‌ترین نشانه‌ها بر آشکار شدن حق است، مورد تأکید قرار داده‌اند؛ چنان‌که از مشخص ساختن زمان ظهور، نهی کرده‌اند.

در این سخن، نعمانی به فراوانی نشانه‌های ظهور و روایاتی که در این باب رسیده، اشاره روشن می‌کند. در مجموع با توجه به اسناد آن‌ها به معصومان علیهم السلام تحقق آن‌ها را

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۶-۲۶۰؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۰-۲۸۹.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۲.

پیش از ظهور مهدی علیه السلام امری مسلم می‌داند و بر تواتر آن‌ها و مورد اتفاق بودن اخبار نشانه‌های ظهور تأکید می‌ورزد.

انواع نشانه‌های ظهور

همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه‌های ظهور گوناگونند: کلی، جزئی، خاص، مجمل و کنایی، مقید و مشروط به تحقق شرایط دیگر، منفصل و متصل عادی و غیر عادی.

بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آن که بسیاری از آن‌ها نشانه‌های قطعی ظهور نیستند. افزون بر این، از نظر سند و محتوا اشکال دارند و درستی و نادرستی آن‌ها، خیلی روشن نیست. از این روی، ما به چند نوع از اقسام نشانه‌های ظهور که مهم‌ترین و در روایات، روی آن‌ها بیشتر تأکید شده، اشاره می‌کنیم. آن‌گاه به بررسی مهم‌ترین آن‌ها، به ویژه نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور می‌پردازیم و در پایان به اشکال‌ها و شبهه‌هایی که به نشانه‌های ظهور و پیش‌گویی آن‌ها در روایات شده است، پاسخ خواهیم گفت.

۱. نشانه‌های حتمی

در میان نشانه‌ها شماری از آن‌ها به روشنی به عنوان «علائم حتمی ظهور» یاد شده‌اند، منظور از نشانه‌های حتمی در مقابل غیر حتمی، ظاهراً آن است که تحقق پدیدار شدن آن‌ها، بدون هیچ قید و شرطی، قطعی و الزامی خواهد بود؛ به گونه‌ای که تا آن‌ها واقع نگردند، حضرت مهدی علیه السلام ظاهر نخواهد شد. اگر کسی پیش از واقع شدن نشانه‌های حتمی، ادعای ظهور مهدی علیه السلام کند، ادعایی است نادرست.

در برابر این‌ها نشانه‌های غیر حتمی است؛ یعنی مقید و مشروط به اموری هستند که در صورت تحقق آن‌ها به عنوان نشانه، پدید می‌آیند. به عبارت دیگر، نشانه‌های غیر حتمی

شاید پدید آیند، شاید پدید نیایند و امام زمان علیه السلام ظهور کند. امامان معصوم علیهم السلام به خاطر مصالحی، از پدید آمدن آن‌ها در دوره غیبت خبر داده‌اند.

گروهی، نشانه‌های حتمی را نشانه‌هایی دانسته‌اند که در آن‌ها «بداء» حاصل نمی‌شود برخلاف نشانه‌های غیر حتمی که ممکن است «بداء» حاصل شود و تغییر یابند یا به کلی حذف شوند

وَلَعَلَّ الْمُرَادَ بِالْمَحْتُمِ مَنْ مَا لَا بُدَّ وَقُوعِهِ وَ لَا يُمَكِّنُ أَنْ يُلْحَقَهُ الْبِدَاءُ؛

شاید منظور از حتمی آن باشد که از پدید آمدن آن گریزی نیست و امکان ندارد که «بداء» در مورد آن حاصل شود.

در روایتی «محتوم» در برابر «موقوف» به کار رفته است.^۱

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾^۲ می‌فرماید:

انّهما اجلان، اجلٌ محتوم و اجلٌ موقوف.

قال له حمران: ما المحتوم؟

قال: الذي لا يكون غيره.

قال: و ما الموقوف؟

قال: هو الذي لله فيه مشية^۳...

آن‌ها دو هنگامند: هنگام محتوم و هنگام موقوف.

حمران از آن حضرت پرسید: محتوم چیست؟

فرمود: آن که غیر از آن، نمی‌بوده باشد؟

عرض کرد: موقوف چیست؟

فرمود: آن [رخدادهایی است] که در آن‌ها مشیتی از خداوند است. شاید پدید آیند و

شاید نیایند.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۲. انعام (۶) آیه ۲.

۳. فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۴۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

از ظاهر این روایت و روایات به این مضمون، استفاده می‌شود که منظور از «حتمی» یعنی قطعی و مسلم که خداوند تغییر و تبدیل آن‌ها را اراده نکرده است. البته باید توجه داشت که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه‌ها، به این معنا نیست که پدید نیامدن آن‌ها محال است، بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن باز دارنده‌ها، اگر خداوند اراده کند پدید آمدن آن‌ها، قطعی خواهد بود. برای روشن شدن این مطلب، بایسته می‌نماید شرح دهیم رخدادهایی که از پدید آمدن آن‌ها خبر داده شده؛ این‌ها سه حالت دارند:

۱. برخی از امور مسلم، به همان‌گونه که خبر داده‌اند، پدید می‌آیند و هیچ تغییری در آن‌ها داده نمی‌شود. این دسته از امور، حوادثی هستند که شرایط اقتضای آن‌ها فراهم است و مانعی در کار نیست. چنین اموری را هرچند خداوند قادر است تغییر دهد و یا آن‌ها را اصلاً بردارد، ولی چون مخالفت و تغییر و حذف آن‌ها با اصول مسلم: «عدالت»، «حکمت» و «لطف» خداوند ناسازگار است، تغییر آن‌ها از سوی خداوند، محال خواهد بود. مانند ظهور حضرت مهدی علیه السلام که امکان ندارد تغییر کند، یا اصلاً برداشته شود، چنان که خداوند، توان به انجام ظلم را دارد، ولی انجام آن‌ها بر وی محال است.

۲. دسته‌ای از رخدادهای، مانند حالت نخست، اموری حتمی و قطعی هستند، ولی تبدیل و برداشتن آن‌ها ناسازگاری با حکمت و عدالت خداوند ندارد. این امور، هر چند از جهت این که اسباب و شرایط ایجاد آن‌ها، وجود دارد و باز دارنده‌ای هم بر سر راه پیدایش آن‌ها نیست و از این جهت، حتمی هستند، ولی هیچ اشکالی ندارد که اراده خداوند آن‌ها را تغییر دهد، یا آن را بردارد. نشانه‌های حتمی ظهور، از این‌گونه‌اند؛ یعنی از نظر فراهم بودن شرایط و مقتضیات در آن زمان پیش بینی شده، با نبودن باز دارنده بر سر راه پدید آمدن آن، تحقق آن قطعی و الزامی خواهد بود. با این حال امکان دارد به اراده خداوند، تغییر کنند یا محقق نشوند، پس حتمی بودن به معنای آن نیست که محال است رخ ندهند.

۳. دسته‌ای از رخدادهای، آن‌هایی هستند که پدید آمدن آن‌ها، در صورتی که باز

دارنده‌ای پیش نیاید و یا مقتضیات آن‌ها موجود باشد، واقع خواهند شد. شمار زیادی از نشانه‌های ظهور که در روایات، پدیدار شدن آن‌ها در طول دوره غیبت، پیش بینی شده است و به عنوان نشانه‌های غیر حتمی شمرده می‌شوند، از این گونه‌اند؛ از این روی امکان دارد پدید آیند و امکان دارد پدید نیایند.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که نشانه‌های حتمی، از جهت فراهم بودن شرایط و نبودن باز دارنده‌ها، پدید خواهند آمد، ولی محال نیست که خداوند آن‌ها را تغییر دهد. از آن جا که در روایات فراوانی، امامان علیهم‌السلام بر مسلم بودن پدید آمدن آن‌ها تأکید کرده‌اند، می‌توان گفت که اراده خداوند، بر پدید آمدن آن‌هاست^۱.

این نشانه‌های حتمی به چه مقدارند؟ در روایات اختلاف است. در شماری از اخبار، نشانه‌های حتمی ظهور، پنج عدد شمرده شده‌اند.

عمر بن حنظله می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

«لا یخرج المهدي حتى تطلع مع الشمس آية^۲». در این روایت، گرچه تعبیر «حتمی» به کار رفته، ولی از سیاق آن پیداست که تا چنین نشانه‌ای با خورشید ظاهر نشود، حضرت مهدی علیه‌السلام ظهور نخواهد کرد.

در میان نشانه‌هایی که به آن‌ها اشاره کردیم، حتمی بودن نشانه‌های پنج‌گانه: خروج سفیانی، خروج یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء روشن است، زیرا از روایات فراوانی که در میان آن‌ها روایات صحیح نیز وجود دارد، حتمی بودن آن‌ها استفاده می‌شود.

نعمانی می‌نویسد:

ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل و البراهین علی ظهور الحق بعدها، كما أبطلوا امر التوقيت^۳؛

۱. سید جعفر مرتضی‌عاملی، علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، ص ۶۹-۵۷.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

۳. نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۲.

سپس نشانه‌های پنج‌گانه را که بزرگ‌ترین دلیل و نشانه بر آشکار شدن حق است، ثابت کرده‌اند؛ همان‌گونه که مسئله مشخص کردن زمان معین را برای ظهور باطل کرده‌اند.

نعمانی در این سخن ضمن آن که بر مسلم بودن علایم پنج‌گانه تاکید می‌ورزد، آن‌ها را بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نشانه‌های ظهور نیز می‌داند.

ولی حتمی بودن سایر نشانه‌ها مورد اشکال است، زیرا طلوع خورشید از مغرب، ندا و اختلاف بین حاکمان بنی‌عباس، از روایت ابی حمزه استفاده می‌شود که مرسله است و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد. افزون بر این، چنان‌که خواهیم گفت، احتمال می‌رود منظور از «ندا» همان صیحهٔ آسمانی باشد که از نشانه‌های پنج‌گانه بود و «طلوع خورشید از مغرب» نیز، گذشته از ضعف سند آن، بر ظهور خود حضرت مهدی علیه السلام تطبیق شده است.

از آن جا که این نشانه‌ها در برخی روایات در ردیف «و خروج القائم من المحتوم» آمده این احتمال وجود دارد که از نشانه‌های حتمی برپایی قیامت باشند، نه نشانه‌های ظهور. هم‌چنین روایت «ظاهر شدن دستی با خورشید» اولاً، زیاد بن مروان^۱ در سند روایت توثیق نشده. ثانیاً، در برخی از نسخه‌ها، به جای «كف يطلع من السماء»، «كسف يطلع من السماء» است؛ از این روی احتمال دارد، مراد پدید آمدن کسوف باشد.^۲

«ظاهر شدن نشانه‌ای با خورشید» که به عنوان نشانه حتمی ذکر شده، سخن معصوم علیه السلام نیست، سخن ابن عباس است.

غیر از این مواردی که یاد کردیم، موارد دیگری نیز در کتاب‌های روایی، به عنوان نشانه‌های حتمی آمده، ولی با توجه به اسناد ضعیف آن‌ها، نمی‌توان به حتمی بودن آن‌ها، بلکه به اصل نشانه بودن آن‌ها مطمئن شد؛ بر همین اساس شیخ مفید، اصل تقسیم نشانه‌ها به حتمی و غیر حتمی را امری مسلم دانسته، اما بر این باور است که حتمی بودن همه آن‌ها روشن نیست.^۳ بنابراین ظاهراً علایم حتمی ظهور همان پنج مورد است که در ادامهٔ مقاله

۱. محمدبن علی اربلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۳۸.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳.

۳. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۰.

آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

۲. نشانه‌های متصل به ظهور

برابر روایات، شماری از علایم ظهور متصل به ظهور خواهند بود؛ به گونه‌ای که بین آن‌ها و ظهور فاصله زیادی نباشد. البته این که فاصله آن نشانه‌ها، تا ظهور چه مدت و یا چند روز است، به راستی روشن نیست، ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً مجموعه نشانه‌های متصل به ظهور، در همان سال ظهور یا سال پیش از آن رخ می‌دهند. از پدیدار شدن نخستین نشانه متصل، تا ظهور مهدی علیه السلام نشانه‌ها هم‌چون حلقه‌های زنجیر بدون فاصله پی در پی پدید می‌آیند، چنان‌که در روایتی، محمد بن صامت از امام صادق علیه السلام پس از آن که برخی نشانه‌ها را امام علیه السلام بیان کرده بود، پرسید: فدایت شوم، می‌ترسم این امر (تحقق نشانه‌های ظهور مهدی) به طول انجامد؟ امام علیه السلام فرمود:

لا، انما [هو] كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً؛

نه، محققاً هم‌چون مهره‌های تسبیح، یکی پس از دیگری می‌آید.

حتی در مورد برخی از نشانه‌های متصل به ظهور، مقدار فاصله آن با ظهور نیز بیان شده است. امام باقر علیه السلام درباره قتل نفس زکیه، فرمود:

لیس بین قیام القائم علیه السلام و قتل النفس الزکیة اکثر من خمس عشرة لیلة؛^۱

فاصله میان کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم بیش از پانزده شب نیست.

خروج سفیانی و یمانی نیز، برابر آن‌چه از روایات استفاده می‌شود^۲، در یک محدوده زمانی در آستانه ظهور صورت می‌گیرد و فاصله آن تا قیام قائم علیه السلام از پانزده ماه، بیشتر

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵.

۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۴۵.

۳. شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۵.

نخواهد بود^۱. در روایات، فاصله یک سال، نه ماه^۲، هشت ماه گفته شده است^۳.
بر این اساس، تردیدی نیست که شماری از نشانه‌های ظهور، که بیشتر نشانه‌های
حتمی نیز هستند، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می‌شوند.
در برابر، نشانه‌های فراوانی وجود دارند که از پیدایش آن‌ها در عصر غیبت خبر داده
شده، ولی پیوستگی به ظهور معلوم نیست. چه بسا، با فاصله زیاد از ظهور مهدی علیه السلام واقع
شوند. چنان‌که شماری از نشانه‌ها، هم‌چون از هم‌گسستن بنی‌امیه و بنی‌عباس، خروج
ابومسلم خراسانی، اختلاف بین مسلمانان و بین بنی‌عباس و اشغال منطقه جزیره توسط
ترک‌ها و بسته شدن پل بر روی دجله و... بر فرض نشانه بودن آن‌ها، سال‌ها، بلکه قرن‌ها
است که از وقوع آن‌ها می‌گذرد.

۳. نشانه‌های غیر عادی

تحقق نشانه‌های ظهور، هم‌چون واقع شدن سایر پدیده‌ها، به روال طبیعی و عادی
است، ولی پیش‌گویی برخی از آن‌ها، به گونه‌ای در اخبار بازتاب یافته که به نظر می‌رسد،
واقع شدن آن‌ها به طور عادی، غیر ممکن می‌نماید و تحقق آن‌ها به صورت غیر طبیعی و
در چارچوب معجزه خواهد بود؛ مثلاً «طلوع خورشید از مغرب»، «ظاهر شدن دست و یا
نشانه‌ای با خورشید در آسمان» «صیحه آسمانی» و... اگر همان معنای ظاهری آن‌ها مراد

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۸.

۲. همان، ص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۳. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۲، ح ۳۸۶۹.

در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی است. مدت خروج وی، از ابتدای خروج تا آخر، پانزده ماه به درازا می‌کشد. شش ماه از آن را
می‌چنگد تا به شهرهای پنج‌گانه مسلط گردد و نه ماه بدون یک روز اضافه حکومت می‌کند. «مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲،
ص ۲۴۸».

بر اساس این روایت، جمع بین پانزده ماه، نه ماه و شش ماه که در روایات آمده به این است که بگوییم فاصله خروج سفیانی تا
ظهور، پانزده ماه است، ولی با توجه به این که شش ماه آن را صرف مبارزه می‌کند تا به حکومت می‌رسد، مدت حکومت و تسلط
وی نه ماه خواهد بود.

باشد، باید به گونه معجزه رخ دهند، زیرا پدیدار شدن چنین اموری عادتاً ممکن نیست. البته شاید برخی از این نشانه‌ها معنای کنایی و رمزی داشته باشند و اشاره به رخدادهایی که پیدایش آنها، عادتاً امکان دارد^۱ و بعضی از آنها نشانه نباشند و در درستی آنها تردید باشد که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، بخشی از نشانه‌های ظهور و یا دست کم، شمار اندکی از آنها، به گونه معجزه رخ خواهند داد. اکنون باید دید، آیا تحقق هر امری غیر عادی، می‌تواند معجزه باشد؟ آیا هر حادثه‌ای که ظاهراً ممکن نیست، حتماً معجزه است؟ آیا نوع حوادث تفاوتی با هم ندارند؟

به عنوان مثال، از «خروج دجال» و «صیحه آسمانی» به گونه‌ای خبر داده شده که در ظاهر، تحقق آنها ممکن نیست، آیا می‌توان پدیدار شدن این گونه نشانه‌ها را معجزه دانست؟

یا این که فرق است بین حوادث مثبت و منفی و فرق است بین اموری که در جهت باطل و تأیید آن صورت می‌گیرد و اموری که برای اثبات حقانیت حق و اقامه حجت بر آن واقع می‌شوند؟

معجزه چارچوب خاصی دارد. تحقق هر امری را که صرفاً غیر عادی باشد، نمی‌توان معجزه دانست، زیرا معجزه با انگیزه‌های صحیح و الهی و در شرایط خاص صورت می‌گیرد و بر این اساس، تنها نشانه‌هایی که در راستای تقویت حق و تأیید ظهور و قیام مهدی علیه السلام باشد و تحقق آنها به صورت عادی ممکن نباشد، معجزه خواهند بود، نه هر حادثه غیر عادی، تا چه رسد به حوادثی که سبب تقویت باطل شود.

قانون معجزه

معجزه قانون خاص خود را دارد. تمام معجزه‌هایی که به دست پیامبران الهی واقع

۱. شهید مطهری احتمال داده است که منظور، وقوع انقلاب اسلامی و هجرت امام خمینی (ره) از پاریس به ایران است.

تر. ک: پیرامون جمهوری اسلامی، ص ۸۶.

شده‌اند، در محدوده همین قانون صورت پذیرفته‌اند؛ سنت الهی بر این جاری است که حتماً باید معجزه در مسیر اقامه برهان و تأیید حق باشد و این، در هر زمان و به دست هر فردی باشد فرقی نمی‌کند، چه از جانب فردی که نماینده حق است، صورت گیرد و چه از سوی فردی که طرفدار باطل؛ بدین معنا که به دست نماینده باطل معجزه‌ای رخ دهد، تا بطلان ادعا و دروغ‌گویی وی را آشکار سازد.

بر این اساس تحقق هر امری و هر حادثه‌ای، به صورت غیر عادی، تنها وقتی معجزه است که در مسیر اقامه دلیل برای حق و تأیید آن باشد. البته این که امر خارق‌العاده واقعی به دست نماینده باطل اتفاق افتد، بسیار کم است، ولی در هر صورت اگر در مسیر حق و برای تقویت آن باشد، مانعی ندارد.

و آن‌چه خارج از این چارچوب باشد، معجزه نیست، چه توسط فردی خوب و حامی حق واقع شود و چه توسط نماینده باطل و طاغوت، زیرا صدور معجزه‌ای که بخواهد به تقویت باطل و تشویق مسیر انحراف و خط شیطانی منجر شود، محال خواهد بود. خداوند حکیمی که همه را به سوی حق می‌خواند، محال است امری را حادث کند که سبب گمراهی و انحراف مردم از حق شود.

«هرگاه ظاهر روایتی، حاکی از آن باشد که نشانه‌ها به صورت معجزه روی خواهند داد، ناچاریم آن‌ها را توجیه کنیم و در صورت امکان، حمل بر معنای کنایی و رمزی آن کنیم، زیرا این کار بهتر است از این که تمام و یا قسمتی از این روایت را به دور افکنیم و تکذیب کنیم. از این گذشته، اسلوب شماری از این اخبار، به گونه‌ای است که از آن‌ها تحقق معجزه به گونه مستقیم فهمیده نمی‌شود، هر چند ظاهر آن‌ها، بیانگر وقوع آن حوادث به گونه معجزه باشد و به ذهن شنونده، در ابتدا چنین معنایی خطور کند.»^۱

بنابراین، اگر نپذیرفتیم که تحقق برخی از نشانه‌های ظهور، به گونه معجزه خواهد بود؛

۱. تاریخ غیبت کبری، ص ۱۹۹.

چنان‌که ظاهر روایات نشان می‌دهد، باید در محدوده تقویت حق و اقامه برهان بر آن و در چارچوب قانون معجزه پدید آیند. با توجه به این‌که حرکت دجال، در جهت فریب و انحراف مردم و بازداشتن آنان از مسیر حق است و به صورت طاغوتی در برابر مهدی علیه السلام می‌ایستد، نمی‌تواند معجزه باشد. اگر درستی روایات آن پذیرفته شود، باید به گونه‌ای توجیه کرد.

اینک، شماری از نشانه‌ها را به بوته بررسی می‌نهم: نشانه‌های حتمی و غیر حتمی.

۱. خروج سفیانی

پیش از قیام قائم علیه السلام مردی از نسل ابوسفیان، در منطقه شام خروج می‌کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می‌فریبد و به گرد خود می‌آورد و بخش گسترده‌ای از سرزمین‌های اسلام را به تصرف خویش در می‌آورد و بر مناطق پنج‌گانه: شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین^۱ و منطقه عراق، سیطره می‌یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می‌پردازد و برای کشتن و یافتن آن‌ها جایزه تعیین می‌کند.^۲

سفیانی، با این‌که از خبیث‌ترین و پلیدترین مردمان است، ولی همواره ذکر یارب یارب بر زبانش جاری است؛^۳ حکومت دودمان بنی‌عباس به دست وی از هم گسسته می‌شود. وی، آن‌گاه از ظهور مهدی علیه السلام با خبر می‌گردد و با سپاهی عظیم به جنگ وی می‌رود و در منطقه «بیداء» بین مکه و مدینه، با سپاه امام علیه السلام برخورد می‌کند و به امر خدا، همه لشکریان وی به جز چند نفر، در زمین فرو می‌روند و هلاک می‌شوند.^۴

این خلاصه‌ای از ویژگی‌های سفیانی است که در منابع دینی و کتاب‌های معتبر به

۱. «قنسرین» نام شهری بوده در نزدیکی حلب که در سال ۳۵۱ هـ. ق. در زمان استیلای رومیان بر آن شهر، ویران شد و مردمان آن از ترس، کوچ کردند و از شهر جز کاروان‌سرای باقی نماند. ر.ک: مرآة الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۲۶.

۲. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵.

۴. حسام‌الدین هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۲؛ تاریخ غیبت کبری، ص ۵۱۸-۵۲۰.

عنوان نشانه ظهور آمده است: در غیبت شیخ طوسی و نعمانی، ارشاد شیخ مفید، کمال الدین صدوق و... روایت مربوط به خروج سفیانی، به اندازه‌ای است که برخی آن‌ها را متواتر و برای اثبات سفیانی کافی دانسته‌اند.^۱ بنابراین، اصل خروج سفیانی صرف نظر از ویژگی‌ها و قضایای جزئی امری مسلم است. پیش از این گفتیم که خروج سفیانی از نشانه‌های حتمی ظهور است، ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگی‌هایی دارد و چگونه شورش می‌کند و... چندان روشن نیست. از برخی روایات استفاده می‌شود که نام وی عثمان بن عنبسه است و از خاندان ابوسفیان، که در دوره غیبت خروج می‌کند. این احتمال درست نیست، زیرا سند این روایت ضعیف است.^۲

در منابع شیعه، گویا فقط دو روایت در این مورد وجود دارد: در سند یکی، محمد بن علی الکوفی^۳ قرار دارد که توثیق نشده و روایت دوم هم، مرسله است.^۴

افزون بر این در برخی از روایات، از امام علیه السلام در مورد نام سفیانی پرسیده شده و آن حضرت، از بیان آن خودداری کرده‌اند.^۵ حال آن که اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی، خودداری کند. به نظر می‌رسد، سفیانی فرد مشخصی نیست، بلکه فردی است با ویژگی‌های ابوسفیان، که در آستانه ظهور مهدی علیه السلام به طرفداری از باطل، خروج می‌کند و مسلمانان را به انحراف می‌کشاند.

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل پلیدی است. او غارتگری بود که با رباخواری و زورگویی و چپاول اموال مردم، ثروت‌های هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و تحمیق توده‌های ستم‌کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی به دست آورده بود.

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۴۱.

۲. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۹.

۳. جامع الرواة، ج ۲، ص ۱۵۶؛ اختیار معرفة الرجال، تحقیق حسن مصطفوی، ص ۵۴۵-۵۴۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵.

۴. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۴۲؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تحقیق علی اکبر غفاری ص ۴۲۶.

۵. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵؛ لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۷.

ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت‌پرستی و سرمایه‌داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری و آزادی می‌زد، دشمن شماره یک خود می‌دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می‌خواست. سفیانی، فردی است با این ویژگی‌ها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی علیه السلام خروج می‌کند و تلاش‌های فراوانی برای رودررویی با آن به عمل می‌آورد.

بر این اساس، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. نهضت پیامبران و اولیای الهی همواره با واکنش منفی و مخالفت‌ها و کار شکنی‌های سران شرک و نفاق مواجه بوده است و در برابر هر مصلحی، فرد یا افرادی، با ویژگی‌های سفیانی ایستاده‌اند. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

انّ امر القائم حتم من الله و امر السفیانی حتم من الله و لایکون قائم الا بسفیانی؛^۱
 ظهور قائم علیه السلام، از جانب خداوند قطعی و خروج سفیانی نیز، از جانب خداوند قطعی است. در برابر هر قیام‌کننده و مصلحی، یک سفیانی وجود دارد.

سخن امام، بیانگر آن است که سفیانی جنبه شخصی ندارد. بنابراین هر که در برابر حق خروج کند و دارای ویژگی‌های ابوسفیان باشد، سفیانی است. اکنون برای زدودن هرگونه ابهام و شبهه‌ای یادآوری چند نکته را لازم می‌دانیم:

الف) امکان دارد گفته شود، لازمه این سخن آن است که در زمان‌های مختلف و یا حتی در یک زمان، سفیانی‌های فراوانی وجود داشته باشند و حال آن که ظاهر روایات، نشان می‌دهد که فردی به عنوان سفیانی در آستانه ظهور، خروج می‌کند، یک فرد بیشتر نیست؟

پاسخ: اشکالی ندارد که در بستر تاریخ سفیانی‌هایی باشند، چنان‌که فراخوانندگان به حق و مصلحان بسیارند، ولی سفیانی اصلی - که سرآمد همه سفیانی‌هاست در خبثت شیطنت - در آستانه ظهور مهدی علیه السلام خروج می‌کند و سرانجام او نیز، هم‌چون همه

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۲.

سفیانی‌های تاریخ در برابر انقلاب جهانی آن حضرت به زانو در خواهد آمد.
 ب) برابر برخی روایات، سفیانی از نسل ابوسفیان است و حال آن‌که بر اساس این نظریه، چنین تقیدی نیست، هر کسی با این ویژگی‌ها باشد، سفیانی است؟
 پاسخ: اولاً، مراد روایات این نیست. احتمال می‌رود، منظور این باشد که سفیانی از نظر ویژگی‌ها و خصلت‌های استکبار و ضد انسانی، بسان ابوسفیان است، نه این که از نسل وی باشد.

ثانیاً، بر فرض که وی از نسل ابوسفیان هم باشد، هیچ اشکالی ندارد که آخرین حلقه از جریان باطل، شرک و نفاق، افزون بر ویژگی‌های صنفی، از نظر شخصی نیز از تبار ابوسفیان باشد، تا ترسیم این دو جریان عینی تر و ملموس تر و نمودی از دشمنی خاندان ابوسفیان با خاندان پیامبر ﷺ باشد.

خاندان ابوسفیان، با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام دو قطب متضاد حق و باطل بوده‌اند و دشمنی سفیانی با حضرت مهدی علیه السلام شاید استمرار همین جریان باشد.
 امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید:

إنا و آل ابی سفیان أهل بیتین، تعادینا فی الله، قلنا صدق الله، و قالوا کذب الله، قاتل ابوسفیان رسول الله صلی الله علیه و آله و قاتل معاویة علی بن أبی طالب علیه السلام و قاتل یزید بن معاویة الحسین بن علی علیه السلام و السفیانی یقاتل القائم علیه السلام؛^۱

ما و خاندان ابوسفیان، دو خاندانی هستیم که بر سر دین خدا با هم دشمنی داریم. ما سخن خداوند را تصدیق کردیم و آنان تکذیب کردند. ابوسفیان، با پیامبر صلی الله علیه و آله مبارزه کرد و معاویه با علی علیه السلام و یزید با حسین بن علی علیه السلام به مخالفت برخاستند و سفیانی نیز با قائم علیه السلام خواهد جنگید.

بنابراین، سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و رودرویی بین حق و باطل، در این دو خانواده، نمونه بارزی از جریان این دو خط است. از همین رو، بر فرض که سفیانی را از

نسل ابوسفیان هم بدانیم، اشکالی به وجود نمی‌آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم علیه السلام خروج می‌کند.

این‌که هم زمان با خروج سفیانی از منطقه شام، یمانی و خراسانی به طرفداری از حق در ناحیه خراسان و یمن قیام می‌کنند نیز، مؤید این نظر می‌تواند باشد.^۱

ح) در برخی روایات، از مسئله جنگ سفیانی با حاکمان بنی‌عباس و فروپاشی حکومت عباسیان به دست وی سخن به میان آمده است و این با خروج وی، در آستانه ظهور و جنگ وی با حضرت مهدی علیه السلام که در روایات بسیاری به آن تصریح شده، منافات دارد.^۲

برخی به توجیه و تأویل این روایات پرداخته و احتمال‌هایی هم‌چون روی کار آمدن دوباره بنی‌عباس در آستانه ظهور و مانند آن را مطرح کرده‌اند.^۳ آن‌چه مسلم است، مراد از «بنی‌عباس» در این روایات حکومت بنی‌عباس در سده‌های نخستین نمی‌تواند باشد، زیرا خروج سفیانی از نشانه‌های متصل به ظهور است و شورش وی، به دست حضرت مهدی علیه السلام سرکوب می‌گردد و حال آن‌که از فروپاشی خلافت عباسی در سال ۶۵۶ ه.ق. اکنون قرن‌ها می‌گذرد.

در مورد روی کار آمدن مجدد حاکمان بنی‌عباس و تجدید دولت آنان در آستانه ظهور، هرچند ظاهر برخی از روایات، حاکی از آن است؛^۴ با این حال، اطمینان به این‌که پس از قرن‌ها دوباره حاکمیت بنی‌عباس بازگردد، مشکل است و نمی‌توان به استناد چنین روایتی به آن ملتزم شد، زیرا «سند روایت» ضعیف^۵ و مخالف ظاهر روایات دیگر است.^۶

۱. همان، ص ۲۱۰، ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۳۰-۲۳۲؛ نعمانی، الغیبه، صص ۲۵۵-۲۵۹؛ تاریخ الغیبه الکبری، ص ۵۱۷-۵۲۵.

۳. تاریخ الغیبه الکبری، ص ۵۱۷-۵۲۵؛ ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۲.

۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰.

۵. علی بن ابی حمزه بطنانی، از واقفیه است و خلیل بن راشد و حسن بن علی بن یسار ناشناخته‌اند. ر.ک: جامع الرواة، ج ۲،

ص ۱۵۶؛ رجال کشی، ص ۵۶۵.

۶. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱.

بنابراین، ارتباط خروج سفیانی با خلافت بنی‌عباس مشکل است، به ویژه اگر مراد از سفیانی را چنان‌که گفتیم، معنای کنایی و رمزی بدانیم. در این صورت، مخالفت وی با بنی‌عباس و از هم گسستن آنان نیز معنایی کنایی خواهد داشت.

ممکن است بگوییم سفیانی به جنگ دودمانی پر سابقه و مسلط بر کشورهای اسلامی و دارای ویژگی‌هایی هم‌چون ویژگی‌های حاکمان بنی‌عباس - مستبد و خشن و مردم فریب و... - می‌رود و با غلبه بر آن، بر ممالک شام و عراق مسلط می‌گردد. بر این اساس، نه مراد از سفیانی شخص خاصی است و نه مراد از بنی‌عباس، همان حاکمان عباسی در سده‌های گذشته.

۲. خسف در بیداء

واژه «خسف» به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است^۱ و «بیداء» نام سرزمینی است بین مکه و مدینه. ظاهراً منظور از خسف در بیداء آن است که سفیانی، با لشکری عظیم به قصد جنگ با مهدی علیه السلام عازم مکه می‌شود؛ در بین مکه و مدینه و در محلی که به سرزمین «بیداء» معروف است، به گونه‌ی معجزه به امر خداوند در دل زمین فرو می‌روند.^۲

این حادثه، در روایات بسیاری از عامه و خاصه، به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در شماری از آنها بر حتمی بودن آن نیز تأکید شده است.^۳ صاحب منتخب الاثر، پس از ذکر این نشانه تصریح می‌کند که روایات آن، به حد تواتر می‌رسد.^۴ اینک، دو نمونه از آن روایات:

علی علیه السلام در تفسیر آیه شریفه ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَّانٍ

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۹، ص ۶۷.

۲. مراد الاطلاع، ج ۱ ص ۲۳۹؛ وافی، ج ۲، ص ۴۴۲؛ مسائل العشرة (چاپ شده در مجموع مصنفات شیخ مفید، ج ۳، ص ۱۲۲) و نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۲.

۳. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۹؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۲ و تاریخ الغیبه الکبری، ص ۴۹۹-۵۰۲.

۴. همان.

قَرِيبٌ ﴿۱﴾ فرمود:

«قبيل قائمنا المهدي يخرج السفیانی... و یأتی المدینة جیشه حتی اذا انتهى الی
البيداء خسف الله به»^۲

در آستانه ظهور قائم ما مهدی علیه السلام سفیانی خروج می‌کند...، سپاه وی به سوی مدینه
حرکت می‌کند و چون به سرزمین بیداء می‌رسند، خداوند آن‌ها را در کام زمین فرو
می‌برد.

یا می‌فرماید:

ويخرج رجل من اهل بيتي في الحرة فيبلغ السفیانی فيبعث اليه جنداً من جنده
فيهمهم فيسير اليه السفیانی بمن معه حتى اذا صار ببیداء من الأرض خسف
بهم فلا ينجو منهم الا المخبر عنهم^۳؛

مردی از خاندان من، در سرزمین حرم قیام می‌کند، چون خبر ظهور وی به سفیانی
می‌رسد، وی سپاهی از لشکریان خود را برای جنگ، به سوی او می‌فرستد، ولی [سپاه
مهدی] آنان را شکست می‌دهد؛ آن‌گاه خود سفیانی با لشکریان همراه، به جنگ وی
می‌روند و چون از سرزمین بیداء می‌گذرند در زمین فرو می‌روند و جز یک نفر، که خبر
آنان را می‌آورد همگی هلاک می‌شوند.

گرچه حادثه «خسف» در منطقه «بیداء» و در مورد لشکر سفیانی واقع می‌شود، ولی در
برخی روایات، غیر از خسف در بیداء، از خسف در مشرق و خسف در مغرب نیز یاد شده
است^۴. و این نشان آن است که در سایر نقاط زمین نیز چنین حوادثی رخ می‌دهد و به امر
خداوند دشمنان مهدی علیه السلام بدین وسیله نابود می‌گردند.

۱. سیأ (۳۴) آیه ۵۱

۲. سفیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة، ص ۴۲۷.

۳. تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۱

۴. منتخب الاثر، ص ۴۴۲ و ۴۴۵؛ والفی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۳. خروج یمانی

سرداری از یمن قیام می‌کند و مردم را به حق و عدل دعوت می‌کند. این نشانه، در منابع عامه نیست، ولی در مصادر شیعه، روایات فراوانی در این باره وجود دارد؛ به گونه‌ای که برخی آن‌ها را مستفیض دانسته‌اند^۱ و همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، خروج یمانی از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة فی شهر واحد، فی یوم واحد... و لیس فی الرايات اهدی من رایة الیمانی... یدعو الی الحق...^۲؛
قیام سفیانی، یمانی و خراسانی در یک سال و در یک ماه و یک روز خواهد بود... و در این میان هیچ پرچمی به اندازه پرچم یمانی، دعوت به حق و هدایت نمی‌کند...

و در روایت دیگری می‌خوانیم: «و الیمانی من المحتوم»^۳.

در برخی روایات، افزون بر قیام یمانی و خراسانی، از قیام مصری هم‌زمان با قیام آنان، خبر داده شده است^۴. گرچه تصریح نشده که پرچمدار مصری نیز، هم‌چون یمانی و خراسانی دعوت به حق می‌کند، ولی به نظر می‌رسد که وی نیز، هم‌زمان با آنان، در آن سوی دنیای اسلام، به حمایت از امام برمی‌خیزد.

بنابراین، خروج یمانی اجمالاً از نشانه‌های حتمی ظهور است، هرچند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست. خروج خراسانی و مصری نیز، گرچه در برخی روایات در کنار یمانی آمده‌اند، ولی حتمی بودن آنان مسلم نیست.

۱. تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۶.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۵.

۳. همان.

۴. تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۵؛ محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۵۲۰.

۴. قتل نفس زکیه

نفس زکیه، یعنی فردی بی گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد. حضرت موسی در اعتراض به کار خضر می‌فرماید:

﴿أَقْتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ﴾^۱؛

آیا جان پاک را بی آن که قتلی انجام داده باشد، می‌کشی؟

گویا در آستانه ظهور مهدی علیه السلام در گیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام، فردی پاک باخته، مخلصانه در راه امام علیه السلام می‌کوشد و مظلومانه به قتل می‌رسد. فرد یاد شده، از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام است که در روایات، گاهی از او به عنوان «نفس زکیه» و «سید حسنی» یاد شده است.

قتل نفس زکیه - چنان‌که قبلاً یاد کردیم - از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است. هرچند در منابع عامه، نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است^۲. از این روی، در اصل تحقق چنین حادثه‌ای به عنوان علامت ظهور، شکی نیست، هر چند اثبات جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگی‌های مقتول مشکل است.

برخی احتمال داده‌اند که مراد از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق علیه السلام در منطقه «احجارزیت» در نزدیکی مدینه کشته شد.^۳ این احتمال به چند دلیل درست نیست: ۱. لازمه‌اش این است که پیش از تولد مهدی علیه السلام، بلکه پیش از آن که امامان علیهم السلام از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد. ۲. در روایات تصریح شده که نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته می‌شود و حال آن که محمد بن عبدالله بن حسن، در منطقه «احجارزیت» در نزدیکی مدینه کشته شده است.

۱. کف (۱۸) آیه ۷۴.

۲. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۹؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۱۹۱.

۳. تاریخ غیبت کبری، ص ۵۱۱؛ مجلسی، بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۳۱.

۳. همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم، برابر روایات قتل نفس زکیه، از نشانه‌های حتمی و متصل به ظهور است؛ حال آن که محمد بن عبدالله، سال‌ها پیش از تولد مهدی علیه السلام به قتل رسیده است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

لیس بین قیام القائم علیه السلام و قتل النفس الزکیة اکثر من خمس عشر لیلة^۱؛

بین ظهور مهدی علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست.

محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق علیه السلام و در سال ۱۴۵ هـ. ق به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می‌گذرد و نمی‌تواند علامت متصل به ظهور باشد.

به نظر می‌رسد، اموری چون هم‌نامی وی و پدرش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندان شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام، وجود برخی نشانه‌ها، چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی‌امیه و از همه مهم‌تر، شیطنتها و تحریف‌های بنی‌عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند.

علاوه بر این، از برخی قرائن استفاده می‌شود که خود نفس زکیه و پدرش عبدالله محض، که شیخ بنی‌هاشم در آن عصر به شمار می‌رفت و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می‌زدند و چنین می‌وانمودند که گویا مهدی ایشان همان مهدی موعود است. آنان می‌خواستند از این راه در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی‌امیه کمک بگیرند. امام صادق علیه السلام در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت.^۲

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۴؛ اعلام الوری، ص ۴۲۷.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۱، ۱۳۲.

۵. صیحهٔ آسمانی

منظور از صیحهٔ آسمانی، ظاهراً صدایی است که در آستانهٔ ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آسمان شنیده می‌شود^۱ و همه مردم آن را می‌شنوند.

در روایات، تعبیرهای «نداء» و «فزعه» و «صوت» نیز به کار رفته که ظاهر آن‌ها نشان می‌دهد که هر یک از آن‌ها نشانهٔ جداگانه‌ای است که پیش از ظهور واقع می‌شود^۲، لکن به نظر می‌رسد که این‌ها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشکال گوناگون یک حادثه باشند. مراد از همه آن‌ها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است، ولی به اعتبار این که صدای عظیم، بیدارباشی است که همه را متوجه خود می‌کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می‌گردد، به آن صیحه، فزعه و صوت و ندا که هر یک بیانگر ویژگی از آن حادثه‌اند، اطلاق شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که آن‌ها سه حادثه جدای از هم باشند که در یک زمان رخ نمی‌دهند؛ به این‌گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می‌رسد که همه را متوجه خود می‌کند (صیحه) و به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می‌شود که دل‌های مردم را به وحشت می‌اندازد (فزعه) و آن‌گاه از آسمان صدایی شنیده می‌شود که

→ بعد از کشته شدن ولید بن یزید بن عبدالملک و رو به زوال و ضعف نهادن حکومت بنی‌امیه، عده‌ای از بنی‌هاشم و بنی‌عباس، از جمله منصور و سفاح از بنی‌عباس و عبدالله محض و پسرانش محمد و ابراهیم از بنی‌هاشم، در منطقه «ابواء» در نزدیکی مدینه جمع شدند و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را به خلافت برگزیدند و با او بیعت کردند. امام صادق علیه السلام پس از آن که در جریان کارشان قرار گرفت به آنان فرمود:

این کار را نکنید؛ چه آن که اگر بیعت شما با محمد (نفس زکیه) به تصور آن است که او همان مهدی موعود علیه السلام است، این گمان خطاست و او مهدی موعود نیست و این زمان نیز، زمان خروج وی نیست و اگر بیعت شما بدان جهت است که خروج کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید، باز هم بیعت با محمد درست نیست، زیرا در حالی که عبدالله، شیخ بنی‌هاشم هست، چراوی را بگذاریم و با پرش بیعت کنیم ...

ر.ک: مقاتل الطالبيين، ص ۲۰۸، ۲۰۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸۷، ۵۳ و ج ۴۷، ص ۱۸، ۲۷۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۹۲؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۲۷.

۱. وافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۲؛ تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۶۸، ۱۷۸.

مردم را به سوی مهدی عج فرا می‌خواند (ندا). روایاتی که در مورد این نشانه‌ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان هستند، بلکه متواتر^۱.

امام باقر ع می‌فرماید:

... ینادی مناد من السماء باسم القائم عج فیسمع من بالشرق و من بالمغرب، لا یبقی راقداً الا استیقظ و لا قائم الا قعدوا لا قاعد الا قام علی رجلیه فزعاً من ذلک الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلک الصوت فاجاب، فان الصوت الاول هو صوت جبرئیل الروح الامین. ثم قال: یكون الصوت فی شهر رمضان فی لیلة جمعه، لیلة ثلاث و عشرين، فلاتشکوا فی ذلک، واسمعوا و اطیعوا. و فی آخر النهار صوت ابلیس ینادی ألا ان فلاناً قتل مظلوماً لیشکک الناس و یفتنهم^۲؛

نداکننده‌ای از آسمان نام قائم را ندا می‌کند، پس هرکه در شرق و غرب است، آن را می‌شنود. از وحشت این صدا، خوابیده‌ها بیدار، استادگان نشسته و نشستگان بر دو پای خویش می‌ایستند، رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و ندای وی را اجابت کند، زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است.

آن‌گاه، می‌فرماید: این صدا، در شب جمعه، ۲۳ ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و بشنوید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می‌زند که «فلانی مظلومانه کشته شد» تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

یا امام صادق ع می‌فرماید:

ینادی مناد من السماء اول النهار، یسمعه کل قوم بالسنتهم، ألا ان الحق فی علی و شیعته، ثم ینادی ابلیس لعنه الله فی آخر النهار من الارض، ألا ان الحق فی عثمان و شیعته، فعند ذلک یرتاب المبتلون^۳؛

۱. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۵۹.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۴.

۳. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، صص ۴۵۳ و ۴۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، صص ۲۸۸، ۲۹۰.

در ابتدای روز، گوینده‌ای در آسمان ندا می‌دهد که آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن در پایان روز، شیطان - که لعنت خدا بر او باد - از روی زمین فریاد می‌کند که حق با عثمان و پیروان اوست، پس در این هنگام، باطل‌گرایان به شک می‌افتند. در روایت دیگری آمده است:

إذا نادى مناد من السماء ان الحق فى آل محمد ﷺ فعند ذلك يظهر المهدي ﷺ على افواه الناس و يشربون حبه، و لا يكون لهم ذكر غيره^۱؛
هرگاه گوینده‌ای از آسمان صدا بزند که حق با اولاد محمد ﷺ است، در آن هنگام، ظهور مهدی ﷺ به سر زبان‌ها می‌افتد، به گونه‌ای که غیر از او یاد نمی‌کنند.

افزون بر این‌ها، روایات دیگری نیز به همین مضمون^۲ وجود دارد که از مجموع آن‌ها چند نکته را می‌توان استفاده کرد:

۱. «صیحه» از نشانه‌های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، شیخ مفید، صدوق، نعمانی و ... به حتمی بودن آن اشاره کرده‌اند.^۳
۲. این صدا از آسمان شنیده می‌شود؛ به گونه‌ای که همه مردم روی کره زمین، در شرق و غرب، آن را می‌شنوند و به خود می‌آیند.
۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی ﷺ است، بنا تعبیرهای: «ان الحق فى علی و شیعتهم»^۴، «ان الحق فى آل محمد ﷺ»^۵.
۴. هم‌زمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می‌شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می‌خواند و

۱. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۷۶.

۲. کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۰؛ وافی، ج ۲، ص ۴۴۵، ۴۴۶.

۳. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۵۳؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۱۳۷؛ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۱ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۴.

۴. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۵۲.

۵. تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۷۶.

می‌کوشد با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی علیه السلام و اجابت دعوت آسمانی باز دارند.

۵. جبرئیل مردم را به حق فرامی‌خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، هم‌زمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.

۶. در برخی روایات، زمان آن، شب جمعه، ۲۳ ماه رمضان معین شده است. با توجه به این که در روایات دیگری، خبر از ظهور حضرت در روز عاشورا داده شده، می‌توان نتیجه گرفت که واقع شدن ندای آسمانی، در همان رمضان، پیش از محرم است که فاصله آن تا ظهور، سه ماه و هفده روز بیشتر نخواهد بود. ناگفته نماند که تعیین وقت مشخص برای ظهور، با ظاهر روایاتی که به روشنی از تعیین هرگونه وقتی برای ظهور منع می‌کند، ناسازگار است.

افزون بر این، اسناد بیشتر آن‌ها ضعیف است؛ از این روی بیشترین چیزی که می‌توان گفت آن است که صیحه و یا ندای آسمانی از نشانه‌های ظهور است. اکنون باید دید که صیحه آسمانی، طبیعی خواهد بود، یا غیر طبیعی.

از ظاهر روایات، با توجه به ویژگی‌هایی که برای آن بیان شده، فهمیده می‌شود که تحقق آن طبیعی نخواهد بود. خداوند برای آن که شروع این انقلاب جهانی را اعلان بکند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل‌گیری است و حق بودن مهدی علیه السلام را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه‌مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد، تا به یاری وی بشتابند، صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می‌رساند. اشکال هم ندارد و با قانون معجزه هم هماهنگ است.

یادآوری چند نکته:

۱. گرچه پدیدار شدن ندای آسمانی، به گونه معجزه مانعی ندارد، ولی تحقق آن به طور طبیعی هم، امکان دارد و لزومی ندارد که آن را پیچیده و حمل بر معجزه کنیم؛ در عصر صدور این روایات، پیش‌بینی چنین حوادثی، فوق‌العاده، عجیب و تحقق عادی آن غیر

ممکن می‌نموده، ولی در جهان امروز، واقع شدن چنین پدیده‌ای امری بسیار طبیعی و عادی است. با استفاده از ماهواره‌ها و ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری فرستنده‌های قوی و مدرن تلویزیونی، رادیویی و وسایل و ابزار پیشرفته‌تری که امکان دارد در آینده به کار گرفته شود، به آسانی و هم‌زمان می‌توان فریاد حق را به گوش جهانیان رساند.

بر این اساس، منظور از جبرئیل که در برخی از روایات آمده سخن‌گوی حق و مراد از شیطان سخن‌گوی باطل است. امروز، استکبار جهانی با استفاده از همین ابزار، در گمراهی مردم و ادامه سلطه خویش بهره می‌برد و سرسختانه مردم را به حمایت از باطل دعوت می‌کند.

این‌که در روایات از دعوت به حق، تعبیر به «صدای آسمانی» و از دعوت به باطل تعبیر به «صدای زمینی» شده است، ظاهراً کنایه از بزرگی و عظمت و سیادت جبهه حق است، در مقابل جبهه باطل که حقیر و پست و زمینی است. در هر صورت، وقوع چنین پدیده‌ای در زمان ما، چه رسد به زمان‌های آینده، امری بسیار عادی و طبیعی است و نیازی به توجیه آن و حمل کردن آن بر معجزه نیست.

۲. بر فرض که پدیدار شدن این نشانه را به گونه معجزه بدانیم، مسلّم محدود به همان ندای حق و دعوت به حمایت از امام علیه السلام است، نه صدای شیطان که مردم را به باطل فرا می‌خواند. زیرا اگر صدای شیطان، معجزه آسا به گوش جهانیان برسد، با هدف اصلی معجزه - که اقامه حجت برای تأیید و تقویت حق است - سازگاری ندارد و امکان ندارد معجزه برای تقویت باطل صورت گیرد، این‌که در برخی روایات آمده: «ندای به باطل» برای ما ثابت نیست و دلیلی بر آن نداریم.

۳. در برخی روایات، سخن از «ندا» در کنار کعبه به میان آمده است، از جمله امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

کائی بالقائم یوم عاشورا یوم السبت قائماً بین الرکن و المقام، بین یدیه

جبرئیل علیه السلام ینادی: البیعة لله...^۱؛

گویا می‌بینیم که حضرت قائم علیه السلام، در روز شنبه، عاشورا، هنگام ظهر بین رکن و مقام، در کنار کعبه ایستاده است و در پیش او، جبرئیل صدا می‌زند: بیعت برای خداست... گویا این «ندا» غیر از ندای آسمانی و صیحه است که به عنوان نشانه ظهور بیان شده، زیرا این «ندا» در زمین و پس از ظهور است و «ندا» در آسمان و در آغاز روز صورت می‌گیرد، ولی احتمال هم دارد که همان صدای آسمانی - که به گوش همه جهانیان می‌رسد - توسط سخن گوی حق، جبرئیل، از کنار کعبه بلند شود و با وسایل پیشرفته، در همه جهان شنیده شود. و «هنگام ظهر» نیز منافاتی با روایات قبل ندارد، زیرا امکان دارد در وقت‌های مختلف این دعوت تکرار شود.

۶. خروج دجال

این نشانه، در کتاب‌های اهل سنت، از نشانه‌های برپایی قیامت دانسته شده است^۲، ولی در منابع روایی شیعه، از نشانه‌های ظهور^۳ برابر آن چه پیش از این یادآور شدیم، هیچ اشکالی ندارد که رخدادهایی چون خروج دجال هم، نشانه ظهور باشند و هم نشانه قیامت. به این معنا که این رخداد پیش از ظهور و در دوره غیبت واقع گردد. به هر حال بر اساس آنچه از ظاهر اخبار استفاده می‌شود، دجال فردی است که در آخرالزمان و پیش از قیام مهدی علیه السلام خروج می‌کند و غیر عادی است و با انجام کارهای شگفت‌انگیز جمع زیادی از مردم را می‌فریبد و سرانجام به دست عیسی مسیح علیه السلام در کنار دروازه «لد» در منطقه شام، به هلاکت می‌رسد.

— آیا دجال دارای ویژگی‌ها و صفات غیر عادی است؟

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۵۳؛ لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶۴.
 ۲. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۷ و ۵۱۹؛ سنن ابی داوود ج ۴، ص ۱۱۵ و صحیح مسلم، ج ۱۸، ص ۴۶ و ۸۱.
 ۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۳؛ صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۵ و ۵۲۶؛ کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۱؛ المسائل العشر (چاپ شده در مجموعه مصنفات شیخ مفید، ج ۳) ص ۱۲۲.

آیا دجال شخص است، یا جریان الحادی؟

بر فرض که دجال، دارای چنان ویژگی‌هایی باشد، تحقق آن را چگونه می‌توان تصور کرد معجزه یا غیر معجزه؟ این‌ها، پرسش‌هایی است که در این بخش به بررسی آن می‌پردازیم. در مورد اصل دجال، صرف نظر از ویژگی‌های او، چند احتمال وجود دارد:

الف) دجال، نام شخص معینی نیست. هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی‌اساس و با توسل به حيله‌گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است. بر این اساس، «دجال»‌ها خواهند بود. این که در روایات از «دجال»‌های فراوان سخن به میان آمده، این احتمال را تقویت می‌کند.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقول: أنا نبي ...^۱

قیامت برپا نمی‌شود، تا وقتی که مهدی از فرزندانم قیام کند و مهدی ﷺ قیام نمی‌کند، تا وقتی که شصت دروغ‌گو خروج کنند و هر کدام بگویند: من پیامبر هستم ...

«دجال» از ریشه «دجل» به معنای دروغ‌گویی حيله‌گر است. در روایات، از این «دجال»‌ها و دروغ‌گویان فراوان نام برده شده است. در برخی، دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجال آمده است.^۲

از میان این «دجال»‌ها، فردی که در دروغ‌گویی و حيله‌گری و مردم‌فریبی سرآمد همه دجالان و فتنه‌او از همه بزرگ‌تر است، نشانه ظهور مهدی ﷺ و یا برپایی قیامت است. بر این اساس، باید گفت: ما دو نوع دجال داریم: یکی همان دجال حقیقی و واقعی است که پس از همه «دجال‌ها» می‌آید و دیگری گروهی شیاد و دروغ‌گویند که دست به فریب کاری و تحمیق و گمراهی مردم می‌زنند.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۳۷۱؛ سنن ابی‌داوود، ج ۴ ص ۱۲۱.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۲۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۴ ص ۱۹۸-۲۰۰.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

یکون قبل خروج الدجال نيف علی سبعین دجالاً؛^۱

پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال خروج خواهد کرد.

یا می‌فرماید:

ان بین یدی الساعة الدجال و بین ید الدجال کذابون ثلاثون او اکثر؛^۲

پیشاپیش برپایی قیامت، خروج دجال است و پیش از دجال، سی دروغ‌گو، یا بیشتر خواهند بود.

یا می‌فرماید:

تکون امام الدجال ستون خداعة^۳...؛

پیش از خروج دجال، شصت نیرنگ خواهد بود.

با توجه به معنای لغوی دجال و نیز فراوانی آنان در روایات، فرد خاصی منظور نیست، بلکه هر آدم حقه‌باز دروغ‌گویی که با فریفتن مردم، به فتنه‌انگیزی پردازد، دجال است، منتها ممکن است یکی از آنان که تبلور این صفات در وی، از همه بیشتر است، نشانه ظهور باشد.

در حقیقت داستان دجال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی، افراد فریبکار و منافق، که معتقد به نظام‌های پوشالی گذشته و پاسدار سنت‌ها و ضد ارزش‌هایند، برای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشته، همه تلاش خود را به کار می‌گیرند و با سوء استفاده از زمینه‌های فکری و اجتماعی و احساس‌های مردم، دست به تزویر و حيله‌گری می‌زنند، تا مردم را نسبت به اصالت و تحقق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و در نهایت با شیطننت، آنان را به کژراهه برند.

پس، حرکت مزورانه «دجال» ها، همواره بزرگ‌ترین خطری است که به ثمر رسیدن

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۰۰.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۳۱.

انقلاب را تهدید می‌کند و تنها هوشیاری مردم و شناخت بیه موقع است که می‌تواند توطئه‌ها را خنثی کند.

در انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه السلام نیز، چنین خطری پیش‌بینی شده است، چون انقلاب مهدی علیه السلام، از همه انقلاب‌های تاریخ بزرگ‌تر و گسترده‌تر است، خطر فریب کاران دجال صفت نیز، به مراتب بیشتر و گسترده‌تر است. در آستانه ظهور مهدی علیه السلام و انقلاب بزرگ، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را بفریبند و آنان را نسبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره، از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند.

امامان علیهم السلام از پیش، این خطر را گوشزد کرده‌اند و پیدایش حرکت‌های انحرافی را پیش‌بینی کرده‌اند، تا مردم با هوشیاری کامل به استقبال چنین حوادثی بروند و در دام شیادان گرفتار نشوند. این که در روایت تأکید شده است: «هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته» به خوبی نشان می‌دهد که در برابر نهضت همه انبیا، «دجال»‌هایی خروج کرده‌اند و گاهی تا سر حد انحراف امت‌های آنان و تنها گذاشتن پیام‌آوران آسمانی پیش رفته‌اند، ولی در نهایت به خاک مذلت افتاده‌اند و با رسوایی تمام، شکست خورده‌اند.

ب) احتمال دوم آن است که فردی معین و مشخص، به عنوان «دجال» در دوره غیبت، با همان ویژگی‌هایی که برای وی بیان شده، خروج می‌کند و مردم را به انحراف می‌کشاند. ظاهر بسیاری از روایات، بیانگر این احتمال است، ولی تقریباً هیچ‌کدام از این روایات، سند معتبری که بشود بر آن اعتماد کرد، ندارند. مستند این نشانه، در منابع شیعه، دو روایت است که شیخ صدوق، آن‌ها را در کمال الدین آورده است و سند هر دوی آن‌ها ضعیف است و در محتوای آن‌ها نیز ناهماهنگی و ضعف‌های فراوانی دیده می‌شود، چنان که شیخ صدوق بدان اشاره کرده است.

با توجه به روایات زیاد در منابع عامه، اصل قضیه دجال، بعید نیست صحیح باشد، ولی تعریف و توضیحاتی که درباره‌اش گفته‌اند، نمی‌تواند درست باشد، زیرا خروج دجال

با اوصافی که بدان‌ها اشاره کردیم - به صورت طبیعی - تقریباً غیر ممکن است و بیشتر به افسانه شباهت دارد، تا واقعیت. به صورت معجزه نیز، با توجه به توضیحی که پیش از این، در مورد قانون معجزه آوردیم، نمی‌تواند واقع شود، زیرا معجزه بودن چنین پدیده‌هایی مستقیماً، در جهت تقویت و تأیید باطل است و موجب انحراف بیشتر مردم می‌گردد؛ مگر این‌که بگوییم صدور معجزه از دجال، به رسوایی وی منجر می‌شود که بعید است.

نکته در خور یادآوری این‌که: اصل داستان «دجال»، در کتاب‌های مقدس مسیحیان آمده است. در انجیل، واژه «دجال» بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند و یا «پدر و پسر را» انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است:

«دروغ‌گو کیست؟ جز آن‌که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پسر و پدر را انکار کند.»^۱

کلمه دجال، در کتاب‌های مقدس و منابع دینی مسیحیان، به زبان انگلیسی «آنتی کریست» (Anti christ) آمده است؛ یعنی دروغ‌گو و حيله‌گر.

بنابراین، خروج دجال - به این‌گونه که بیان کردیم - مشکل است، مگر این‌که بگوییم خروج دجال، کنایه است.

ج) این احتمال نیز وجود دارد که مراد از «دجال»، همان سفیانی باشد که در کتاب‌های عامه، بیشتر به عنوان «دجال» و در کتاب‌های خاصه به عنوان «سفیانی» آمده است.^۲

گرچه از بعضی جهات، خروج دجال و سفیانی، یکسانند و هر دو دعوت به باطل می‌کنند و با توسل به حيله‌گری و تزویر مردم را می‌فریبند، به مبارزه با جناح حق برمی‌خیزند و سرانجام به هلاکت می‌رسند. و... ولی با دقت در روایات خروج سفیانی و روایات مربوط به خروج «دجال»، در می‌یابیم که بین این دو فرق‌های زیادی وجود دارد و اگر اصل خروج دجال را امری مسلم بدانیم، ناچار باید فردی غیر از سفیانی باشد؛ مثلاً

۱. رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۱۸ و ۲۲.

۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۶۳.

دجال، ادّعی ربوبیت می‌کند و کافر است، ولی دلیلی بر کفر سفیانی نداریم، فقط در روایتی اشاره شده که وی، صلیبی برگردن دارد که اگر درست باشد، مسیحی است، ولی این روایت از معصوم علیه السلام نیست^۱ و ارزشی ندارد.

افزون بر این، در روایات آمده که سفیانی ریاکارانه تظاهر به دینداری و تقدس می‌کند و مدام ذکر «یارب یارب» بر زبان وی جاری است.

خروج سفیانی، هم‌زمان است با قیام سردارانی از خراسان و یمن و مصر که به حق و عدالت فرا می‌خوانند و زمینه را برای انقلاب بزرگ مهدی آماده می‌سازند.

خروج سفیانی، منطقه نسبتاً محدودی را فرا می‌گیرد؛ در حالی که دجال به جز مکه و مدینه، به همه جای زمین می‌رود و فتنه وی، همه جا را می‌گیرد. در شکل و قیافه هم، با یک دیگر فرق دارند، پس دجال نمی‌تواند همان سفیانی باشد.

ه) دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است.

استکبار، با ظاهری فریبنده مردم را، به ویژه مسلمانان را، می‌فریبد و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، آنان را به شدت مرعوب خویش می‌سازد؛ به گونه‌ای که مسلمانان احساس خودباختگی می‌کنند. قدرت مادی استکبار، بیش از آن چه که هست در نظر آنان بزرگ جلوه می‌کند، تا آن‌جا که می‌پندارند آب و نان آن‌ها به دست اوست.

پیامبران امت‌های خویش را از فتنه دجال بیم داده‌اند؛ در حقیقت آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی برحذر داشته‌اند: «ما بعث الله نبیاً الا و قد انذر قومه الدجال ...»^۲

پس بعید نیست که منظور از دجال، با آن شرایط و اوصاف، قدرت‌های بزرگ و اهریمنی باشند.

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۵؛ عن شبیر بن غالب قال: یقبل السفیانی من بلاد الدوله متنصراً فی عنقه صلیب و هو صاحب القوم.

۲. همان، ص ۱۹۷.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده‌اند و همه ویژگی‌هایی را که برای دجال بیان شده با ویژگی‌های استکبار برابر دانسته‌اند؛ مثلاً در اوصاف دجال گفته شده: «کوهی از طعام و شهری از آب به همراه دارد» کنایه از امکانات عظیم و گسترده‌ای است که استکبار در اختیار دارد.

گفته شده: دجال به همه جای زمین سفر می‌کند و ... می‌تواند اشاره به ابزار و وسایل پیچیده تبلیغاتی و مخابراتی و تجهیزات مدرن مبادله پیام ماهواره‌ای و نیز استفاده از ابزار پیشرفته حمل و نقل و هواپیماهای مافوق صوت برای مسافرت از جایی به جای دیگر باشد.

سیطره استکبار جهانی بر جهان سوم، در واقع با استفاده از شگرد ویژه است: طرفداری از حقوق بشر، صلح، امنیت، کمک‌های بشر دوستانه و ... استکبار، به معنای واقعی، دجال است. استکبار خود را قیّم ملت‌ها می‌داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیمی که در اختیار دارد، در همه جای زمین دخالت می‌کند و همه را به زیر سلطه خویش می‌آورد.

۷. به اهتزاز در آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان

این حادثه نیز در منابع دینی به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در مورد آن، روایاتی از معصومان علیهم‌السلام رسیده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور مهدی علیه‌السلام در منطقه خراسان [خراسان قدیم: قسمت‌های زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان] انقلابی برپا می‌شود و مردم در حالی که پرچم‌های سیاه به اهتزاز در آورده‌اند، به حرکت در می‌آیند^۱.

ظاهراً، پدیدار شدن این نشانه در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن است؛ به گونه‌ای که در زمان ظهور، آنان هستند و حضرت مهدی علیه‌السلام آنان را به سوی خویش فرا می‌خواند.

۱. منابع الموده، ص ۴۳۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۱۷؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۵۲.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان الى الكوفة فاذا ظهر المهدي علیه السلام
بعث اليه بالبيعة^۱؛

بیرق‌های سیاهی از خراسان بیرون می‌آید و به جانب کوفه به حرکت در می‌آیند، پس چون مهدی علیه السلام ظاهر شود، اینان وی را دعوت به بیعت می‌کنند.

غیر از روایت فوق روایات دیگری نیز وجود دارد که نشان می‌دهد، خروج پرچم‌های سیاه از خراسان قیامی است که در آینده و در آستانه ظهور برپا می‌شود. در حقیقت، آن پرچم‌های سیاه را یاران مهدی علیه السلام به همراه خواهند آورد^۲.

برخی احتمال داده‌اند که منظور از خروج پرچم‌های سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۴۰ هـ. ق علیه حاکمیت هزار ماهه بنی‌امیه است^۳ که به از هم گسستن حکومت بنی‌امیه و روی کار آمدن بنی‌عباس انجامید.

مستند اینان، روایت «زکار» از امام صادق علیه السلام و برخی قرائن و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچم‌های سیاه یاد شده است^۴.

این احتمال درست نیست، زیرا روایت زکار که مهم‌ترین مستند و دلیل آن به شمار می‌رود، از نظر سند ضعیف و غیر قابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی در پیش از یک قرن قبل از تولد مهدی علیه السلام و نشانه ظهور دانستن آن بسیار بعید است.

به نظر می‌رسد تبیین حوادث و وقایع دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس، در برخی روایات، به منظور هوشیار ساختن مسلمانان و آگاهی دادن به آن‌ها نسبت به وظایف حساس خویش

۱. همان، ص ۴۵۲.

۲. ینایع الموده، ص ۴۳۲، ۴۳۳؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۳، ص ۲۶۲.

۳. تاریخ غیبت کبری، ص ۴۵۸.

۴. نعمانی، الغیبه، ص ۱۲۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۶.

در آن دوران است، نه تبیین علایم ظهور.

پیش‌گویی این حوادث، به خاطر اهمیت فوق‌العاده آن برای مسلمانان آن زمان و نسل‌های آینده بود.

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی‌عباس می‌کوشیدند، قدرت را از دست بنی‌امیه بگیرند، از این روی نفس زکیه را مهدی معرفی می‌کردند و از جانب دیگر سعی می‌کردند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی عج و نشانه ظهور وی قلمداد کنند.

بر این اساس - همان‌گونه که پیش از این هم یادآور شدیم - بعید نیست حاکمان بنی‌عباس به دلخواه خویش، در این روایات دست برده باشند و آن‌ها را با خود تطبیق کرده باشند.

۸. خسوف و کسوف

از نشانه‌های ظهور، کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر و یا اول همان ماه است.

کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و خسوف در روزهای میانی ماه، طبیعی و عادی است و در طول تاریخ، بارها و بارها رخ داده و از نظر علمی، خسوف و کسوف در روزهای یاد شده، پدیده عادی به حساب می‌آید و از دیرباز، منجمان بر اساس محاسبه‌های دقیق ریاضی و نجومی، زمان گرفتن خورشید یا ماه را در طول سال پیش‌بینی می‌کرده‌اند، ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اول یا آخر ماه ظاهراً امری غیر عادی و رؤیت آن، امکان ندارد. البته در خود روایات هم به غیر عادی بودن تحقق این نشانه تصریح شده است:

امام باقر ع می‌فرماید:

آیتان تکون قبل القائم لم تکنوا منذ هبط آدم ع الى الارض، تنكسف الشمس

فی النصف من شهر رمضان و القمر فی آخره، فقال رجل یا بن رسول الله!
تنکسف الشمس فی آخر الشهر و القمر فی النصف؟ فقال ابو جعفر علیه السلام: انی
لأعلم بما تقول و لكنها آیتان لم تكونا منذ هبط آدم علیه السلام؛^۱

دو نشانه پیش از قیام مهدی علیه السلام پدید خواهد آمد که از زمان هبوط آدم علیه السلام در زمین
بی سابقه است: گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن.
مردی به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟!
حضرت فرمود: [آری] من به آن چه می‌گویی داناترم، ولی آن دو نشانه‌اند که واقع شدن
آن‌ها از زمان هبوط آدم علیه السلام سابقه ندارند.

این که سؤال‌کننده از سخن امام علیه السلام در شگفت می‌شود و نیز تأکید و تصریح امام علیه السلام به
این که وقوع این دو نشانه، به گونه‌ای است که از ابتدای خلقت سابقه ندارد، ولی با این حال
واقع خواهند شد؛ به روشنی‌گویای این نکته است که تحقق خسوف و کسوف - به گونه‌ای
که یاد شد - خارج از چارچوب امور عادی، به صورت معجزه خواهد بود.
و یا می‌فرمود:

ان لمهدینا آیتین لم تكونا منذ خلق السموات و الارض، ینکسف القمر لاول
لیلة من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه، و لم تكونا منذ خلق الله
السموات و الارض؛^۲

برای مهدی ما دو نشانه است که از هنگامی که خداوند آسمان‌ها و زمین را خلق فرمود،
سابقه ندارد: خسوف در اول ماه رمضان و کسوف در نیمه همان ماه.

در این روایت، زمان کسوف به جای آخر ماه، اول ماه و به جای هبوط آدم، خلقت
زمین و آسمان‌ها آمده است. در برخی روایات، کسوف در سیزدهم و چهاردهم ماه نیز
آمده است.^۳ کسوف، افزون بر اول و آخر ماه رمضان که در دو روایت گذشته بود، در پنج و

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴.

۲. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۴۴؛ تاریخ ما بعد الظهور، ص ۱۶۰.

۳. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۴۱.

۱۵ ماه نیز، پیش‌گویی شده است.^۱ این اختلاف اندک، اثر چندانی در مسئله ندارد، زیرا گرفتن ماه، در شب‌هایی که ماه در محاق است، دیده نمی‌شود، حالا چه اول ماه و چه آخر ماه و چه شب‌های نزدیک به آخر، هر چند در شب پنج و ۱۵، احتمال وقوع آن بعید نیست. به نظر می‌رسد که وقوع این دو پدیده به صورت غیر عادی، به خاطر آن است که اهمیت مسئله ظهور، نمایانده بشود و مردم از خواب غفلت بیدار شوند و خود را مهبای مشارکت در آن نهضت عظیم سازند.

به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی علیه السلام، به ظهور آن حضرت، چنین پدیده‌هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه محقق می‌گرداند.

برخی بر این باورند که خسوف و کسوف - به گونه‌ای که یاد شده - در چارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمال‌ها و توجیه‌هایی را یاد کرده‌اند، ولی نیازی به این توجیه‌ها نیست، زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آن‌ها به صورت معجزه باشد، زیرا در جهت اقامه حجت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری ندارد. البته یادآوری این نکته لازم است که اگرچه در روایات فراوانی، در منابع شیعه و سنی، به پدید آمدن این نشانه در آستانه ظهور تصریح شده است.^۲ ولی این نشانه از نشانه‌های حتمی ظهور نیست و در روایات به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است؛ از این روی خسوف و کسوف را از نشانه‌های قطعی و مسلم ظهور نمی‌توان به حساب آورد.

۹. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور

فراگیر شدن ظلم و جور، از نشانه‌های معروف ظهور حضرت مهدی علیه السلام به شمار آمده

۱. همان؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۷۲.

۲. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۴۱.

است. این نشانه، در روایات بسیاری به چشم می‌خورد. در بعضی به همین عنوان کلی مورد اشاره قرار گرفته؛ چنان که در روایت معروفی که با سندهای گوناگون نقل شده، آمده:

يَمْلَأُ اللهُ بِهٖ الْاَرْضَ قِسْطاً وَّعَدْلًا بَعْدَ مَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَّجَوْرًا^۱؛

خداوند، به وسیله ظهور مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می‌سازد، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

یا از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده:

علامة ظهور امری كثرة الهرج و المرج و الفتن...^۲؛

نشانه آشکار شدن من، زیاد شدن هرج و مرج و فتنه‌ها و آشوب‌هاست.

گاهی نیز، زیاد شدن گناهان و مفسد اخلاقی و اجتماعی در میان مسلمانان، به عنوان نشانه‌های نزدیک شدن ظهور پیش‌گویی شده است.

علامه مجلسی «ره»، در باب نشانه‌های ظهور، روایتی را از امام صادق علیه السلام آورده که در آن بیش از یکصد نوع گناه و انحراف اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و فرهنگی که در دوران غیبت، دامن‌گیر جوامع اسلامی می‌شود، پیش‌گویی شده است.^۳ از جمله: رشوه خواری، قمار بازی، شراب خواری، زیاد شدن زنا، لواط، قطع صلہ رحم، سنگ‌دل شدن مردمان، اهتمام مردم تنها به شهوت و شکم، از میان رفتن شرم، نپرداختن زکات و خمس، کم‌فروشی، بی‌اعتنایی به اوقات نماز، آراستن مساجد به زیورآلات، گزاردن حج به انگیزه‌های مادی و برای غیر خدا، رعایت نکردن احترام بزرگ‌ترها، پیروی از ثروتمندان، صرف کردن سرمایه‌های عظیم در فساد و ابتذال و بی‌دینی، چاپلوسی و تملق‌گویی و... زیاد شدن این فسادها و آلودگی‌ها در میان مردم، در واقع، نوعی از فراگیر شدن ظلم و جور روی زمین است. البته فساد و گناه، کم و بیش، در میان مردم بوده، مهم، فراگیر شدن

۱. سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲۰؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۲۹۸-۳۰۱.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۶-۲۶۰.

آن است؛ به گونه‌ای که بدی‌ها بر خوبی‌ها و ضد ارزش‌ها بر ارزش‌ها، غلبه می‌یابد و لهیب آتش فساد و تباهی، دامن همه را می‌گیرد و جامعه انسانی در باتلاق فساد و انحطاط فرو می‌رود.

افزون بر این، گسترش حاکمیت استکبار در روی زمین و در استضعاف و محرومیت قرار گرفتن پیروان حق، که بر اساس پیش‌گویی امامان علیهم‌السلام در آستانه ظهور پیش خواهد آمد، نمود دیگری از بی‌عدالتی و زیاد شدن ظلم و جور است. در زمان حاضر، سلطه ستمگرانه و غارتگرانه استکبار جهانی و استثمار و غارت ثروت‌های ملت‌های محروم، طبیعتاً از تحقق این نشانه و فراگیر شدن ظلم و جور است.

یاد آوری: سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است، نه این که همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح هیچ نباشد. در همان زمان که همه جا را تباهی فراگرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، افراد پاک‌باخته، متعهد و صالحی نیز هستند که زمینه قیام آن حضرت را آماده می‌سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ، به جهاد بر می‌خیزند.

در روایات، در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شده، به این نکته نیز اشاره شده که جامعه منتظر مهدی، باید در به پا داشتن ارزش‌ها و مبارزه با ضد ارزش‌ها، تلاش جدی بکند و منتظران، به تهذیب نفس پردازند و ...

شهید مرتضی مطهری «ره»، روایتی را از شیخ صدوق «ره» می‌آورد مبنی بر این‌که: منظور از فراگیر شدن ستم، آن است که هر یک از شقی و سعید، گروه حق و باطل، به نهایت کار خود می‌رسند. ستم‌کاران و بدکاران، به نهایت درجه بدی و نابکاری می‌رسند و لهیب آتش آنان همه را فرا می‌گیرد. در این هنگام، که صالحان در مظلومیت و استضعاف به سر می‌برند و همه راه‌های چاره بر آنان بسته می‌شود، مهدی علیه‌السلام ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌کند!

۱۰. زمینه سازان

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام هم چون دیگر انقلاب‌ها، بدون مقدمه و زمینه سازی، به وجود نمی‌آید، بلکه در آستانه ظهور، حرکت‌هایی پا می‌گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می‌آورد. این سلسله قیام‌ها و انقلاب‌ها که از سوی حق پویان صورت می‌گیرد، بر اساس آن چه در برخی روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی مهدی علیه السلام آماده می‌کند.

پیش‌گویی تحقق این نشانه‌ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

❖ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

يُخْرِجُ نَاسًا مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ^۱؛

گروهی از ناحیه مشرق، قد بر می‌افرازند و زمینه حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می‌سازند.

و یا می‌فرماید:

تَجِيءُ الرَّايَاتِ السُّودِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زَبَرُ الْحَدِيدِ فَمَنْ سَمِعَ بِهِمْ فَلْيَأْتِهِمْ فَبَايِعْهُمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ^۲؛

افرادی با بیرق‌های سیاه، از ناحیه مشرق می‌آیند که دل‌های آنان مانند قطعه‌های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد، هر چند لازم باشد، با سینه بر روی برف برود.

❖ امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

كَانِي بَقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ، ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ،

۱. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.

فاذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يقوموا، ولا يدفعونها الا الى صاحبكم، قتلاهم شهداء أما انى لو ادركت ذلك لا بقیت نفسى لصاحب هذا الامر^۱؛

گویی قومی را می‌بینم که از مشرق در طلب حق قیام کرده‌اند، ولی بدانان نمی‌دهند و باز مطالبه می‌کنند، ولی بدان‌ها نمی‌دهند، پس چون چنین می‌بینند، شمشیرهای خویش را بر دوش می‌گیرند [آماده نبرد می‌شوند] پس در آن هنگام، آن چه را می‌خواهند به آنان می‌دهند، ولی نمی‌پذیرند تا این که پیروز می‌شوند و آن را جز به حضرت صاحب‌الامر علیه السلام تسلیم نمی‌کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب‌الامر علیه السلام می‌گذارم.

در این روایات، به روشنی از برپایی قیام‌ها و انقلاب‌هایی در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر داده شده است. افزون بر این‌ها، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که صرف نظر از موارد اختلاف اندکی که در جزئیات آن هست، در مجموع، همه آن‌ها بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور مهدی علیه السلام حکومتی به رهبری یکی از صالحان، که گمان می‌رود از فرزندان پیامبر هم باشد، در ناحیه مشرق تشکیل می‌گردد و زمینه ظهور را مهیا می‌سازد و این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی علیه السلام و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می‌یابد.

بر همین اساس، برخی تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را، که پس از قرن‌ها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد، همان دولتی دانسته‌اند که در روایات، از جمله زمینه سازان حکومت مهدی علیه السلام به شمار آمده است.^۲

در زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگی‌هایی که در روایات آمده، انقلاب اسلامی ایران را که در سال ۱۳۵۷ ه. ش. به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، همان دولتی

۱. همان، ۵۲، ص ۲۴۳.

۲. همان.

دانسته‌اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی علیه السلام آماده می‌کند و - ان شاء الله - تا ظهور آن حضرت ادامه می‌یابد.^۱

به باور اینان، بسیاری از نشانه‌ها که در روایات آمده، بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می‌کند، به ویژه در برخی روایات، به رهبری قیام، سیدی که از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می‌کند و یاران او بدون ترس و واهمه در برابر طاغوت پایدارند، اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی، صدق می‌کند.^۲

در هر صورت، گرچه قرائن فراوانی این احتمال را قوت می‌بخشد، ولی دلیل قطعی و صحیحی که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز که ائمه علیهم السلام از آن خبر داده‌اند، انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی «ره» است، در دست نیست.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته‌اند. پیش از این نیز، هر گاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق، به ویژه منطقه خراسان صورت می‌گرفت، این احتمال قوت می‌گرفت.

ولی ناگفته نماند، هیچ یک از آن حرکت‌ها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام نبوده‌اند. بلکه اصلاً مقایسه آن‌ها با انقلاب اسلامی باطل است؛ از این روی احتمال این که مراد از «دولت زمینه ساز» از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام تداوم یابد، بسیار است.

بالآخره، چه این احتمال‌ها درست باشد و چه نباشد، با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی علیه السلام دولت‌هایی به حمایت از حق روی کار می‌آیند و انقلاب‌هایی به حمایت از آن پا می‌گیرند و زمینه را برای ظهور

۱. مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی علیه السلام، ص ۲۰۷؛ مهدی الفتاوی، دولة المومنین، ص ۸۲-۸۶ و دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲. در روایتی از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم:

مردی از اهالی قم قیام می‌کند و مردمان را به سوی حق دعوت می‌کند. گروهی که هم‌چون پاره‌های فولاد مقاومند، گرد او جمع می‌شوند. آنان را بادهای سهمگین، از پای در نمی‌آورد و هیچ از جنگ خسته نمی‌شوند و نمی‌ترسند. بر خدا توکل کنند و عاقبت از آن متقین است. (مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶).

مهدی علیه السلام آماده می‌سازند و این، از نشانه‌های ظهور است.

۱۱. باران‌های پیاپی

در سال ظهور، باران‌های پیاپی، زمین را آباد و سرسبز می‌کند و وضع مردم، بهتر می‌شود. امامان علیهم السلام در تبیین نشانه‌های ظهور و خبر دادن از رخداد‌های آن روزگار، از این واقعه نیز یاد کرده‌اند که به چند نمونه از احادیثی که در این باره رسیده، اشاره می‌کنیم:

شیخ مفید (ره)، با بهره‌گیری از روایات، می‌نویسد:

ثم یختم ذلک باریع و عشرین مطرة متصل فتحی بها الارض بعد موتها و تعرف برکاتها؛^۱

پس پایان می‌گیرد این [پدید آمدن نشانه‌ها] با ۲۴ باران پیاپی که زمین را پس از آن که مرده بود، زنده می‌کند و برکات آن را می‌شناساند.

شیخ طوسی «ره» از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند:

ان قدام القائم لسنه غیداة تفسد التمر فی النخل فلا تشکوا فی ذلک؛^۲

در آستانه قیام مهدی علیه السلام سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می‌پوسد. پس در این تردیدی به خود راه ندهید.

یا امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

...و اذا آن قیامه مطر الناس فی جمادی الاخرة و عشرة ایام من رجب، مطراً لم

یر الناس مثله فینبت الله به لحوم المؤمنین و ابدانهم فی قبورهم...^۳؛

و چون هنگام ظهور مهدی علیه السلام نزدیک شود، در تمام ماه جمادی الاخر و ده روز نخست

ماه رجب، بارانی بر مردم بیارد که تا آن هنگام، مانند آن را ندیده باشند. پس خداوند به

وسیله آن گوشت بر بدن مؤمنان، که در قبرهایشان خفته‌اند برویاند.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۴۹.

۳. اعلام الوری، ص ۲۹۰ و ۴۳۲.

بارش این مقدار باران، آن هم پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است. با این حال، حمل آن بر معجزه، وجهی ندارد، زیرا وقوع آن به گونه عادی ممکن است. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این باران‌ها، هم‌زمان و در همه جای زمین ببارد که در این صورت می‌تواند جنبه اعجاز داشته باشد.^۱

این نشانه را گرچه بزرگانی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی در ردیف نشانه‌های ظهور آورده‌اند، ولی باید توجه داشت:
اولاً، روایت طبرسی و مفید مرسله است.

ثانیاً، جمله «فینبت الله به لحوم المؤمنین» در ذیل روایت طبرسی، نشان می‌دهد که مربوط به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان است.

ثالثاً، روایت شیخ طوسی نیز ضعیف است، زیرا در سند آن علی بن ابی حمزه^۲ قرار دارد که از واقفیه است.

بنابراین، اثبات چنین نشانه‌ای برای ظهور به استناد این‌گونه روایات مشکل است. البته از مجموع این روایات و سخنانی که در این باب گفته‌اند، با توجه به این که دوران ظهور، آغاز سامان یافتن امور و از بین رفتن مشکلات است؛ احتمال می‌رود که از نظر طبیعی، شرایط مساعدی پیش می‌آید، تا سال ظهور سالی پر باران و آبادان باشد.

۱۲. جنگ‌های خونین

در منابع دینی، از جنگ‌های خونین و کشتارهای بزرگ نیز، به عنوان نشانه‌های ظهور یاد شده است.^۳ گویا این جنگ‌ها بین اهل باطل، بر سر رقابت‌های مادی و سیاسی روی می‌دهد که در نهایت، بدون پیروزی هیچ یک از دو گروه و پس از برجای گذاشتن انبوهی از کشته‌ها پایان می‌یابد.

۱. تاریخ مابعد الظهور، ص ۱۹۱.

۲. جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۴۷.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶، ۲۵۱ و ۲۸۸.

بروز چنین فاجعه‌های بزرگ، نتیجه طبیعی فساد زمین و فراگیر شدن ظلم و جور است. از برخی روایات، استفاده می‌شود که در منطقه «قرقیسا» جنگ عظیمی بین بنی‌عباس و مردانی رخ می‌دهد که نوجوانان زورمند، فرسوده و پیر می‌گردند و لاشه‌های کشته‌ها بر روی هم انباشته می‌گردد. از شواهد بر می‌آید که این خون‌ریزی‌های بزرگ، در همان واقعه خروج سفیانی و آشوب‌های آن زمان است و حادثه جداگانه‌ای نیست. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این روایات، درهم‌کوبیدن مستکبران و دشمنان حق و عدالت باشد که در زمان ظهور و به دست مهدی علیه السلام انجام می‌شود؛ بنابراین از وقایع دوران ظهور است، نه نشانه ظهور.

۱۳. خروج یاجوج و مأجوج

در برخی روایات، خروج یاجوج و مأجوج از نشانه‌های ظهور دانسته شده^۱، که با دقت در این روایات، روشن می‌شود که ارتباطی به مسئله ظهور ندارند، بلکه بیشتر آن‌ها، ناظر به برپایی قیامت هستند. دو موردی که در قرآن از خروج یاجوج و مأجوج یاد شده هم^۲، هیچ دلالتی بر این قضیه ندارد. این، افزون بر ضعف سند روایات این باب و ضعف دلالت و نارسایی و گاه تناقض آن‌هاست.

۱۴. طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه‌های ظهور که در روایات به آن اشاره شده، طلوع خورشید از مغرب است. وقوع چنین پدیده‌ای، اگر معنای ظاهری آن مراد باشد، مستلزم درهم‌ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و این، با اصول حاکم

۱. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۴۶۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۳؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۹۹؛

کنز العمال، ج ۱۴، ص ۳۳۸-۳۴۳؛ تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۶.

۲. کف (۱۸) آیه ۹۴؛ انبیاء (۲۱) آیه ۹۶.

بر نظام طبیعت ناسازگاری دارد. به‌طور قطع حضرت مهدی علیه السلام، بر روی همین زمین، حکومت جهانی خویش را تشکیل می‌دهد.^۱

بر این اساس تحقق این نشانه به‌گونه معجزه، چنان‌که برخی پنداشته‌اند، میسر نیست، زیرا معجزه در محدوده نظام حاکم بر طبیعت و جهان صورت می‌گیرد.^۲

به نظر می‌رسد، منظور از طلوع خورشید از مغرب، حضرت مهدی علیه السلام است. فیض کاشانی در توضیح روایتی در این زمینه می‌نویسد:

و كانه كنى بطلوع الشمس من مغربها فى الحديث عن ظهوره علیه السلام كما يظهر من بعض الاخبار^۳؛

گویا طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؛ همان‌گونه که از برخی اخبار هم استفاده می‌شود.

همان‌گونه که مرحوم فیض اشاره کرده، از برخی روایات نیز این مطلب استفاده می‌شود. در ذیل روایت صعصعه، که این حادثه را به عنوان نشانه ظهور معرفی می‌کند، جمله‌ای است که روشن‌گر این معناست. صعصعه در پاسخ فردی که از منظور امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله «لاتسألونی عما یكون بعد ذلک...» پرسیده بود، گفت:

...ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم علیه السلام هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی علیه السلام و هو الشمس الطالعة من مغربها...^۴؛

کسی که حضرت عیسی علیه السلام پشت سر وی نماز می‌گزارد، دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است و هم اوست خورشیدی که از غروب‌گاهش طلوع می‌کند.

بر این اساس، طلوع خورشید از مغرب، معنای کنایی دارد و در حقیقت تشبیه شده

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴؛ نعمانی، الغیبه، ص ۲۵۲؛ شیخ مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.

۲. ابراهیم امینی، دادگستر جهان، ص ۲۲۰.

۳. فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۴۶.

۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۵.

است ظهور حضرت مهدی علیه السلام به طلوع خورشید از غروبگاهش. همان‌گونه که خورشید، پس از آن که چهره در نقاب شب فرو می‌کشد، دوباره پرده‌های سیاهی را می‌برد و طلوعه روشن آن از کرانه‌های افق پرتوافشانی می‌کند. حضرت مهدی علیه السلام نیز، پس از طی دوران محنت و محرومیت و سپری شدن روزگار غیبت و انتظار ظهور می‌کند؛ بسان خورشیدی جهان فتنه و خالی از عدالت و به ستوه آمده از ظلم و ستم و بی‌عدالتی را با پرتو حیات بخش عدالت، زنده و روشن می‌کند.

یادآوری:

اکنون که برخی از نشانه‌های ظهور را بررسی کردیم و به میزان صحت هر یک و نیز اقسام آن اشاره نمودیم، یادآوری این نکته را نیز لازم می‌دانیم که در باب نشانه ظهور، گاهی اشکال‌هایی مطرح شده است که بد نیست در این جا به آن‌ها اشاره کنیم.

۱. دلسردی و یأس

باتوجه به این که نشانه‌ها بر اساس پیش‌بینی معصومان علیهم السلام در طول دوره غیبت واقع می‌شوند، مسلمانان چاره‌ای ندارند جز آن که منتظر تحقق آن‌ها بمانند و در برابر رخدادها تسلیم باشند. روشن است که این، سبب دلسردی و یأس آنان می‌شود و در نتیجه از تعقیب اهداف بلند اسلامی و انجام وظایف و مسئولیت‌های خویش، دلسرد می‌شوند.^۱

این اشکال درست نیست، زیرا - همان‌گونه که پیش از این اشاره کردیم - نشانه‌های ظهور، چه حتمی و چه غیرحتمی، آموزی نیستند که تغییرناپذیر باشند و بدون هیچ تغییری و به‌گونه خودکار، در موقع مقرر واقع گردند، بلکه آن‌ها بر اساس پیش‌بینی معصومان علیهم السلام در صورتی که اوضاع و احوال، به همان روال که پیش‌بینی شد، جلو رود واقع می‌شوند و تنها بیانگر نزدیک‌تر شدن ظهورند، نه چیز دیگر.

۱. جعفر مرتضی‌عاملی، علامات الظهور و الجزیره الخضراء، ص ۵۰-۵۷.

در میان این همه نشانه‌ای که برای ظهور بیان شد، تنها شمار اندکی از نشانه‌ها ناگزیرند و بر اساس تفسیری که از ناگزیر بودن آن‌ها ارائه شد، آن‌ها نیز، اموری جبری و تغییرناپذیر نیستند و ممکن است به اراده‌ی خداوند تغییر کنند و یا پیش و پس داشته باشند. افزون بر این، نشانه‌های حتمی ظهور، در آستانه ظهور واقع می‌شوند. بنابراین، پیش‌بینی و تبیین نشانه‌های ظهور، نه تنها مایه دل‌سردی و سستی مؤمنان نمی‌گردد، که چراغ امید را در دل آنان روشن نگه می‌دارد و آنان را در به عهده گرفتن نقش‌های اساسی دل‌گرم می‌کند.

۲. آگاه شدن مخالفان

تشریح نشانه‌های ظهور، به همان نسبت که برای مؤمنان و دوستان آن حضرت ره‌گشاست و موجب می‌گردد که آنان با درک و بینش صحیح از زمان، خویش را برای پیوستن به جبهه حق و کمک و یاری امام علیه السلام آماده سازند، برای غیر مسلمانان و دشمنان حضرت مهدی علیه السلام نیز می‌تواند، هشدار می‌باشد تا به هنگام، خود را برای مخالفت و موضع‌گیری در برابر آن حضرت مهیا سازند و به تهیه ساز و برگ جنگی و اقدامات پیش‌گیرانه پردازند، به ویژه آن که وقتی دسته‌ای از این نشانه‌ها، در زمان واحدی و در نزدیکی ظهور واقع شود، چه بسا اسباب آن شود که دشمنان از واقع امر مطلع شوند و به سرعت اقدامات لازم را برای رویارویی با وی به عمل آورند و مشکلات جدی بر سر راه انقلاب امام علیه السلام به وجود آورند. بنابراین، بیان نشانه‌های ظهور چه بسا به زیان قیام امام علیه السلام و یاران وی تمام شود. در پاسخ به این اشکال چند نکته را یادآور می‌شویم:

الف) مخالفان از دو حال خارج نیستند:

۱. گروهی اصلاً منکر وجود مهدی علیه السلام و مسئله ظهورند و به هیچ یک از این نشانه‌ها،

اعتقادی ندارند، مانند: کافران، مشرکان و

۲. گروهی ظهور مصلح کلی را در آخرالزمان قبول دارند، ولی این که آن منجی، حضرت مهدی علیه السلام باشد، با ویژگی‌ها و نشانه‌هایی که ما معتقدیم قبول ندارند، مانند: مسیحیان، یهودیان و

روشن است که هر دو گروه، اصل ظهور حضرت مهدی علیه السلام و نشانه‌هایی را که ما برای نشان دادن نزدیکی ظهور معتقدیم، قبول ندارند و همه را از اساس منکرند. بنابراین معنا ندارد که آن‌ها مترصد باشند که به محض تحقق نشانه‌ها، آماده مخالفت و کارشکنی شوند.

ب) بر فرض که دشمنان حضرت مهدی علیه السلام نشانه‌های ظهور را هم بشناسند و بدانند، باز هم نمی‌توانند جلو حرکت او را بگیرند، زیرا مسئله ظهور امری اتوماتیکی نیست که تا آن نشانه‌ها آشکار شد، بدون فاصله محقق شود و در نتیجه آن‌ها بتوانند ابراز مخالفت و کارشکنی بکنند. بلکه ظهور به اراده خداوند است. هر گاه زمینه را مهیا دید، به آن حضرت اذن ظهور می‌دهد.

ج) نکته مهم‌تر این که، به موجب روایات، ظهور حضرت مهدی علیه السلام در شرایطی صورت می‌گیرد که به اراده خداوند، حيله‌گری و توطئه دشمنان، آشکار و خنثی می‌گردد و دشمنان آن حضرت از رویارویی با وی ناتوان می‌شوند و هر کاری بکنند نمی‌توانند به هدف‌های شوم خویش دست یابند. از این روی، اگر همه را به درستی بشناسند، باز هم نمی‌توانند از نشانه‌ها سوءاستفاده بکنند و

د) خداوندی که ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در آخرالزمان و در شرایطی که دنیا در آتش ظلم و تباهی می‌سوزد، مقرر داشته؛ خود ضامن فراهم شدن شرایط و خنثی کردن توطئه دشمنان و محافظت از آن حضرت است. انقلاب حضرت مهدی علیه السلام انقلاب عادی نیست، بلکه انقلابی است که به اراده خداوند تحقق می‌یابد و خداوند، بهترین پشتیبان و نگه‌دارنده آن است.

ه) از این نکته نیز نباید غافل بود که عقاید انحرافی و باطل و دید مادی مخالفان و دشمنان حضرت مهدی علیه السلام سبب می‌شود که برای همه این مسائل توجیه مادی داشته باشند و هیچ‌گاه از واقعیت‌ها و حقایق، آگاه نشوند:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

مظلوم ترین امام معصوم علیه السلام *

مصطفی موسوی گرمارودی

لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.
شب از نیمه گذشته است، ساعت یک و ده دقیقه بامداد را نشان می دهد؛ سکوت شبانه
را گاهی صدای زوزه اتومبیلی که شتابنده می گذرد، درهم می شکند، اهل خانه در خوابند
و من به انبوه کتاب هایی می نگرم که درباره زندگی و ظهور امام همام حضرت اباصالح
المهدی علیه السلام نوشته شده است. آنها را از میان کتاب خانه جمع آوری کرده ام؛ تا در نوشتن
مقاله ای که می خواهم بنویسم یاریم دهند، اما چه باید بنویسم؟ مستأصل مانده ام. پیش از
این چند ورقی را سیاه کرده ام، اما هیچ کدام چنگی به دلم نمی زند. می خواهم در
کوتاه ترین و زیباترین جمله ها، بهترین و رساترین تصویر را از وجود مقدس او ارائه کنم.
درد و داغ دوازده قرن انتظار را در سینه دارم. ساعتی قبل سخت گریسته ام. صدای پای
دخترکم را که از پله ها بالا می آمد شنیدم. اشک را از صورتم پاک کردم. نمی خواستم
شاهد گریه ام باشد. دخترکم چه می داند که گریه من برای چیست! شاید او هم روزی در
خلوت خود با یاد امام مهدی علیه السلام بگرید. هم چنان که پدرانمان در ماتم فراق او گریسته
بودند. حالا نوبت نوشتن است. بی جهت نیست که قدما می گفتند:

گریه بر هر درد بی درمان دواست.

روزگار عجیبی است. واژه ها را نیز مانند اسم کوچه ها و خیابان ها و شهرها عوض

می‌کنند. به جای گریه که مظهر سوگ شکوه‌مند شرقی ماست، واژه خنده را گذاشته‌اند که مظهر غفلت غربی است. به راستی که خنده نماد غفلت است و گریه نماد معرفت. بگذریم؛ می‌خواهم در مورد سرور جهان، امید محرومان، صاحب‌الزمان علیه السلام مقاله‌ای بنویسم. می‌دانم که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هر یک به تنهایی مظهر تمام فضایل و کمالاتند، آن هم در حدی که از درک و فهم عقول انسانی بیرون است. با این حال چه باید بگوییم؟! کدام زبان را یارای آن است که بزرگی‌ها و بزرگواری‌های آنان را - آن‌چنان که باید و شاید - باز گوید؟ ذهن خسته‌ام روی واژه «مظلومیت» متوقف می‌ماند. آیا مظلوم بودن در نفس خود فضیلت است؟ نمی‌دانم، اما این واقعیت را می‌دانم که سیره پیشوایان معصوم علیهم السلام نشان می‌دهد که همگان همواره مظلوم بوده و هرگز ظالم نبوده‌اند. آیا به راستی امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام نمی‌توانست، مانند فرزند خطاب، سفاک و هتاک باشد؟! آیا او نمی‌توانست مانند باند غاصبان سقیفه به ایجاد گروهی برای احراز پایگاه خلافت - که حق مسلم خود او بود - دست یازد؟^۲ و تزویر را به جای صداقت بنشانند؛ هم‌چنان که غدر و فجور را به جای دهاء و کیاست؟^۳ و آیا فاطمه علیها السلام نمی‌توانست چنان سلوک کند که مانند عایشه، محبوب خلیفه دوم قرار گیرد تا آن مروارید بسیار گران‌بهایی را که از سواحل عمان به مدینه آورده بودند، فرزند خطاب به او ببخشد؟^۴

آیا - امام ابا عبد... الحسین علیه السلام - آخرین یادگار آل عبا - نمی‌توانست با تهدید و ترغیب و تحبیب دنیاپرستان، زمام قدرت را به دست گیرد؟ بی‌تردید پاسخ این‌گونه پرسش‌ها برای همگان روشن است. دوست و دشمن معترفند که اگر رعایت جانب حق از سوی آن گرامیان نبود، ایشان به مراتب توانمندتر از دشمنان خود بودند، اما اجتناب و پرهیز از

۱. نهج البلاغه، خطبه شقیه، ترجمه فیض الاسلام، ص ۴۷.

۲. اسرار آل محمد، حدیث ۴، ص ۲۲۶.

۳. به خداوند سوگند معاویه از من زیرک‌تر نیست، اما او نیرنگ می‌کند و به گناه می‌گراید و اگر نیرنگ، ناشایست نبود، هر آینه معلوم می‌آمد که من ستیاس‌ترین مردمانم. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰، با ترجمه آقابان: محمدی و دشتی).

۴. علامه سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۱۸.

آلودگی به فجور و ستم و نیز مراعات حق - آن‌چنان که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود - آنان را در موضوع مظلومیت نگه داشت و شد آنچه شد و مظلومیت آن‌ها برای جان‌های حق طلب معیار و میزانی گردید که توانستند پس از آن حق و باطل، ارزش و ضد ارزش، تقوا و هوا، غدر و دها و در نهایت تزویر و صداقت را از یک دیگر تمیز دهند. اینک به راستی آیا کدام‌یک از پیشوایان معصوم علیهم السلام مظلوم‌ترند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: هیچ پیامبری به سان من آزار ندیده است^۱؟ یا امیر مؤمنان علی علیه السلام که فرمود: به تعداد ریگ‌های زمین و ستاره‌های آسمان در حق من ستم روا داشته‌اند؟^۲ و یا ابا محمد مجتبی علیه السلام و ابا عبدالمطلب علیه السلام، که هر کدام با مصایبی سنگین‌تر از آسمان‌ها مواجه گشتند؟ تصور مظلومیت یکایک ائمه اثنی عشر - که نمی‌خواستند حقیقت را فدای مصلحت نمایند و دنیا را به بهای دین به دست آورند - جان آشوب است. به راستی چرا دنیا چنین دجال فعل است که نیکان و صالحان را در چنبر هزاران ابتلا می‌گدازد و «ولاء» را با «بلا» قرین می‌سازد تا دردمندی چون قآنی شیرازی بنالد که:

زمانه نیست مگر رذل جوی و رذل پرست

ستاره نیست مگر دون نواز و دون پرور

و حافظ بگوید که:

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند

و یا

جز دود اهل فضل به کیوان نمی‌رسد

بگذریم، مصایب و مظلومیت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله از دامنه و ژرفایی برخوردار است که اگر هر یک را به تمام اهل عالم تقسیم کنند، چیزی افزون به جا خواهد ماند. فاجعه عاشورا عقل‌ها را حیران می‌کند و تنهایی و غربت امام علی علیه السلام دل‌ها را به آتش می‌کشد.

۱. التمهیص، ص ۶۴ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۴۲، مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۵۶.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۷۳، ج ۳۷، ص ۵۱.

در این کهکشانش درد و داغ باید نظاره‌گر خون پاک هزاران هزار شهیدی بود که از خاندان علوی و فاطمی و حسنی و حسینی و در یک کلام، فرزندان از اهل بیت رسول خدا ﷺ به جرم دفاع از اعتقاد به حقانیت ولایت معصوم به خاک ریخته شد و نیز باید شاهد شهادت و زجر و تبعید و تحقیر و... خیل عظیم مردان و زنان و کودکانی بود که فقط به دلیل شیعی بودن، تازیانه قساوت اذتاب اموی، عباسی و اتباع وهابی و صهیونی آنان را از قرن‌ها پیش تا هم اکنون در جای‌جای زمین متحمل شده‌اند و می‌شوند. با این همه اگر مدار مظلومیت را از دیر و دور تاکنون باز نگریم و در ژرفا و دامن آن تأمل کنیم، به گمان راقم این سطور هیچ کس مظلوم‌تر از وجود مقدس اباصالح المهدی، حجة ابن الحسن العسکری - ارواحنا له الفداء - نبوده و نخواهد بود.

پیش از آن که دلایل این ادعا را بر شمارم، سخن آن عالم ربّانی (استاد پدرم مرحوم آیه... شیخ علی اکبر اللهیان) را به یاد می‌آورم که فرمود: «تحمل زندگی با مشقت، از مرگ و شهادت سخت‌تر است!» و چرا چنین نباشد؟ دلاور مردی که برای دفاع از حق در خون خود فرو می‌غلطد و به آنی یا ساعتی زندگی دنیا را به درود می‌گوید تا در نعیم جاودان الهی متنعم گردد، بارها آسوده‌تر از فرزندی است که باید سال‌های سال در غربت و انزوا با لحظه لحظه عمر خویش یادآور شهادت و رسالت او باشد. به راستی کدام دشوارتر است؟ آن که می‌میرد و اجل محتوم را به سعادت مطلوب بدل می‌کند، یا آن که می‌ماند و در همه عمر درد و داغ صبوری را به جان می‌خرد؟

بی‌جهت نیست که شاعری می‌گوید:

سن که از هستی ده روزه به تنگ آمده‌ام

وای بر خضر که محکوم به عمر ابد است

اینک بیش از یازده قرن از عمر مقدس حضرت اباصالح المهدی - ارواحنا له الفداء - می‌گذرد. هیچ نیازی نیست که در اثبات چگونگی و راز طول عمر آن امام یگانه، ذهن را با

کند و کاو در دلایل عقلی و نقلی خسته کنیم. هر کس که به حقانیت کلام خداوند ایمان دارد و قدرت الهی را به تصریح قرآن در شکافتن دریا برای موسای کلیم و سخن گفتن عیسی مسیح علیه السلام در لحظه ولادت و تکلم سلیمان با حیوانات و زنده ماندن یونس در شکم ماهی و طول عمر نوح - علی نبینا و آله و علیه السلام -^۱ و صدها نظیر این‌گونه خرق عادت‌ها می‌پذیرد، به راحتی خواهد پذیرفت که عمر طولانی امام عصر علیه السلام به اذن الهی امری بسیار ساده و پذیرفتنی است. و اگر چه در اثبات امکان این امر، دلایل متعددی را دانشوران ایمانی در کتب مختلف بیان کرده‌اند، اما آن همه دلیل و برهان برای کسانی است که همواره سبب‌ها را دیده‌اند و سبب ساز را ندیده‌اند. این سخن را نیز از استادم به یادگار دارم که، یکی از اهل معرفت ابیاتی را در توصیف قدرت بی پایان خداوند سروده بود که مضمون آن چنین است:

ای خدا، تو آنی که از زمین مرده و سرد، ساقه سبز و تازه می‌رویانی و از ساقه سبز، برگ‌های لطیف بیرون می‌آوری و بر برگ‌ها شکوفه‌های ظریف و بر شکوفه‌ها پنبه سفید و نرم را می‌نشانی، آن‌گاه ما آدمیان با نیروی ادراک و تعقل از پنبه، نخ و از نخ، لباس تهیه می‌کنیم. خداوندا! تو خود را در پس و پشت این وسایل، پنهان نموده‌ای و اگر اراده فرمایی می‌توانی دو بوته و گیاهی از خاک برآوری که به جای پنبه، لباس آماده بر آن روئیده باشد!

باری، سخن ما بر سر راز طولانی بودن عمر امام علیه السلام نیست، که این مهم در پر تو قدرت لایزال معمای ناگشوده‌ای نباشد؛ سخن در این است که وجود مقدس او در طی این ادوار طولانی چه مصایبی را تحمل نموده‌اند. این است که در دعای ندبه می‌خوانیم:

عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ تُحِيْطَ بِكَ دُوْنِي الْبَلُوِي وَا لَا يَنَالُكَ مِنِّي ضَجِيْجٌ وَا لَا شَكُوِي؛^۲

۱. به سرگذشت پیامبران عظیم الشان نامبرده در قرآن کریم مراجعه شود؛ از جمله در داستان حضرت نوح علیه السلام که می‌فرماید: ما نوح را بر قوم خود فرستادیم و او در میان آن‌ها هزار سال به استثنای پنجاه سال بسر برد. سپس طوفان آنان را فراگرفت. (عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴؛ شعراء (۲۶) آیه ۶۳؛ مائده (۵) آیه ۱۱۰؛ نمل (۲۷) آیه ۱۶؛ صافات (۳۷) آیه ۱۳۹-۱۴۴).

۲. سید بن طاووس حسنی، اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۵۱۰.

بر من گران و ناگوار است که رنج و بلا تو را احاطه کند و ناله و شکوایی از من به تو برسد....

و انتظار در نفس خود، از سخت‌ترین حالت‌های انسان است. با آن که می‌دانیم در طی این قرن‌ها چشم مقدس او شاهد و ناظر چه فجایع سخت و صعبی است، مشاهده آن همه و نیز این همه قتل عام‌ها، تجاوز، حق‌کشی‌ها، آوارگی‌ها و... به تنهایی کافی است، سخن صائب تبریزی را بپذیریم که گفت:

گرم است آفتاب روز قیامت ولیک نیست

سوزنده‌تر از سایه دیوار انتظار

انتظار جان‌سوزی که بیش از همه شیعیان و حق‌طلبان وجود مقدس او را آزرده و هر لحظه و هر روز آن، برگ تازه بر کتاب مظلومیت او افزوده است. مظلومیتی که دامنه‌اش از سال‌های ماقبل تولد آن یگانه، آغاز می‌شود. توضیح آن که در تاریخ، چهره منفور کسانی را می‌یابیم که با استفاده از فرمایش رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ درباره ظهور حضرت مهدی ﷺ^۱، داعیه مهدویت داشته و پرچم این ادعا را برافراشتند تا به یمن آن، به آرزوهای قدرت طلبانه خود نائل شوند، کسانی چون مغیره بن سعید^۲، و عبید... المهدی ﷺ^۳ از این گروهند. اینک تا آنجا که وسع صاحب این قلم است، وجوه مظلومیت امام همام ابا صالح المهدی ﷺ را در پی می‌آورم و به این دعا تمسک می‌جویم که:

«اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَن حُجَّتِكَ وَوَلِيكَ وَخَلِيفَتِكَ شَرَّ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ بِمَنِّكَ وَكَرَمِكَ».

۱. اولین ستمی که در حق آن گرامی روا داشته‌اند، از جانب اعتقاد پیروان سقیفه است که می‌گویند: در آخر زمان، خداوند مرد مصلحی را به وجود می‌آورد و او

۱. احادیث درباره نام، نشان و ظهور امام ﷺ به اعتراف اهل حدیث متواتر است؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۷.

۲. مغیره بن سعید پس از درگذشت امام باقر ﷺ ادعای مهدویت نمود و مورد لعن شیعیان قرار گرفت. ر. ک به: ابی‌خلف اشعری، المقالات و الفرق، ترجمه دکتر مشکور، ص ۱۴۸.

۳. عبید... المهدی از پیشوایان اسماعیلی که داعیه مهدویت داشت. همان، ص ۳۱۸.

مهدی موعود علیه السلام است. بنابراین عقیده، امام عصر علیه السلام در آخر زمان متولد خواهد شد و البته معلوم و معین نیز نیست که از نسل کیست. جلال الدین مولوی رومی در مثنوی خویش با پذیرش و تبلیغ همین ایده ابیات زیر را می آورد:

پس به هر دوری ولیّی قائم است تا قیامت آزمایش دائم است
پس امام حسیّ قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است
مهدی هادی وی است ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو^۱
ملاحظه می شود که از نگاه مولوی رومی استبعادی ندارد که آن جهان دار عدل گستر و آن بر پا دارنده قسط و بر هم زننده بساط جور از نسل عمر بن خطاب باشد.

در حالی که اصحاب حدیث، متواتراً از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که حضرتش وجود مقدس حضرت مهدی امام حسی غایب قائم علیه السلام را مشخصاً از نسل امامان پاک و از صلب حضرت اباعبدالله... الحسین علیه السلام و نهمین نواده او و فرزند حضرت ابا محمد عسکری علیه السلام پیشوای یازدهم دانسته و معرفی فرموده است. و همین احادیث طمع کسانی، چون عبیدالله... المهدی را برانگیخت تا دعوی مهدویت کنند.

۲. هم چنان که گفته شد، پیش از تولد حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - کسانی به پا خاسته، خود را مهدی موعود خواندند. اینان اگر چه جان بر سر این ادعا نهادند و خداوند با افشای تزویر و ناکام ساختن ایشان، خط بطلان بر ادعای نابجایشان کشید، اما به هر حال این داعیه زمینه را برای دیگر مدعیان مهدویت فراهم آورد و دیگر شیادان و راهزنان فکر و اندیشه را جرأت بخشید تا با این حربه، خلق خدا را به گمراهی بکشانند و موجبات تفرقه هر چه بیشتر امت را فراهم آورند.

۳. در نخستین سال های زندگی آن سرور، عموی حضرتش، جعفر بن محمد الهادی ادعای امامت و جانشینی حضرت ابامحمد عسکری علیه السلام را نمود و کوشید با استفاده از

۱. ر.ک: آقا میرزا جواد تهرانی، عارف و صوفی چه می گوید؟ مبحث گفتار عرفا و صرفیه درباره ولی.

حمایت خلفای عباسی، شیعیان را به خود جلب کند، اما خدعه و فریبش بر ملا شد و به کذاب شهرت یافت.

۴. در دوران غیبت صغری که امام علیه السلام به ترتیب عثمان بن سعید و فرزند وی محمد بن عثمان و نیز حسین بن روح نوبختی و سرانجام علی بن محمد سمری را به عنوان نواب خاص خود تعیین فرموده بود، جمعی منافق، نوبت به نوبت با ادّعای نیابت امام به جلب توجه مردم پرداخته، در این راه به ترویج عقاید سخیفی چون تناسخ و حلول و نهایتاً ایجاد انحراف و کژاندیشی در جامعه اسلامی دست یازیدند. از زمره این مدعیان می‌توان از: شلمقانی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن هلال کرخی، حسین بن منصور حلاج، ابو محمد شریعی و محمد بن بلان نام برد.^۱ اگر چه برخی از اینان مستقیماً توسط امام علیه السلام مورد طعن و لعن قرار گرفته و برخی دیگر توسط بزرگان شیعه از جمله جناب بابویه و حسین بن روح نوبختی رسوا گردیدند^۲، اما به هر حال طرح ادعا از سوی این مدعیان دروغین، زمینه ساز گشایش بستری از خطا و اعوجاج گردید؛ به گونه‌ای که از آن زمان تا هم‌اکنون نیز برخی از اهل قلم و هم‌چنین گروهی از مستشرقان به سهو یا غرض نام و یاد آن‌ها کتاب می‌نویسند. مهملات و مجهولاتی را به نام فرهنگ اسلامی به جامعه جهانی عرضه می‌دارند^۳ و این سخن بگذار تا وقتی دگر.

۵. اگر بپذیریم که هرگونه تهمت و افتزایی بر عقاید حقه شیعه، در نفس خود ستمی به شیعیان محسوب می‌شود؛ به‌طور قطع و یقین این افتراها و تهمت‌ها بدو ستم مضاعفی به ساحت مقدس امام عصر - ارواحنا له الفداء - است که پیشوای شیعیان می‌باشد. دست‌پلید وهابیان که به تصریح مدارک تاریخی ساخته و پرداخته صهیونیسم جهانی می‌باشد در نوشتن کتب متعدد، و البته تکراری، بر علیه عقاید منور شیعه چنان هتاک و بی‌باک است که گاه از شدت عصبیت و عناد مورد اعتراض برخی از عالم‌نمایان وهابی مسلک نیز قرار

۱. ر.ک: هاشم معروف الحسینی، زندگی دوازده امام، ج دوم، ذیل زندگانی امام عصر علیه السلام.

۲. ر.ک: عباس اقبال آشتیانی، خاندان نوبختی و نیز شهید سید حسن شیرازی، کلمة الامام المهدی علیه السلام.

۳. ر.ک: لویی ماسینیون، اخبار حلاج.

می‌گیرد. این اقدام در شرایطی صورت می‌گیرد که «سگ‌ها را گشوده‌اند و سنگ‌ها را بسته‌اند»! صدها عنوان کتاب توسط «وعاظ السلاطین» بر علیه شیعه انتشار می‌یابد و در مقابل از طبع و نشر کتاب‌گران سنگ‌الغدیر تألیف علامه امینی هنوز در برخی از کشورهای تسنن زده ممانعت به عمل می‌آید!^۱

و البته از آن جا که نمی‌توان برای همیشه آفتاب را در حجاب ابر نگاه داشت، خداوند متعال گاه به دست برخی از ایادی دشمن، سند حقانیت تشیع را افشا می‌فرماید. نظیر پاسخی که یکی از مدرسان دانشگاه‌های حجاز به نام عبدالمحسن العباد به کتابی از شیخ عبدا... بن زید آل محمود (رئیس دادگاه‌های شرعی کشور قطر) داده است. «العباد» با آن که خود شیعی مذهب نبوده و از نزدیکان «بن باز» (مفتی بزرگ وهابیت در کشور سعودی و دشمن آشکار تشیع) است؛ با این حال در پاسخ نامه خویش عدم اعتقاد مؤلف کتاب به وجود مقدس امام مهدی علیه السلام و آرمان مهدویت را مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد.^۲

یکی از بارزترین انواع ستمی که در حق شیعه و به خصوص در حق امام عصر - ارواحنا له الفداء - روا داشته و می‌دارند، حرکت ناجوان مردانه تحریف در آثار است. در هر حال هرگونه تهمت، دروغ و افترا به شیعه و باورهای اصیل و الهی آن را باید وجهی از وجوه مظلومیت مولایمان اباصالح المهدی علیه السلام بدانیم.

۶. وجود مدعیان مهدویت در دوران غیبت کبری، بارزترین وجه ستم به ساحت مقدس امام علیه السلام می‌باشد. اینان که غالباً دست پروردگاران دوایر جاسوسی استکبار جهانی بوده و هستند، هر چند با استفاده از آرزومندی امت اسلام در مورد ظهور پیشوای غایب و بهره برداری از ساده لوحی جمعی عوام، داعیه خود را آغاز کرده و بدون استثنا رسوا و منکوب گردیده‌اند. اما به هر حال گروهی را به خود خوانده و مقاصد استعماری را در ایجاد تنش و تفرقه امت اسلامی جامه عمل پوشانده و مهم‌تر، کوشیده‌اند تا با حرکات

۱. ر.ک: علی اصغر فقیهی، تاریخ وهابیت، و نیز باورقی روزنامه اطلاعات در مورد سوابق وهابیون.

۲. ر.ک: سیدهادی خسروشاهی، مصلح جهانی.

سخیف خود امت شیعی را نسبت به اصل ظهور و تحقق حضور امام غایب دلسرد نموده، مقدمه‌ای برای انکار وقوع و یا استبعاد حکومت جهانی امام علیه السلام فراهم آورند. باری، بایگری و بهائی‌گری - که تا هم اکنون مورد حمایت دول استعماری است^۱ - در ایران و ماجرای سفیهانه جهیمان و محمد بن عبدا... قحطانی در حجاز، نمونه‌ای از این‌گونه ادعاهای واهی است^۲.

جالب آن که این مدعیان بدون استثنا سر سالم به گور نبرده‌اند و هر که با این ادعا سر برافراشته پس از رسوایی و بی‌آبرویی و ثبت نام خود در تاریخ به ننگ، در راه این ادعا سر خود به باد داده است. چنان که علی محمد باب در «بیت التحلاء» به گلوله بسته شد و مدعیان مهدویت در حجاز نیز با تمام اتباعشان به قتل رسیدند، آن هم به دست نیروهای فرانسوی! ولی تحقق فرجام تیره برای این مدعیان، اصل ستم نسبت به ساحت قدس مهدوی را نفی نمی‌کند. ناصرالدین شاه قاجار با سرکوب بایبان، سلطنتش را تحکیم بخشید و آل سعود در حجاز با سرکوب «جهیمانی» بر سلطه خویش ادامه دادند و در این میان آن که نام و یاد و اعتبارش دست‌مایه جمعی دنیاطلب قرار گرفت، ولی معصوم خداوند است که در اوج اقتدار، مظلوم می‌باشد.

۷. یکی از بارزترین انواع ستمی که در حق شیعه و به خصوص در حق امام عصر - ارواحنا له الفداء - روا داشته و می‌دارند، حرکت ناجوان مردانه تحریف در آثار است. از سال‌ها پیش خاصه از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، دشمنان شیعه، به ویژه پیروان وهابیت و نیز متعصبان اهل تسنن در هند و پاکستان و عربستان و... در چاپ کتب مرجع خود هر جا که نام مقدس حضرت مهدی علیه السلام در ضمن روایتی به تأیید آمده یا در هر موضع که محققانشان از ازمینه قدیم در آثار خود، حدیث یا سخنی را آورده‌اند که تصریح به حقانیت شیعه و ائمه اثنی عشر دارد، در طبع‌های جدید آن آثار، نکات مزبور را حذف

۱. ر.ک: محمدابراهیم امینی، کشف الحیل.

۲. سید هادی خسرو شامی، مصلح جهانی، ص ۵۰ و ۵۱.

می‌کنند تا مورد استناد و استفاده نسل‌های آینده قرار نگیرد و این در حالی است که مطابق برخی از تحقیقات، این‌گونه افراد که در واقع حقیقت را تاب نمی‌آورند و آن چه را که رهبران‌شان در آثار و تألیفات خود بدان اعتراف نموده، مورد انکار قرار می‌دهند. با پشتیبانی قدرت‌های شیطانی و هزینه کردن مبالغ گزاف، نسخ خطی مأخذ دست اول را خریداری نموده، می‌سوزانند تا به پندار باطل خود، نخست عالمان و دانشوران و آن‌گاه نسل‌های جست‌وجوگر و پژوهنده نتوانند به معارف مذکور دست یابند. اینک به تناسب بحث فقط به یک نمونه از این رفتار - (که من آن را خیانت به فرهنگ و مواریث فرهنگی می‌نامم) - در خصوص وجود مقدس حضرت بقیه‌ال... الاعظم - عج اشاره می‌کنم:

محمی الدین عربی که از بزرگان اهل سنت است، در کتاب فتوحات مکّیه که به سال ۱۲۰۷ در مطبعة الازهریه مصر چاپ شده، در مبحث ۶۵ به تصریح تمام می‌گوید:

مهدی علیه السلام که از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است، در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده و زنده خواهد ماند، تا با عیسی بن مریم اجتماع کند، پس عمر آن حضرت اکنون که سال ۹۵۸ هجری می‌باشد، ۷۰۳ سال است....

این عبارات را در چاپ جدید فتوحات، دست متعصبان عامه و وهابی حذف نموده است.^۱

خاتمه سخن در این سر فصل این که، توطئه تحریف فقط به حذف مناقب اهل بیت علیهم السلام از کتب و آثار، به متعصبان اهل سنت محدود نمی‌شود، بلکه روی دیگر این سکه حذف مطاعن اعداء... از کتب شیعه را نیز شامل می‌شود که به بهانه پاسداشت وحدت بین فریق، به دست برخی از ساده‌اندیشان شیعی مذهب صورت می‌پذیرد.

۸. می‌دانیم که ظهور حضرت ولی عصر حجة بن الحسن العسکری - ارواحنا له الفداء -

وعدة خداوند است:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِعَادَ﴾^۱.

بنابراین جهان آینده را به هرگونه‌ای که از هم اکنون ترسیم کنند، جهانی تحت لوای ولایت معصوم خواهد بود: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲ اما استکبار جهانی با علم و اطلاع از این موضوع، می‌کوشد تا تصویری از آینده بر اساس امیال و منافع خود ترسیم نماید و آن را در اذهان عمومی جهان مستقر سازد. آن‌ها به تجربه دریافتند که آدمی با تغییر نگرش‌هایش تغییر می‌کند و بر مبنای تصورهای ذهنی خود عمل می‌نماید. بر این اساس از هم اکنون با خلق رمان‌های آینده‌نگر و ساخت فیلم‌ها و نگارش داستان‌ها و... و حتی مقاله‌های مشحون از نظریه‌های به ظاهر علمی، می‌کوشند تا نگرش‌های کلی خود را نسبت به آینده جهان به نام نگرش‌های فرهنگ‌ها و ملل تبیین و ترویج نمایند. این بماند که از اولین، فوری‌ترین و مهم‌ترین وظایف صاحب قلمان متعهد شیعی، ترسیم تصویر آینده جهان بر مبنای اقتدار معصوم منتظر است و در این تصویر هر گونه حیثیت کاذبی برای «غیر معصوم» تراشیدن، راه به همان سرابی می‌رود که استکبار جهانی با همه‌ایادی و اذتاب خود در صدد ایجاد آن است، ولی آن‌چه در این جا منظور نظر بوده، وجهی دیگر از مظلومیت امام بقیه‌ا... علیه‌السلام می‌باشد که دشمنانی آگاه و پر تلاش دارد و دوستان و محبانی بعضاً خواب آلوده و بی تحرک. به قول نیما:

«غم این خفته چند، خواب در چشم ترم می‌شکنند.»

بدیهی است که خدای تعالی هیچ تلاشی را بی‌مزد نخواهد گذاشت؛ بنابراین اگر اهل اندیشه شیعی در این رویارویی هنرمندانه، یعنی «ترسیم آینده بر مبنای اقتدار تکنولوژی» و یا «ترسیم آینده بر مبنای اقتدار ایمان» دیر بجنبند، سراب ایجاد شده در اذهان عمومی می‌تواند معضلات فراوانی را برای تشنگان آب ایجاد نماید. به آیه قرآن تمسک می‌جوئیم که فرمود:

۱. آل عمران (۳) آیه ۹.

۲. صف (۶۱) آیه ۸.

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ﴾^۱

ای رسول ما بگو: ملاحظه کنید، اگر آب گوارایتان در زمین فرورود و ناپدید گردد، چه کسی دیگر بار برای شما آب روان می‌آورد؟

در این جا کلام را به پایان می‌آورم و ادامه بحث و تفصیل آن را به فرصتی دیگر وا می‌گذارم و فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنم که مانند همه شیعیان اثنی عشری بر این عقیده‌ام که اگر راه‌زنان عقیده و ایمان فرصت می‌دادند، جهان با مدیریت دوازده پیشوای معصوم اداره شود، دنیای کنونی آکنده از این همه ستم و تبعیض و فقر و جهل و جنون نبود. بنابراین هر ستمی که بر اساس غصب خلافت حقه امیر مؤمنان علی علیه السلام بر جهان بشری تحمیل شده است، به طور مضاعف ستمی در حق آخرین پیشوا محسوب می‌شود.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُوا إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَيْتَنَا صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَتَهُ وَلَيْتَنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَقَلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرُ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَبِضُرٍّ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ.^۲

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. ملک (۶۷) آیه ۳۰؛ قاطبه اهل تفسیر این آیه را به وجود مقدس حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - و غیبت آن گرامی تفسیر کرده‌اند.

۲. دعای شریف افتتاح.

برتر از انتظار*

سید علی اکبر پرورش

به یازده خم می گرچه دست ما نرسید پیاله گیر که یک خم هنوز سر بسته است
یازده خمی را می گویم که تبه کاران عالم، آن ها را شکستند و بشریت را از شراب
جان فزایشان محروم ساختند! یازده خمی را می گویم که هر کدامش قادر بود، جان ها را تا
واپسین دم حیات، مست باده حکمت و علم و عرفان سازد.
ماجرای شکستن حریم آن یازده خم می و برخاک ریختن آن همه شراب طهور، اگر چه
هزاران فغان و درد و مصیبت به همراه دارد، لیکن مژده باد که آخرین خم از همان
خم خانه، به وسعت جان و روح همه جرعه نوشان عالم پایدار و پاینده است.
چه باید کرد؟ باید پیاله برگرفت و در انتظار آن شراب طهور لحظه شماری کرد، بهتر
بگویم باید از جان و روح خویش ساغر ساخت و به دنبال آن شراب رحمت به راه افتاد.
از انتظار فرج و سرشاری و شادابی آن سخن ها گفته شده و در ارزش و اهمیت آن
احادیث فراوان نقل شده و پیشوایان اسلام از آن به عنوان برترین عبادات یاد کرده اند، آن
را افضل اعمال شمرده اند، لیکن باید دانست انتظار، نخستین گام است، اولین قدم است
چرا؟ چون نمی توان تنها منتظر گمشده بود، باید به دنبالش حرکت کرد. باید برای یافتنش
جست و جو نمود. باید به هر کوی و برزن سر کشید، باید جای جای زمین را درنوردید و
باید از هر آشنا، سراغ گرفت.

مشتاقان امام زمان علیه السلام چند دسته‌اند:

۱. آن‌ها که تنها با ذکر نام او دل خوشند، اسم او را بر زبان می‌رانند، از نامش مدد می‌جویند، پیداست که این‌ها از این اقیانوس ناپیدا کرانه، به جرعه‌ای بسنده کرده‌اند.

۲. آن‌ها که به غیر از نام، به یاد او نیز هستند و در انتظار او به سر می‌برند. این‌ها هم در کنار ساحل آن بحر خروشان تنی شست‌وشو می‌دهند و گرد و غبار را از ظاهر بدن می‌زدایند، چند جرعه‌ای هم نوش می‌کنند و به همین اندازه شاداب می‌گردند. البته این‌ها گرچه زیباست، کافی نیست، زیرا نام و یاد او، کلاس نخستین است. در انتظار او بودن اولین گام است و منتظر او شدن اولین قدم است، باید به مفهومی فراتر از انتظار دست یافت. باید به چیزی برتر از نام و یاد او چنگ زد.

رحمت بی‌کران خداوندی بر امام راحل باد که به چیزی بالاتر و برتر از نام و یاد و انتظار و حتی ذکر زیبایی‌های امام زمان علیه السلام دست یافت و امت را هم به دنبال مفهومی فراتر از یاد و انتظار آن پیشوای دادگر روان ساخت. امام خمینی رحمه الله به دنبال امام زمان علیه السلام بود، در جست و جوی آن حضرت بود؛ از آن جهت رنگ و بوی او را گرفت و امت هم به او لقب امام داد. خود امت هم آن‌گاه که از یاد و نام و انتظار امام زمان علیه السلام فراتر رفت و به جست و جوی آن حضرت برآمد، اقتدار و عظمت خود را دید و شکوه جاودانگی‌اش را ثبت کرد.

سید بن طاووس که یکی از جرعه نوشان نامدار آن شراب طهور است، می‌گوید: اگر شما طاووس زیبایی داشته باشید و او را گم کنید، آیا تنها به نام آن طاووس قناعت می‌کنید؟ آیا تنها به یاد او خواهید بود؟ آیا تنها در انتظار آمدنش می‌نشینید؟ یا این که در به در، کوی به کوی، جای به جای به دنبالش برمی‌خیزید؟ از هر کس سراغ او را می‌گیرید؟ و تا او را نیابید آرام و قرار نمی‌گیرید؟ مگر نه این است که مهدی علیه السلام طاووس اهل بهشت است؟ مگر نه این است که مهدی گمشده همه قرن‌ها و عصرها و نسل‌هاست؟ مگر نه این است که مهدی علیه السلام موعود همه ادیان و همه ملت‌هاست، مگر نه این است که

مهدی علیه السلام «بقیة الله» و باز مانده همه انبیا و اولیاست؟ مگر نه این است که مهدی علیه السلام وارث تمامی صالحان است؟ مگر نه این است که مهدی علیه السلام گم گشته همه دردمندان و رنج دیدگان عالم است؟ پس چرا نباید به جست و جوی او برخاست؟ چرا نباید به دنبال او و برای یافتنش حرکت کرد؟ کسی که به دنبال گمشده‌ای می‌گردد، تمام وجودش از او پر می‌شود و تمام جانش او را زمزمه می‌کند، هر جست و جوگری آرام آرام سرشار از گم گشته خود می‌شود؛ پر از گمشده خویش می‌شود، تا جایی که خود را هم از یاد می‌برد.

چنان پر شد ضمیر و سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم
این همه «اَیْن، اَیْن» در دعای ندبه برای چیست؟ مفاهیمی نظیر «إِلَى مَتَى أَحَارُ فِیکَ یا مولای» که از عشق و جست و جوگری سرشار است، از همین روست.

دوستان آن بزرگ پس از غیبتش تا وقتی که با نام و یاد و انتظار حضرتش سر کردند، انقلابی صورت نگرفت، اما آن‌گاه که به دنبال او و در جست و جوی آثار او برخاستند، این انقلاب عظیم ایجاد شد. هم‌چنین اگر پیوسته به دنبال او و برای یافتن او و سیراب شدن از شراب محبت او برخیزند، عظمت‌ها یکی پس از دیگری خواهد رسید و روز به روز بر رونق و شکوه راهشان افزوده خواهد شد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

یک نامه به یک دوست*

رضا بابایی

سلام. حال من خوب نیست، اما همیشه برای سلامتی شما، شمع روشن می‌کنم. مدتی است که همه را از خود، بی‌خبر گذاشته‌اید. حتماً می‌دانید که پدر بزرگ مردا برای پدر هم نفسی بیش نمانده است. جمعه پیش، سخت بیمار بود. از بستر بر نمی‌خاست. چشم‌هایش، پشت پنجره افتاده بود. قلبش تا لب‌ها بالا آمده بود و همان جا می‌تپید. زمزمه می‌کرد، می‌گفت:

دوست راگر سر پرسیدن بیمار، غم است گو بران خوش، که هنوزش نفسی می‌آید
مادر و مادر بزرگ، خیلی بی‌تابی می‌کنند. هر سال که نرگس باغ، شکوفه می‌دهد،
آن‌ها هم به خود وعده می‌دهند که امسال می‌آیی. مادر، دیگر خانه‌داری نمی‌کند. معلم
شده است. دعای عهد، درس می‌دهد، به ماهی‌های حوض. زنگ‌های تفریح، سماور را
آتش به جان می‌کند و حافظ می‌خواند. انتخاب غزل را به خود حافظ می‌سپارد. همیشه
می‌گوید: حافظ مگر همین یک شعر را دارد؟ بعد می‌خواند:
مژده ای دل، که مسیحا نفسی می‌آید

که ز انفس خوشش بوی کسی می‌آید

از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش

زده‌ام فالی و فریاد رسی می‌آید

این از خانه. دو سه جمله‌ای هم از روزگاران برایت بنویسم. نمی‌دانم چرا آسمان بخیل شده است، نمی‌بارد. زمین سنگ دلی می‌کند، نمی‌رویاند. ماه و خورشید، چشم دیدن هم دیگر را ندارند. خیابان‌ها پر از غول‌های آهنی شده‌اند. کوچه‌ها امن نیستند. مردم، جمعه‌های خودشان را به چند خنده تلخ می‌فروشند. هیچ حادثه‌ای ذائقه‌ها را تغییر نمی‌دهد. مثل این که همه سنگ و چوب شده‌ایم. عجیب است! دامادها از حجله می‌ترسند. عروسی‌ها را در کوچه‌های بن‌بست می‌گیرند. اذان، رنگ پریده به خانه‌ها می‌آید. نماز، زمین‌گیر شده است. رمضان، مهمان ناخوانده را می‌ماند که سرزده، بزم مردم را برهم می‌زند. از روزه در شگفتم که چرا افطار را خوش نمی‌دارد. حج، هزار زخم از خارمغیلان بر تن دارد. جهاد، بهانه‌گیر شده است. آدم‌ها، کیسه‌هایی پر از خمس و زکات، به دیوارهای گورشان آویخته‌اند. نپرس موریانه‌ها، چه به روزگار مسجد آورده‌اند. از همه تلخ‌تر این‌که، عصرهای جمعه، دلم نمی‌گیرد. شنیده‌ای دیگر کسی پای شعرهایش، تخلص نمی‌گذارد و شاعران، یعنی زمین خوردگان وزن و قافیه؟ نمی‌دانم وقتی این نامه را می‌خوانی، کجا ایستاده‌ای. هر جا هستی، زودتر بیا. از بس شما را ندیده‌ایم، چشمانمان هرزه شده است. بیم دارم اگر چندی دیگر بگذرد، ندبه خوان‌های مسجد، پیرتر شوند. آدم‌ها همه دیر باورند و زودرنج. بهانه می‌گیرند. می‌گویند:

او نیز ما را فراموش کرده است.

اما من می‌دانم که شما، همه را به اسم و رسم و نیت، به یاد دارید. دوست دارم باز برایت بنویسم. اما یادم آمد که باید به گلدان‌ها آب بدهم. مادرم گفته است، اگر به شمعدانی‌ها آب بدهم، آن‌ها برای آمدن تو دعا می‌کنند. راست می‌گوید. از وقتی که مرتب آبشان می‌دهم، دست‌های سبزشان را رو به آسمان گرفته‌اند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

گزارشی از جمکران*

محمدحسین بدری

اشاره:

می دانم دلت گرفته، خسته هم شده‌ای، آن قدر آدم‌های رنگ به رنگ دیده‌ای که دلت لک زده برای حتی یک نفر آدم صادق یک رنگ و یک دل. می دانم گاهی دوست داری سر به بیابان بگذاری. دوست داری تنها باشی، یا حتی فریاد بزنی. می دانم گاهی هر قدر که کار می‌کنی، درس می‌خوانی، خودت را به این در و آن در می‌زنی، باز هم فکر می‌کنی یک گوشه از دلت خالی است هر قدر که خوش می‌گذرانی، باز غصه‌ات می‌شود. دلت می‌گیرد و می‌خزی یک گوشه. همه این‌ها برای من هم پیش می‌آید. اما من راهش را پیدا کرده‌ام. یک جای خوب سراغ دارم. جایی که دلت را باز کند، خستگی‌ات را در کند. آن‌جا بیابان هم دارد. جایی که بتوانی آن گوشه خالی دلت را پر کنی. جایی که کمی از آن آدم‌های رنگ به رنگ دور شوی. هر وقت که طاقت تمام می‌شود، معطل نمی‌کنم. سر بی‌سامانم را بر می‌دارم و می‌برم آن‌جا.

می‌آیی یک‌بار با هم برویم؟ بیا جلو. دستانت را به من بده. هر دو دستت را. چشمانت را هم ببند. آرام، آرام، آرام زمزمه کن:

السلام علیک یا صاحب الزمان

چراغ‌های شهر، کم‌کم چشمک می‌زنند. مردم این شهر انگار از صبح تا به حال از خانه‌هایشان زده‌اند بیرون.

تا به حال دور خودشان و گاهی دیگران چرخیده‌اند و الان بر می‌گردند به سمت همان خانه‌ها؛ بی‌آن‌که چیزی را که به دنبالش بوده‌اند پیدا کرده باشند.

گره‌ترافیک قدری شل می‌شود و تاکسی می‌خزد جلو ترمینال. انگار فرستاده‌اند دنبالمان. یکی داد می‌زند: «قم، دو نفر فوری». همین‌که سوار می‌شویم، زود راه می‌افتد. اتوبوس که بالای پل می‌رسد، می‌توانی نیمی از این شهر مه‌گرفته را ببینی. با آن ساختمان‌های بلندش که انگار می‌خواهند توی آسمان چیزی را نشان بدهند. اما با این همه غبار و آلودگی، مگر چیزی پیداست ...

از شهر که خارج می‌شویم، دیگر آن قدر هوا تاریک شده که آن طرف شیشه‌ها چیزی پیدا نیست، مگر عکسی کم‌رنگ از خودمان.

تا قم راه زیادی نیست. همین‌که سر به سر هم بگذاریم، رسیده‌ایم. گل‌دسته‌های حرم دختر موسی بن جعفر علیه السلام خوش آمد می‌گویند. دست بر سینه مقابل صحن می‌ایستی:

السلام عليك يا فاطمة المعصومة عليها السلام^۱

نمی‌دانم چرا هر بار که این‌جا می‌آیم، بیشتر از هر کسی، بیشتر از هر چیزی، یاد امام رضا علیه السلام می‌افتم. نمی‌دانم چرا وقتی به گنبد و بارگاه نگاه می‌کنم، بی‌اختیار می‌گویم: «قربون کبوترای حرمت امام رضا» و تونهییم می‌زنی: «آخه بی‌سواد، لا اقل اون بالا را بخون». و بالای آستان را نشانم می‌دهی. من هم سلام می‌دهم عمه‌ام معصومه را. بلند هم سلام می‌دهم که فکر نکنی وقتی توی اتوبوس خوابم برد، همه چیز را قاطی کرده‌ام.

نماز می‌خوانی و زیارت می‌کنی، حیف که دیر می‌شود، اگر نه بیشتر می‌ماندیم. عذر می‌خواهیم و خداحافظی می‌کنیم، آخر یک‌قرار دیگر هم داریم. نزدیک میدان حرم، ماشین‌هایی ایستاده‌اند:

۱. زیارت نامه حضرت معصومه (سلام الله علیها).

جمکران دو نفر.

زود سوار می شویم و راه می افتد.

پنجره کنار تو باز است. هوای سرد می ریزد توی ماشین. مسافری که عقب نشسته می گوید: «آقا! آگه می شه شیشه رو بدید بالا». حواست کجاست، صدای من را هم نمی شنوی. راننده بلند می گوید: «با شما هستن آقا!» به خودت می آیی: «بله چی شده؟» همه می خندیم، تو هم وسط خنده‌ات اشاره دستم را می بینی. داخل ماشین گرم تر می شود. ماشین از شهر خارج می شود. کنار جاده را می کاوم، جمکران ۲ کیلومتر. هزار بار هم که این راه را بروم، باز هم همین حال را دارم. فکر می کنم می روم پیش بزرگی که حساب پس بدهم یا کارهایم را گزارش کنم. چه می گویم؟ مگر او خودش نمی داند؟ کم کم از دور نوری سوسو می زند، بزرگ تر می شود و شکل پیدا می کند. نوری گرد که دو میله نورانی کنار خود دارد. جلوتر، نمای مسجدی با گنبدی فیروزه‌ای به چشم می آید و ماشین به جاده فرعی می پیچد. سرازیر می شویم به طرف مسجد. چند نفر از کنار جاده پیاده می آیند. دوست دارم پیاده شویم و ما هم این چند قدم را پیاده برویم.

﴿فاخلع نعلیک إنک بالواد المقدس طوی﴾^۱

«آقا می شه این کنار نگه دارید!» این را تو می گویی. از کجا می دانستی که از دل من چه گذشته؟ راننده نگاهی می کند و ترمز می گیرد. پیاده می شویم و کرایه‌اش را می دهیم. حواس تو اصلاً نیست، من هم مثلاً حواسم به تو نیست. نمی دانم چه حالی داری، ترجیح می دهم راحتت بگذارم و تنها. کمی که می رویم، تازه می فهمم هوا چه سرد است. به تو و دیگران که نگاه می کنم، انگار سردتان نیست. لابد گرمای عشق، گرمتان کرده. اما من هر چه می کنم باز سردم می شود. شاید آن چیزی که اصلاً ندارم، همین عشق است! نزدیک مسجد عده‌ای دست فروشی می کنند. نوشابه، چای، لبو، باقالی، کتاب دعا، کتاب، نوار، اسباب بازی و خیلی چیزهای دیگر. فکر می کنم خودمان را گرم کنیم.

صدایت می‌زنم:

بیا لبو بخوریم.

می‌خوریم. گرم می‌شویم و دوباره راه می‌افتیم. چه قدر شلوغ است! این مردم مگر سردشان نیست؟

تمام محوطه اطراف مسجد مملو از آدم است. کوچک و بزرگ، زن و مرد و بچه‌هایی که با هم آمده‌اند؛ شاید با اردوی مدرسه. دستم را می‌کشی به طرف وضوخانه. باد تندی می‌وزد. بعضی مردم در این هوا بیرون مسجد روی زیراندازی از جنس خاک نماز می‌خوانند.

در کفش‌داری دو نفر، یکی پیر و دیگری جوان، کفش‌های مردم را می‌گیرند و شماره می‌دهند. هر چند دقیقه یکی صلوات طلب می‌کند:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

داخل مسجد به زحمت جایی به قدر دو نفر پیدا می‌کنیم. هشت ستون بزرگ هشت ضلعی وسط مسجد هست. تو می‌ایستی و با دستوری که روی تابلوهای دو طرف مسجد نوشته، مشغول نماز می‌شوی. من هم محو تماشای مردم می‌شوم و مسجد. ترکیبی از کاشی‌کاری و آجرنما، داخل مسجد را زیباتر کرده. مردم هم آن قدر کاشی‌کاری فیروزه‌ای دلشان زیباست که کسی از تماشایشان خسته نمی‌شود.

من هم نماز می‌خوانم، با همان دستوری که روی تابلوهای دو طرف مسجد نوشته، بعد از نماز می‌رویم بیرون. کنار مسجد سالن بزرگی هست که مردم داخل و خارج آن نشسته‌اند و دعا می‌خوانند. صدای بلندگو سؤال هر دویمان را جواب می‌دهد، دعای توسل می‌خوانند. ما هم کناری می‌ایستیم تا دعا تمام شود. بعد از دعا، نیمی از مردم می‌روند. عده‌ای که دسته جمعی آمده‌اند، دنبال هم می‌گردند. چند دقیقه بلندگوهای بیرون مسجد به کار می‌افتد تا اعضای کاروان‌ها را به هم برساند.

کمی که خلوت می‌شود، کتاب فروشی بزرگ کنار مسجد توجهمان را جلب می‌کند.

این جا خیلی چیزها می فروشند. کتاب، پوستر، عکس، نوار، فیلم، رحل، جانماز و... چند کتاب می خریم و خارج می شویم. پشت مسجد چاهی هست که عده‌ای دور آن جمعند. عریضه می نویسند برای امام عصر علیه السلام و داخل چاه می اندازند.

کاغذی از کیفم در می آورم تا چیزی بنویسم. از این فکر که عصاره شجره ولایت، آن چه می نویسم می خواند، تمام تنم مور مور می کند، بعد، از خودم خجالت می کشم؛ خیلی زیاد. نوشته که هیچ، او همه چیزمان را می شنود، می بیند و می خواند. از سر کاغذ می نویسم:

باسمه تعالی. خدمت امام عزیز و حیّ و حاضر، امام مهدی علیه السلام علیکم.

خنده‌ام می گیرد، شاید باورم نمی شود. ادامه می دهم: سال‌ها پیش، از بزرگی شنیده بودم که بزرگان و علما، هر گاه به دردی و مصیبتی گرفتار می شدند، رقعته‌ای به حضور حضرت موعود علیه السلام می نوشتند یا کتاب و رساله‌ای به نام حضرت می نگاشتند. همان بزرگ می گفت که آنان، همین که کتاب یا جزوه‌شان را آغاز می کردند، مشکل کارشان مرتفع می شد و این، در میان نویسندگان شیعه، یک رمز بود و شاید رمز نوشتن عریضه به امام زمان علیه السلام همین باشد. والسلام.

حس می کنم دلم روشن شده، انگار خبر خیلی خوبی شنیده، یا عزیزی را دیده باشم، نگاهت می کنم. اشک از گوشه‌های چشم آمدن تا وسط صورتت، نقطه‌ای دور را نگاه می کنی. می آیم بالای سرت. «وقت ملاقات شما تمام شد!» صدایم را که می شنوی، زود اشک‌هایت را پاک می کنی و بلند می شوی، به چاه نزدیک تر می شویم. عده‌ای دور آن جمعند و عریضه می نویسند. آن چه نوشته‌ایم، داخل چاه می اندازیم. راستی، سرّ این عریضه نوشتن چیست؟

به «اطلاعات» می روم. صدایت می کنند، اما نمی آیی. دورتر، پسری ۱۰-۱۲ ساله، سجاده‌ای انداخته و توی همین هوا نماز می خواند. نزدیک می روم. وقتی به سجده رفته، با احتیاط یک عکس از او می گیرم. آن قدر جثه‌اش کوچک است که از سنش کمتر نشان

می‌دهد. صبر می‌کنم، نمازش تمام می‌شود. سلام می‌کنم، جواب می‌دهد، اسمش احمد است. می‌گویم: «چرا توی مسجد نماز نمی‌خونی، گرم‌تره؟!»

می‌خندد و سرش را پایین می‌اندازد: «از کجا معلوم الان آقا جای گرمی باشه؟!» لهجه اصفهانی دارد، دستش را می‌گیرم: «حالا تو باید همیشه توی سرما بمونی که شاید آقا جای گرم نباشه؟!» باز می‌خندد: «یه شب که هزار شب نمی‌شه. حالا ما یسه شب اومدیم جمکران!»

هر کار می‌کنم، حریفش نیستم. می‌گویم: «آقا، بابامون هم حریف نشد، آخر خودش رفت تو مسجد. شما هم برو.» باید اعتراف کنم که شکست خورده‌ام. خداحافظی می‌کنم. از پشت سر صدایم می‌کند: «ما را هم دعا کنید». دست تکان می‌دهم و راه می‌افتم. بلندگوهای مسجد روشن می‌شود، صدای اذان در تاریکی و سرمای خیابان می‌پیچد، همان اذان صبح دوست داشتنی:

﴿ان الله و ملائکته یصلون علی النبی، یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیماً﴾^۱ الله اکبر الله اکبر...

دوباره به سمت مسجد می‌رویم. کفش‌هایمان را می‌دهیم که شماره بگیریم. مردم توی کفشداری ایستاده‌اند. کسی صلوات طلب نمی‌کند. مؤذن رسالت پیامبر را شهادت می‌دهد. همه صلوات می‌فرستند:

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد.

مردم به صف نشسته‌اند برای نماز صبح، کسی تکبیر می‌گوید. جمعیت نماز صبح را به جماعت می‌خوانند. بعد از نماز راه می‌افتیم که برگردیم. از جلو شبستان تا بیرون محوطه، چشم از گنبد بر نمی‌داری. من هم نمی‌پرسم چرا. می‌بینم اگر بخواهی جواب ندهی، نپرسم بهتر است. چند اتوبوس بیرون ایستاده‌اند. انگار آمده‌اند دنبالم. راننده داد می‌زند: «تهران دو نفر» سوار می‌شویم. اتوبوس زود راه می‌افتد. حس می‌کنم دلم باز شده، انگار

خبر خیلی خوبی را شنیده یا عزیزی را دیده باشم.

کم کم از مسجد دور می شویم. گنبد فیروزه‌ای و دو گل‌دسته کنارش در نظر ما کوچک تر می شود. یک دفعه احساس غربت می کنم. این از چسبیدنم به شیشه پیداست، نه؟ طوری بیرون را نگاه می کنم که انگار همه کس من، آن سوی پنجره وسط این بیابان‌ها است. غالب مسافرها به خواب می روند، لابد اکثرشان دیشب را نخوابیده‌اند. تو زبان گرفته‌ای و آرام کسی را صدا می زنی که من هم نمی شناختمش؛ یعنی این طور فکر می کنم. هوا گرگ و میش شده و غیر از عکس کم رنگ خودمان روی شیشه، چیزهای دیگری هم پیداست.

جا به جا می شوم که یک ساعتی بخوابم. آخر صبح باید بروم سر کار. طوری با مظلومیت صدایم می کنی که دلم می سوزد. خودم را به خواب بزنم و جواب ندهم: «حسین!» می گویم: «چییه؟» آرام می گویی: «می آیی هفته بعد هم بیاییم؟» سرم را بلند می کنم، اشک چشمت آمده تا وسط صورتت. می خواهم بپرسم چرا گریه می کنی؟ می بینم اگر نخواهی جواب بدهی، نپرسم بهتر است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

موعود جهانی کیست*

دفتر روزنامه اطلاعات

موعود جهانی کیست؟ چه ویژگی‌هایی دارد؟ چه زمانی و چگونه خواهد آمد؟ به راستی، او خواهد آمد یا وعده‌ای است که برای تحمل رنج‌ها و مشقت‌های زندگی داده شده است؟ در چه شرایطی خواهد آمد؟

اعتقاد به آمدن و ظهور او، خاص یک گروه و یک دین است یا دین‌ها و ملت‌های دیگر هم به آمدن فردی با ویژگی خاصی اعتقاد دارند؟ او به تنهایی می‌آید یا کسانی او را همراهی خواهند کرد؟ و...

ده‌ها سؤال در ذهن هر انسانی که از وضع جامعه عمومی بشر، ظلم و فساد، فحشا و منکر، مواد مخدر، قتل و غارت قانونی و غیر قانونی و... به ستوه آمده و آنانی که به آینده بشر می‌اندیشند، جا گرفته است. هر کسی از دیدگاه مذهب و مرام خود به آن‌ها می‌نگرد و پاسخی قانع‌کننده برای آن نمی‌یابد یا ناقص می‌یابد.

بسیاری هم سرگردان این دشت بی حاصل هستند که به گرد خویش در آن کویر می‌چرخند و پناهی نمی‌یابند.

اعتقاد به آمدن فردی استثنایی در میان مسلمانان ریشه دوانده است که به داد بشر می‌رسد و سرانجام آن‌ها را به سامان می‌رساند و همه را در زیر یک پرچم و تحت قوانین یک حکومت گرد می‌آورد.

* عنوان: گفت‌وگو. نشریه اطلاعات، آذر ۱۳۷۶؛ نقل از «صبح وصال» ویژه نامه نیمه شعبان ۱۴۱۸ ه.ق.

اما این که او کیست، فرزند چه کسی است، در چه شرایطی و با چه ویژگی‌هایی خواهد آمد و...؟ بحث‌های زیادی وجود دارد.

این نوع بحث‌ها در میان دین‌ها و مسلک‌ها و مرام‌های دیگر نیز وجود دارد. کمتر راه و روشی وجود دارد که در مورد آینده بشر سکوت اختیار کرده و از فردی سخن نگفته باشد، «که می‌آید و داد را از بیدادگران می‌ستاند و انسان را به آرامش روحی و جسمی می‌رساند...».

ما برای پی بردن به بحث «موعود» و این که انسانی فوق العاده ظهور خواهد کرد، به دیدار رهبران دینی چند مذهب و کیش رسمی و غیر رسمی کشور رفته و در مورد «آن که خواهد آمد» با آنان گفت و گو کرده‌ایم.

«مارکاریان» جوانی حدود ۲۷ ساله، مسئول روابط عمومی خلیفه گری ارمنی‌های ایران در تهران است. صورتی تراشیده و پوشیده از لبخند دارد. با تبسمی به لب به درخواست ما گوش می‌دهد. آن‌گاه با صدای اندکی زیر می‌گوید:

جناب اسقف اعظم، آرداک مانوکیان، حتماً در این مورد صحبت می‌کنند. فقط یکی دو روز مهلت بدهید.

چند روز بعد تلفن می‌کند و قرار ملاقات می‌گذارد. روز موعود فرا می‌رسد. به اتفاق آقای مارکاریان وارد سالن تشریفات در طبقه دوم ساختمان خلیفه گری می‌شویم. سالن، آراسته به نقاشی‌هایی از عیسی مسیح و حواریان است. رنگ دیوار و سقف، گلکاری‌ها، فرش کف سالن، میزها، صندلی‌ها و مبلمان‌ها همه یادآور دوران گذشته هستند. وقتی در سالن بسته می‌شود و رابطه‌مان با دنیای خارج قطع می‌شود، خود را در قرن‌های گذشته اروپا می‌یابیم. قرن‌هایی که حکومت‌های روحانیان مسیحی بر اروپا سایه افکنده بود و آنان با جاه و جلال و اکرام از راهروها عبور می‌کردند و قدم‌های خود را روی فرش‌ها می‌نهادند...
... اطرافیان سر فرود می‌آوردند و به جان رهبران مقدس خود دعا می‌خواندند و دشمنان آنان را به تیر نفرین می‌دوختند. وقتی روحانی فرمانروا بر کرسی فرماندهی

می نشست و دست‌های خود را روی دسته صندلی می گذاشت و اندکی جلو می راند؛ همه، یکی یکی می آمدند و از دست مبارک و انگشترهای نایاب او بوسه می گرفتند و تن خود را متبرک می کردند و او لبخندی حاکی از رضایت می زد.

ما چه باید بکنیم، به پایش بلند شویم، به جلویش برویم، با او دست دهیم، یا زانو زده و دستش را غرق بوسه کنیم؟ اما برای چه؟ مگر او انسانی هم چون ما نیست؟ فقط درس مذهبی خوانده و لباسی به تن کرده که به او جلوه تقدس داده است. از طرف دیگر نه ما به کیش اویم و نه برای زیارت و تبرک جویی آمده‌ایم و نه مذهبی که به آن پایبندیم اجازه این اعمال را به ما می دهد.

این افکار در مدتی که منتظر اویم، چون سیل از ذهنمان جاری می شود. در باز می شود موکت سرخ رنگ کف سالن به راهرو می رود و از آن جا به در اتاق‌ها و پله ختم می شود و ادامه می یابد. او به آرامی گام‌های خود را یکی بعد از دیگری بر می دارد و به سالن نزدیک می شود. آن تبسم شکوه ذهنی ما از او فرو می ریزد.

او به تصور ما از یک اسقف اعظم، شباهتی نداشت. وی انسانی با قدی حدود ۱۶۰ سانتی متر، بدون کلاهی بر سر و صلیبی به دست است. به احترامش بلند می شویم و چند قدم جلو می رویم. دستش حالتی وارفته پیدا می کند و انگار برای بوسه زدن ما به حرکت در می آید. سست و آرام، دستمان دستانش را می گیرد و می فشارد:

سلام.

با لحنی که لهجه ارمنی از آن می بارد:

سلام. این «آرداک مانوکیان» اسقف اعظم ارمنی‌های ایران است. به هنگام معرفی خودمان و ارائه موضوع، متوجه می شویم که بیش از چند کلمه فارسی نمی داند و یا نمی خواهد فارسی صحبت کند.

آقای مارکاریان حرف‌هایمان را ترجمه می کند. او فقط برای لحظاتی خیلی کوتاه لب‌هایش را به علامت لبخند، به طرف گونه‌ها کش می دهد.

لباسش مثل لباس روحانیان مسلمان است. موی سرش نه چندان کوتاه، اما ریشش

بلندتر از موی سرش است. آدمی بسیار متعصب و خشک مذهب به نظر می‌رسد تا به هنگام سؤال و جواب بشناسیمش!

سؤال، ترجمه و جواب و ترجمه جواب شروع می‌شود.

□ آیا شما آرامنه و مسیحیان، منتظر شخص یا شخصیتی هستید که بیاید و تغییراتی در اجتماع بشری به وجود آورد؟ چون بعضی از ادیان منتظر فردی هستند که بیاید و تغییراتی در نوع برخوردهای بشری با هم ایجاد کند.

با صدای آرام و اندکی زیر، در حالی که چشم‌هایش را به ما دوخته پاسخ می‌دهد:
● دین ما نیز مثل اکثر ادیان دیگر که به آمدن فردی اعتقاد دارند، به ظهور مجدد حضرت عیسی علیه السلام اعتقاد دارد. همه مسیحیان هم به این معتقدند. چون خود حضرت اعلام کرده‌اند و در انجیل هم آمده است. حضرت عیسی علیه السلام فرموده:

من اکنون می‌روم و باز خواهم گشت.

حتی کلیسای ما نیز یکی از یکشنبه‌های عید خود را «یکشنبه بازگشت» نامیده است.

در این روز کلیه مراسم مختص به مسیح است، ولی زمان بازگشت ایشان معلوم نیست و کسی هم در این مورد چیزی نمی‌داند و خودشان فرموده‌اند:

کسی نمی‌داند کی باز می‌گردم. علایم زمان بازگشت من، نشانه‌هایی چون زلزله در زمین، رعد و برق در آسمان خواهد بود

او پس از این نشانه‌ها دوباره ظهور خواهد کرد، اما خبری در مورد تغییرات اجتماعی به ما داده نشده است.

□ این شخصیت چه مشخصات ظاهری دارد؟

● هیچ نشانه خاصی درباره او داده نشده است؛ یعنی در خصوص ظاهر فیزیکی او، اطلاعاتی در دست نیست.

□ او چه مشخصات و ویژگی‌های اخلاقی و اجتماعی دارد؟

- چیزی مشخص نیست.
- وقتی او ظهور می‌کند، چه تأثیرهایی از خود به جا می‌گذارد؟
- کتاب‌های مقدس، ارزش‌های اخلاقی و انسانی، اعتقاد به خدا و ارزش‌های معنوی را ترویج می‌کند.
- حال که معتقدید مسیح دوباره خواهد آمد، وعده باز آمدن او از زبان چه کسی داده شده است؟
- از طرف خود حضرت مسیح به باز آمدنش اشاره شده است.
- حال، در چه شرایط اجتماعی خواهد آمد؟
- در مورد شرایط اجتماعی زمان ظهور او، خبری داده نشده است. حتی کشور محل ظهور او هم مشخص نیست.
- او چگونه می‌آید؟
- چگونه آمدنش هم مشخص نیست.
- وقتی آمد، چه می‌کند؟
- تعالیم دینی را ترویج خواهد داد.
- اهداف او از آمدن چیست؟
- ترویج تعالیم دینی.
- تاثیر این نوع انتظار بر مسائل دینی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و صنعتی چیست؟
- در متون مقدس مطلبی در این مورد نیامده است.
- حال، از نظر دین شما، شرایط منتظر بودن یک فرد معتقد به انتظار چیست؟
- هیچ موقعیت مشخصی برای ظهور در متون مشخص نشده است، اما از طریق دعاها، آموزش آمادگی برای بازگشت ایشان به مردم داده می‌شود.
- آیا آمدن موعود و مسیح یک وعده صرف است یا یک حقیقت؟ یعنی آیا این موضوع برای امیدوار کردن به زندگی عنوان می‌شود؟
- این حقیقت است. وقتی او بیاید، مرز کشورها از بین خواهد رفت. دادگاه آخری به

وجود خواهد آمد و هر کس به سزای عمل خود خواهد رسید و پس از بازگشت ایشان مسئله دوزخ و بهشت رفتن افراد، روشن خواهد شد.

□ چرا عده‌ای به آن شخصیت موعود عقیده ندارند؟

● هر کس در عقیده خود آزاد است؛ می‌تواند معتقد باشد یا نباشد.

□ چه کسانی با موعود به مخالفت خواهند پرداخت؟

● چیزی در مورد افراد مخالف او به ما گفته نشده است و کسی چیزی در آن مورد

نمی‌داند.

□ «انتظار» چه تأثیرهایی روی جامعه و افراد می‌گذارد؟

● هر کس، منتظر پاداش اعمال خودش است و روشن شدن مسئله بهشت و دوزخ.

خود را ملزم به رعایت قوانین اجتماعی، الهی و انسانی می‌کند.

□ «انتظار» چه تأثیری روی خود فرد «منتظر» می‌گذارد؟

● اگر مسئله انتظار هم نبود، انسان‌ها ملزم به رعایت این ارزش‌ها بودند.

□ آیا در میان مسیحیان، قوم، قبیله یا عده‌ای که مراسم خاصی برای به دست آوردن

آمادگی به هنگام ظهور او داشته باشند - مثلاً در میان شیعیان گروهی در خراسان با نام

سربداران، چشم انتظار او بودند و هر از چندی مسلحانه برای پیشواز از او در محلی

خارج از شهر جمع می‌شدند - آیا چنین گروهی میان شما بوده است؟

● در سال یک هزار میلادی، اشخاص زیادی منتظر ظهور ایشان بودند که ظهور

نکردند. چرا که احتمال ظهور او در هر «یک هزار سال» یک بار است.

□ آیا شما به غیر از مسیح، اساطیری را دارید که به عقیده مردم برای مبارزه با ظلم،

دوباره قیام کنند؟

● اساطیری هست، ولی چیز خاصی در مورد آن نمی‌توان گفت.

□ آیا او همراه کسی ظهور می‌کند یا به تنهایی می‌آید؟

● به تنهایی می‌آید....

ردّیا*

امیرحسین مدرس

پیر زن نگاهش را از حیاط کوچک، که کم کم از برف سفیدپوش می شد، گرفت و آهی کشید. بخار کمی روی نایلون پلاستیکی که به جای شیشه شکسته قرار گرفته بود، جمع شد. گره چارقش را سفت کرد و با قدم های کوتاه به طرف سماور نفتی کوچکی که بالای اتاق، قل و قل می جوشید رفت و کنار آن بساط جمع و جور نشست. از قوری رنگ و رو رفته روی سماور، توی استکان کمر باریک برای خودش چای یک رنگ ریخت و استکان را رو به روشنایی گرفت تا رنگ آن را بهتر ببیند. بعد قوری را سر جایش قرار داد و استکان را مقابل خود گذاشت. شعله سماور را پایین تر کشید و با خودش گفت: سر تا سر این کوچه شترداران تا سر چهار راه ریسمانچی و حتی خود خیابان خراسان را بگردی، محض رضای خدا یکنفر را توی این برف پیدا نمی کنی که بهش سلام کنی، غیر از برف روب ها. صدای گُرپ بلندی پیرزن را از فکر به در آورد. یا حسین گفت و بلند شد و از پشت پنجره نگاهی انداخت. در بسته بود. از بام همسایه کپه های برف به کوچه انداخته می شد. نشست و چای را سر کشید. استکان را زیر شیر سماور آب زد و کنار دوسه استکان دیگر که روی یک تکه پارچه سفید بود، گذاشت. نگاهی به کتیبه پارچه ای کوچک و رنگ و رو رفته شعر محتشم که روی دیوار روبه رو بود انداخت و بعد به چهارپایه چوبی که رویش را با پارچه بلند سیاهی پوشانده بود. چهار دست و پا به طرف چهارپایه رفت و قسمتی را که

از زیر پارچه بیرون زده بود مرتب کرد، نگاهی به نفت چراغ والور انداخت و سر جایش برگشت و باز در فکر فرو رفت.

این برف امروز کارها را خراب کرد. بعید دسته‌ها راه بیفتند. زمین لیزه و کتل دارها و علم‌کش‌ها حتماً زمین می‌خورند این روز عاشورایی. خدا کنه به حق پنج تن برف بند بیاد، مردم به عزاداریشان برسند. من که اگر امروز دسته سینه زنی نبینم، دق می‌کنم... هی... خدا پیامرزه اسیران خاک را. حاج دایی، خاله جان، آقام، خانم جانم... روحش شاد که توی روزه اشک می‌ریخت و شیرم می‌داد... همینه که با یه یا حسین اشکم شره می‌کنه.

پیرزن قوری را از روی سماور برداشت، در سماور را بلند کرد و طوری که بخار داغ به صورتش نخورد، آب سماور را پایید که کم نشده باشد. دوباره در سماور را گذاشت و قوری را روی آن قرار داد. روی دو زانو بلند شد و از پنجره به در حیاط نگاه کرد. در هنوز نیمه باز بود و کف حیاط دیگر کاملاً سفید شده بود. زیر لب گفت: دیر کرد آقا ماشاءالله. همین وقت‌ها می‌اومد هر روز. از اول دهه، نشده بود دیر بکنه، سر ساعت می‌آمد و ذکر مصیبت می‌کرد و می‌رفت که به مجلس بعدیش برسد. چی شد امروز؟ نکنه نیاد...؛ یا باب الحوائج! لنگم نگذار این روز عاشورایی...؛ یا قمر بنی‌هاشم! تسبیحش را دست گرفت و شروع کرد به صلوات فرستادن. صدای بسته شدن در حیاط آمد و پشت بندش کسی با صدایی گرم و محکم گفت: یا الله، یا الله...؛ صاحب‌خانه! هستی؟

پیرزن بلند شد و به طرف در اتاق رفت. سید بلند قامت خوش‌رویی را ایستاده میان حیاط دید. گفت: بفرمایید آقا... سلام... فرمایش؟ سید سر بلند کرد و گفت: علیک السلام مادر! من دوست آقا ماشاءالله هستم. امروز نتوانست بیاید، مرا فرستاد. بدقولی حسابش نکن. دلش صاف است.

پیرزن همین‌طور که از جلوی در اتاق کنار می‌رفت، گفت: قربان جدت آقا... دلواپس شده بودم... قدمت سر چشم... بفرما داخل، بیرون سرده.

سید وارد اتاق کوچک شد و گوشه‌ای نشست. پیرزن برایش چای ریخت و مقابلش گذاشت.

— تازه دمه، نوش جان کنین... گرمتون می‌کنه... .

سید با آرامش و طمأنینه چای را نوشید. سپس نگاهی به کتیبه روی دیوار کرد. سری تکان داد و گفت: خدا خیرت بدهد مادر. چایت گرمم کرد. روضه بخوانم و بروم. امروز باید به خیلی جاها سر بزنم.

— خدا از بزرگی کمتان نکند آقا!

سید یا الله گفت و برخاست روی چهار پایه نشست و آغاز کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم... صلی الله علیک یا ابا عبدالله

تو کیستی که گرفتی به هر دلی وطنی

که نی در انجمنی، نی برون ز انجمنی

تو آن حسین غریبی که روز عاشورا

جهان مصالحه کردی به کهنه پیرهنی

بغض پیرزن ترکیده بود و بدن نحیفش از شدت گریه تکان می‌خورد. سید به پهنای صورت اشک می‌ریخت و می‌خواند. سید بلند می‌گریست و پیرزن ضجه می‌زد. سید روضه را تمام کرد و ذکر «امن یجیب» گرفت. دعا کرد و پیرزن آمین گفت. همین که دعای سید پایان یافت، پیرزن دست به کار شد و دو چای خوش‌رنگ ریخت. یکی را به سید که هنوز روی چهار پایه نشسته بود تعارف کرد و دیگری را مقابل خودش گذاشت. سید با همان وقار و آرامش چای را نوشید و بلند شد. مادر جان! خدا به لطف و کرمش تو سلت را قبول بفرماید. من با اجازه می‌روم. به آقا ماشاءالله سلام مرا برسان و از قول من بگو با چنگ و دندان هم که شده باید مجلس امام حسین علیه السلام را دریافت.

پیرزن گفت: چشم آقا جان... الهی به حق ارباب بی‌کفن، خدا حاجت قلب شما را بدهد! و بعد دست کرد و از گره چارقش یک ده شاهی بیرون آورد و گفت: قابل شما

نیست... این پول برای خرج روضه است. قند و چای و خرما و... بالأخره دیگر! هر روز هم از همین پول به آقا ماشاء الله می‌دهم. امروز که نیامده، قسمت شماست... دستم را رد نکنید. سید سکه را از پیرزن گرفت: دستت درد نکند مادر. خداوند خیر و برکت بدهد... بیرون نیا که سرد است. خدا حافظ.

سید از اتاق خارج شد. پیرزن پشت پنجره ایستاده و نگاهش را زیر پای سید که آرام و موقر گام برمی‌داشت تا دم در حیاط کشید. پیرزن آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. برف داشت بند می‌آمد. به اتاق برگشت. هر دو استکان را زیر شیر سماور آب زد و وارونه روی پارچه سفید گذاشت و بعد سماور را خاموش کرد. الهی صد هزار مرتبه شکر... این هم از روضه عاشورا. تا سال دیگر کی زنده و کی مرده؟ صداهایی از کوچه بلند شد. پیرزن گوش سپرد. صدای هماهنگ دست‌هایی را که به سینه کوبیده می‌شد، می‌شناخت. سراسیمه چادرش را به سر کشید و به طرف در حیاط رفت. دوسه باری پایش سرید و نزدیک بود روی برف‌ها بیفتد. تازه هوا تاریک شده بود که در زدند. پیرزن از اتاق بیرون آمد و آهسته به سمت در رفت. آقا ماشاء الله بود. سلام علیکم همشیره! سلام علیکم حاجی! خسته نباشی، خدا قبول کند.

— بفرما داخل!

آقا ماشاء الله دست‌هایش را با های دهانش گرم کرد و گفت: مزاحم نمی‌شوم. آمده‌ام عذر خواهی به جهت غیبت امروز.

— خدا ببخشه. دل واپس شده بودم.

— سلامتی؟...

— کجا مانده بودی امروز حاجی؟

— قلهک بودم از دیشب. صبح مجلس روضه‌ای بود که باید می‌خواندم. مجلس که تمام شد و خواستم راه بیفتم طرف شهر، برف‌گیر شدم. درشکه و استر هم نمی‌توانست حرکت کند. خوف سرما و گرگ بود. لاجرم ماندگار شدم.

- خیر بوده - ان شاء الله - باز خوب شد که رفیقت رو فرستادی.

- کدام رفیقم باجی؟

- همان آقا سیدی که روانه کردی امروز به عوضت بیاد دیگه.

آقا ماشاءالله چشم‌هایش را ریز و ابروهایش را جمع کرد و گفت: آقا سید!؟... کدام آقا

سید!؟

- ای بابا... همان آقا سید قد بلند که صداش هم خوبه.

آقا ماشاءالله ریش سفیدش را در مشت گرفت و اندیشید و گفت: من همچو رفیقی

ندارم، همشیره...! نکند اشتباه... پیرزن با دو انگشت، یک رشته موی نقره‌ای‌اش را که از

زیر چارقد بیرون آمده بود پوشاند و کلام آقا ماشاءالله را قطع کرد.

- نه حاجی... شما را خوب می‌شناخت... تعریفتون رو کرد. نعوذبالله... هوایی که

حرف نمی‌زد. سید اولاد پیغمبر... گفت به شما سلام برسانم و بگم با چنگ و دندان هم

شده باید به مجلس آقا ابی‌عبدا... رسید. آقا ماشاءالله حیران و مات مانده بود. آهسته و

لرزان گفت:

به همین عزای اربابم قسم...؛ من کسی را نفرستاده بودم.

رنگ به چهره نداشت. پیشانی‌اش عرق کرده بود. قوت از زانوهایش گریخت و

همان جا کنار در نشست. پیرزن با سردرگمی، فهمیده و نفهمیده گفت: پس... پس... آن آقا

سید....

آقا ماشاءالله سرش را میان دو دستش گرفت و فقط توانست بگوید:

خاک بر سرم...!

پیرزن به در تکیه داد و به سمت حیاط رو برگرداند و خیره شد به ردپاهایی که روی

برف به جا مانده بود و حالا انگار می‌درخشید.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

آقا سلام*

حنانه ظاهری

حرف‌های زیادی دارم که باید به شما بگویم؛ ولی راستش نمی‌دانم از کجا شروع کنم. دیشب دلم خیلی گرفته بود. اصلاً حوصله هیچ کاری را نداشتم. دلم می‌خواست یک نفر صدایم می‌کرد تا از اتاق کوچکم بیرون می‌آمدم؛ ولی سکوت تمام خانه را پر کرده بود. دفتر نقاشی‌ام را برداشتم. هنوز یک گل بر کاغذ سفیدم نرویده بود که صدای آرام گریه‌ای را شنیدم. مادرم بود. بغض گلویم را چسبید.

آقا! به خدا من مادرم را اذیت نکرده بودم؛ حتی خیلی سعی کرده بودم که کمک و یار و غمخوارش باشم تا جای خالی بابا را برایش پر کنم، ولی دیشب فهمیدم هنوز کوچک هستم و خیلی چیزها را نمی‌فهمم؛ مثلاً، همین که سایهٔ مرد باید بر سر خانواده باشد، یک پسر کوچک نمی‌تواند هم بچه باشد و بچگی کند و هم پدر باشد و در مقابل دردها و سختی‌ها خم نشود.

آقای من! همین دیشب بود که اسم شما را بارها و بارها از زبان مادر شنیدم و فهمیدم شما باید خیلی بزرگ باشید، بزرگ‌تر از همهٔ بزرگ‌ها که مادر این‌طور به شما التماس می‌کرد و فهمیدم که شما مهربان‌تر و صبورتر از همه هستید که مادر دردش را به شما می‌گوید. عطر گلاب تمام خانه را پر کرد.

انگار شما در کوچه ایستاده بودید و حرف‌های مادرم را می‌شنیدید و من هم که دلم

گرفته بود، صورتم را به پنجره چسباندم. گریه کردم. آرزو کردم کاش در بزنیید تا من بدوم و در را باز کنم و آن وقت شما سرم را به سینه بفشارید تا هر چه قدر دلم خواست گریه کنم و از شما بخواهم که به دیدار بابای من بروید.

آخر می‌دانید او جانباز شماست؛ جانباز در راه شما؛ خیلی تنهاست و من می‌دانم که دلش در آسایشگاه می‌گیرد.

آقا! دیگر خیلی پر حرفی کردم، ولی شما نباید از من ناراحت بشوید. آخر حرف‌هایم را به شما نگویم، به که بگوییم؟

آقای من! اجازه بدهید هر وقت که دلم گرفت، هر وقت بغض گلویم را سوزاند، هر وقت کمرم در زیر بار غصه خم شد، صدایتان کنم و از ته دل بگویم، آقای من!...

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

احیاگر جهانی یا مهدی منتظر*

ابوالاعلی مودودی با ترجمه سیدهای؛ خسروشاهی

... به دنبال ترجمه و نشر کتاب «مصلح جهانی و مهدی موعود علیه السلام» از دیدگاه اهل سنت که در دو سال^۱ اخیر به طور مکرر از سوی مؤسسه «اطلاعات» چاپ شده است، به بحثی از استاد ابوالاعلی مودودی - (از علمای بزرگ اهل سنت و مؤسس و امیر جماعت اسلامی پاکستان در کتاب موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه) - برخوردیم که در آن به بررسی مسئله مهدی موعود علیه السلام می پردازد و آن حضرت را به عنوان یک احیاگر کامل جهانی معرفی می کند، ولی در پاره ای از احادیث تردید می دارد و دیدگاه ویژه ای را اظهار می کند....

این برداشت و اظهار نظر، در همان شبه قاره هند - پاکستان، مورد سؤال قرار می گیرد و ایشان به پاسخ و توضیح می پردازد که نخست، در پنجاه سال پیش (نوامبر ۱۹۴۶ م) در مجله «ترجمان القرآن» به زبان اردو نشر می گردد و سپس در سال ۱۹۹۱ م (جمادی الاخر ۱۴۱۲ هـ. ق.) در مجله «المنصورة» ارگان جماعت اسلامی، صفحه ۳۷-۴۷، چاپ لاهور پاکستان به زبان عربی منتشر می شود که ترجمه فارسی هر دو بحث برای نشر در ویژه نامه برادران عزیز ستاد بزرگداشت مراسم نیمه شعبان «مسجد انگجی» تبریز تقدیم شد و در «کعبه مقصود» نشریه ویژه نیمه شعبان (چاپ تبریز) درج گردید و اینک برای آن

* عنوان: ترجمه نشریه اطلاعات هفتگی، دی ماه ۱۳۷۵.

۱. احتمالاً سالهای ۴-۱۳۷۳.

که استفاده از آن برای همگان مقدور گردد، در روزنامه «اطلاعات» نیز نقل می‌شود. در این جا اشاره به این نکته ضروری است که ترجمه عربی این بحث، توسط برادر بسیار عزیز ما، استاد شیخ خلیل الحامدی، مسئول بخش عربی جماعت اسلامی پاکستان، ترجمه و به این جانب ارسال شده بود و متأسفانه وی در سال پیش، پس از بازدید از بوسنی و سپس ایران و مراجعت به پاکستان در حادثه‌ای ناگوار به رحمت حق پیوست و....

روابط و مکاتبات ما با ایشان و مرحوم مودودی، شاید به چهل سال پیش برمی‌گردد که نقل داستان و نشر اسناد آن فرصت دیگری می‌طلبید و به هر حال استاد خلیل الحامدی، مانند مولانا مودودی، از شخصیت‌های برجسته برادران اهل سنت ما بود که از انقلاب اسلامی ایران دفاع می‌کرد و در عقاید خود، خود را به اهل بیت نزدیک می‌یافت. خداوند همگان را غریق رحمت خود سازد و از تقصیرهای همه ما بگذرد. فانه لعفو غفور.

قم، حوزه علمیه، سیدهای خسروشاهی (رجب ۱۴۱۷ هـ.ق).

جایگاه احیاگر کامل

با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که تاکنون در میان امت اسلامی یک مجدد و احیاگر کامل ظهور نکرده است. اگر خلیفه عمر بن عبدالعزیز نزدیک بود به این جایگاه والا دست یابد، ولی اجل به وی مهلت نداد تا به این مقصود برسد.

احیاگرانی که پس از وی آمدند، هر کدام تنها در رشته یا رشته‌های ویژه‌ای به تجدید پرداختند. از این رو جایگاه احیاگر کامل و جامع‌الشرایط هم‌چنان خالی است، ولی عقل و طبیعت و گردش روزگار جملگی این را طلب می‌کند که چنین «رهبری» ظهور کند تا تمام جوانب و رشته‌های دین و زندگی را تجدید و احیا نماید. خواه ظهور وی در این زمان باشد یا پس از هزار سال دیگر. این رهبر همان امام مهدی علیه السلام است که در «حدیث نبوی» پیش‌گویی‌های روشنی درباره وی آمده است.^۱

مردمان این عصر، وقتی نام این مرد منتظر را می‌شنوند، از سر ناآگاهی و جهل دچار شگفتی و ناباوری می‌شوند و گله می‌کنند که مسلمانان نادان، به خاطر انتظار ظهور این

۱. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۷ اگرچه بسیاری از این احادیث در کتاب‌های مسلم، ترمذی، ابن ماجه و المستدرک آمده است، ولی در این جایی فایده نیست که به روایتی اشاره کنیم که الشاطبی در المرافقات و شیخ اسماعیل شهید در منصب الامامة آن را نقل کرده‌اند:

سرآغاز دین شما نبوت و رحمت است و [این دوره] به گونه‌ای که خواست خداوند است، خواهد بود. سپس خدای متعال آن را از میان بر می‌دارد. آن‌گاه [دوره] خلافت به روش نبوت، آن‌گونه که اراده خداوند است، خواهد بود. سپس خداوند آن دوران را به پایان می‌برد. بعد دوران «خلافت موروثی» فرامی‌رسد و سپس خدای متعال آن دوران را از میان بر می‌دارد، سپس اداره امور به شکل «ملوکیت استبدادی» خواهد بود، تا دوران آن نیز به پایان برسد.

آن‌گاه دوران خلافت به روش نبوت پیش خواهد آمد که بر اساس سنت پیامبر در بین مردم رفتار خواهد کرد و اسلام در روی زمین سایه خواهد گستراند، که ساکنان زمین و آسمان از آن خشنود می‌شوند. آسمان از بارش باران تا آخرین قطره دریغ نمی‌ورزد و زمین هر آن‌چه از گیاه و برکت در دل دارد، بیرون می‌ریزد.

البته نمی‌توانم قضاوت کنم که این روایت از نظر سند تا چه حد معتبر است ولی تردیدی نیست که معانی آن، با هر آن‌چه از این قبیل در کتب حدیث آمده، مطابقت دارد. در این روایت به پنج دوره تاریخ اشاره شده است، سه دوره آن تاکنون سپری شده است و دوره چهارم را در این هنگام می‌گذرانیم. اما دوره پنجم که در این روایت پیش‌بینی شده است، تمام شواهد نشان می‌دهد که تاریخ هم‌چنان به سوی آن می‌شتابد، چرا که بشریت تمام نظام‌های وضعی انسان را آزموده است و آن را مصیبت بار و بی‌ثمر یافته و اکنون پس از سال‌ها سرگردانی و آشفتگی، از بازگشت به اسلام ناب‌گریزی نیست.

مرد کامل، دچار سستی و ناتوانی گشته‌اند. آنان می‌گویند: حقیقتی که افراد ناآگاه آن را درست نمی‌فهمند و از تلاش و کوشش باز می‌مانند اصولاً روا نیست حقیقت به شمار آید. سپس می‌گویند: اعتقاد به ظهور مردی از جهان غیب که به طور کلی در میان امت‌های متدین رایج است، نوعی توهم و خیالبافی است. ولی باید توجه کرد که اگر پیامبران پیشین، در این زمینه به امت‌های خود نوید داده‌اند و خاتم پیامبران ﷺ نیز به امت خود نوید داده است که اسلام قبل از پایان حیات نوع بشر تمام جهان را فرا می‌گیرد و انسان پس از این که شکست و ناتوانی نظام‌های وضعی را بیازماید و از عواقب و خیم آن رنج ببرد، سرانجام ناچار خواهد شد به نظامی که خدای متعال برای زندگی وضع فرموده است، روی بیاورد و انسان در سایه رهبری بزرگوار، به این نعمت نائل خواهد آمد.

رهبری که پیامبرگونه رفتار خواهد کرد و اسلام را به صورت اصلی به طور کامل اجرا خواهد کرد. اگر پیامبران چنین مؤدای به امت‌های خویش داده‌اند، چرا جای تعجب دارد؟ و چرا این امر توهم و خیالبافی است؟ آیا امکان ندارد که این سخن پیامبران به سایر امت‌های زمین رسیده باشد و بعضی از این امت‌ها از روی ناآگاهی، محتوای اصلی آن را تغییر داده و جامه‌ای گشاده از توهمات و خرافات بر آن پوشانده باشند؟

امام مهدی ﷺ

البته باید گفت که گروهی از مسلمانان هم که به ظهور امام مهدی ﷺ قائلند، در این کژفهمی خود از نوگرایانی که منکر ظهور وی شده‌اند، دست کمی ندارند! آنان گمان می‌کنند که امام مهدی ﷺ مردی خواهد بود همانند مشایخ و صوفیان قدیمی! و همین که مردم بشنوند که او از یک مدرسه قدیمی یا از گوشه اعتکاف بیرون آمده و تسبیح به دست! وردگویان، به خلائق اعلام می‌نماید:

ای مردم! من مهدی هستم.

ناگهان علما و مشایخ، کتاب به دست به سویش می‌شتابند و از روی علایم و نشانه‌هایی که از او دارند، او را شناسایی می‌کنند. سپس بیعت عمومی خواهد بود و در پی آن اعلام جهاد، آن‌گاه همه درویشان معتکف در خلوت‌کده‌ها و مشایخ بزرگ به یاری‌اش می‌شتابند و زیر پرچم او گرد می‌آیند.

... و چون جنگ و نبرد آغاز شود، شمشیر برای خیر و برکت به کار می‌رود و رفتارهای روحی در کارزار، کارساز می‌شود و پیروزی به وسیله ورد و دعا میسر می‌گردد، تا آن‌جا که اگر مجاهدان به کافری نگاه کنند، به حالت اغما می‌افتند و همین که دست به دعا علیه دشمنان بردارند، دشمنان، سست و زبون شوند و موریانه تانک‌ها و هواپیماهایشان را سوراخ سوراخ می‌کند.

متأسفانه اغلب مسلمانان درباره ظهور مهدی علیه السلام چنین تصوراتی دارند، ولی آن‌چه من در این باره درمی‌یابم این است که واقعیت کاملاً برعکس است؛ یعنی برداشت و تصور من این است که امام موعود علیه السلام رهبری خواهد بود که از دیگر رهبران نوگراتر بوده و به دانش‌های جدید با نگاه مجتهدی آگاه و با بصیرت می‌نگرد. مسائل زندگی را به خوبی درک می‌کند و به جهانیان ثابت می‌کند که در عقل و اندیشه تفکر سیاسی بر همگان برتری دارد و در فنون جنگ، دارای تبحری کامل است و در پیشرفت و ترقی سرآمد همه نوگرایان معاصر خویش است. و البته من بیم آن دارم که حضرات مشایخ و روحانیون، خود نخستین کسانی باشند که نسبت به رویکرد وی به مسائل امروزی و روش‌های اصلاحی نوین، زبان به اعتراض بگشایند! از سوی دیگر اعتقاد دارم که شکل و شمایل ظاهری آن حضرت، از عموم مردم متفاوت نخواهد بود؛ به طوری که مردم با علایم و نشانه‌های خاصی او را بشناسند! هم‌چنین پیش‌بینی می‌کنم که او ظهور کند و کارهای مهمی را انجام دهد و خلق خدا پس از رحلت وی، تازه دریابند که همو جانشین بحق خط مشی نبوت بوده است که در روایات به آن بشارت داده شده است، زیرا - چنان‌که اشاره رفت - جز پیامبر هیچ‌کس نمی‌تواند با ادعای انتصاب، کار خود را آغاز کند و جز پیامبر،

از روی یقین نمی‌داند که خدا چه وظیفه‌ای در این دنیا بر عهده او گذارده است. منصب مهدی چیزی نیست که با ادعا قبول شود، بلکه جزء اموری است که انسان پس از تحمل وظایف آن، شایستگی عهده‌داری آن را به اثبات می‌رساند. به نظر من هر کس بی‌جهت چنین ادعاهایی کند و هر کس آن را باور نماید، بضاعت علمی اندک و ذهن عقب‌مانده‌ای دارد! پس آنچه از کیفیت کار امام مهدی علیه السلام در ذهن من می‌گذرد، با آنچه در اذهان مردم وجود دارد، کاملاً متفاوت است، زیرا من در کار او، زمینه‌ای برای امور خارق‌العاده، مکاشفه، الهام و ریاضت معنوی و جهاد با نفس می‌بینم و بر این باورم که او ناچار است مراحل پیکار و مبارزه و تلاش شدید را همانند هر رهبر انقلابی، از سر بگذراند. پس مهدی علیه السلام روش جدیدی در اندیشه برپا خواهد کرد که بر مبانی اسلام ناب استوار است و تفکر مردم را دگرگون کرده و به‌طور هم‌زمان یک حرکت نیرومند فرهنگی و سیاسی به وجود می‌آورد و آن‌گاه جاهلیت نوین، با تمام نیرو و امکانات در برابر او به‌پا خواهد خاست و با دعوت او مخالفت ورزیده و در برابر حرکت او مقاومت خواهد کرد.

ولی او سرانجام بر قدرت آن چیره‌گشته و یک دولت اسلامی مستحکم به‌پا خواهد کرد که از یک سو، روح اسلام ناب در رگ‌های آن جریان دارد و از سوی دیگر، ترقی و پیشرفت آن در علوم تجربی و طبیعی، به اوج تکامل می‌رسد تا حدیث شریف مصداق واقعی یابد:

ساکنان زمین و آسمان از آن خشنود می‌شوند. آسمان از بارش باران تا آخرین قطره دریغ نمی‌ورزد و زمین هر آن‌چه از گیاه و برکت در دل دارد بیرون می‌ریزد. اگر امیدواریم که زمانی فرا خواهد رسید که اسلام بر اندیشه‌های جهان حاکم گشته و تمدن و سیاست آن بدون تردید بر دیگران فائق خواهد آمد، پس حتماً ظهور این رهبر بزرگ که این دگرگونی و انقلاب جز با رهبری فراگیر و خردمندانه او میسر نمی‌شود، قطعی است. بنابراین، چرا بعضی‌ها از اندیشه ظهور امام هدایت و رستگاری در این جهان، اظهار شگفتی می‌نمایند؟ در حالی که در همین جهان کسانی چون هیتلر و لنین، سرکردگان کفر و

ضلالت ظاهر می‌شوند.^۱

نشانه‌های مهدی علیه السلام و جای‌گاه او در دین

پرسش: ما در بخشی از آنچه در کتاب موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه درباره مهدی علیه السلام مرقوم داشته‌اید، با شما اختلاف نظر داریم. شما اعتقاد ندارید که مهدی موعود علیه السلام ویژگی‌هایی دارد که در بین دیگر افراد، غیر پیامبران، منحصر به فرد است؟ در حالی که در احادیث نبوی نشانه‌هایی آمده است که چگونگی شخصیت مهدی علیه السلام را به طور روشن متمایز می‌سازد. شما بر چه اساسی از روایت‌های منقول در این خصوص، چشم‌پوشی می‌کنید؟

پاسخ: روایت‌های مذکور در کتب حدیث درباره ظهور مهدی علیه السلام از سوی بزرگان علم حدیث به شدت مورد انتقاد قرار گرفته، تا آن‌جا که حتی برخی منکر ظهور مهدی علیه السلام شده‌اند؛ از کتاب‌های اهل رجال چنین برمی‌آید که راویان این احادیث اکثراً از اهل سنت نیستند.

هم‌چنین از نظر تاریخی روشن است که فرقه‌های گوناگون در تاریخ اسلام برای مقاصد سیاسی و فرقه‌ای خود، از این احادیث استفاده کرده و کوشیده‌اند نشانه‌های مذکور در آن‌ها را بر یکی از مردان خود منطبق سازند. از خلال آن‌چه بیان کرده‌ام، من به این نتیجه رسیده‌ام که این روایات تا مرز خبر در ظهور مهدی علیه السلام صحیح است. ولی آن‌چه در نشانه‌های تفصیلی مهدی آمده است، به گمان من اغلب صحت ندارد. شاید افرادی که در این کار منافی داشته‌اند، بعدها آن‌ها را به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله افزوده‌اند. از این رو، اگر کتاب‌های مدعیان مهدویت در دوران‌های گوناگون را بررسی کنیم، خواهیم فهمید که این روایت‌های ضعیف دست‌مایه عمده فتنه‌ها و بدعت‌هایی را که در اسلام برانگیخته‌اند، در اختیار آنان گذارده است.

۱. مولانا مودودی، موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه، ص ۲۵ - ۴۰.

من پس از تأمل بسیار در کلیه پیش‌گویی‌های پیامبر ﷺ به این مطلب رسیده‌ام که پیامبر در آن‌ها درباره اتفاقاتی که در آینده روی می‌دهد، نشانه‌های مفصلی - آن‌گونه که در احادیث ظهور مهدی بیان شده است - بیان نمی‌کنند. در واقع ایشان ﷺ نشانه‌های اصلی را بیان می‌نمودند و روش کار ایشان آن‌گونه نبود که به جزئیات امر پردازند.

پرسش: در تألیف خود موجز تاریخ تجدید الدین و احیائه ضرورت بعثت مهدی را می‌پذیرید، ولی مأموریت مهدی چیست که به خاطر تحقق آن، ایشان مبعوث می‌شوند؟ شما تلاش کرده‌اید آن را با واژه‌های جدید بیان کنید، بی آن‌که از آن‌چه از پیامبر ﷺ در این باره آمده است، آن را اثبات نمایید؟ بنابراین پسندیده است که در پرتو احادیث، تمام این‌ها را تبیین کنید. از این بالاتر این‌که شما در کتاب مذکور، از ذکر چیزی درباره جای‌گاه مهدی و ویژگی‌های متمایز او سر باز زده‌اید و هم‌چنین نگفته‌اید که آیا اطاعت از او بر مسلمانان واجب است یا خیر؛ بلکه او را در شمار عموم احیاگران قرار داده‌اید.

هم‌چنین تردیدی نیست - همان‌گونه که در کتاب شما بخش المجددین (احیاگران) به کسی که کامل است و کسی که کامل نیست، اشاره شده است - که واژه «احیاگر» نه به عنوان اصطلاح، بلکه به عنوان لغت (به گمان قوی) به کار رفته است. ولی مادام که احیاگر، معصوم از خطا نیست و لازم است مهدی معصوم از خطا باشد، چگونه می‌توان مهدی موعود را در شمار عموم احیاگران قلمداد کرد؟

پاسخ: لازم است ابتدا درباره خود واژه «مهدی» که در حدیث آمده است بسیندیشیم. پیامبر ﷺ واژه «هاد» را به کار نبرده، بلکه واژه «مهدی» را - کسی که خدا او را به حق هدایت کرده - به کار برده است. بنابراین جایز است این واژه بر هر امام یا رهبر یا امیری هم - اگر بر صراط مستقیم باشند - اطلاق شود.

ولی «المهدی» (با الف و لام) اطلاق نمی‌شود، مگر بر کسی که ویژگی خاصی داشته باشد که او را از دیگران متمایز می‌سازد، تا این ویژگی‌های او نشان داده شود که در سخنان پیامبر ﷺ راجع به آن مرد منتظر، آمده است:

زمین را پر از قسط و عدل می‌کند. هم‌چنان که از ظلم و ستم لبریز شده است و هفت سال حکمرانی می‌کند.^۱

پس برای برجسته کردن ویژگی او، با تعریف به (الف و لام) «المهدی» خوانده شد، ولی نمی‌توانیم بگوییم که منصبی در دین وجود دارد به نام مهدویت، که مسلمان باید آن را بشناسد و او امام معصوم است.

در واقع این اندیشه، اندیشه عصمت غیر پیامبران، یک اندیشه شیعی محض است که ما به آن اعتراف نداریم.^۲

شما باید به خوبی درک کنید که خدا بیان مسائلی را که کفر و اسلام بر محور آن می‌چرخد و نجات انسان به آن بستگی دارد، خود برعهده گرفته است و این امور جملگی در قرآن ذکر شده، نه با ابهام و کنایه، بلکه به کامل‌ترین و روشن‌ترین وجه بیان گردیده است. خدای متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾^۳

بنابراین لازم است موضوعی به این اهمیت و کیفیت در نظام دین، در قرآن آمده باشد، اما حدیث به تنهایی نمی‌تواند موضوعی را که کفر و ایمان بر محور آن می‌چرخد، اثبات کند. زیرا احادیث تنها از طریق زبان از مردم به مردم نقل شده است و در نهایت چیزی که از آن مستفاد می‌شود، گمان به صحت است نه علم یقین.

در واقع خدای متعال هرگز دوست نمی‌دارد که بندگان را در معرض این خطر قرار دهد که مسائلی دینی به غایت مهم که ممکن است اختلاف نظر اساسی میان انسان‌ها به وجود بیاورد و ایمان و کفر مسلمانان به خدا به آن بستگی داشته باشد، را بر احادیث آحاد

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۴

۲. ما مطالب استاد مودودی را به عنوان یک عالم سنی معروف که ظهور حضرت مهدی عج را می‌پذیرد و اصل صحت آن را باور دارد؛ ترجمه می‌کنیم و بی‌شک معنای این، قبول همه ادعاهای وی نیست... و قصد مطرح ساختن مسائل عقیدتی مورد اختلاف را در این مختصر نداریم.

۳. لیل (۹۲) آیه ۱۲.

واگذارد، بلکه اهمیت این مسائل به خودی خود اقتضا می‌کند که خدای متعال در کتاب خود، به‌طور روشن و بی‌شائبه، آن را بیان فرماید و پیامبر ﷺ به‌طور عمومی آن را تبلیغ نماید و آن را جوهر اصلی و وظیفه رسالت خود بشمارد تا بدون هیچ شائبه‌ای به یکایک مسلمانان گوشزد شود.^۱

مسئله مهدی ﷺ

پرسش: گروهی از علما که در دیانت و اخلاص آنان تردیدی نیست، نسبت به آنچه درباره امام مهدی موعود ﷺ مرقوم داشته‌اید، با استناد به روایاتی که در کتب حدیث درباره خروج امام مهدی ﷺ آمده است، در چند مورد اعتراض نموده‌اند. اینک به انگیزه احساس به این‌که پای‌بندی به شریعت برای هر مبلغی که به اقامه دین می‌پردازد واجب است، اعتراضات آنان را با شما در میان می‌گذاریم. زیرا لازم است هر آن‌چه مرقوم می‌دارید با احکام شریعت کاملاً هماهنگ باشد و اگر از شما عملی برخلاف حق سرزند و دیگران تذکر دهند، در بازگشت به حق در خود تردید روا مدارید.

۱. بخشی از مطالبی که در کتاب خود، موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه مرقوم داشته‌اید، به نظر ما با آنچه در احادیث آمده است، مخالفت دارد. در این خصوص من روایاتی را که در جامع ترمذی و سنن ابی داوود آمده است بررسی کرده‌ام و بر این اساس می‌گویم که «رجال» پاره‌ای از این روایات بی‌تردید از ما نیستند، ولی در جامع ترمذی، سنن ابی داوود و سنن ابن ماجه، روایات صحیح دیگری وجود داد که «رجال» آن از ثقات راست‌گویند و در آن‌ها مطالبی وجود دارد که نظر شما را تأیید نمی‌کند.

از ام سلمه همسر پیامبر ﷺ نقل شده که پیامبر فرمود:

۱. در ذیل همین گفتار استاد، باید پرسید: آیا مسئله «خلافت» پس از پیامبر اکرم ﷺ که یکی از مهم‌ترین مسائل حیاتی اسلام بود، در قرآن مجید آیه خاصی دارد یا نه؟ اگر دارد که استمرار آن در «نامه مهدی ﷺ» است و اگر ندارد و از احادیث، چگونگی آن را باید به دست آورد، این امر، در موضوع مهدی موعود ﷺ هم می‌تواند صادق باشد ... البته ما در این جا قصد نقد و بررسی و تفصیل را نداریم و گرنه سخن برای گفتن بسیار است. (مترجم)

به هنگام مرگ خلیفه اختلاف پدید می‌آید. مردی از اهل مدینه به مکه فرار می‌کند، مردمی از اهل مکه نزد او می‌آیند و به اکراه او را خارج می‌سازند و بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند.^۱

اگر به اسناد این روایت نگاه کنید درمی‌یابید که همه راویان آن از ثقات راست‌گویی حدیث‌اند.

بیهقی با سند خود از ثوبان آورده است:

اگر پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان آمده است، بیه سوی آن بشتابید که در آن خلیفه خدا مهدی است.^۲

آیا این روایت‌ها، نظر شما را مبنی بر این که امام مهدی علیه السلام خود نمی‌داند که مهدی موعود علیه السلام است، نفی می‌کند؟

مخصوصاً واژه‌های زیر که در یکی از روایات آمده است، شایان توجه است:

یاری یا اجابت او بر هر مؤمنی واجب است.^۳

و در روایت ترمذی:

مردی نزد او می‌آید و می‌گوید: یا مهدی! بر من عطا کن. (مهدی) جامه‌ او را به اندازه‌ای که بتواند حمل کند، پر می‌کند.^۴

۲. مرقوم داشته‌اید: مهدی موعود علیه السلام «رهبری امروزین» خواهد بود!... این عبارات‌های شما از لحاظ احادیث ارزش ندارد، اگر دارد متشکر می‌شویم که ما را به آن ارجاع دهید. کسانی که با نظر شما مخالفند از واقعیت‌های تاریخی دلیل می‌آورند که هر احیاگری که در این امت آمده است، از صوفیه بوده‌اند.

۳. این عبارات شما «امام موعود علیه السلام رهبری از جدیدترین نوع زمانه خود خواهد

۱. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۸

۲. ابن ابی فتح اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۲.

۴. ابن ابی فتح اربلی، کشف الغمه فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۲۷۹.

بود»، بعضی مردم را به این شک انداخته است که شاید شما خود به زودی ادّعی مهدویت کنید!

۴. در کتاب نشانه‌های آخرت نوشته شاه رفیع‌الدین فرزند امام شاه ولی‌الله دهلوی، چندین روایت دربارهٔ خروج امام مهدی علیه السلام به نقل از بخاری و مسلم وجود دارد، ولی من در «صحیحین» چنین روایتی را ندیدم، با آن‌که در جست‌وجوی آن بسیار تلاش کردم. هم‌چنین در کتاب مذکور روایت دیگری وجود دارد و در آن آمده است که وقتی مردم با مهدی بیعت می‌کنند سروش آسمانی به آن‌ها ندا می‌دهد:

این خلیفه خدا مهدی است سخن او را بشنوید و فرمان برید.^۱

نظر شما راجع به این روایت چیست؟

پاسخ: قبلاً خلاصهٔ تحقیقات خود را دربارهٔ روایات مندرج در کتاب‌های گوناگون حدیث، دربارهٔ خروج امام مهدی بیان نموده‌ام و نیازی به تکرار آن نمی‌بینم. در این جا به این گفته بسنده می‌کنم: کسانی که در احتجاج خود به روایتی دربارهٔ خروج مهدی اکتفا می‌کنند که در یکی از کتب حدیث ذکر شده است، یا پس از بحث و تحقیق، سرانجام به سخن یکی از راویان ثقات یا غیرثقات اکتفا می‌کنند، ایرادی بر آنان نیست اگر جز به آنچه در احادیث و آثار یافته‌اند، اعتقاد نیابند. اما کسانی که تمام این روایات را جمع‌آوری کرده و تحقیق تطبیقی انجام می‌دهند و به موارد بی‌شماری از تعارض و اختلاف می‌رسند - و نه تنها این، بلکه روایت تاریخ را دربارهٔ بنی فاطمه و بنی امیه و ستیز خشن و پیوسته آن‌ها را از نظر دور نمی‌دارند و بدون تردید و ابهام مشاهده می‌کنند که در کتاب‌های حدیث، روایت‌های متعددی وجود دارد که هر یک از طرف‌های این کشمکش را تأیید می‌نماید - به دشواری می‌توانند تمام جزئیات و رویدادهای جزئی مندرج در این روایات را صحیح بدانند، حتی روایت‌هایی که در مطالب خود ذکر کرده‌اید و در آن‌ها از پرچم‌های سیاه سخن به میان آمده است و در تاریخ معلوم است که هم‌چنان تلاش‌هایی به

عمل می‌آید تا ثابت کند که مهدی (یکی از خلفای بنی عباس) همان امام مهدی موعود است که علت آن، اختلاف روایات است که به دروغ و تقلب آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌اند. اگر کسی باشد که به رغم تمام این‌ها اصرار بر صحت احتجاج به این روایات را دارد، بگذار احتجاج کند و ایرادی ندارد اگر به نظر من درباره چگونگی ظهور امام مهدی که در کتابم موجز تاریخ‌الدین و احیاء اظهار نموده‌ام، مخالفت بورزد.

لازم نیست نظر من در هر مسئله تاریخی یا علمی یا فقهی، صحیح و مورد قبول همه مردم باشد، ولی در عین حال صحیح نیست اگر کسی نظر مرا درباره مسئله‌ای از مسائل نپسندد، از همکاری با من در راه اقامه دین امتناع ورزد، زیرا اختلاف علما در مسائل مندرج در احادیث، تفسیر و فقه و دیگر علوم مشابه، تازگی ندارد.

۲. بله! به نظر من امام مهدی ﷺ رهبری از جدیدترین نوع رهبران زمانه خود خواهد بود. ولی این بدان معنا نیست که او ریشش را بتراشد و لباس فرنگی بپوشد و از آخرین مد روز پیروی کند. منظور من این است که او به علوم زمانه، شرایط و پیچیدگی‌های آن کاملاً واقف خواهد بود و طبق آن‌چه این شرایط و نیازها اقتضا می‌کند تدبیرهای لازم را اتخاذ خواهد کرد و او برای انجام مأموریتش، تمام وسایل و ابزارهایی را که در زمانه خود به وسیله بحث‌های علمی کشف شده است، مورد بهره‌برداری قرار خواهد داد.

این، یک امر عقلایی و روشن است که برای اثبات آن به سند یا گواهی از دلایل شرعی نیازی نداریم. اگر پیامبر ﷺ از جدیدترین روش‌ها و تدبیرهای زمانه خود استفاده می‌کند، چون حفر خندق و منجنیق، بر چه اساسی می‌توان گفت که شخصی در یکی از زمان‌های آینده اگر به بهترین وجه به وظیفه خلافت پیامبر ﷺ بپردازد، از تانک و هواپیما و اطلاعات علمی مدرن بی‌نیاز می‌باشد؟ و نسبت به شرایط و اوضاع و پیچیدگی‌ها و رفتارهای زمانه خود بی‌توجه می‌گردد؟ هرگز! تنها راه فطری برای هر گروهی که بخواهد به هدف خود برسد یا حرکتی که تعالی و پیروزی را مدنظر دارد، باید از تازه‌ترین ابزارها و وسایل علمی بهره‌جوید و از جدیدترین علوم و فنون و روش‌های کاربردی زمانه خود استفاده کند.

۳. این‌که گفته‌اید: برخی مردم درباره من به شک افتاده‌اند و می‌گویند که من به زودی دعوی «مهدویت» خواهم کرد. در قبال این سخن تنها به این پاسخ اکتفا می‌کنم که این قبیل شبهه‌ها و وسوسه‌ها از کسی سر نمی‌زند که از خدا می‌ترسد و به حساب روز واپسین می‌اندیشد و سخن خدا در قرآن کریم را به یاد می‌آورد که فرمود:

﴿اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ﴾^۱؛

از بسیاری گمان‌ها بپرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناهند.

من در مورد کسانی که چنین تردیدهایی را بر می‌انگیزند تا مردم را از همکاری با «جماعت اسلامی» در دعوت به حق بازدارند، تصمیم گرفته‌ام که به شدت مبارزه و مجازات کنم که به هیچ ترفندی نتوانند از آن نجات یابند و آن این‌که در روز قیامت، به خواست خدا به دور از هرگونه دعوی در پیشگاه الهی حاضر شوم تا ببینم چگونه این افراد، از گناه جعل تردیدها و شبهه‌ها و انتساب آن به من و پخش آن بین مردم، خود را مبرا و جدا می‌سازند.^۲

۴. درباره روایت مندرج در کتاب نشانه‌های روز واپسین نمی‌توانم به نفی یا اثبات، مطلبی را عنوان کنم. اگر این روایت صحیح باشد و واقعاً خدا به پیامبر ﷺ خبر داده است که وقتی مردم با مهدی ﷺ بیعت می‌کنند، سرش از آسمان ندا می‌دهد:

این خلیفه خدا مهدی ﷺ است، به سخنش گوش فرادهید و فرمان برید.^۳

در این صورت نظر من که در کتابم موجز تاریخ تجدیدالدین و احیائه اظهار نموده‌ام، بی‌تردید باطل است. ولی من یقین ندارم که به پیامبر ﷺ چنین خبری رسیده باشد، زیرا ما طی مطالعه و بررسی قرآن می‌دانیم که مردم به هنگام بعثت هیچ پیامبری از پیامبران خدا، چنین ندایی را نشنیدند و حتی هنگام بعثت محمد ﷺ که آخرین پیامبر خداست و بشریت

۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۲.

۲. استاد مودودی در ۳۱ سپتامبر (۱۹۷۹ م.) یعنی ۲۸ سال پس از تاسیس جماعت اسلامی به لقاء الله شتافت و هیچ‌گونه ادعایی که بعضی مردم به وی نسبت می‌دادند، نکرد. این افراد روز قیامت پیرامون ترویج ادعاهای جعلی و بازداشتن مردم از تلاش در راه برقراری دین خدا، چه پاسخی خواهند داشت؟ (خلیل حامدی).

۳. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۱.

از آن پس فرصت دیگری نمی‌یافت تا روز قیامت، کفر را از ایمان تمییز دهد، چنین ندایی شنیده نشده است.

مشرکان مکه هم‌چنان از پیامبر ﷺ می‌خواستند که فرشته‌ای همراه داشته باشد که خبر دهد او فرستاده خداست. یا دلیل روشنی بیاورد که به‌طور یقین بدانند او فرستاده خداست. ولی خدای متعال تمام این درخواست‌ها را رد کرد و در بسیاری از آیات قرآن دلیل رد آن را بیان فرمود و آن این‌که پرده‌برداری از چهره حقیقت به‌طوری که دیگر فرصتی برای آزمودن مردم نماند، از نظر عقلی با حکمت متعالی الهی سازگاری ندارد، پس چگونه اعتقاد داریم، بلکه چگونه با این همه، روا می‌داریم که خدا این سنت خویش را در مورد مهدی ﷺ دگرگون خواهد کرد و سرورش از آسمان ندا خواهد داد:

این خلیفه خدا مهدی ﷺ است، پس سخن او را بشنوید و فرمان برید.^۱

پژوهشی پیرامون حدیث دجال

پرسش: یکی از خوانندگان مجله «ترجمان القرآن» پرسش زیر را مطرح کرده است:

«چنان‌که روشن است «دجال» کور در مکانی زندانی است، این مکان کجاست؟ زیرا هیچ نقطه‌ای از زمین باقی نمانده که انسان در این عصر آن را زیر و رو نکرده باشد؟ پس چرا تا کنون اثری از دجال کور به دست نیامده است؟» شما به این پرسش پاسخ دادید که: «این دجال کور داستانی بیش نیست و جایی در شریعت ندارد.» ولی موضوع دجال - تا آن‌جا که می‌دانم - تقریباً در سی روایت ذکر شده است و برای حصول اطمینان می‌توانید به

۱. همان، این استدلال استاد مودودی نیز قابل بحث و بررسی است... اگر در دوران نبوت‌ها، بعضی امور به دلایلی خاص تحقق نیافته است؛ این امر، الزاماً به این معنا نمی‌تواند باشد که در آخرالزمان نیز هیچ امر جدیدی اتفاق نیفتد و یا حادثه فوق‌العاده‌ای رخ ندهد؟

اشکال استاد مودودی فقط در یک امر نهفته است و آن این‌که متأسفانه ایشان در پذیرش حدیث، فقط به راویان اهل سنت اعتماد می‌ورزد و از مکتب اهل بیت که نزدیک‌ترین افراد به پیامبر اکرم ﷺ بودند، دور می‌شود... ولی این نکته را از خود یادآور می‌شود که اگر صحت حدیثی ثابت گردد، حتماً کلام او باطل است... و این‌که همه گفته‌ها و آرا و اجتهادهای استاد مودودی ضرورتی ندارد که مطابق با حق باشد!... و این اعتراف، تا حدودی می‌تواند ما را در قبال اشتباه‌های غیر عمد وی، تسکین دهد. (مترجم)

صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابی داوود و ترمذی و شرح السنة مراجعه کنید. بنابراین شما در پاسخ خود به چه دلیلی استناد می‌کنید؟

پاسخ: آن‌چه در پاسخ قبلی: «داستانی بیش نیست...» اظهار داشته‌ام، اشاره به این گفته است که مدعی است «دجال در مکانی زندانی است» نه اصل موضوع. امّا این‌که یک دروغ‌گوی فتنه‌گر - دجال - در زمین ظاهر خواهد شد، من به بسیاری از احادیث پیامبر ﷺ که درباره او آمده است، ایمان دارم و همواره در نماز - علاوه بر دعاهای دیگر - این دعای مشهور را می‌خوانم:

اللهم... اعوذ بك... من فتنة المسيح الدجال؛^۱

خدایا به تو پناه می‌برم از فتنه مسیح دجال.

اگر به طور جامع به تمام آن‌چه از احادیث پیامبر ﷺ درباره دجال روایت شده است، نگاه کنیم؛ به طور روشن بر ما معلوم می‌شود علمی که پیامبر ﷺ در این خصوص دریافت کرده، به این محدود بوده که دجالی بزرگ در زمین ظاهر خواهد شد و دارای ویژگی‌هایی خواهد بود، ولی به پیامبر ﷺ خبر داده نشده که او چه وقت و در کجا ظاهر خواهد شد و آیا این‌که او عملاً در دوران پیامبر ﷺ زاده شده یا پس از وفات ایشان در دوران‌های واپسین زاده می‌شود؟ احادیثی که از پیامبر ﷺ در این خصوص روایت شده، ضد و نقیض‌اند که این امر دلالت می‌کند که این اخبار بر اساس وحی بیان نشده، بلکه بر مبنای گمان و قیاس آمده است که از نحوه سخن منسوب به ایشان در این خصوص نیز این مطلب مستفاد می‌شود. گاهی آمده است:

دجال از سرزمینی در شرق به نام خراسان ظاهر می‌شود.^۲

و زمانی نیز نقل شده است:

او در منطقه‌ای میان شام و عراق خارج می‌گردد.^۳

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۸۸، ص ۹۲.

۲. علی کوردانی، معجم الأحادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۱۳.

و گاهی گفته شده است:

هفتاد هزار از یهودیان اصفهان از دجال پیروی می‌کنند!^۱

و موقعی در مورد یک نوجوان یهودی به نام «ابن صیاد» اظهار شبهه نموده است که در سال دوم یا سوم هجری در مدینه زاده شده که شاید او دجال باشد و در آخرین روایت آمده است که «تمیم داری» از راهبان مسیحی نزد ایشان آمد و در سال نهم هجری اسلام آورد از جمله مطالبی که او نقل می‌کند این است که به همراه سی مرد سوار کشتی‌ای شد (در بحر روم یا دریای عرب) و دست‌خوش طوفان شدند تا این که وارد جزیره‌ای در آن دریا شدند و در آن بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین انسانی را دیدند که عجیب‌تر از او هرگز ندیده بودند که دست و پای او با زنجیر آهنی بسته شده بود. او راجع به امور فراوانی از آنان سؤال کرد و سرانجام به آن‌ها گفت:

من درباره خودم به شما خبر می‌دهم، من مسیح دجالم و به زودی به من اجازه خروج داده می‌شود و خارج می‌شوم.^۲

و گویا پیامبر این سخن را تکذیب نکرد، بلکه اظهار شبهه نمود و گفت: «ولی او در دریای شام یا دریای یمن است، بلکه او از سوی مشرق است» و با دست به شرق اشاره نمود. هر کس کمترین آشنایی با علم حدیث و اصول دین داشته باشد، اگر نگاهی فراگیر به این روایات گوناگون بیندازد؛ به آسانی می‌تواند درک کند که سخنان پیامبر ﷺ در این باب به دو بخش قابل تقسیم است:

نخست: دجال خروج خواهد کرد و دارای صفاتی چنین و چنان است و اتفاقاتی چنین و چنان خواهد افتاد. در این اخبار جملگی، یقین وجود دارد و پیامبر ﷺ راجع به آن خبر داده است و در این روایات، روایتی وجود ندارد که از روایت دیگر متفاوت باشد.

دوم: چه وقت و کجا دجال خروج خواهد کرد و چه کسی خواهد بود؟

روایات در این مورد نه تنها متفاوت است، بلکه الفاظی در آن‌ها وجود دارد که بر شبهه و شک و گمان دلالت دارد. مانند این گفته پیامبر ﷺ به عمر، وقتی از او اجازه خواست

۱. ابویعلی موصلی، مسند ابی یعلی، ج ۶، ص ۳۱۷.

۲. حسام الدین هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۸۹ - ۲۹۱.

ابن صیاد را بکشد:

اگر او (همان دجال) باشد تو همراه او نیستی، بلکه همراه او عیسی بن مریم است و اگر چنین نبود، روا نیست مردی از اهل پیمان را بکشی.^۱

یا مانند این گفته پیامبر ﷺ در حدیثی دیگر:

اگر او وقتی که من در بین شما هستم، خارج شود، من به تنهایی با او احتجاج می‌کنم و اگر وقتی من در بین شما نباشم، قیام کند، هر کس حجت خود خواهد بود و خدا جانشین من بر هر مسلمان است.^۲

ظاهراً این بخش دوم از نظر وجهه دینی و به اعتبار اصول، هم‌سنگ بخش اول در دین نیست. هر کس تمام این جزئیات مذکور، حتی در این بخش را جزء اعتقادهای اسلام قلمداد کند در اشتباه است، بلکه دعوی او صحیح نیست اگر ادعا کند که هر یک از بخش‌های آن صحت دارد.

پیامبر ﷺ درباره ابن صیاد اظهار شبهه نمود و حتی عمر سوگند یاد کرد که او دجال است، ولی او بعدها اسلام آورد و در حرمین زندگی کرد و بر دین اسلام وفات یافت و مسلمانان بر او نماز گزاردند. پس از این، اکنون چه مجالی می‌ماند تا مردم هم‌چنان نسبت به ابن صیاد و دجال بودن او اظهار شبهه نمایند! پیامبر ﷺ «تمیم داری» را تصدیق کرد یا دست کم در بیان خود، او را تکذیب نکرد و آیا عدم ظهور چنین شخصی که «تمیم داری» او را در جزیره زندانی دیده است - تا به امروز - دلیل کافی بر این نیست که آن مرد در خبر دادن به تمیم داری، به این که او دجال است، راست گو نبوده است؟ پیامبر ﷺ بیم آن را داشت که دجال در زمان وی یا در زمانی نزدیک به وی ظاهر شود، ولی آیا این واقعیت ندارد که امروز سیزده و نیم قرن از زمان پیامبر ﷺ سپری شده و هنوز این دجال ظاهر نشده است؟

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. علی کورانی، معجم الأحادیث الامام المهدی ﷺ، ج ۲، ص ۱۱۹.

۲. همان، ص ۱۳.

برترین‌های فرهنگ مهدویت

رتبه‌های سوم

دانستنی‌های پیرامون حضرت ولی عصر علیه السلام *

سید علی شفیعی

اشاره:

آنچه یک شیعه منتظر می‌بایست درباره امام و مقتدای خویش بداند، مجموعه‌ای از معارف را شامل می‌شود که برخی مطالبی عمومی‌اند، که فراگیری آن‌ها بر همه لازم است و بعضی دیگر مطالبی تخصصی، که شاید برای همگان لازم و ضروری نباشد.

مقاله حاضر تلاشی است در جهت معرفی ابعاد مختلف شخصیت حضرت حجت علیه السلام به عموم دوستداران موعود.

در این جا لازم می‌دانیم از حضرت آیه‌الله سیدعلی شفیعی که زحمت نگارش این مقاله را متحمل شدند، سپاس‌گزاری کنیم.

۱. مهدویت شخصیه و نوعیه

در باب مهدویت عقیده مذهب شیعه این است که مهدویت خاصه، صحیح و مقبول است و به تعبیر دیگر، آنچه مورد پذیرش است، مهدویت شخصیه است نه نوعیه.

لکن بعضی از صوفیه و عارفان قائل به مهدویت نوعیه بوده یا هستند؛ به این معنا که عقیده دارند در هر عصری و دوره‌ای باید یک مهدی وجود داشته باشد که ویژگی‌ها و خواص مهدویت و هادویت را داشته باشد و می‌گویند: هیچ عصری خالی از یک مهدی

* . سطح: تخصصی. نشریه صبح وصال، شعبان ۱۴۱۸.

هادی نیست و ضرورتی هم ندارد که مشخص شود از نسل چه کسی است و چه خصایصی را داراست؟^۱ این عقیده بعضی صوفیه و عرفا است که البته از نظر ما نامفهوم، بلکه مردود است. عقیده مبرهن و مستدل مذهب شیعه آن است که مهدویت، مهدویت شخصی است؛ یعنی یک فرد است که مهدی این امت است و موعود امت‌ها و ملت‌ها است و ابعاد و ویژگی‌های او مشخص است. خانواده‌اش، پدر و مادرش، محل ولادت و غایب شدن و نشانه‌های ظهورش و حتی خصوصیات جسمی او و در یک کلام همه ابعاد مربوط به او اعلام شده است و با این مشخصات و ویژگی‌های ذکر شده، ما فقط یک مهدی را قبول داریم. آری، یک فرد به عنوان مهدی است که واجد و جامع تمامی این خصایص و ویژگی‌ها و نشانه‌ها است.

برای آن که مفهوم مهدویت نوعیه مقداری روشن‌تر شود، به اشعاری از ملای رومی درباره امام حیّ غایب دقت کنید که می‌گوید: هر دوره‌ای یک ولیّ دارد، ولی ما معتقدیم که در تمام ادوار و اعصار تنها و تنها یک ولی هست. ملای رومی می‌گوید:

| | |
|------------------------------|--|
| پس به هر دوری ولی قائم است | تا قسیامت آزمایش دائم است |
| هر کرا خوی نکو باشد برست | هر کسی کو شیشه دل باشد شکست |
| پس امام حیّ قائم، آن ولی است | خواه از نسل عمر، خواه از علی است |
| مهدی و هادی وی است ای راه جو | هم نهان و هم نشسته پیش رو ^۲ |

این که در ابیات بالا ملاحظه می‌نمایید، مفاد مهدویت نوعیه است. ما قائل هستیم که این ادعا هیچ دلیل و برهانی در مقام اثبات ندارد، بلکه تمامی ادله مهدویت شخصی و خاصه به گونه‌ای است که هر نوع مهدویت دیگری را نفی می‌کند و مهدویت شخصی

۱. ر.ک: جلال‌الدین همائی، مولوی نامه، ج ۲، ص ۸۴۳-۸۵۰ و ۸۹۷-۹۰۱. ایشان این عقیده را به گروهی از عرفا و صوفیه از جمله محی‌الدین و مولوی نسبت داده و می‌گوید: این عقیده با مهدویت شخصی منافاتی ندارد، زیرا همان گروه از عارفان و صوفیان در عین حال به وجود امام عصر عجله که همان مهدی موعود عجله باشد نیز اعتقاد جازم دارند که در کلمات و تألیفات آنان موجود است. در کتاب یاد شده، مهدی نوعی را به گونه‌ای تفسیر می‌نماید که با صرف نظر از مرحله ثبوت، اما در مرحله اثبات اقامه برهان بر آن ممتنع نباشد، لکن بسی مشکل است.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، ص ۲۳۹.

خاصه را با همان ابعاد و جزئیات و شرایط و صفات و علامت‌هایی که بیان داشتیم، اثبات می‌نماید. پس اگر در مطالعات و بررسی‌ها درباره امام زمان علیه السلام مهدویت نوعیه به بیان فوق یا هر بیان دیگر ارائه و مطرح شد، باید توجه داشت که این نظر و عقیده اصیل و پذیرفته شده شیعه امامیه نیست، بلکه دیدگاه مذهب شیعه همان مهدویت خاصه شخصیه است که به آن معتقدیم.

۲. سخنی درباره معنای ظهور

مطلب دیگر که هر چند هنوز آن را مورد تحقیق تام، تتبع و کاوش قرار نداده‌ام، لکن اصول و کلیت آن را عرضه می‌دارم این است که کلمه «ظهور» نوعاً به معنای ظهور شخص امام زمان علیه السلام مطرح می‌شود و مثلاً به همین معنا - عجل علی ظهورک - گفته می‌شود و البته این مسئله‌ای قطعی و غیر قابل انکار است؛ لکن احتمال قوی و جدی دیگری هم وجود دارد که ظهور به معنای ظهور امر باشد، نه ظهور شخص. البته ظهور کامل و تام امر، مستلزم ظهور شخص است؛ یعنی تا شخص ظاهر نشود، امر امت به صورت تمام و کامل ظاهر نمی‌شود، ولی در عین حال میان این دو، تفاوت‌هایی وجود دارد.

اصل این تفکر و اندیشه از این جا سرچشمه می‌گیرد که ظهور حداقل می‌تواند دو معنا داشته باشد:^۱

یک بار به معنای طلوع و آشکار شدن و پیدایش بعد از استتار؛ بدین گونه که ظهور را نقطه مقابل خفا بگیریم که البته این قابل انکار نیست و بار دیگر ظهور را از ماده و ریشه ظهر معنا کنیم که عبارت از تقویت و پشتوانه یافتن چیزی باشد که ما از آن تعبیر به پیروزی و حاکمیت مقتدرانه می‌نماییم و در این برداشت و نظر مطالب دیگری به ذهن می‌رسد و نتایج دیگری به دست می‌آید.

در این بحث توجه به مشتقات لفظی لغت ظهور، مفید مطالب ارزشمندی است که

۱. جهت کاوش و تحقیق بیشتر نگاه کنید به این منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۵۲۹-۵۳۰.

می‌توان از آن کمک گرفت. خداوند در قرآن مبارک، یک جا می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۱!

هیچ‌کس نمی‌تواند مثل این قرآن بیاورد، هر چند جن و انس با هم جمع شوند و بعضی پشتوانه بعضی دیگر شوند و به تقویت هم‌دیگر برخیزند.

این از «ظَهْر» به معنای کمر و پشت است، که استقامت انسان به کمر و پشت اوست و این کاربرد در آیه شریفه، کنایه از متراکم کردن نیروها است. از مشتقات دیگر هم مواردی در قرآن داریم، مانند:

﴿وَوَظَّهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَنُرْهُونَ﴾^۲!

که در این آیه شریفه، ظهور را صفت شخص نگرفته، بلکه صفت امر گرفته است و در موارد خاصه در مورد امام زمان علیه السلام هم این موضوع دیده می‌شود. هم‌چنین در آیه کریمه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۳ یا ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۴ که در این جا «لیظهره» به معنای پیدایش بعد از خفا نیست، بلکه به معنای پیروزی و چیره شدن است و لذا با «علی» متعدی می‌شود تا پیروزی معنا دهد و غلبه و سلطه و قدرت را بر احیای دین افاده کند؛ هر چند کافران و مشرکان را خوشایند نباشد.

در دعای افتتاح - در شب‌های ماه مبارک رمضان - می‌خوانیم:

اللهم أظهر به دینک و سنة نبيك...^۵

که این جمله را هرچند می‌توان بدین‌سان معنا و تفسیر کرد که پروردگارا! به وسیله امام زمان علیه السلام دینت را آشکار کن! اما با در نظر گرفتن مجموع مشتقات می‌توان این‌گونه تفسیر و معنا کرد: دینت را تقویت کن و سایه افکن فرما. و نیز در بعضی ادعیه و زیارات

۱. اسراء (۱۷) آیه ۸۸

۲. توبه (۹) آیه ۴۸.

۳. همان آیه ۳۳.

۴. صف (۶۱) آیه ۸.

۵. مفاتیح الجنان: سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۴۲.

مبارک «ظهور الحق علی یدیک»^۱ داریم که ظهور به فرج و نصرت امر، توجه و ارتباط دارد، نه به شخص. البته باید در این مورد بحث وسیع‌تری انجام گیرد. بنابراین معنایی که بیان کردیم، می‌شود عصر ظهور را به عصر پیروزی و سلطه اسلام تعبیر نمود. از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که اگر ظهور را صفت شخص بگیریم، تمام آیات و روایات و ادعیه و زیارات و مناجات‌هایی که در آنها واژه ظهور به کار رفته و استعمال شده است، تحقق نیافته و معنا پیدا نمی‌کند، مگر با ظهور شخص امام زمان علیه السلام زیرا ظهور به معنای پیدایش بعد از استتار و خفا استعمال شده است. اما اگر ظهور را به معنای پیروزی و سلطه اسلام تعبیر نماییم، حتی ممکن است این پیروزی - البته تا حدودی - قبل از ظهور امام زمان علیه السلام نیز حاصل شود، لکن نه به گونه‌ای که مستغنی از ظهور آن حضرت باشیم، هرگز. اما به صورت منطقه‌ای و محدود می‌شود این ادعا را بیان کرد. الآن همه می‌دانیم و می‌بینیم و لذا عقیده فقهی - سیاسی ما این است که الآن در ایران اسلامی ما نمی‌توانیم احکام دوران غیبت امام زمان علیه السلام را به صورت مطلق، آن‌چنان که در ایران قبل از انقلاب معتقد بودیم، ادعا کنیم. زیرا آن‌گونه که بیان شد، امروز حکومت ایران اسلامی در سایه حکومت الهی ولی عصر علیه السلام برپا شده و استقرار یافته است.

۳. انقلاب اسلامی نموداری از ظهور امام زمان علیه السلام

هنگامی که امام عصر علیه السلام ظاهر می‌شود؛ بدیهی است که ایشان در یک نقطه متمرکز هستند و در بلاد و مناطق دیگر که حضور ندارند، والی معین اعزام می‌نماید. همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دوران خلافت خود مالک اشتر را به ولایت مصر، ابن عباس را به ولایت بصره و اصحاب و بزرگان دیگری از برجستگان یارانش را به حکومت دیگر بلاد تعیین فرموده بود. امام زمان علیه السلام نیز برای مناطق اسلامی حاکم معین می‌فرماید. بسدین جهت ما امروز با این که مدعی نیستیم که تمامی احکام زمان حکومت ولی عصر علیه السلام را

پیاده کرده‌ایم، اما حکومت اسلامی خود را مرحله‌ای از ظهور به معنای تدریجی آن می‌دانیم؛ یعنی حاکمیت تدریجی اسلام و احکام نورانی آن، بخشی و ریشه‌ای از ظهور امر حضرت مهدی علیه السلام است؛ هرچند هنوز ظهور شخص ایشان، واقع نشده است.

۴. امام زمان علیه السلام چه وقت ظهور می‌نماید؟

موضوع و نکته دیگری که احیاناً در قالب سؤال مطرح می‌شود این است که دنیا اکنون پر از جور و ستم است؛ پس چرا امام زمان علیه السلام، بنا به مفاد روایت معروف و مشهور «یملأ الأرض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً»^۱ ظهور نمی‌کند؟ در رابطه با این مسئله باید گفت: اولاً، چه کسی گفته، امروز دنیا پر از ستم و ظلم است و اصولاً تشخیص این مطلب که دنیا پر از ظلم و ستم شده یا خیر، با چه کسی است؟ گذشته از این بعضی محققین می‌گویند: منظور از «ملئت ظلماً و جوراً» پر شدن دنیا از ظلم و جور نیست، بلکه منظور و مراد، سیطره و چیرگی ظلم و ستم و فراگیری جور است؛ به گونه‌ای که مجال و گریزی برای رهایی از آن نباشد. مثلاً در نظر بگیریید امروز را که نظم نوین جهانی آمریکا مطرح است و می‌نگریم که پس از فروپاشی شوروی سابق، آمریکای جنایت‌کار کشورهای مختلف را تحت فشار قرار داده تا حاکمیت ظالمانه خود را گسترش و توسعه دهد، ولی در هر حال باید توجه داشت که به تعبیر علمی هیچ‌گونه علیتی فی‌مابین پر شدن دنیا از ظلم و جور و یا سیطره ظلم و جور بر دنیا و ظهور امام زمان علیه السلام وجود ندارد که بگوییم بلافاصله و آن‌ا امام زمان علیه السلام باید در این شرایط ظهور فرماید.

توضیح مطلبی را در این جا مفید و ضروری می‌دانیم و آن این‌که روایات وارده در این بحث و مقام دو دسته هستند:

الف) دسته‌ای از روایات می‌فرمایند:

یملأ الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.^۲

۱. ینابیع الموده، ص ۴۲۶؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷.

۲. همان.

این حرف «کاف» به گفته بزرگان ادبیات زبان عرب یا برای تشبیه است یا مقابله. یعنی امام زمان علیه السلام دنیا را از عدل و داد پر می‌کند؛ آن‌چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد، یا در مقابل آن که دنیا مملو و سرشار از جور و ستم است، آن را پر از عدل و داد می‌نماید. ملاحظه می‌فرمایید که در این تعبیر و بیان، سخن از مقابله بین ظلم و عدل و یا شباهت میان پر شدن زمین از عدالت است؛ به گونه‌ای که از جور و ستم پر شده باشد و سخنی از تاریخ سپری شدن ظلم و جور و جای‌گزینی عدل و داد به میان نیامده است.

ب) در برخی دیگر از روایات چنین آمده است:

يملاء الارض قسطاً و عدلاً و نوراً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً.^۱

بعد از آن که دنیا از ظلم و جور پر شد، امام زمان علیه السلام تشریف می‌آورد و آن را از عدل و داد سرشار و لبریز می‌نماید، اما مقدار این فاصله و اندازه آن مشخص نشده است. پس باید این شبهه از اذهان بیرون بیاید که تا دنیا از ظلم و ستم پر شد، باید حتماً امام زمان علیه السلام ظهور کند، زیرا امکان آن هست که این مدت زمان و فاصله بنا به حکمت‌ها و مصالحی به درازا بکشد و این نباید برای کسی جای نگرانی و یا افسردگی باشد.

۵. ذکر نام امام زمان علیه السلام به‌طور صریح

یک مسئله دیگر این است که آیا در این زمان ذکر اسم امام زمان علیه السلام به‌طور صریح و مشخص، جایز است یا خیر؟ در بعضی روایات وارد شده که نباید صریحاً اسم امام زمان را بیان علیه السلام کنیم، بلکه باید بگوییم (م ح م د). در روایتی آمده است:

لا يحل لكم ذكره باسمه^۲

بنابراین اصلاً ذکر نام حضرت مباح نیست. بعضی از اعظام و علمای دین مستقلاً در

۱. (اثبات الهداه، ج ۳، ح ۲۶۸؛ سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ حسام الدین هندی، کترة العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴؛ صدوق،

کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۹، حدیث ۵.

۲. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۵۶، ص ۶۴۸ و ج ۲، ص ۳۳۳، باب ۳۳، حدیث ۱.

این موضوع کتاب نوشته‌اند.^۱ شیخ حر عاملی در این مسئله کتاب مستقلى تألیف نموده است.^۲

مرحوم میرداماد کتاب مستقلى در این مسئله به نام شرعة التسمیة تألیف و بر حرمت ذکر نام اصلی امام زمان علیه السلام استدلال کرده است.^۳

شیخ صدوق^۴ که متخصص و استاد جمع روایات مربوط به امام زمان علیه السلام است، در کمال‌الدین می‌فرماید:

والذی أذهب إليه ما روى فى النهی من تسميته؛^۵

آن چه من بدان مایل شده‌ام، روایاتی است که در آن‌ها از تسمیه نهی شده است.

درباره فتوا به حرمت ذکر نام صریح امام زمان علیه السلام معتقدان به این رأی چون شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طبرسی، سید اسماعیل عقیلی مؤلف کفاية الموحدين میرداماد، علامه مجلسی، محدث نوری و... هر کدام به گونه‌ای به حرمت فتوا داده و آن را به زمان خاص و یا با شرایط مخصوص مقید نموده و برداشت‌های گوناگونی از روایات مربوطه نموده‌اند که می‌توان با مراجعه به کتاب نفیس مکيال المکارم،^۶ نجم الثاقب^۷ تألیف محدث نوری و دیگر مصادر مربوطه از مشروح مباحث و مطالب آگاهی حاصل نمود. لکن الآن قول دیگری حاکم است و آن این‌که هیچ یک از مراجع معظم تقلید ما ذکر نام امام

۱. مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب ارزشمند الذریعة الی تصانیف الشیعة از حدود ده رساله در این خصوص یاد نموده است.

۲. علامه محقق شیخ محمد بن الحسن الحر العاملى کتابی به نام کشف التعمية فى حکم التسمیه نوشته که در واقع جواب رساله میرداماد است و در آن جواز تسمیه را اثبات کرده است.

۳. سید محمد باقر حسینی استرآبادی مشهور به میرداماد کتابی به نام شرعة التسمیه به سال (۱۰۲۰ ق.) تألیف نموده و در آن بیست روایت را که به نظر وی دلالت بر حرمت ذکر نام امام زمان علیه السلام دارند، بیان نموده است. صاحب کفاية المهتدی که بر میرداماد تلمذ نموده می‌نویسد: مدتی فیما بین میرداماد و شیخ بهایی رحمتهما بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در زمان غیبت مناظره روی نموده و لهذا میرداماد کتاب مذکور را تألیف نمود.

۴. ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ ق.).

۵. صدوق، کمال‌الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۷.

۶. محمد تقی موسوی اصفهانی، مکيال المکارم فى فوائد الدعاء للقائم، ج ۲، ص ۱۰۹ - ۱۳۶.

۷. میرزا حسین نوری طبرسی، النجم الثاقب.

زمان علیه السلام را حرام نمی‌دانند، زیرا روایاتی را که در این خصوص صادر شده، ناظر به زمان تقیه می‌دانند و استدلال می‌نمایند که در روایات مربوط به امام زمان علیه السلام بیان شده که نام آن حضرت، نام پیامبر و کنیه‌اش، کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است. خوب، وقتی بنا باشد کنیه پیامبر درباره ایشان به طور علنی مطرح باشد، نام پیامبر نیز علناً در مورد ایشان مطرح می‌گشت و این زمینه‌ای می‌شد برای این که دشمنان حضرت مهدی علیه السلام را شناسایی کرده و جان ایشان را مورد خطر و تهدید قرار دهند و این مربوط به زمان تقیه و خطر بوده است. پس توجه می‌شود که این مسئله از آن مسائلی است که به تعبیر امام راحل علیه السلام شرایط زمان و مکان به عنوان عناصر مؤثری در اجتهاد دخالت دارد و تأثیر می‌گذارد.^۱ برداشت و استنباط فقهای ما این است که این روایات به زمان تقیه نظارت دارد؛ یعنی زمانی که خلفای عباسی با شدت هرچه تمام‌تر از همه احتمالات و اخبار برای ردیابی امام زمان علیه السلام استفاده می‌کردند تا آن حضرت را یافته و نابود نمایند. اما الان که آن تقیه وجود ندارد، لذا آن حرکت هم منتفی است. بنابراین، ذکر نام امام زمان علیه السلام «حرمت مادامی» است؛ یعنی مادامی که تقیه حاکم بوده، ذکر نام صریح امام علیه السلام حرام بوده است، اما وقتی تقیه مرتفع شد، حرمت هم مرتفع می‌شود.

در این میان بعضی از بزرگان بین دو قول مطرح در این مسئله جمع کرده‌اند و گفته‌اند به استناد بعضی از روایات ذکر نام صریح حضرت علیه السلام در ملا عام و محافل و مجالس جایز نیست، اما در غیر این موارد، بیان نام امام زمان علیه السلام اشکال ندارد. کما این که شیخ مفید در ارشاد^۲ و محدث نوری در النجم الثاقب^۳ و شیخ صدوق در اعتقادات^۴ نام شریف آن حضرت را ذکر کرده‌اند و چنان‌که گفته شد، تفصیل و تشریح موضوع را باید از مدارک و مصادر خاصه به دست آورد.

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸. حضرت امام علیه السلام می‌فرمایند: زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد، ج ۲، ص ۳۴۲ - ۳۴۳.

۳. النجم الثاقب، ص ۵۸.

۴. صدوق در کتاب اعتقادات، ص ۹۳ - ۹۵ چنین می‌فرماید: «و نعتقد حجة الله فی ارضه و خلیفة علی عباده و هو القائم المنتظر،

محمد بن الحسن بن علی بن محمد...».

۶. برخاستن به هنگام ذکر نام امام‌زمان علیه السلام

مسئله دیگر این است که آیا وقتی نام امام‌زمان علیه السلام برده می‌شود، قیام برای نام ایشان واجب می‌باشد یا واجب نیست؟ مدرکی که برای این مسئله وجود دارد: یکی، روایتی است مشتمل بر داستان سفر «دعبل بن علی خزاعی» به خراسان و تشریف وی به محضر حضرت رضا علیه السلام، که دعبل در آن جا قصیده‌ای را که برای ائمه اطهار علیهم السلام سروده، خدمت حضرت رضا علیه السلام مطرح می‌کند؛ تا آن جا که در شعر خود به نام حضرت صاحب الامر علیه السلام می‌رسد، امام هشتم با شنیدن نام مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام، از جای خود برخاسته قیام می‌فرماید و دست بر روی سر گذارده و می‌فرماید:

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه^۱.

چنان‌که در روایات دیگری نیز چنین آمده است که:

روزی در محضر حضرت صادق علیه السلام نام حضرت صاحب الامر علیه السلام برده شد، امام ششم

به منظور تعظیم و احترام نام آن حضرت از جای برخاسته قیام فرمود.^۲

بدیهی است عملکرد دو امام بزرگوار، حضرت صادق علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام، برای همیشه سند و حجت بوده و حداقل مراتب آن اثبات استحباب شرعی است و چنان‌چه در سند روایت ضعیفی هم وجود داشته باشد، لکن اولاً، می‌توان سیره مستمره شیعه را که از سوی علمای اعلام و جامعه مؤمنین همیشه وجود داشته است، جبران‌کننده این ضعف اصطلاحی دانست.

ثانیاً، می‌توان قاعده علمی متداول میان فقها و اصولیان، این مورد را در کلیت روایات «من بلغ» قرار داد. توضیح مطلب آن‌که چنان‌چه سند روایتی یک مسئله مستحب و یا

۱. لطف الله صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۵۰۶ و ۵۰۸ به نقل از کتاب مرآة الکمال علامه مامقانی و کتاب الزام الناصب تألیف شیخ علی بزدی حائری و کتاب النجم الثاقب تألیف محدث نوری.

۲. مکمال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲ به نقل از محدث نوری، النجم الثاقب، ص ۵۲۳ و خودنویسنده مکمال المکارم می‌گوید: «سیره و روش مذهب شیعه دوازده امامی بر این سنت حسنه جاری است».

مکروه، ثابت و مستند و واجد شرایط حجیت باشد که در این صورت عمل نخست را به عنوان یک موضوع مستحب و شرعی قطعی می‌توان به جا آورد و عمل دوم را به عنوان یک مکروه قطعی شرعی ترک نمود. اما در جایی که سند روایتی دارای ضعف باشد و برخوردار از شرایط حجیت خبر نباشد؛ در این صورت با پشتوانه اخبار و روایات متعددی که می‌گویند:

من بلغه شیء من الثواب ...؛

هر کس که ثوابی را بر عملی مطلع شد و به امید آن ثواب عمل مورد نظر را انجام داد؛ البته ثواب و اجر آن عمل را خواهد دید هر چند ثواب آن عمل واقعاً از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله یا ائمه اطهار علیهم السلام صادر نگردیده باشد.^۱

البته تفاوت این موارد با استحباب و کراهت قطعی‌الصدور آن است که در این جا باید عمل مورد بحث را به قصد رجا و امید این که شرعاً مطلوب است انجام داد، نه به عنوان یک مستحب قطعی، و عمل مکروه را به قصد رجا و امید این که مورد کراهت شارع اسلام است ترک نمود، نه به نیت یک مکروه قطعی.

حال آیا استحباب برخاستن به هنگام شنیدن نام مبارک امام عصر علیه السلام شامل هر کدام از نام‌های آن حضرت است و یا منحصر به کلمه «قائم آل محمد علیهم السلام» است؟ این نیز مورد بحث و گفت‌وگو میان بزرگان علم و دین است که با مراجعه به مصادر مربوط روشن و استفاده می‌گردد.

۷. آیا امام زمان علیه السلام همسر و فرزند دارد؟

مطلب دیگر که احیاناً مطرح می‌شود این است که آیا امام زمان علیه السلام زن و فرزند دارد یا خیر؟ البته در اطراف این سؤال هم پرسش‌های دیگری مطرح است، که اگر امام ازدواج

۱. ر.ک: به کتب علم اصول مانند رسائل شیخ انصاری، و کتب روایات مانند بحار الانوار، وسائل الشیعه؛ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۳۲.

نکرده، چگونه سنت پیامبر را ترک نموده؟ و اگر ازدواج کرده، آیا اولاد دارد یا خیر؟ و اگر اولاد ندارد، آیا همسر ایشان نازاست یا خیر؟ و اگر اولاد دارد آنها کجا هستند؟ و اگر فوت کرده‌اند، کی و کجا بوده و اگر زنده‌اند، آیا آنها نیز همانند خود حضرت طول عمر دارند یا خیر؟ و سؤال‌های پیوسته و سلسله وار که در این خصوص مطرح می‌شود. لکن حق مطلب این است که هیچ دلیلی بر همسر و اولاد داشتن امام زمان علیه السلام نیست، بلکه احیاناً دلیل بر نفی آن هم در شرایط فعلی وجود دارد. اما در خصوص این که ازدواج سنت نبوی صلی الله علیه و آله است؛ به احتمال عقلی دو مسئله مطرح است: یکی این که بگوییم ازدواج فی نفسه سنتی است از سنن پیامبر صلی الله علیه و آله، هر چند هیچ مسئله‌ای هم به دنبال آن نباشد «او من سنتی النکاح»^۱ ولی معلوم نیست که این صورت صحیح باشد. لذا احتمال دوم مطرح می‌گردد، زیرا روایات دیگری ناظر بر این هستند که انسان ازدواج کند و بچه‌دار شود تا نسل مبارک اسلام فزونی یافته و زیاد شود «تثقل الأرض بلا إله إلا الله»^۲ البته این که در روایات آمده چیز واجبی نیست، زیرا اگر ضرورت جامعه اسلامی و نیازهای قطعی عالم ایجاب کند که امام زمان علیه السلام تنها زندگی کند، دیگر عنوان سنت پیامبر صلی الله علیه و آله به هر معنا باشد - هر چند به صورت مقطعی - منتفی خواهد بود و بحث اهم و مهم مطرح است که سنت پیامبر برای مصالح عامه و جامعه اسلامی ترک شده و این اشکالی ندارد. البته بحث ما در وجود همسر و فرزندان برای امام زمان علیه السلام قبل از ظهور است و گرنه ما بر وجود همسر و فرزند برای حضرت صاحب الامر علیه السلام بعد از ظهور دلایلی داریم.

برای این ادعا که امام زمان علیه السلام قبل از ظهور، همسر و فرزندان دارد به روایتی استدلال شده که مرحوم شیخ طوسی، در کتاب بسیار نفیس و ارزشمند خود به نام الغیبه آن را ذکر نموده است. این روایت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: مطلع نیست بر مکان امام زمان علیه السلام در ایام غیبت هیچ کس، نه از اولاد امام و نه غیر اولاد،

۱. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۹۶.

۲. همان، ص ۱۹۶.

مگر غلامی که متصدی کارهای آن حضرت است و فقط او از محلّ امام مطلع است.^۱
به این روایت استدلال شده است.

پس معلوم می‌شود که امام زمان (عج) اولاد دارد و وقتی فرزند داشت، قطعاً همسر هم دارد. لکن مرحوم نعمانی^۲ که از بزرگان علمای اسلام است در کتاب الغیبه خود روایت را «من ولی»^۳ نقل کرده، نه «من ولده». یعنی هیچ کس، نه دوست، نه غیر دوست بر جای‌گاه امام زمان (عج) مطلع نیست، مگر آن خدمت‌کاری که متصدی کارهای آن حضرت است.

با این نقلی که مرحوم نعمانی ذکر فرموده، نمی‌توان به نقل شیخ طوسی استدلال کرد، زیرا «اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال»؛ و به نظر می‌آید کلمه «ولی» هم بهتر است، چون با کلمه مولی که در انتهای روایت آمده، انساب است و سازگارتر.

مرحوم سید بن طاووس، در کتابی به نام جمال الاسبوع که جمع آوری و تدوین فرموده و اعمال هفته را از شنبه تا جمعه با مستحبات و زیارات و اعمال ذکر نموده، از حضرت رضا (ع) زیارتی نقل می‌کند که امام هشتم (ع) فرموده است:

«این زیارت را برای امام زمان (عج) بخوانید.»

در قسمتی از این زیارت چنین آمده است:

اللّهم أعطه فی نفسه و أهله و ولده و ذریته و أمته و جمیع رعیته ما تقرّ عینه و

تسرّ به نفسه؛^۴ خدایا! به امام زمان (عج) در مورد خودش، خانواده و اولادش و ذریه و

امت و رعایایش آن قدر عطا فرما که چشمش روشن و دلش شادمان گردد.

بنابراین زیارت امام زمان (عج) نه فقط اولاد، بلکه ذریه، یعنی نوه و غیر آن هم دارد، امّا

به این زیارت نامه دو اشکال وارد شده است: یکی اشکال سندی که سندش ضعیف است و

۱. (شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۶۱-۱۶۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۳).

۲. الشیخ الاجل محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی (از اکابر علمای امامیه در قرن سوم هجری).

۳. «... لا یطلع علی موضعه احد من ولیّ و لا غیره الا المولی یلی امره» (نعمانی، الغیبه، ص ۱۱۴، ح ۱).

۴. مکیال المکارم، ج ۲، ص ۷۳، به نقل از سید ابن طاووس، جمال الاسبوع، ص ۵۰۶.

اعتبار کافی ندارد و دیگر این که نظارتی به این مطلب که اهل و ذریه آن حضرت مربوط به دوران غیبت باشند، ندارد، بلکه شاید مربوط به دوران ظهور و حضور آن بزرگوار باشند. هم‌چنین سید بن طاووس (م ۵۶۶۴. ق.) از امام هشتم علیه السلام زیارت دیگری برای امام زمان علیه السلام نقل کرده که در فقره‌ای از آن چنین آمده است:

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى وِلَاةِ عَهْدِهِ وَاَلِئِمَّةِ مِنْ وِلْدِهِ^۱

اما باید توجه داشت در این مورد نیز دو نقل وجود دارد: یکی «الائمة من ولده» و دیگری «الائمة من بعده» و چون دو نقل محتمل هستند، به هیچ‌کدام نمی‌توان استدلال بر مدعا کرد. البته ما می‌دانیم که بعد از امام زمان علیه السلام ائمه‌ای وجود ندارند، حال یا فقها، یعنی نواب عام امام زمان علیه السلام منظور هستند که دارای مقام ولایت می‌باشند، به قرینه کلمه ولایة عهد، یا مطلب دیگری مورد نظر است، لکن به هر حال با وجود دو نقل، نمی‌توان به طور قطع به هیچ‌کدام استدلال و استناد کرد.

در کتاب بحار الانوار علامه مجلسی رحمته الله روایتی از امام صادق علیه السلام درباره حضرت صاحب الامر علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

[كأني أرى نزول القائم في مسجد السهلة بأهله و عياله].^۲

این روایت هم سوای اشکال سندی،^۳ نظارت به تشریف‌فرمایی و ظهور حضرت دارد، چون نزول در مسجد سهله را بیان می‌فرماید. بنابراین نمی‌توان از آن دلالت بر زمان غیبت

۱. همان، ص ۷۶ به نقل از جمال الأسبوع، ص ۳۰۹.

۲. مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۷.

۳. سند این روایت بدین‌گونه است: بالاسناد عن الصدوق عن محمد بن المفضل عن احمد بن محمد بن غمار عن ابيه عن حمدان القلانسی عن محمد بن جمهور عن مریم بن عبدالله عن ابی بصیر عن ابی عبدالله انه قال: يا ابا محمد! كآني أرى نزول القائم في مسجد السهلة بأهله و عياله. قلت: يكون منزله؟ قال: نعم...

در این سلسله سند بعضی راویان هم چون «حمدان قلانسی» و «محمد بن عمار» توثیق نشده‌اند و بعضی دیگر هم چون «محمد بن علی بن المفضل» مجهول و مهمل هستند.

«محمد بن جمهور» نیز شدیداً ضعیف است و اشکالات دیگر. مگر آن که بگوییم لزوم شرایط حجیت خبر واحد مخصوص به اخبار مشتمل بر احکام فقهی است و در غیر احکام معیار یا موازین دیگری مورد توجه و نظر می‌باشد که تفصیل این بحث از حوصله این نوشتار خارج است.

را برداشت کرد.

روایت دیگری که بسیار جالب است و مسعودی، که شیعیان و سنیان قبولش دارند، آن را نقل کرده، چنین است که می‌گوید: «علی بن حمزه» «و ابن السراج» و «ابن ابی سعید» خدمت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدند. علی بن حمزه می‌گوید: «عرض کردم: یا بن رسول الله! ما از زبان شما برای شیعیان نقل کرده‌ایم که هیچ امامی از دنیا نمی‌رود، مگر این‌که فرزند خود را می‌بیند.» ملاحظه می‌کنید که این روایت شامل امام زمان علیه السلام هم می‌شود، لکن این را هم جواب داده‌اند که این ناظر به وقت شهادت یا فوت امام علیه السلام است، پس این روایت نیز به اعتبار شمول و صدق بر امام زمان علیه السلام ناظر به بعد از ظهور آن حضرت و قبل از شهادت ایشان است و جالب این است که وقتی علی بن حمزه این را عرض می‌کند، امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: «اضافه کردید الّا امام زمان علیه السلام»^۱ که معلوم می‌شود امام زمان علیه السلام در هنگام شهادت یا فرزند ندارند یا اگر دارند در آن وقت حضور ندارند.

به هر صورت، از مجموع روایات ذکر شده، ما هیچ دلیلی بر این‌که الآن امام زمان علیه السلام زن و فرزند داشته باشد، نداریم. ظاهراً اولین کسی که صریحاً به این مطلب متعرض شده، مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی شوشتری علیه السلام است که در بعضی تألیفاتش نوشته: امام زمان علیه السلام، بعد از ظهور اگر مجالی باشد ازدواج می‌کند، اما در دوره غیبت هیچ دلیلی بر انجام این مسئله نداریم.^۲

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۱.

۲. ضروری است به کتاب نفیس و تحقیقی تاریخ النبی و الّا به قلم علامه تستری، (م ۱۳۷۴ - ۱۲۸۱ ش). از انتشارات دارالشرافه، قم، ص ۱۱۲ و ۱۳۱ - ۱۳۴ مراجعه شود.

هدایت شده پیروز*

مرتضی دهقان - بهروز علیزاده

دایرةالمعارف بریتانیکا (Encyclopaedia Britannica) در سال ۱۹۹۶ میلادی به شکل CD منتشر و در دسترس علاقه‌مندان به این دایرةالمعارف بزرگ قرار گرفت. دایرةالمعارف بریتانیکا علاوه بر داشتن مقالاتی در زمینه علوم تجربی، دارای مقالاتی در زمینه علوم انسانی و علوم مذهبی نیز می‌باشد. تهیه‌کنندگان این دایرةالمعارف در مورد معرفی امام زمان عج نیز مقاله‌هایی را ارائه داده‌اند. بررسی این مقالات نشان می‌دهد که نویسندگان آن‌ها اطلاع چندانی از موضوع مهدویت در اسلام نداشته‌اند و در بسیاری از موارد، اطلاعات غلط و تحریف شده درباره ولی عصر عج به استفاده‌کنندگان از این دایرةالمعارف ارائه داده‌اند. آن‌گونه که هر چند انسان خوش‌بین باشد، نمی‌تواند برخی از نادرستی‌ها را در این مقاله نادیده انگارد. و جای این پرسش باقی می‌ماند که چرا نویسندگان دایرةالمعارف، در این زمینه به منابع و مآخذ معتبر و مستند شیعه و سنی مراجعه نکرده‌اند؛ در حالی که عالمان و پژوهندگان شیعه از صدر اسلام تا به امروز کتاب‌های ارزشمندی درباره مهدویت تدوین نموده‌اند و مقاله‌نویسان بریتانیکا می‌توانستند به راحتی با حوزه‌های علمی تشیع و مراکز تحقیقاتی در ایران و یا سایر نقاط جهان تماس برقرار نمایند و از آثار اصیل و منابع معتبر تشیع و تسنن بهره ببرند و اطلاعات کاملی نسبت به امر مهدویت به دست آورند.

این مورد و دیگر موارد از این دست، نشان آن است که نه تنها بسیاری از مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی، بلکه مراکز مهم تحقیقی غرب نیز، در بررسی عقاید آیین تشیع و مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در پی آن نبوده‌اند که آن چه را می‌نویسند، مستند به مراجع دست اول و مأخذ معتبر شیعه و سنی باشد. از این رویک دانش‌پژوه و محقق مسلمان، برای دریافت معارف دینی و حتی تاریخی خود، نمی‌تواند به آثار تحقیقی و تجزیه و تحلیل غربیان، به چشم وثاقت و اطمینان بنگرد و به آن‌ها مراجعه نماید، تا چه رسد به این‌که آن‌ها را مبنای نگرش و دین باوری و تحقیق خود قرار دهد. در این نوشتار، ابتدا ترجمه دو مقاله تحت عناوین «آخرالزمان در مذاهب اسلام و زرتشت» و «مهدی» از دایرةالمعارف بریتانیکا آورده شده و سپس به نقد و بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت.

ذکر این نکته ضروری است که پاسخ تمامی شبهات و اتهامات وارد در دو مقاله مذکور و دیگر موارد، در سخنان معصومین علیهم‌السلام و آثار بزرگان و علمای تشیع - رضوان الله تعالی علیهم - و حتی برخی از علمای اهل سنت با بهترین شکل، موجود بوده و با مراجعه به آن‌ها جای هیچ‌گونه تردید و ابهامی باقی نمی‌ماند. بنابراین در این مقاله، صرفاً به جمع‌آوری و نقل پاره‌ای از این پاسخ‌ها اقدام شده است. امید آن‌که این تلاش ناچیز، در کنار خدمات ارزشمند مرزداران عالم تشیع مورد لطف و رحمت حضرت بقیة الله الاعظم - ارواحنا فداه - قرار گیرد.

ترجمه مقاله‌ها:

«دکترین‌های مذاهب و اصول مذهبی آخرالزمان در مذاهب غرب، اسلام و زرتشت»

اسلام دینی نیست که در آن ظهور منجی انتظار برود و جایی برای مسیح نجات‌بخش در آن وجود ندارد. با این همه به‌طور تدریجی و شاید تحت تأثیر مسیحیت، عقیده به یک اعاده‌کننده آخرالزمانی ایمان از نسل پیامبر و یا به عنوان عیسای رجعت‌کننده در آن مطرح گردیده که معمولاً از او به نام مهدی یاد می‌شود، که به معنای کسی است که به‌طور

الهی هدایت شده است. بعد از ظهور عیسی، روز قیامت شروع می‌شود. خوب‌ها وارد بهشت و شریران به داخل جهنم خواهند افتاد. بهشت و جهنم دارای مراحل مختلفی برای مجازات خوبی و بدی می‌باشد. دوره قبل از پایان جهان به صورت بدبینانه‌ای مورد نگرش قرار گرفته است. خداوند، خودش جهان بدون خدا را ترک و رها خواهد کرد. کعبه (زیارتگاه بزرگ و مقدس جهان اسلام) ناپدید خواهد شد. نسخه‌های قرآن تبدیل به اوراق خالی می‌شود و کلمات آن از خاطره‌ها محو می‌گردد. پس آن گاه پایان فرامی‌رسد. در اسلام اهل سنت، تمام این موضوع بیشتر به صورت افسانه آمیز بیان شده است، تا به صورت یک اصل مسلم مذهبی. البته تمام مسلمانان متعصب^۱ به آمدن یک اعاده کننده نهایی ایمان، اعتقاد دارند. در زمان‌های بروز بحران و اضطراب‌های سیاسی یا مذهبی، توقع برای ظهور مهدی افزایش یافته و موجب قیام تعداد زیادی از کسانی که خود را مهدی می‌خوانند، شده است. بهترین نمونه آن «محمد احمد» مهدی سودانی است که در سال ۱۸۸۱ م. شورشی را بر علیه دولت مصر بر پا کرد و بعد از چندین پیروزی پی در پی، دولت مهدی را به وجود آورد و تا سال ۱۸۹۸ م. که توسط فرمانده ارتش انگلیس به نام «کیچینیر» (KITCHENER) در سودان شکست خورد، دوام آورد.

در آیین مسلمانان شیعه - که به واگذاری رهبریت روحانی در خانواده علی علیه السلام پسر عمو و داماد محمد صلی الله علیه و آله اعتقاد دارند - نظریه مهدی، بخش اساسی اعتقادات آنان را تشکیل می‌دهد. در میان شیعیان اثنی عشری که اصلی ترین گروه شیعیان اند، اعتقاد بر این است که مهدی منتظر، امام یا رهبر مذهبی دوازدهم است که مخفی شده و از مکان پنهان خود مجدداً ظاهر خواهد شد. عقیده به مهدی در ایجاد مذاهب جدید و یا فرقه‌های شیعه نیز نقش داشته است؛ به عنوان مثال می‌توان از اعتقاد «دروزی‌ها» نام برد که معتقدند «الحکیم» خلیفه مصری سلسله فاطمیون (که در سال‌های ۹۹۶ و ۱۰۲۱ م. سلطنت کرد) و تصور می‌شود آخرین نماینده الهی پیامبر باشد، در آخر الزمان (هزار سال بعد از

1 . ORTHDOX.

ظهورش در اواخر قرن نهم) باز خواهد گشت تا حکومت خود را بر تمام جهان بر پا کند. دیگر چهره‌های منجیان اسلامی عبارتند از: میرزا غلام احمد، بنیان‌گذار فرقه احمدیه [=قادیانی] که در اواخر قرن نوزدهم خود را به عنوان مسیح و مهدی معرفی کرد. و همین طور میرزا علی محمد شیرازی در ایران که بنیان‌گذار مذهب بود که بعداً به نام بهائیت شناخته شد. او در سال ۱۸۴۴ م. اعلام کرد که باب (دروازه) می‌باشد. این اعلام مصادف با هزارمین سالگرد غیبت امام دوازدهم بود.

آیین زرتشتی، مذهبی است با یک افق کاملاً آخرالزمانی، زیرا تاریخ جهان در این مذهب میدان جنگی است که در آن نیروهای روشنایی و خوبی، با نیروی ظلمت و بدی مبارزه می‌کنند. اگرچه عقیده به یک فرد مشخص نجات‌بخش جنبه اساسی در نظام زرتشتی ندارد، با این وجود چنین فردی حتماً قیام خواهد کرد.

گفته شده است دولت زرتشت، پیامبر ایرانی (قرن ششم قبل از میلاد)، در پایان تاریخ چهار مرحله‌ای جهان که هر دوره آن سه هزار سال طول می‌کشد، گشوده خواهد شد و به فاصله هر هزار سال، سه نجات‌بخش دیگر که از پسران زرتشت محسوب می‌شوند و بعد از مرگ وی به دنیا خواهند آمد، در پی وی ظاهر خواهند شد. آخرین آن‌ها سوشیانتز (SOSHYANS) و یا سائوشیانت (SAOSHYANT) نام دارد که در پایان جهان ظاهر خواهد شد و خداوند وظیفه بر پایی آخرین حکومت جهان و رستاخیز مردگان را بر عهده وی خواهد گذاشت.

مهدی

این کلمه واژه عربی است و به معنای شخصی که به طور الهی هدایت شده است و در آخرالزمان شناسی اسلامی عبارت است از: منجی که انتظار ظهورش می‌رود و زمین را از عدالت و برابری پر خواهد کرد؛ دین راستین را اعاده خواهد نمود و در طی یک دوره کوتاه طلایی که هفت، هشت و یا نه سال تا قبل از پایان جهان طول خواهد کشید،

راهنمایی مردم را بر عهده خواهد گرفت. قرآن (کتاب مقدس اسلامی) اشاره‌ای به او ندارد و به هیچ حدیث (گفته منسوب به محمد پیامبر ﷺ) قابل اعتمادی نیز در مورد مهدی نمی‌توان استناد کرد. بسیاری از علمای متعصب سنی اعتقاد به مهدویت را زیر سؤال می‌برند، اما این اعتقاد بخش ضروری اصول عقاید شیعیان می‌باشد.

به نظر می‌رسد عقیده به مهدی در دوره‌های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی بر تحولات سیاسی، اوایل اسلام (قرن‌های هفتم و هشتم میلادی) رواج یافته باشد.

شاید مختار بن ابو عبیده ثقفی، رهبر شورش مسلمانان غیر عرب در عراق، در سال ۶۸۶ م. اولین کسی باشد که از این نظریه برای نگه‌داشتن یاران خود در کنار یکی از پسران علی علیه السلام (داماد پیامبر ﷺ به نام محمد بن حنفیه) استفاده کرد. حتی بعد از مرگ محمد بن حنفیه نیز این اعتقاد ادامه یافت. ابو عبیده [مختار] فکر می‌کرد که مهدی یا همان محمد حنفیه، زنده مانده است و در معبد خود در حالت پنهانی (غیبت) زندگی می‌کند و مجدداً ظاهر خواهد شد تا دشمنان خود را نابود کند. در سال ۷۵۰ م. انقلابیان عباسی از پیش‌گویی‌هایی که در آن هنگام درباره‌ی آخرالزمان رایج بود، استفاده کردند. این پیش‌گویی‌ها می‌گفت که مهدی از خراسان، که در مشرق قرار دارد، قیام خواهد کرد و پرچم‌های سیاهی را حمل می‌کند.

اعتقاد به مهدی در هر زمان که بحرانی رخ می‌دهد، مورد تأکید قرار می‌گیرد. بنابراین بعد از جنگ «لاس ناواس دو تولوسا» (LAS NAVAS TOLOSA) (DE) در سال ۱۲۱۲ م. که بیشتر خاک اسپانیا از دست اسلام خارج شد، مسلمانان اسپانیایی حدیثی را بین خود، رد و بدل می‌کردند که منسوب به پیامبر ﷺ بوده و پیش‌گویی می‌کرد که مهدی اسپانیا را مجدداً فتح خواهد کرد. در هنگام تصرف مصر توسط ناپلئون نیز شخصی ادعا کرد که مهدی است و در دوره‌ی کوتاهی در مصر سفلی ظاهر شد. از آنجایی که مهدی اعاده‌کننده قدرت سیاسی و خلوص دینی اسلام است، در جامعه اسلامی این عنوان مورد ادعای انقلابیون قرار گرفته است؛ به ویژه شمال آفریقا شاهد تعدادی از این مدعیان، به نام

مهدی بوده است. مهم‌ترین آن‌ها «عبیدالله» مؤسس سلسله فاطمیون (در سال ۹۰۹ م.) است. «محمد بن تومرت» بنیان‌گذار نهضت المهاد در «موروکو» در قرن دوازدهم میلادی و «محمد احمد مهدی سودانی» که در سال ۱۸۸۱ م. بر علیه دولت مصر شورش کرد، نیز از این جمله‌اند.

پاسخ به اشتباه‌ها و انحراف‌ها

اینک به نحو اجمال و اختصار به پاسخ اشکال‌های فوق می‌پردازیم.
نویسندگان مقالات مزبور معتقدند:

اسلام دینی نیست که در آن ظهور منجی انتظار برود و جایی برای مسیح نجات‌بخش در آن وجود ندارد.

برای پاسخ می‌گوییم:

اسلام دینی است که اساس تعلیمات خود را بر تذکرات فطری پایه‌گذاری کرده و از فطرت انسان‌ها به عنوان گنجینه عظیمی از ودیعه‌های الهی بهره برده و آن را پشتوانه اصول معارفی و تربیتی خود قرار داده است. یکی از اصول غیر قابل انکار فطری که همواره ادیان و مذاهب آن را در طول تاریخ بشری تکرار کرده‌اند، موضوع فرارسیدن روز موعودی است که عموم رسالت‌های آسمانی، با همه ابعادشان اجرا شوند و پس از رنج‌های طولانی و نگرانی‌های جان‌فرسا، انسانیت مسیری مطمئن و قرارگاهی مجهز برای تلاش‌های آرمانی خود بیابد. شهید «صدر»^۱ در این زمینه می‌گوید:

انتظار آینده‌ای این چنین، تنها در درون کسانی که با پذیرش ادیان جهان غیب را پذیرفته‌اند، راه نیافته بلکه به دیگران نیز سرایت کرده است. تا آن جایی که می‌توان انعکاس چنین باوری را در مکتب‌هایی که جهت‌گیری اعتقادی‌شان با سرسختی، وجود غیب و موجودات غیبی را نفی می‌کند، مشاهده کرد.

۱. امام مهدی علیه السلام حماسه‌ای از نور، ص ۱۳-۱۴.

برای مثال، در ماتریالیسم دیالکتیک که تاریخ را بر اساس تضادها تفسیر می‌کند، نیز روزی مطرح است که تمامی تضادها از میان می‌رود و سازش و آشتی حکم فرما می‌گردد. بدین سان می‌بینیم که تجربه درونی که بشریت در طول تاریخ در مورد این احساس داشته، در میان دیگر تجربه‌های روحی، از گستردگی و عمومیت بیشتری برخوردار گردیده است.

دین اسلام نیز در عین حال که به این احساس روحی همگانی استواری می‌بخشد، با تأکید بر این عقیده که زمین همان‌گونه که از ظلم و بی‌داد پر شود، از عدالت و دادگری آکنده خواهد گشت، به این احساس ارزش عینی بخشیده و جهت فکری باورمندان به این اعتقاد را به سوی ایمانی به آینده روشن، متوجه می‌سازد. نگاهی به ادبیات مذهبی در ادیان الهی و حتی آیین‌های بشری، نشان دهنده اعتقاد دیرینه انسان‌ها به روز موعود است که در آن، عدالت به دست مصلحی جهانی در سرتاسر آفاق گسترده می‌شود. تکرار اصل ظهور یک منجی و نیاز به آن، دلیلی بر فطری بودن این احساس است.

اعتقاد به ظهور یک منجی موعود نه فقط در دین مسیحیت، بلکه در دیگر ادیان الهی و یا حتی آیین‌های بشری مورد بحث و تأکید قرار گرفته است. به عبارت دیگر این امر یک اعتقاد فطری است که در طول تاریخ بشری توسط سفیران الهی پیوسته تذکر داده شده است.^۱ اما ویژگی اسلام به عنوان آخرین دین الهی در این است که جزئیات این امر را نیز مورد بحث قرار می‌دهد و ریشه‌های فطری بودن عقیده به مهدویت را نیز بیان می‌کند. محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۸ ق.) در کافی به اسناد خودش از حمران بن اعین، از ابو حمزه از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

... اخذ الميثاق على النبيين فقال ألسنُ بربكم؟... و أن هذا محمدٌ رسولی و أن هذا علیُّ أمير المؤمنین؟ قالوا بلی و الأوصیاء من بعده علیه السلام و لایة امری و خزان علمی و أن المهدي علیه السلام انتصر به لدینی و أظهر به دولتی و أنتقم به من أعدائی و

أعبد به طوعاً و کرهاً قالوا أقررنا یا ربّ و شهدنا؛^۱

خداوند از پیامبران میثاق و پیمان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار (مالک) شما نیستم؟ گفتند: آری، سپس فرمود: و این‌که این محمد ﷺ رسول من است و علی ﷺ امیرالمؤمنین و جانشینان بعد از او، ولی امر من (و اولی به تصرف) و خزانه‌داران علم من هستند و همانا به وسیله مهدی ﷺ دین خود را یاری می‌کنم و دولت خود را توسط او نمایان می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و به وسیله او با گردن نهادن یا اکراه، پرستیده می‌شوم. گفتند: ای پروردگار ما! اقرار کردیم و گواه هستیم.

این روایت نشان می‌دهد در عوالم قبل از این عالم هنگامی که خداوند میثاق توحید را از پیامبران اخذ می‌کرد، میثاق ولایت چهارده معصوم را نیز از آنها اخذ کرد. این اخذ میثاق در روایت‌های متعددی در مورد تمام انسان‌ها وارد شده است.^۲

نویسنده مقاله‌های بریتانیکا در مورد مهدی ﷺ ادعا کرده است که عقیده به مهدی در دوره‌های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی و تحولات سیاسی اوایل اسلام (قرن‌های هفتم-هشتم میلادی) رواج یافته است.

با توجه به آنچه در مورد فطری بودن اعتقاد به ظهور منجی گفته شد، رواج اعتقاد به مهدی، در دوره‌های اغتشاش و عدم امنیت مذهبی و سیاسی نه تنها تردیدی در اصل مهدویت ایجاد نمی‌کند، بلکه تأکید دیگری بر فطری بودن آن است، زیرا امور فطری هنگامی ظهور و بروز پیدا می‌کنند که انسان با مشکلات و مصائب شدیدی روبه‌رو می‌گردد. در آن هنگام که کشتی آسیب دیده در دل دریای طوفانی دچار امواج می‌شود، مسافران کشتی هر لحظه خود را در ورطه غرق شدن می‌بینند؛ بر اساس فطرت ناخودآگاه به یک ناجی متوسل می‌شوند که می‌تواند آنها را نجات دهد و شروع به دعا برای نجات خود می‌نمایند. در صحنه اجتماعی نیز هرگاه امنیت و عدالت در جامعه دست‌خوش آسیب

۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸

۲. همان، ج ۴، ص ۱۸۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۱.

گردد، همان یادآوری فطری باعث می شود افراد جامعه به وجود منجی که می تواند امنیت و عدالت را برقرار کند، متوسل گردند و انتظار ظهور چنین شخصی را در دل پیورراندند. البته در چنین مواقعی همواره افرادی وجود دارند که بنا بر دلایل مختلف، مانند حس جاه طلبی، دخالت بیگانگان و یا حتی انگیزه اصلاح اجتماعی، خود را به نام همان منجی موعود می نامند و مقام وی را مدعی می شوند. در حقیقت هنگامی کالای قلبی رواج پیدامی کند که نوع اصیل آن نیز وجود داشته باشد و اگر طلایی وجود نداشت، کسی نیز به عرضه طلای قلبی اقدام نمی کرد. بدیهی است که از نظر شیعیان، تمامی ادعاکنندگان ذکر شده در مقالات بریتانیکا، غیر واقعی و دروغین می باشند، زیرا همگی آنها علاوه بر نداشتن علایم امامت، نتوانستند به صورت جهانی به گسترش عدالت اقدام نمایند. نویسنده مقاله بریتانیکا مدعی است که قرآن، کتاب مقدس اسلامی، اشاره ای به او؛ یعنی مهدی علیه السلام ندارد و به هیچ حدیث قابل اعتمادی؛ یعنی گفته منسوب به محمد صلی الله علیه و آله نیز در مورد مهدی نمی توان اشاره کرد!

مراجعه به برخی آیات قرآن، بطلان این ادعا را نشان می دهد، که از جمله می توان به آیات ذیل توجه نمود:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۱

او همان خدایی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر تمام ادیان غلبه و چیرگی دهد، هرچند که مشرکان ناخوش داشته باشند.

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾^۲

او همان خدایی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا این که آن را بر

۱. توبه (۹) آیه ۳۳.

۲. فتح (۴۸) آیه ۲۸.

تمام ادیان چیرگی و غلبه دهد و خداوند برای شهادت کافی است.

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۱

می‌خواهند تا نور خدا را با دهان‌هایشان فرو نشانند؛ در حالی که خداوند تمام‌کننده نور خود خواهد بود، هرچند که کافران ناخوش داشته باشند.

به صراحت این آیات، دین اسلام به رغم خواسته کافران و مشرکان، باید بر تمام ادیان جهان چیره شود و این هدف و اراده خدای متعال است.

باید از مدعیان پرسید: آیا تاکنون چنین اتفاقی در جهان افتاده است؟ و اسلام بر همه ادیان غالب و چیره گشته یا هنوز باید برای تحقق این فرموده خدای متعال در انتظار بود و چشم به راه آن کس که رسول خدا ﷺ به وی بشارت داده که این کار به دست توانای او انجام خواهد شد، بود.

انسان در شگفت می‌شود که چگونه حقایق نادیده انگاشته شده و افرادی که گویا از همان مصادیق بارز مخالفان در آیات فوق هستند به کتمان یکی از برجسته‌ترین و بارزترین عقاید اسلامی که توسط رسول خدا بیان شد، پرداخته‌اند. روایات منقول از رسول خدا ﷺ در امر قیام مهدی ﷺ از منابع سنّی و شیعی، افزون بر صدها حدیث است که در صدها کتاب و اثر آمده است.

قیام حجّت حق در آخر الزمان، تا آن جا قطعی است که اهل سنّت از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود:

مَنْ أَنْكَرَ خُرُوجَ الْمَهْدِيِّ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^۲

هر کس قیام مهدی را انکار کند، همانا بر آنچه بر محمد ﷺ نازل شده، کفر ورزیده است.

روایات انبوهی که بسیاری از آنها فوق حدّ تواترند، از طریق اهل سنّت در قیام

۱. صف (۶۱) آیه ۸

۲. احقاق الحق، ج ۱۳، ص ۲۱۳، به نقل از ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۳۰.

مهدی علیه السلام از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که از آن جمله است:

لو لم یبق من الدینا الا یوم واحد لطول الله عزوجل ذلک الیوم حتی یتبع فیہ رجلاً من ولدی اسمه اسمی؛^۱

اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند بزرگ آن روز را طولانی خواهد کرد؛ تا این که بر انگیزد در آن روز مردی را از فرزندانم که نام او نام من است.

المهدی حق و هو من ولد فاطمة؛^۲

مهدی حق است و او از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

در مجلدهای اول و دوم از دوره پنج جلدی معجم احادیث الامام المهدی بیش از پانصد و چهل حدیث به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که بیشتر آن‌ها از طریق اهل سنت روایت شده است. منابع و مآخذ دو مجلد ۴۰۸ کتاب و رساله می‌باشد که حدود بیست اثر از آن‌ها از شیعه و همگی مآخذ دیگر از اهل سنت است. در این آثار انبوه ویژگی‌های فراوانی از مهدی علیه السلام و قیام و نهضت جهانی او ترسیم شده است.

نکته مهم‌تر آن که امر قیام مهدی علیه السلام در آخرالزمان تا آن پایه قطعی بوده که اهل سنت آثار مستقل در موضوع «مهدی» و قیام او نگاشته‌اند. از جمله در خلال کتاب‌نامه امام مهدی علیه السلام نوشته علی اکبر مهدی پور که بیش از دو هزار اثر تألیف شده در باب مهدویت را معرفی نموده، هفتاد نوشته مستقل از اهل سنت نیز شناسانده شده است. هم‌چنین مؤلف این اثر، در مقدمه خود می‌نویسد:

هم اکنون بیش از یکصد جلد کتاب مستقل، از علمای اهل سنت در دست داریم که پیرامون آن موعود جهانی، نگارش یافته است.^۳

در کتاب خورشید مغرب تألیف محمدرضا حکیمی نیز بیش از چهل اثر از این دست گزارش شده که از آن جمله‌اند:

۱. معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳؛ به نقل از یازده اثر از اهل سنت.

۲. همان، ص ۱۳۶-۱۴۱؛ به نقل از پنجاه کتاب از اهل سنت که برخی از آن‌ها، صحاح و مستندهای ایشان است.

۳. همان، ج ۱، ص ۹ و ۲، ص ۸۲۸-۸۲۹.

- البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان، علی بن حسام الدین معروف به متقی هندی (۹۷۵ ق.؛)

- البیان فی اخبار صاحب الزمان، محمد بن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸ ق.؛)

- العرف الوردی فی اخبار المهدی، جلال الدین سیوطی (۹۱۱ ق.؛)

- صفة المهدی، أبو نعیم اصفهانی (۴۳۰ ق.؛)

- عقد الدرر فی أخبار المنتظر، یوسف بن یحیی بن شافعی (قرن هفتم)؛^۱

- احقاق الحق و إزهاق الباطل، مجلد سیزدهم، مجموعه‌ای از روایات اهل سنت و از

منابع ایشان است در این که ائمه علیهم السلام دوازده نفرند و ویژگی‌های دوازدهمین امام علیه السلام؛

- إحقاق الحق، مجلد چهاردهم، نیز مجموعه‌ای است از روایات از طریق اهل سنت در

تفسیر آیات قرآن کریم که مربوط به اهل بیت علیهم السلام و از جمله مهدی علیه السلام می‌باشد.

پاسخ به تحریف‌های بریتانیکا در موضوع مهدویت

بررسی آن دسته از مقالات دایرةالمعارف بریتانیکا (Encyclopaedia Britannica) که

به موضوع آخرالزمان و اعتقاد به مهدویت در نزد مسلمانان پرداخته، نشان می‌دهد که

نویسندگان این مقاله‌ها اطلاع چندانی از این موضوع نداشته و حتی در بسیاری از موارد

اطلاعات غلط و تحریف شده‌ای را درباره امام مهدی علیه السلام ارائه داده‌اند.

در قسمت اول مقاله حاضر، ضمن ترجمه دو مقاله از مقالات این دایرةالمعارف، برخی

از تحریف‌ها و لغزش‌هایی که نویسندگان این مقالات در موضوع مهدویت مرتکب

شده‌اند، مورد بررسی قرار گرفت. و اینک ادامه مقاله:

نویسنده مقاله دایرةالمعارف بریتانیکا، مدعی است که بسیاری از علمای متعصب

سنّی، اعتقاد به مهدویت را زیر سؤال برده‌اند. در پاسخ این ادعا باید گفت: آن‌گونه که در

بخش سه گذشت، موضوع امر مهدویت یک اصل اعتقادی است که شیعه و سنّی بر آن

۱. برای خصوصیات چاهی آثار همانند دیگر ر.ک: معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۴۶-۴۹.

اتفاق نظر دارند و بر اساس روایتی که از طریق اهل سنت، از رسول خدا ﷺ نقل شده، انکار آن کفر محسوب می‌شود. و از این رو است که می‌بینیم عالمان اهل سنت و جماعت، از گذشته‌ای دور به تألیفاتی در امر «مهدویت» پرداخته‌اند. از جمله عبّاد بن یعقوب رواجنی (۲۵۰ ق.) به تألیف اخبار المهدی می‌پردازد. وی از مشایخ بخاری، ترمذی، ابن ماجه، ابو حاتم، بزار و دیگر محدّثان اهل سنت بوده و همگی از او روایت کرده و بر وثاقت و صداقت او تأکید داشته‌اند. این اثر پنج سال پیش از تولّد حضرت حجة بن الحسن المهدی ﷺ تألیف شده است.

هم‌چنین محمّد بن اسحاق بن ابی العنبر (۲۷۵ ق.) که از ندیمان متوکل عباسی و قاضی صیمره بوده و به «صیمری» شهرت داشته، کتابی به نام صاحب الزمان نوشته است.^۱ البته محدود افرادی از اهل سنت به برخی از مسائل مهدویت اشکال‌هایی وارد کرده‌اند، بدون این‌که اصل اعتقاد را انکار کنند؛ مانند ابن خلدون در مقدمه خود و ذهبی در تاریخ الاسلام و ابن حجر در صواعق المحرقة؛ و چنین پنداشته‌اند که شیعه معتقد است مهدی ﷺ از آغاز تولد تا کنون در چاهی در سامرا و یا حله نشسته و در انتظار فرمان قیام به سر می‌برد؛ در حالی که چنین اعتقادی در هیچ اثر و نوشته از آثار روایی و غیر روایی شیعه از آغاز تا کنون، وجود ندارد. علامه بزرگوار مرحوم محدّث نوری در کتاب نجم الثاقب (باب چهارم) برخی از این‌گونه ایرادها را نقل کرده، سپس به نقد و پاسخ‌گویی مستندی برای هر کدام از آنها پرداخته و به دنبال آن، عقاید و نظریات جازم و قطعی بیست تن از بزرگان اهل سنت همانند کمال الدین محمد بن طلحة مؤلف مطالب السؤل، محمد بن یوسف گنجی شافعی (۶۵۸ ق.)، ابوالفرج ابن جوزی (۵۸۱ ق.)، علی بن محمد بن صباغ مالکی، محیی الدین عربی و عبدالوهاب شعرانی را در اصالت مهدویت، از آثارشان آورده است.

۱. علی اکبر مهدی‌پور، کتابنامه حضرت مهدی ﷺ، ج ۱، ص ۹؛ به نقل از تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۴۴؛ فهرست شیخ طوسی، ص ۱۴۹؛ معالم العلماء، ص ۸۸؛ رجال، ابن داود، ص ۲۹۲؛ الفهرست ابن ندیم، ص ۱۶۹.

قابل توجه است که حتی برخی افراد مانند ابن حجر (۹۷۴ ق.) که اشکال‌هایی در بعضی مسائل مربوط به مهدی علیه السلام وارد کرده، خود کتابی مستقل در امر مهدویت نگاشته است به نام القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر.

بیش از ده نفر از عالمان اهل سنت که در امر مهدی - عجل الله تعالی فرجه - کتاب نوشته‌اند، قائل به «تواتر» احادیث مهدویت شده‌اند که از جمله ایشانند: ابن حجر در الصواعق، شبلیجی در نورالابصار، ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه (چاپ مصر، ج ۲، ص ۵۳۵)، متقی هندی (۹۷۵ ق.) در البرهان فی علامات مهدی آخرالزمان. شوکانی نیز اثری به نام التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر تألیف کرده است.

متقی هندی نیز در باب ثالث عشر (سیزدهم) البرهان (از ص ۱۷۷ - ۱۸۳) فتوای چهار نفر از علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت در زمان خود را در اصالت اعتقاد به مهدویت آورده است.

در آثار و مدارک معتبر شیعی نیز از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله روایات مستند و متعددی آمده است که برخی از آنها در امر تعیین مسیر امامت و خلافت، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طریق اهل سنت نیز نقل شده و از احادیث متواتر و غیر قابل انکار به شمار می‌رود، همانند حدیث «ثقلین» که اهل بیت را هم‌ردیفان کتاب خدا و سبب هدایت شمرده و مرحوم میر حامد حسین یک جلد از مجموعه عبققات الانوار خود را در بررسی این حدیث و اسناد آن از سوی اهل سنت و جماعت نگاشته است.^۱

در منابع شیعی نیز این حدیث از طرق مختلف روایت شده. شیخ صدوق (۳۸۱ ق.) در باب ۲۲ کتاب کمال الدین چند نمونه از این روایات را آورده که از میان آنها به یک روایت که از حسین بن علی علیه السلام نقل شده اشاره می‌کنیم:

سُئِلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، عَنْ مَعْنَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنْتَ مَخْلَفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابُ اللَّهِ وَ عَتْرَتِي». مِنَ الْعَتْرَةِ؟ فَقَالَ: أَنَا وَ

۱. ر.ک: خلاصة عبققات الانوار، حدیث ثقلین، ترجمه دکتر افتخارزاده، تمام متن کتاب.

الحسن و الحسين و الائمة التسعة من ولد الحسين، تاسعهم مهديهم و قائمهم...؛^۱

از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند، در این گفتار رسول خدا: «همانا من بر جای می‌گذارم در میان شما دو امانت سنگین و گران‌مایه را، کتاب خدا و عترت». منظور از «عترت» کیست؟ علی علیه السلام فرمود: من و حسن و حسین و ائمه نه گانه از فرزندان حسین، که نهمین ایشان مهدی ایشان و قائم ایشان است...»

علی بن محمد خزاز قمی (قرن چهارم) نیز در اثر کم نظیر خود به نام کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر از طرق و اسناد خود از نوزده تن از صحابه و اندکی از تابعین و دو تن از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دوازده تن از اهل بیت (حضرت زهرا علیها السلام و حضرت امیرالمؤمنین تا حضرت عسکری علیه السلام) روایاتی انبوه نقل کرده، در این‌که امامان دوازده نفرند که در بسیاری از آنها از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام دوازده امام به تصریح آمده و یا گفته شده است که نه تن از ایشان از فرزندان حسین علیه السلام هستند. در این‌جا یک نمونه از تألیف مذکور نقل می‌شود.

أنس بن مالک که یکی از صحابه است می‌گوید:

صلی بنا رسول الله، صلی الله علیه و سلم، صلاة الفجر، ثم أقبل علينا فقال: معاشر اصحابي! من أحب اهل بيتي حشر معنا، و من استمسك بأوصيائي من بعدی فقد استمسك بالعروة الوثقى، فقام اليه ابوذر الغفاري فقال: يا رسول الله! كم الائمة بعدك؟ قال: عدد نقباء بني اسرائيل [فقال: كلهم من اهل بيتك؟] قال: كلهم من اهل بيتي، تسعة من صلب الحسين و المهدي منهم.^۲

أنس بن مالک می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با ما گزارد، سپس رو به ما نمود و فرمود: ای گروه اصحاب من! هر کس اهل بیت مرا دوست بدارد با ما محشور می‌شود.

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۴۰-۱۴۱، ح ۶۴.

۲. خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۷۳.

و هر کس به اوصیا و جانشینان من چنگ بزند، همانا به ریسمان محکم چنگ زده است، پس ابوذر غفاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! ائمه بعد از شما چند نفر هستند؟ فرمود: به شمار نقیبان بنی اسرائیل (۱۲ نفر)؛ ابوذر گفت: همه ایشان از خاندان شما هستند؟ فرمود: همه ایشان از اهل بیت من هستند، نه تن از فرزندان حسین هستند و «مهدی» از ایشان است.

موضوع مهدویت در اسلام و به‌ویژه در تشیع آن قدر مورد توجه بوده است که قبل از آن که امام زمان علیه السلام به دنیا بیاید، اخبار غیبت صادر شده از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در کتاب‌ها ثبت می‌شد. حتی کتاب‌هایی در خصوص غیبت امام زمان علیه السلام تألیف می‌گردید. ۱. از آغازین آثار شیعه که از مهدی علیه السلام سخن گفته‌اند کتاب سقیفه تألیف سلیم بن قیس می‌باشد. مؤلف از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حدود سال ۹۰ هجری در گذشته است. این کتاب همراه با اسناد آن به چاپ رسیده است.^۱

۲. ابراهیم بن صالح انماطی از اصحاب حضرت باقر علیه السلام مؤلف کتاب الغیبه که این اثر صد سال پیش از ولادت حضرت مهدی علیه السلام تألیف شده است.

۳. علی بن حسن بن محمد طائی کلی از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده و کتابی در غیبت نوشته است. وی مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است.

۴. علی بن عمر اعرج کوفی که از اصحاب امام موسی بن جعفر علیه السلام بوده و کتابی در غیبت نوشته است.

۵. حسن بن علی بن ابی حمزه در عصر حضرت رضا علیه السلام زندگی می‌کرده و کتابی در غیبت تألیف نموده است.

۶. عباس بن هشام ناشری اسدی، کتابی در غیبت نوشته است. مرد جلیل‌القدر و موثقی بوده و در سال دویست و بیست هجری وفات نموده. شیخ طوسی او را از اصحاب حضرت رضا علیه السلام می‌شمارد.

۱. ر.ک: کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰.

۷. فضل بن شاذان نیشابوری کتبی در احوال قائم آل محمد علیه السلام و غیبت او نوشته است. وی از اصحاب حضرت رضا تا حضرت عسگری علیه السلام بوده و در سال (۲۶۰ ق.) وفات کرده است.

۸. ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی نیز کتابی در غیبت نوشته است.^۱ کتاب‌های دیگری نیز بعد از میلاد حضرت مهدی علیه السلام نگاشته شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. الکافی (کتاب الحجّة) ثقة الاسلام کلینی (۳۲۸ ق.)؛
۲. الغیبه، شیخ محمد بن ابراهیم نعمانی (بعد از ۳۴۲ ق.)؛
۳. کمال الدین، شیخ ابو جعفر صدوق (۳۸۱ ق.)؛
۴. کفایة الاثر، علی بن محمد خزّاز (قرن چهارم، از شاگردان شیخ صدوق)؛
۵. المسائل العشرة فی الغیبه، شیخ مفید (۴۱۳ ق.)؛
۶. الشافی، سید مرتضی (قرن پنجم ق.)؛
۷. الوجیزه فی الغیبه، سید مرتضی علم الهدی؛
۸. الغیبه، شیخ الطائفه طوسی (۴۶۰ ق.)؛
۹. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس (۶۶۴ ق.)؛
۱۰. المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة، سید هاشم بحرانی (۱۱۰۷ ق.)؛
۱۱. بحار الانوار، جلد ۵۱، ۵۲ و ۵۳، علامه مجلسی (۱۱۱۰ ق.).

گفتنی است در کتاب ارزشمند کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام که پیش از این یاد شد، نام و مشخصات بیش از دو هزار کتاب که مستقلاً پیرامون حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده، درج گردیده است و به راستی جا دارد که از مؤلفان مقالات مورد بررسی سؤال شود که چگونه این حجم وسیع ادبیات موجود در مورد امام زمان علیه السلام را ندیده و به راحتی چنان ادعای کزافی را مطرح ساخته‌اند.

در این‌جا فهرست شماری از احادیث وارد شده در خصوص مهدی علیه السلام از کتاب منتخب الاثر نقل می‌شود. این کتاب از منابع شیعه و سنی گردآوری و تألیف شده:

- مهدی همانم و هم‌کنیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، ۴۸ حدیث؛
 - مهدی نهمین فرزند امام حسین علیه السلام است، ۱۴۸ حدیث؛
 - مهدی هفتمین نسل امام صادق علیه السلام است، ۹۹ حدیث؛
 - مهدی نسل پنجم امام موسی کاظم علیه السلام است، ۹۸ حدیث؛
 - مهدی چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام است، ۹۵ حدیث؛
 - مهدی سومین نسل امام جواد علیه السلام است، ۹۰ حدیث؛
 - مهدی نوه امام هادی علیه السلام است، ۱۴۶ حدیث؛
 - مهدی پسر امام حسن عسکری علیه السلام است، ۱۴۶ حدیث؛
 - مهدی فرزند سیده کنیزان است، ۹ حدیث؛
 - مهدی دوازدهمین و آخرین ائمه علیهم السلام است، ۱۳۶ حدیث؛
 - مهدی ولادتش از مردم پنهان است، ۱۴ حدیث؛
 - مهدی از بیعت و پیمان با ستمگران آسوده است، ۱۰ حدیث؛
 - مهدی دارای غیبتی طولانی است، ۹۱ حدیث؛
 - مهدی دو غیبت دارد که یکی کوتاه و دیگری طولانی است، ۱۰ حدیث؛
 - مهدی عمری بس طولانی دارد، ۳۱۸ حدیث؛
 - مهدی چهره‌ای جوان دارد که به مرور زمان پیر نگردد، ۸ حدیث؛
 - مهدی دارای سنت‌هایی از برخی انبیا است، ۲۳ حدیث.
- جمع این احادیث بالغ بر ۱۵۹۲ حدیث می‌شود.

انسان در شگفت می‌شود که چگونه حقایق، نادیده انگاشته شده و افرادی دانسته و مغرضانه و یا نادانسته، به کتمان یکی از برجسته‌ترین و بارزترین عقاید اسلامی که توسط

رسول خدا ﷺ و همگی معصومان از اهل بیت علیهم السلام بیان شده، پرداخته‌اند. علی رغم ادعای نویسندگان مقاله‌های مورد بررسی، که مدعی شده‌اند بسیاری از علمای متعصب سنی، اعتقاد به مهدویت را زیر سؤال می‌برند؛ ذکر این نکته ضروری است که دانشمندان و علمای اهل تسنن در بیش از صد کتاب خود روایاتی آورده‌اند که از مهدی منتظر و قیام شکوهمند او سخن می‌گویند. نام این کتاب‌ها و برخی از احادیث آن‌ها را در مجلدهای عبقات الانوار و جلد سوم کفایة الموحدين و جلد هفتم اثبات الهداة و المهدی مرحوم صدر و منتخب الاثر می‌توان یافت.

آن‌گونه که گذشت، بیش از هفتاد نفر از بزرگان علمای اهل تسنن کتاب‌های مستقلی درباره مهدویت و خصایص مهدی موعود علیه السلام نگاشته‌اند و اصالت این عقیده و صحت روایات این مبحث را اثبات کرده‌اند که در این جا نام نه نفر از آن‌ها به عنوان نمونه آورده می‌شود:

۱. حافظ ابو داوود سجستانی، نویسنده کتاب المهدی (بخشی از سنن ابی داوود)؛
۲. حافظ ابو نعیم اصفهانی، نویسنده الاربعین و مناقب المهدی و صفة المهدی؛
۳. حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی، نویسنده البیان فی اخبار صاحب الزمان؛
۴. حافظ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، نویسنده العرف الواردی فی اخبار المهدی؛
۵. حافظ شهاب الدین ابن حجر هیثمی، نویسنده القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر؛
۶. شیخ جمال الدین یوسف دمشقی، نویسنده عقد الدرر فی اخبار الامام المنتظر؛
۷. علاء الدین متقی هندی، نویسنده البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان و تلخیص البیان؛
۸. ابو المعارف قطب الدین دمشقی، نویسنده الهدیة الندیة؛

۹. شمس‌الدین محمد بن طولون، نویسنده المهدی الی ما ورد فی المهدی؛^۱

در مقاله‌های مورد بررسی آمده است:

بعد از ظهور عیسی علیه السلام روز قیامت شروع می‌شود، خوب‌ها وارد بهشت و

شریران به داخل جهنم خواهند افتاد.

مؤلفان مقاله «دکترین‌های مذاهب و اصول مذهبی» در دایرة المعارف بریتانیکا، با زیرکی خاصی سعی کرده‌اند اعتقاد به مهدویت در اسلام را تحت تأثیر مسیحیت جلوه دهند. بنابراین از مهدی علیه السلام با عنوان اعاده‌کننده آخرالزمانی ایمان از نسل پیامبر و یا عیسای رجعت‌کننده نام برده‌اند و سپس ادعا کرده‌اند، بعد از ظهور عیسی علیه السلام روز قیامت شروع می‌شود، خوب‌ها وارد بهشت و شریران به داخل جهنم خواهند افتاد. به عبارت دیگر مؤلفان مقاله مزبور، در صدد آن بوده‌اند که علاوه بر ایجاد تردید در اصالت مهدویت، انتظار برای ظهور را امری بیهوده و بدون هدف که فقط پایان جهان را نوید می‌دهد قلمداد نمایند؛ در حالی که براساس قرآن کریم و کتب روایی شیعه و سنی، قیام مهدی علیه السلام آغاز حکومت الهی و اقامه عدل و داد است. مبارزه با ظالمان و مخالفان احکام الهی و اجرای دستورات خداوند در زمینه‌های اجتماعی در برنامه حکومت جهانی مهدی علیه السلام قرار خواهد داشت. به عبارت دیگر امام زمان علیه السلام بعد از ظهور خود دو کار اساسی انجام خواهد داد: اول این که، دولت‌های باطل و حکومت‌های خودکامه را در سراسر جهان با نیروی الهی برخواهد انداخت. دوم این که، پس از ظهور به دست خود و یاران خاصش که دل‌هایی هم چون آهن دارند و مردانی با اراده و دارای ایمانی محکم می‌باشند، دنیای ظلمانی و آشفته را در هم کوفته و بر ویرانه‌های آن، جهانی نو بنا می‌کند که پر از عدل و داد باشد.

در دولت مهدی موعود و امام دوازدهم علیه السلام دیگر به کسی ظلم نمی‌شود. بشر استعمار

۱. ر.ک: محمدرضا حکیمی، خورشید مغرب؛ علی‌اکبر مهدی‌پور، کتابنامه امام مهدی.

نمی‌گردد و استعمار و استحمار در کار نخواهد بود. سطح فکر بشر به عالی‌ترین درجه می‌رسد و بیماری و بی‌کاری، پریشانی و سرگردانی به کلی از میان می‌رود. تمامی منابع طبیعی و ذخایر زیرزمینی و معادنی که تا آن موقع استخراج نشده و حتی گنجینه‌ها و دفینه‌ها مورد استفاده و بهره برداری قرار می‌گیرد. چون همه این‌ها را خدای عالم برای استفاده بندگان آفریده است که بشر باید به همگی آن‌ها دست یابد و از همه آن‌ها استفاده کند.

بدین‌گونه عموم انسان‌ها در سراسر گیتی و تمامی قاره‌ها از نعمت رفاه و آسایش و امنیت و عدالت و صلح و صفا برخوردار خواهند شد و این‌ها همه در سایه اجرای درست و کامل تعالیم حیات بخش اسلام و احکام جاوید و خردپسند قرآن مجید حاصل می‌گردد. بنابراین آن آزادی و آسایش و خوشی و لذت و اتحاد و اتفاق و برابری و برادری که از آغاز خلقت، همه انسان‌ها در جست و جوی آن بوده‌اند، در حکومت جهانی آخرین برگزیده خدا پدید می‌آید.

مرزها از میان می‌رود و پرچم‌ها پایین کشیده می‌شود و قانون‌های مولود فکر بشر ناقص به دور ریخته شده، در همه روی زمین، دین خدا و «حکومت الله» حکم فرما خواهد شد؛ یعنی چیزی که کلیه ادیان، اقوام و ملل روی زمین از قدیمی‌ترین ازمنه تاریخ در انتظار آن بوده و هر دین و آیینی آن را در وجود شخصی جست و جو می‌کرده است، محقق خواهد شد. به اعتقاد شیعه و بسیاری از عالمان اهل سنت، این منجی کسی جز امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری علیه السلام نمی‌باشد.

آری، تنها در مکتب قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام است که «مهدی» و منجی بشریت دقیق‌تر، کامل‌تر و روشن‌تر از هر آیینی معرفی شده و پیوسته انتظار قیام او، در روح و روان شیعیان جهان زنده و پا بر جا بوده و تا هنگامه قیام حجت خدا علیه السلام به فضل و رحمت خدای متعال و اولیای او چنین خواهد بود. علاوه بر امر قیام مهدی علیه السلام و حکومت جهانی و سراسر عدل و داد و بی سابقه آن حضرت، یک حادثه دیگر نیز بعد از آن حکومت

جهانی، واقع می‌شود و آن «رجعت» و بازگشت رسول خدا و سایر معصومین علیهم‌السلام است که با عمرهای طولانی، حکومتی جهانی خواهند داشت.

رجعت از عقاید اصیل و معتبر شیعه و مورد تأکید قرآن کریم بوده و صحت آن در آثار معصومین علیهم‌السلام نمودار و تصریح شده است و پس از آن، جهان موجود نابود شده و سپس قیامت و جهان آخرت برپا می‌شود.^۱

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. ر.ک: کتابنامه حضرت مهدی علیه‌السلام، ج ۱، ص ۳۷۱-۳۷۸ که کتاب به زبان فارسی و عربی معرفی شده است.

دیدگاه اسلام در آینده تاریخ*

سید رضا هاشمی نجف‌آبادی

یکی از موضوعات مورد بحث سمینار «اسلام و مستضعفان» که توسط دفتر تبلیغات اسلامی قم هم‌زمان با فرخنده میلاد بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن المهدي علیه السلام برگزار گردید، دیدگاه اسلام در مورد آینده تاریخ بود. عنوان یاد شده انگیزه‌ای بود بر نوشتاری که در چند فراز زیر تقدیم می‌گردد.

الف) آشنایی با تاریخ:

آشنایی با تاریخ، انسان را از فریب‌های بی‌شمار حقارت‌آمیز و دل‌خوشی‌های بی‌حاصل مصون می‌دارد و در نگاه انسان آن‌چنان مایه تعمیق می‌بخشد که تا در ورای حوادث و آن‌جاها، که چشم عادی چیزی نمی‌بیند، نفوذ می‌کند و زندگی محدود و کوتاه خود را از رهگذر تاریخ، به زندگی گذشتگان و نیز آیندگان پیوند می‌دهد و به آن معنا می‌بخشد، از این رو اقوام بی تاریخ، از گذشته گسسته‌اند و به آینده بی ربطند، در زمان خود زاده می‌شوند و در زمان خود نیز می‌میرند و در درازنای تاریخ، از پایداری و پایداری بی بهره‌اند. این است که باید گفت: تاریخ اقوام، نشان حیات و زندگی است.

در نیم قرن اخیر، مفهوم تاریخ، جلوه دیگری یافته و با نفوذ روش‌های جدید علوم انسانی، احوال و حوادث و موارد تاریخی و افق‌های آینده، به تاریخ، رنگ حیات و روش

زیستن بخشیده است. این همان است که در تبیین جریان‌های تاریخی، در قرآن - قرن‌ها پیش - پی‌ریزی گردیده است؛ به عبارت دیگر تصویری که در گذشته از جریان‌های تاریخ در اذهان بود، آن را به منزله رودی عظیم و موج و گذرا و خروشان قلمداد می‌کرد، که از جایی به جایی و از بستری به بستری دیگر می‌غلطید و می‌گذشت، بی فلسفه و بی پایه و بدون فرایند و ساختار کلی؛ سرانجام می‌مرد، اما امروز جای خود را به دریایی بلند و گسترده‌ای داده که هر کس می‌خواهد تا با دست و پا و زدن یا با شنا و زورقی، برای خود خط سیر آسوده‌ای بیابد که از آن به ساحل مقصود برسد.

به این بیان، تاریخ در امروز یک زندگی است، ولی نه زندگی طبقه و ملت خاصی، بلکه زندگی تمام انسان‌هایی که در یک بافت منسجم، به هم مربوط است و پیوندی ناگسستنی دارند و وقتی تاریخ با زندگی پیوند یافت، جاذبه زندگی پیدا خواهد کرد. در احساس و شعور و شور انسان به تاریخ، نوعی شوق و هیجان به زندگی نهفته است و می‌توان گفت: برگردانی از عشق به زندگی است، آن هم به زندگی انسانی که از محدودیت‌های قومی و نژادی و جغرافیایی و ملی و سنتی برتر است.

آنچه موجب توجه به تاریخ می‌شود، اندیشه رستاخیز گذشته‌ها نیست، بلکه علاقه به درک مفهوم زمان و دغدغه در باب سرنوشت انسان در آینده است. تاریخ، امروز دیگر تنها حدیث دیروز نیست، بلکه حدیث دوام و استمرار است که به فردا و فرداها پیوسته است و شاید در واقع، تاریخ انسانیت چیزی جز همین وحدت و استمرار نباشد. این است که در چنین برداشتی از تاریخ، شعور آدمی از تألم و دلهره تنهایی بیرون می‌رود و نشان می‌دهد که زندگی ساده‌ترین فرد انسانی نیز در انزوا و خلأ مطلق نبوده و نیست و حتی حیات انسانیت نیز با هستی تمام کائنات متصل و یکپارچه است و این اتصال، تنها محدود به دنیای حاضر و زمان جاری نیست که با دنیای گذشته و با آنچه در آینده خواهد بود، پیوند دارد. و این جا است که وجود انسان معنا و مفهوم می‌یابد و به زندگیش آرمان و هدف می‌دهد که حتی با مرگ نیز از بین نخواهد رفت و در این جا است که دیگر از احساس دلهره

و پوچی «سارتر»، «کامو» و «برکلی» خبری نیست. تاریخی این چنین زنده و زندگی ساز، با فرآیندی بالنده و سازنده، منحصرأ از جهان بینی توحیدی نشأت می گیرد و در مذاهب و مکاتب آسمانی تعیین می یابد. به ویژه در اسلام و بالأخص در جهان تشیع، این چنین تاریخی را می توان متبلور یافت، چرا که تاریخ مسلمان، از آن سو به گذشته نبوت و از سوی دیگر، به آینده امامت متصل است و شیعه خصوصاً از دو سوی تاریخش، افتخار و حماسه و شور پیدا است. تاریخ شیعه از ویژگی مقدسی برخوردار است که هیچ قوم و ملت و جمعیتی، چنین خصوصیتی ندارد. از آن سوی با رسول خدا، علی، امامان معصوم علیهم السلام حماسه ها و شکوه ها و قداست ها، صحابی و با مردان ستم سوز و مجری حق، متصل است و از این سوی به ظهور عدل کلی، آخرین سفیر معجزه گر الهی و مهدی بقیة اللہ. شیعه امروزی در یک بافت زنجیره ای در کشاله قرون و اعصار و عصارة رسالت و رهبری و زمینه ساز عدالت و عدالت گستری است. آری، جوامع غیر مذهبی، خود را از گذشته های پر قداست تاریخ جدا کرده و به آینده امید آفرین نیز نامربوطند. بی جهت نیست که در تنهایی جانکاه مقطع زمان، با دلهره و کابوس بی هدفی و نومیدی و سرگردانی دست و پا می زنند، نه در گذشته شان شور و شیرینی و نه در آینده شان نور و امید هست. معتقدان به وجود حضرت مهدی - روحی فداه - تنها کسانی اند که در عینیت تاریخ، روح حیات و در آینده تاریخ شور عدالت را می بینند و اما دیگر کسان همه معلق اند و تنها و سرگردان.

ب) آینده تاریخ:

در واقع تاریخ، تنها به اتکای دیرین شناسی ناقص و عدم دریافت قوانین ثابت زیستی بدون کمک گرفتن از منطق و وحی، به هیچ وجه نمی تواند چیزی را به طور دقیق پیش بینی کند، چرا که حوادث تاریخی، به علت محدودیت علم، جز بر قسمتی از تسلسل حوادث آن، امکان احاطه ندارد و تابع هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری نیست.

درست است که تاریخ روی هم، تصور نوعی ترقی و تکامل را به انسان القا می کند، اما

این ترقی در ظاهر چنان حرکت مارپیچی دارد که آن را اگر فقط از دیدگاه عمر کوتاه تاریخ گذشته بنگریم و به آینده دور و دراز انسانیت نظر نیفکنیم، به هیچ وجه نمی‌توان به یک قانون رسید و توجه به آینده نیز، تنهایی نمی‌تواند متکی به نمودارهای گذشته و نمودهای حال باشد، بلکه لازم است به اصول مسلم برآمده از مذهب و دین، تکیه داشته باشد. از این رو کسانی که صرفاً انتظار دیرپای بشر را بر اساس تضاد تاریخی و احیاناً جبر تاریخ به تفسیر کشانده‌اند؛ سرانجام سر از ناکجاآبادهای ایده‌آلیستی درآورده‌اند. رؤیاهای دیرینه مدینه فاضله طرح‌هایی است که هر یک مدت‌ها در طی تاریخ برای انسانیت، در حکم ایده آل بوده است. البته آنچه تمام این طرح‌ها را جنبه غیر عملی و وهمی و پنداری می‌دهد - و تقریباً در تمام آن‌ها مشترک است - این است که طراح، غالباً دنیای آینده را بر روی دنیای حال بنا می‌نهد و مدینه فاضله را بدون عامل خارجی و بدون نیاز به رهبری معجزه‌گر و تنها بر پایه تضادهای درون جامعه، بر روی مدینه فاسد و جاهل بنا می‌کند، اما هیچ نمی‌کوشد بنمایاند که تحول جامعه فاسد به جامعه فاضله از کدام راه تحقق می‌یابد و آن چه سبب تعیین و توالی آن‌ها می‌شود، کدام است؟ جای پاسخ به این سؤال در جمهوریت افلاطون، مدینه فاضله فارابی، یوتوپیای توماس مور، اتلانٹیس نو فرانسیس بیکن، شهر آفتاب کامپانلا، اقیانوس بی ساحل جیمز هرینگتون، جامعه بی‌دولت ویلیام گادوین، ملکوت خدا اثر تولستوی، شهر خدای اگوست کنت و خلاصه ناکجاآبادهای تشنگان تاریخ، خالی است. چرا که تنها یک عامل ذهنی متکی بر تکامل تدریجی انسانیت، همواره از عهد افلاطون تا امروز شوق و محور انسانیت را برای نیل به افق‌های روشن، به جنبش در آورده است. هرچند سیر تاریخی از آغاز تاکنون، هرگز ترقی انسانیت را یکسره در امتداد خطی مستقیم نشان نداده، ولی قراین نشان می‌دهد که با وجود راه‌های پر پیچ و خم که باقی است؛ نیل به سعادت و عدالت کلی، بر اساس واقعیات انسانی، سرانجام برای انسان تحقق یافتنی است.

خلاصه باید به این نکته اذعان کرد که مبنای جامعه، نه بر آرمان انسان، بلکه بر روی

سرشت وی است؛ گرچه آرمان و انتظار و امید، ناشی از سرشت انسان است. در این تعبیر است که فطرت آدمی را نه تنها در برانگیختن چنین رؤیایی، بلکه در عینیت بخشیدن و ایجاد آن، باید منظور کرد و فطرت و سرشت سلیم با کمک مبانی دینی که فطری است، رهنمایی می‌شود و مبانی و معارف دینی در پاسخ به این خواست واقعی سرشت، پیام‌آور فرخنده‌روزی است که با حضور رهبری معجزه‌گر - به عنوان عامل حرکت و چرخش تاریخ - پدیدار می‌گردد و این پاسخی است که در آثار ناکجا آبادهای دیرپای تاریخ علم دیده نمی‌شد و در این جا است که بی‌پایگی و بی‌مایگی منطق دیالکتیک در آرایه آینده تاریخ به وضوح دیده می‌شود. در این منطق، حرکت تکاملی تاریخ، بر اساس جبر متکی بر تضادهای «تز و آنتی تز» است که در معبر تضاد لامحاله سر از «سنتز» در می‌آورد و جامعه، خود به خود راه را طی می‌کند و به تکامل منتهی می‌شود و حداکثر رهبری در آن این که ناهنجاری‌ها و تضادها و نابرابری‌ها را وارد وجدان و شعور توده بنماید، تا به این حرکت دیالکتیکی شتاب و توان ببخشد و از آن پس جامعه و تاریخ خود به خود و دیالکتیکی وار حرکت می‌کند تا در نهایت به جامعه بی طبقه و در نهایت به مدینه فاضله برسد. خلاصه تکامل تاریخ بدون رهبری و هدایت، عملی خواهد شد، اما با توجه به آنچه از قبل یاد گردید، بیهودگی این سخن واضح است، چرا که بدین بیان، تاریخ دیگر دارای وجدان و شعور و حیات نیست، چون دست خوش جبری تخلف‌ناپذیر است و دیگر پاسخ به چگونگی تعیین جامعه فاضله بدون عامل حرکت خارجی و چرخش تاریخی داده نشده است؛ راستی تکامل بدون هدایت و پیشوایی و رهنمایی و رهبری غیر میسر نیست؟ و امت بدون امام، گردش طاحونه‌ای بر مدار انتظاری شکل نیافته و گیج‌کننده نخواهد داشت؟ و خلاصه: قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی به همین دلیل است که دیالکتسین‌های مارکسیست که آینده تاریخ را مولود یک حرکت کیفی - که نتیجه جبری تاریخی است - می‌دانند که از تحول‌ها و تضادهای کمی بروز می‌کند؛ از این رو انتقال از کاپیتالیسم به سوسیالیسم را وعده می‌دهند که در سیر

تاریخی با شکست رو به رواست، چنان‌چه در این مقطع در شرق این شکست نمودار شد. بی‌مناسبت نیست به تفکر انحرافی اقلیتی که در درون شیعه به‌عنوان اعتقاد به امام‌زمان علیه‌السلام مطرح است نیز اشاره‌ای کوتاه شود که از جهتی ضد نظریه سوسیالیستی است که باز گفتیم، ولی از جهتی فاقد نقش مردمی در زمینه‌سازی آن روز موعود می‌باشد. سوسیالیست که معتقد به اصول دیالکتیکی است، آینده تاریخ را بدون نیاز به رهبری و تنها متکی بر حرکت توده‌ها می‌داند، ولی این گروه آینده تاریخ را تنها به عهده رهبری و بدون اتکا به نقش توده‌ها تلقی می‌کند؛ به عبارت دیگر معتقد است که او می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌کند. از این روی دخالت در سیاست و انجام اعمال سازنده و مبارزه علیه ستم و ستمگری را مطلوب نمی‌دانند که این‌ها همه به عهده آن فرد موعود است. این نظر، مخالف صریح آیات کریمه و منطق اهل بیت علیهم‌السلام و واقعیت‌های تاریخی است.

ج) زمان ظهور:

در پایان، به سؤال همیشگی «زمان ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام کی خواهد بود؟» پاسخی کوتاه و کلی می‌دهیم.

نقل است که وقتی ادیسون به کشف نیروی الکتریسیته توفیق یافت، به اطرافیانش گفت: می‌دانم که روزی تمام مردم، از نیروی شگرف الکتریسیته و برق استفاده خواهند کرد، گفتند: کی؟ گفت: آن روز که از شمع و چراغ نفتی و پیه سوز خسته شوند. در این مورد نیز از روایات معصومان علیهم‌السلام درباره‌ی علایم ظهور، استفاده می‌شود که روزی که مردم از همه مراجع و مجامع بین‌المللی نومید گردیدند و دود و بی‌نوری این پیه‌سوزها را لمس کنند، زمینه ظهور حضرت بقیه الله - ارواحنا فداه - به سرعت فراهم خواهد گردید و آن وقت او می‌آید. امروزه هنوز بسیاری از مردم جهان، چشم امید به مجامع و سازمان‌های بین‌المللی و اجلاس‌ها و قطعنامه‌ها دوخته‌اند و جمهوری اسلامی که بر اساس بینش اسلامی مذهبی از آن‌ها قطع امید کرده، در پی آن است که با افشای این مجامع - که عمدتاً بر پول

سرمایه‌داران و فکر خام گانگسترهای بین‌المللی به سود قدرت‌های استکباری جهت بخشی و اداره می‌شود - زمینه نومییدی مردم جهان را از این مراجع فراهم آورد که به هر مقدار در این استراتژی توفیق یابیم، زمان ظهور منجی بشر را نزدیک ساخته‌ایم، تا سرانجام که - ان شاء الله - هرچه سریع‌تر مستضعفان، وارثان زمین گردند، که خدای وعده فرموده است.

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۱

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

به امید آن روز ان شاء الله.

احساس انتظار*

ابوالقاسم حسینخانی

﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱؛

این زمین را، بندگان صالح به میراث می‌برند.

احساس انتظار، مثل احساس تشنگی است.

احساس تشنگی، آدم را به آب می‌رساند و احساس انتظار، انسان صاحب نظر آگاه

دین باور حقیقت‌جوی را، به حجت بالغه الهی ...

اسلام، بزرگ‌ترین اصل اجتماعی و پاک‌ترین نهاد سیاسی دین را، اعتقاد و التزام به

رهبری «معصوم» می‌داند.

رهبر جامعه انسانی، هیچ‌کس نمی‌تواند بود، مگر «پیامبر» یا «امام» که به طور مستقیم

از سوی خدا، و یا به امر حق و به دست پیامبر، تعیین شده باشد.

حقیقت دین، جز این نیست و بلوغ انسانیت، جز از این راه، مقدور نمی‌تواند شد.^۲

شیعه نیز - با التزام و پایداری بر این اصل خدایی - در هیچ لحظه‌ای از تاریخ، هیچ

«ظالم» و «روند ظالمانه‌ای» را تأیید و تصدیق نکرده و بر سر این کار، «جان» خویش را -

همواره و همه جا - بلاگردان «ایمان» خویش ساخته است ...

* عنوان: قطعه ادبی، نشریه جمهوری؛ دی ماه ۱۳۷۶.

۱. انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

۲. در عصر «غیبت» با مرجعیت و فقاہت است که جای «ولایت» پر می‌شود.

در آن حدیث مشهور هم که سخن از قیام حجت بالغه در میان می‌آید، تمامیت ضربت تأکید، بر سر «ستم‌ستیزی» است:

يَمْلَأُ اللَّهُ بِهَ الْاَرْضِ قِسْطاً وَ عَدْلًا، كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛

خداوند، این زمین را - به دست او - از عدل و داد سرشار می‌سازد، همان‌طور که از ظلم و جور سرریز شده باشد.

تو گویی که آن چه دیو آتش‌خواره «ظلم» بر سر آدمیان خاک می‌آورد، با هیچ داغ و زخم دیگری، برابری نتواند کرد، اصلاً، همه دردهای بشر کجا و این آتش جانسوز خانمان بر باد ده، کجا؟! ...!

و دواي این همه درد: «عدالت» ...

از نگاه «شیعه» عدالت، اصل دین است.

نخستین پیشوای او، در محراب به گناه عدالت، به قتل می‌رسد!

و آخرین پیشوایش، برای این که به داد «عدالت» برسد، قیام می‌کند.

و آخرین حلقه، از مجموعه حلقات مبارزات حق و باطل را - که از آغاز جهان بر پای

بوده است - به سامان می‌برد.

همه حرف «انتظار» همین است:

سفری دور و دراز، برای رسیدن.

با چشمان «آینده» تکلیف «حال» را روشن کردن.

در آستانه سقوط و ابتدال، دست انسان را گرفتن و او را تا درگاه نگاه خدا، بالا کشیدن

و بر تحقق آرمان والای همه انبیا و اولیا و مردان رزم‌آور راه حق، نظر داشتن.

و در آخرین رزم - پیروزمندانه - حیثیت عادلانه خاک را از نگاه بلند «بقیة ا...» به

نظاره برخاستن... و این، حرف کمی نیست.

۱. در نگاهی ژرف و فراگیر، «ظلم» تمامت آفات و شوربختی‌های آدمی را در بر می‌گیرد. ظلم، هر آن کنشی است که اشیاء و آدمی

را، از شأن و مکانیت حقیقی‌اش برکنار دارد. جهل و نفهمیدن، ظلم است. بی‌ایمانی و شرک، ظلم است:

﴿يَتَّبِعُونَ لَا تُشْرِكُ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾؛

فرزندم! هر خدای، «شرک» می‌آورد. چرا که شرک، «ظلم» بزرگی است. (لقمان (۳۱) آیه ۱۳).

انتظار، از جنس فرد است و احساس انتظار، فردایی شدن؛
 عشیرهٔ انتظار، اهالیِ فردايند
 آن که «نظر» ندارد، مثل کسی است که تشنه نیست.
 احساسِ انتظار، مثل احساس تشنگی است.
 آن که احساس تشنگی ندارد، آب - هر چند فراوان، زلال و گوارا هم که باشد - به چه
 دردش می خورد؟!

بی خیالی، این پا و آن پا کردن و مرد «فردا» نبودن «ضد انتظار» است.
 انسانِ انتظار، آمادهٔ فرداست.
 احساس انتظار، از هم صحبتی‌های فردا سرشار شدن است.
 از اندیشهٔ تردید، بیرون آمدن و در دل یقین در آمدن.
 نشاطِ انتظار، آدمی را از ناامیدی و سستی باز می‌گیرد.
 با این نگاه‌های کوچک و پیش پا افتاده، آدم در «روز مرگی» ها غرق می‌شود.
 برای خوب دیدن و خدایی نگریستن، باید به چشمانِ انتظار مسلح شد!
 آن که «نظر» ندارد به احساسِ انتظار، نیز نمی‌تواند رسید.
 «انتظار» سفر دور و درازی است.

سفرِ انتظار، چشمِ آدم را باز می‌کند؛ سفرِ انتظار، انسان را «صاحب نظر» می‌سازد

حرف از یک نقطهٔ زمانی و مکانی نیست.
 سخن از یک جغرافیای جهانی عقیدتی است.
 تکان تازه‌ای در خاک و خلقت خاک!
 تنه و بدنهٔ خلقت، «عدالت» است... و در این میانه، «ستم» غباری بیش نیست، که به
 راحتی می‌شود آن را شست و پیکرهٔ اصلی، پاکیزه و زیبای آفرینش را، در برابر نگاه
 انتظار زندگی، به دیدار، نهاد... این شست و شو، اصلاً مشکل نیست؛

«آب» که دارد می‌رود؛

«رود» که دارد می‌گذرد؛

فطرت پاک عادلانه «خاک» که دارد تکان تازه‌ای می‌خورد؛
همه به یاری ما، خواهند شتافت.

تنها، کافی است تکانی بخوریم. در جنبش شکوهمند میلاد انتظار، به «احساس»
برسیم و صاحب نظرانه، عمل کنیم....

انتظار، یک رفع تکلیف نیست. بلکه فهم تکلیف است؛ ادای تکلیف است.
آنان که منتظر عدالتِ فراگیر و همگانی‌اند؛ باید همواره برای تحقق آن اندیشه کنند،
بنویسند و بکشند و سهم سنجیده و دقیق خود را به اندازه وظیفه‌ای که بر گردن دارند،
ادا کنند....

از بی نظران، چه انتظاری؟!... نبضِ عدل که خاک را به تکانی موج و تند و تازه
فرامی‌خواند، بی نظرانه نمی‌تواند بر گوشِ دل بنشیند. بی نظری، بی تفاوتی و بی خیالی، از
احساسِ انتظار به دور است. خویشاوندانِ خمیازه و خواب را بگویید که با بی‌راهه‌های
خویش، مزاحم راهِ «مردانِ انتظار» نشوند.

احساسِ انتظار در این فرهنگ، مأذنه بلند هستی است که در حقیقت از بلندای آن،
اذانِ عدلِ جهانی سر داده می‌شود.

این انتظار، پاسخی است به تمامی هستی و همه فرشتگان، در برابر همان سؤال
گلایه‌آمیز که: «چرا بر کره خاک، پای کسانی باید باز شود که فساد کنند و خون بریزند؟!»
این «انتظار» و پایانه معطر و مطهر خاک، پاسخ آنان و همه افکاری هم هست که از
«گردِ خویش فرارفته و تمامت استعداد و توانِ انتظار را نمی‌نگرند....»

احساسِ انتظار، احساس طوفانی، شورانگیز و با نشاط است و انتظاری ندارد، مگر
پیروزی!....

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

باب غیبت در سامرا*

مسلم صاحبی

در شهر سامرا در «سردابی» که به نام «غیبة المهدی» مشهور است، در چوبی زیبایی وجود دارد که از دوره خلیفه عباسی «الناصر لدین الله» به یادگار مانده است. این اثر ارزنده و گران بها که از چند قسمت قطعه چوب های مشبک و آراسته به نقش و نگار و نوشته های زیبا و دل پذیر ساخته شده، بیانگر دقت زیاد و چشم گیر در فن نجاری و نیز نهایت نازک بینی و ظریف کاری در ذوق هنری است. دانشمندان غربی موفق به ارزش یابی این در نشده اند و اثری متناسب با ارزش هنری و تاریخی آن منتشر نکرده اند. مسجد جامع نو سامرا در وسط شهر فعلی قرار گرفته است. کسی که از دور به سامرا بنگرد، در وسط شهر دو گنبد خواهد دید: یکی از آن دو با کاشی های طلائی براق و دیگری با کاشی های رنگی بسیار زیبا پوشیده شده است. هر یک از این دو گنبد به ساختمان مستقل و مجزا از دیگری تعلق دارد. گنبد بزرگ طلائی بر فراز ضریح مطهر و گنبد کوچک رنگی روی مسجد جامع قرار گرفته است.

ضریح مطهر که قبر شریف امام هادی علیه السلام (امام دهم) و امام عسکری علیه السلام (امام یازدهم) را در خود جای داده، در وسط ساختمان مستطیل شکلی ساخته شده و از دو گوشه ضلع جنوبی آن، دو مناره، سر به فلک کشیده است. این ساختمان از سه جهت با صحن بزرگ و وسیعی احاطه شده است که ضلع بیرونی آن به ۶۲ ایوان کوچک تقسیم شده است. طول

این صحن ۷۸ متر و هشتاد سانتی‌متر و عرض آن ۷۷ متر و ده سانتی‌متر می‌باشد. مسجد جامع هرچند به این صحن متصل است، ساختمانی مجزا و مستقل از ضریح محسوب می‌گردد. این ساختمان با طول ۳۵ و عرض ۲۹ متر از سه طرف با صحن بزرگی به طول ۸۳ متر و سی سانتی‌متر و عرض ۶۱ متر و پنجاه سانتی‌متر احاطه شده است. «سرداب غیبت» نیز در همین بخش و زیر ساختمان مسجد قرار گرفته و خود از چند قسمت تشکیل شده است.

سرداب‌های سامرا

کرانه چپ رود دجله - که در امتداد سامرا قرار دارد - از کرانه راست آن، چند متر بالاتر است. در زیر لایه خاکی این زمین مرتفع، یک لایه سنگی وجود دارد که در میان دانشمندان زمین‌شناس به نام شفته طبیعی (conglomerate) معروف است. این لایه سنگی از ریگ‌هایی در اندازه‌های متفاوت شکل گرفته، که یک ماده چسبنده آن‌ها را به یک‌دیگر چسبانده است.

ارتفاع زمین از سطح آب - به صورتی که گفته شد - از یک سو و وجود لایه سنگی در عمق نسبتاً اندک از سوی دیگر، کندن سرداب‌های گود و عمیق را در زیر ساختمان‌ها آسان می‌کند. به همین جهت سرداب‌های فراوانی، چه در زیر بقایای کاخ‌ها و خانه‌های باستانی و چه در زیر طبقات بناهای کنونی سامرا به چشم می‌خورد.

سرداب غیبت

سرداب غیبت، از جمله سرداب‌های عمیقی است که - به صورتی که شرح دادیم - در زیر لایه سنگی مذکور حفر شده است. این سرداب از سه قسمت عمده تشکیل شده است که عبارت است از: یک غرفه شش ضلعی، یک غرفه مستطیل کوچک و یک غرفه مستطیل بزرگ.

غرفه مستطیل شکل بزرگ در میان مردم به «مصلاّی مردان» و غرفه مستطیل شکل کوچک به «مصلاّی زنان» معروف است. این بخش‌ها با دو راهرو بلند و طولانی به یک دیگر مربوط می‌شوند؛ یعنی یک راهرو طولانی، مصلاّی مردان و مصلاّی زنان را به هم وصل می‌کند و یک راهرو طولانی دیگر بین مصلاّی مردان و غرفه شش ضلعی وجود دارد. هم‌چنین این بخش‌های سه‌گانه، هر یک از طریق روزنه‌ای کوچک و طولانی که از قسمت فوقانی دیوار آغاز شده و تا پایین‌ترین حدّ دیوار بیرونی مسجد جامع امتداد می‌یابد، نور و هوا می‌گیرند.

پلکانی که راه ورود و خروج سرداب است، به غرفه شش ضلعی منتهی می‌شود و دارای پیست پله است. ورودی این پلکان و سرداب در داخل ساختمان مسجد و بر دیواری قرار گرفته که ورودی نمازخانه نیز در آن واقع است.

طول مصلاّی مردان پنج متر و هشتاد سانتی‌متر و عرض آن سه متر و پنجاه سانتی‌متر است.

طول مصلاّی زنان نیز چهار متر و شصت سانتی‌متر و عرض آن سه متر است.
 طول راهرویی که مصلاّی مردان و زنان را به هم مربوط می‌سازد، چهار متر است.
 طول راهرویی که مصلاّی مردان را به غرفه شش ضلعی متصل می‌کند، شش متر است.
 طول روزنه‌ای که نور غرفه شش ضلعی را تأمین می‌نماید، حدود شش متر است.
 و بالاخره طول روزنه‌ای که نور مصلاّی زنان را تأمین می‌کند، چهار متر و پنجاه سانتی‌متر است.

حجره غیبت

در انتهای غرفه مستطیل شکل بزرگ، یعنی در انتهای مصلاّی مردان، در چوبی «باب غیبت» واقع شده است. در پشت این در، اتاق کوچکی قرار دارد که طول آن یک متر و هشتاد سانتی‌متر و عرض آن یک متر و پنجاه سانتی‌متر است. این اتاق به نام «محل غیبت

امام زمان (علیه السلام) شهرت دارد و در واقع بخش مکمل غرفه مستطیل شکل بزرگ محسوب می‌شود و در جلو آن، در واقع حفاظ مشبکی است که آن را از بقیه غرفه جدا می‌کند. چاه معروف به «چاه غیبت» هم، در گوشه همین اتاق قرار دارد.

باب غیبت

این همان در چوبی است که حجره غیبت را از مصلائی مردان جدا می‌کند، سمت جلو اتاق را به صورت کامل فراگرفته است و به وسیله دو قطعه مستطیل شکل - به ارتفاع یک متر و بیست و پنج سانتی متر - از جلو این حجره فراتر می‌رود و بدین ترتیب قسمت پایین دیوار روبه روی مصلا را نیز می‌پوشاند. بنابراین می‌توانیم بگوییم که طول در، برابر با عرض نمازخانه مردان است، اما ارتفاع آن بیش از سه متر می‌باشد.

قسمت‌های مختلف این در که سمت پیشین اتاق غیبت قرار دارد، مشبک است، ولی بخش‌هایی که دیوار نمازخانه را پوشش داده، غیر مشبک هستند. قسمت‌های مشبک در، از پیوستن قطعه‌های چوبی با اشکال هندسی، به یک‌دیگر ساخته شده که در چشم بیننده به سه‌گونه جلوه می‌کند:

الف) دو قسمت مشبک که به عنوان دو لنگه در محسوب می‌گردند؛

ب) دو قسمت مشبک که در دو طرف در واقع شده‌اند؛

ج) یک قسمت مشبک که کتیبه تزئین شده سردر را تشکیل می‌دهد.

فراهم آمدن این قسمت‌های سه‌گانه مشبک هندسی و زیبا، به این در جلوه هندسی دل‌پذیری بخشیده است. روی قطعه‌های چوبی هم که چارچوبه‌های این شبکه‌ها را شکل داده است، نقش و نگارهای واقعاً ظریف و دقیقی کنده‌کاری شده است.

کتیبه در

این کتیبه، بر چوب اطراف چهار چوبه در و دو طرف مستطیل شکلی که از دو سوبه آن

پیوسته است، کنده کاری شده است. متن نوشته به خط نسخ بسیار زیبایی بر زمینه طلائی نوشته شده است.

این نوشته از پایین ترین نقطه جناح مستطیل سمت راست، آغاز و پس از بالا رفتن از ضلع بیرونی آن، تا بالاترین نقطه ضلع افقی اش ادامه می یابد. سپس به سمت ضلع عمودی میانی میل می کند و از آن جا، بر روی طول چهار چوب عمودی پیش می رود و همراه با آن انحنا می گیرد تا به بالاترین نقطه آن برسد. آن گاه در جهت مقابل به سمت پایین باز می گردد تا به انتهای ضلع عمودی جناح مستطیل طرف چپ برسد و از آن جا به بالای ضلع افقی آن میل می کند، سپس روی ضلع عمودی و تا پایین ترین نقطه آن ادامه می یابد و بعد از آن به سمت راست ضلع فرودین از مستطیل سمت راست باز می گردد و روی طول قاعده در ادامه پیدا می کند تا به انتهای ضلع زیرین از مستطیل سمت چپ برسد.

این نوشته حاکی از آن است که این در به فرمان خلیفه عباسی «الناصر لدین الله» و در سال ۶۰۶ هجری قمری (۱۲۰۹ میلادی) به سرپرستی «معدبن الحسین بن سعد الموسوی» ساخته شده است. در کتاب های تاریخی، راجع به این «معد» آمده است که او «تشریف الدین ابوتمیم معدبن الحسین الموسوی» متوفای سال ۶۱۷ هجری قمری (۱۲۲۰ میلادی) است.

متن دست خط کنده کاری شده در اطراف در:

بسم الله الرحمن الرحيم، ﴿قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى و من يقترب حسنة نزد له فيها حسنا، ان الله غفور شكور﴾. ^۱ هذا ما امر بعمله سيدنا و مولانا الامام المفترض الطاعة على جميع الانام ابو العباس احمد الناصر لدین الله امير المؤمنين و خليفة رب العالمين الذي طبق البلاد احسانه و عدله و غمر العباد بره و فضله قرب الله او امره الشريفة باستمرار النجح و اليسر ناطها بالتأييد و النصر و جعل لايامه المخلدة حدا لا يكبو جواده و لارائه الممجدة سعدا

لا بخبو زناده فی عز تخضع له الاقدار فتطبعه عواصیها و ملك تخشع له الملوك
 فتملكه نواصیها بتولی المملوك معد بن الحسین بن الحسین بن سعد الموسوی
 الذی یرجو الحیاة فی ایامه المخلدة و یتمنی انفاق بقیة عمره فی الدعاء لدولته
 المؤیدة استجاب الله ادعیه و بلغه فی ایامه الشریفة امنیته. (ذلك فی ربیع الثانی)
 من سنة ست و ستمائة هلالیة و حسبنا الله و نعم الوکیل و صلی الله علی سیدنا
 خاتم النبیین و علی اله الطاهرین و عترته و سلم تسلیما؛

به نام خداوند بخشنده مهربان. بگو [ای پیامبر] از شما جز مهر و رزیدن در حق بستگان،
 هیچ مزد و پاداشی نمی‌خواهم و آن کس که کار نیکو انجام دهد، بر نیکی‌اش بیفزاییم و
 خدا بسیار آمرزنده و پذیرنده شکر بندگان است.

این کار به دستور پیشوایی که اطاعتش بر همه مردم واجب است، سید و مولای
 ما «ابوالعباس احمد الناصر لدين الله» فرمانروای مؤمنان و خلیفه پروردگار جهانیان که
 داد و دهش او همه جا را فرا گرفته و جود و کرمش بندگان را شامل گشته. خدای متعال
 فرمان‌های فرخنده‌اش را همواره با سهولت و رستگاری مقرون سازد و با نصرت و
 پشتیبانی خویش بیامیزد و برای روزگار اقتدار پاینده‌اش کرانه‌ای مقرر دارد که هرگز
 پایان نپذیرد و به افکار و اندیشه‌هایش نیرویی می‌بخشد که هیچ‌گاه به خاموشی نگراید؛
 در مقام منبع عزتی که. دولتمندان سر بر آستانش و سرکشان، تسلیم و مطیع آن گردند و با
 دولتی که سایر دولت‌مندان به طاعتش در آیند و سررشته کارها بدو سپارند. به
 سرپرستی بنده درگاه «معد بن الحسین بن سعد الموسوی» صورت پذیرفت، که
 آرزومند زیستن در روزگار جاودانه اوست و امیدوار گذراندن باقی‌مانده عمر
 خویش در دعا برای دولت مؤید او می‌باشد. امید است خداوند دعا‌های او را مستجاب
 نماید و در این روزگار خجسته او را به آمال و آرزوهایش برساند.

(این اقدام در ماه ربیع الثانی) سال ۶۰۶ قمری به انجام رسید. و خداوند ما را بس است و
 او بهترین وکیل است و سلام و صلوات بر سید و سرور ما، خاتم پیامبران و بر آل و

دودمان پاکیزه او باد.

کتیبه کوفی در محل غیبت امام زمان علیه السلام

دیوارهای محل غیبت با کاشی‌های رنگی و مزین به گل‌بوته آراسته شده است. چیزی که هست در میان این کاشی‌ها، یک نوار چوبین در طول دیوارهای سه‌گانه این محل امتداد پیدا کرده است. این نوار چوبی، نوشته‌ای به خط کوفی را با خود دارد که متن آن از این قرار است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. محمد رسول الله. امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، الحسن بن علی، الحسین بن علی، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، الحسن بن علی، القائم بالحق علیهم السلام. هذا عمل علی بن محمد آل محمد رحمه الله.»

این نوشته بر سه قطعه چوب بلندکنده کاری شده است. طول قطعه‌ای که بر دیوار سمت راست نصب شده، یک متر و پنجاه سانتی‌متر و طول قطعه‌ای که روی دیوار جلویی نصب شده یک متر و هشتاد سانتی‌متر و طول قطعه‌ای که روی دیوار سمت چپ نصب شده، یک متر و پنجاه سانتی‌متر است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

روزهای بارانی*

مظفر سالاری

دست‌ها را روی دسته‌ صندلی چرخدارش ستون کرد و با تکیه بر دیوار، کنار پنجره ایستاد. گردن کشید تا بتواند توی کوچه را ببیند. بچه‌ها باز مثل هر سال، دور هم جمع شده بودند. صدای آن‌ها را از توی حیاط می‌شنید. دستش را بالا برد و نوک پنجه‌اش را زیر چفت زد. چفت صدایی کرد و بالا رفت. پنجره را که باز کرد، صداها نزدیک‌تر شد. بچه‌ها ده تایی بودند. داشتند زمین افتاده‌ی مقابل خانه را جارو می‌زدند.

- چه گرد و خاکی راه انداخته‌اند. پنجره را ببند مجید!

مجید پنجره را بست و برگشت به مادرش نگاه کرد. مادر نگاهش را دزدید و به جا به - جا کردن پشتی‌ها، که روکش‌های گلدوزی شده داشتند، مشغول شد.

- می‌خواهم بروم بیرون.

- می‌بینی که چه گرد و خاکی است. هنوز زود است. از فردا چادر می‌زنند و وسایل را می‌چینند. مادر رفت سراغ آینه و شمعدان‌های روی پیش‌بخاری تا آن‌ها را گردگیری کند.

- فردا عصر، آینه و شمعدان‌ها را می‌بریم و به بچه‌ها می‌دهیم، تو هم اگر توانستی به آن‌ها کمک می‌کنی.

مجید دیگر حرفی نزد و به بیرون چشم دوخت. بچه‌ها داشتند آشغال‌ها را توی یک

فرغون زنگ زده می‌ریختند و او از پشت شیشه موج‌دار پنجره، به سال قبل فکر می‌کرد که پاهایش سالم بود و کمک می‌کرد. چند تا از بچه‌ها برایش دست تکان دادند و او با آن که غمگین بود، لبخند زد.

صدای بوق که شنیده شد، مجید با کمک عصاهایش از پله‌ها پایین رفت. در را باز کرد و وارد کوچه شد. هوا سرد بود. آسمان ابری کوچه، چون تکه‌ای مرمر، سفید و روشن بود. چند کلاغ آن دورها، ته آسمان کوچه، شنا می‌کردند. زمین افتاده، تمیز و آب‌پاشی شده بود. مجید فکر کرد باید هرچه زودتر چادر بزنند تا اگر باران آمد، زمین گل آلود نشود. یکی از بچه‌ها در ماشین را باز کرد. مجید عصاها را بالا داد و به زحمت سوار شد.

سر کلاس، مجید نگران بود. باران شروع شده بود و یک‌ریز می‌بارید.

در ماشین را که باز کرد و نوک عصاهایش را روی زمین گذاشت، مطمئن بود که زمین افتاده روبه‌روی خانه‌شان به باتلاقی کوچک تبدیل شده است. صبر کرد تا مینی‌بوس راه بیفتد و او بتواند آن طرف کوچه را ببیند. چرخ‌ها که آب و گل کف کوچه را شیار داد و دور شد، مجید از آن‌چه دید خشکش زد. چند تا از بچه‌ها هم کنار زمین ایستاده بودند. سر و شانه‌هایشان خیس بود، ولی آن‌ها چنان ماتمی گرفته بودند که به ریزش باران توجهی نداشتند. میان زمین، یک کامیون آجر خالی شده بود. مجید از عرض کوچه گذشت و خود را به بچه‌ها رساند. دوست داشت در غم آن‌ها سهیم باشد و سر و شانه او هم خیس شود. باران تا سه روز به‌طور پراکنده می‌بارید. بچه‌ها دیگر پیدایشان نبود. به کوچه آن طرفی رفته بودند. جایی که میدان‌گاه وسیعی داشت و هر سال چادر بزرگی می‌زدند و از تمامی محله، مردم برای تماشای آینه‌بندان و خوردن شربت و شیرینی به آن‌جا می‌رفتند. مجید ماند و کوچه خیس و خلوت و آجرهای میان زمین که از پشت پنجره، به او دهن کجی می‌کردند.

دو روز به نیمه شعبان مانده بود که فکری به خاطر مجید رسید. بچه‌ها توی زمین والیبال مشغول بازی بودند. مجید کنار تور ایستاده بود و داوری می‌کرد. دلش پر می‌زد

برای این که می توانست قاطی بچه ها شود و چنان جست و خیزی کند که همه را به حیرت وا دارد، ولی همان گوشه هم که ایستاده بود، پاهایش حس نداشتند؛ گویی به خواب رفته بودند. صدای بوق ماشینی از توی کوچه شنیده شد. مجید به یاد زمانی افتاد که ماشین داشتند. گاهی او در پارکینگ را باز می کرد تا پدرش ماشین را بیرون ببرد. پدر که تصادف کرد و پاهای او صدمه دید، ماشین هم فروخته شد. پدرش که احساس گناه می کرد، دیگر ماشینی نخرید. از آن روز تا به حال پارکینگ، خالی افتاده بود. مجید به پارکینگ خالی و نیمه تاریک فکر کرد. دوباره صدای بوقی شنیده شد و مجید مانند برق گرفته ها چشمانش درخشید. برای لحظه ای پارکینگ را دید که پر از نور شده بود. لبخندی زد. فهمیده بود چه کار باید بکند.

مجید تندتر از هر روز از ماشین پیاده شد و پله ها را بالا رفت. بوی قورمه سبزی توی حال پیچیده بود. مادر و خواهرش توی آشپزخانه بودند. مجید خوشحال و خندان سلام کرد و خواست غذا را بچشد. مادر که تعجب کرده بود، قاشق را توی دیگ زد و به دست مجید داد. خواهرش که از او بزرگ تر بود، گفت: لابد بیست گرفته.

مجید هول هولکی لوبیا قرمزهای داغ را جوید و پرسید: پروین! حاضری به من کمک کنی؟

پروین بشقاب میوه را روی موکت میان آشپزخانه گذاشت و گفت: لابد باز هم می خواهی گلدان هایت را جا به جا کنی، یا روزنامه دیواری بنویسی.

مجید خواست بنشیند که مادر گفت: اول لباس هایت را بیرون بیاور.

مجید رو به بیرون آشپزخانه عصا زد و به خواهرش گفت: فقط این را بدان که خیلی کار

داریم.

بعد از ظهر آن روز، مجید پس از راضی کردن پدرش، در آهنی پارکینگ را که پایین پله ها بود، باز کرد و وارد آن شد. پارکینگ نیمه تاریک بود و بوی نم می داد. چراغ را روشن کرد. بالای لامپ را تار عنکبوت و کف پارکینگ را خاک گرفته بود. مقداری

موزاییک و خرت و پرت‌های دیگر، در کناری دیده می‌شد. دیوارها سیمانی بودند و سقف کوتاه بود. پروین که آمد، دست‌هایش را به کمر زد و گفت: ول کن مجید. این‌جا اصلاً مناسب نیست.

مجید یکی از عصاهایش را به دیوار تکیه داد، جارو را برداشت و گفت: من این کار را می‌کنم. تو اگر خیال می‌کنی فایده‌ای ندارد، برو.

پروین روسری‌اش را پایین کشید و رفت. در بزرگ و روبه‌کوچه پارکینگ را باز کرد. روشنایی کوچه توی پارکینگ ریخت و بوی باران را هم با خود آورد.

خواهر و برادر ساعتی کار کردند تا توانستند کف پارکینگ را تمیز کنند. مادر وقتی آمد و نتیجه کار را دید، لبخندی زد و گفت: مدتی بود که تصمیم داشتم این‌جا را تمیز کنم. برای دیوارهای تیره چه فکری کرده‌اید؟

پروین گفت: اگر وسط پارکینگ پرده‌ای آویزان کنیم و دیوارهای دو طرف را هم با پارچه بپوشانیم، خیلی قشنگ می‌شود.

این کار را با کمک پدر که از سر کار آمد، انجام دادند. هنگامی که موکتی را کف پارکینگ پهن می‌کردند، پدر پرسید: اگر برای جشن، به کوچه بغلی می‌رفتی بهتر نبود؟ مجید گفت: دلم می‌خواهد وقتی «آقا» می‌آید، ببیند که توی این کوچه هم جشن گرفته‌اند.

پدر لبخندی زد و آهسته به همسرش گفت: چه قدر بچه‌ها پاک و ساده‌اند. مادر گفت: بگذار توی دنیای خودش باشد. چند روزی گرفته و غمگین بود. حالا یک سرگرمی برای خودش پیدا کرده و خوشحال است. خود همین تحرک، برایش خوب است. پدر با سنجاق، دو تا از روزنامه‌های دیواری پسرش را به پرده آویزان کرد و روبه‌او گفت: راستی یادم باشد فردا شیرینی هم بخرم. جشن بدون شیرینی که نمی‌شود.

مجید خوشحال شد. مادر گفت: من هم شربت درست می‌کنم. شب که شد، مجید ترجیح داد ساعتی توی پارکینگ بماند و درسش را همان‌جا

بخواند. پارکینگ سر و صورتی به خودش گرفته بود. گلدان‌های توی حیاط را آورده و در اطراف چیده بودند. چند صندلی فلزی را هم در یک ردیف گذاشته بودند تا کسانی که در این جشن کوچولو شرکت می‌کردند، بتوانند روی آن‌ها بنشینند. پروین که مجید را برای شام صدا کرد، مجید بار دیگر با خوشحالی نگاهی به پارکینگ انداخت، چراغ را خاموش کرد و از پله‌ها بالا رفت.

صبح روز نیمه شعبان که مجید از خواب بیدار شد، اولین صدایی که به گوشش خورد، صدای چکه‌های تند باران بود که روی کولر پشت‌بام، ضرب گرفته بودند. دلش به هم فشرده شد. انتظار روزی آفتابی را داشت. خود را به سوی پنجره کشید و حیاط را نگاه کرد. باغچه‌ها پر از آب بودند. آسمان تیره بود و نشان می‌داد که باران تا ساعت‌ها ادامه خواهد داشت.

نماز را که خواند، کتش را پوشید و خود را به پارکینگ رساند. آن‌جا سرد بود. به کوچه نگاهی انداخت. پرنده‌ای هم پر نمی‌زد. پارکینگ خیلی زیبا شده بود. مادر آینه و شمعدانش را آورده و روی میز کوچکی گذاشته بود. دو تا از همسایه‌ها نیز نوار و ضبط صوت و شیرینی خانگی آورده بودند.

پروین صبحانه مجید را به پارکینگ آورد و او غذایش را آن‌جا خورد. هوا که کمی بهتر شد، مجید در پارکینگ را باز کرد. باران آهسته‌تر می‌بارید. سقف کوتاه بالای در باعث می‌شد که باران به داخل پارکینگ نریزد. توی کوچه، آب زیادی جمع شده بود و تک و توک ماشین و عابر پیاده‌ای که می‌گذشتند، دچار مشکل می‌شدند. آن‌ها که از کنار پارکینگ عبور می‌کردند و صدای سرود را می‌شنیدند، نگاهی به آن‌جا می‌انداختند و می‌گذشتند.

نزدیک ظهر، چند تا از بچه‌های همسایه آمدند، چند دقیقه‌ای نشستند و رفتند تا به جاهای دیگر سر بزنند. باران هم چنان می‌بارید. پدر که با سینی ناهار آمد، نشست و با پسرش غذا خورد.

... می‌خواهی بروی استراحت کنی؟ تا برگردی من این‌جا هستم.
 مجید که فکرش جای دیگری بود، گفت: از بچه‌های کلاس دعوت کردم که بیایند، ولی هیچ‌کدام نیامدند.

پدر، نوار سرود را عوض کرد و گفت: می‌بینی که چه هوایی است. این کوچه هم هر وقت یک باران حسابی می‌بارد، دریاچه می‌شود؛ فقط ماهی کم دارد. بچه‌ها شاید تا عصر آمدند. نشانی را بلدند؟

مجید سری تکان داد. از آن‌جا که او نشسته بود، آجرهای خیس میان زمین افتاده روی به روی خانه، از توی دریاچه پیدا بود. پدر برای خودش لیوانی شربت ریخت و گفت: می‌خواهی عصر، سری به خیابان‌ها بزنیم؟

... نه، من همین‌جا هستم. تا شب باید باشم. شاید بچه‌ها آمدند.
 هوارو به تاریکی می‌رفت که تگرگ شدیدی بارید. مجید با خود گفت: «دارند کوچه را نقل باران می‌کنند».

نقل‌های ریز و درشت با سر و صدا توی آب می‌ریختند. «حالا همه می‌توانند یک شربت حسابی بخورند.» مجید هرچند دندان‌هایش به هم می‌خورد، اما لبخند زد. احساس می‌کرد منظره شگفت‌انگیزی را می‌بیند. عصاهایش را زیر بغل زد و رفت کنار در ایستاد، تا آن منظره جالب را بهتر ببیند.

ساعتی بعد صدای ترقه و فشفسه به گوش رسید. مجید می‌توانست گوشه‌ای از آسمان را ببیند. نقطه‌های نورانی را می‌دید که بالا می‌رفتند و ناگهان به صدها ذره تقسیم می‌شدند. ذره‌ها رنگارنگ بودند. او می‌دانست که مردم توی خیابان‌ها، با وجود سرما و باران جشن گرفته‌اند. می‌دانست که توی درختان لامپ‌های رنگارنگ، روشن است و شادی موج می‌زند. سال قبل با پدر و مادر و خواهرش تا نیمه شب، توی خیابان‌ها گشته بودند.

آسمان برق شدیدی زد و بعد، صدای رعد، شیشه‌ها را لرزاند. آسمان هم در جشن

شرکت کرده بود. باران باز تند شد. مادر با پتویی آمد و گفت: فکر نمی‌کنی دیگر بس باشد؟ هوا خیلی سرد است. می‌ترسم سرما بخوری.

هنوز فشفشه‌ها توی آسمان پخش می‌شدند و گه‌گاه رعد و برق با آنها همراهی می‌کرد.

- شما بروید. خودم می‌آیم.

مادر پتو را دور پسرش پیچید و پرسید: فکر می‌کنی دیگر کسی بیاید؟
مجید جوابی نداشت بدهد، ولی دلش می‌خواست تا ساعتی دیگر بماند.

- می‌خواهی به پروین بگویم برایت بخاری بیاورد؟

- حالا دیگر سردم نیست.

- نگران پاهایت هستم. اگر یخ‌کنند، دوباره دردشان شروع می‌شود.

مجید پتو را روی پاهایش کشید تا خیال مادرش راحت شود. مادر که رفت، مجید ضبط صوت را خاموش کرد. دلش می‌خواست به صدای باران گوش کند. از بچه‌های کلاس دلگیر بود. اگر یکی از آنها هم سری به او زده بودند، خوشحال می‌شد. توی همین فکرها بود که صدای بال پرنده‌ای به گوشش رسید. فکر کرد خیالاتی شده است، اما صدا از نزدیک‌تر شنیده شد و ناگهان کبوتری سفید، خیلی آرام از بالا آمد و روی پشتی یکی از صندلی‌ها نشست. مجید به کبوتر خیره شد. تمام پرهایش خیس بود و به تنش چسبیده بود. دقیقه‌ای نگاهش کرد. آمدن پرندۀ سفید، او را خوشحال کرده بود. دلش می‌خواست به او غذا بدهد، ولی می‌ترسید اگر تکان بخورد، پرنده بپرد و برود. کبوتر، گردن بلندش را بالا گرفته بود و به او نگاه می‌کرد. مجید با خودش فکر کرد: بالاخره یکی آمد. حالا با خیال راحت می‌توانم بروم. شاید آمدن این کبوتر نشانه‌ی این باشد که ...

کبوتر یک مرتبه پرید و رفت و او را توی فکر نیمه تمامش رها کرد.

مجید خسته شده بود. تصمیم گرفت برخیزد و در را ببندد. می‌خواست قضیه کبوتر را برای پدر و مادرش و پروین تعریف کند. پتو را که کنار زد و با کمک عصاهایش ایستاد،

صدای آرام قدم‌هایی را شنید. کسی نزدیک می‌شد. مجید نگاهی به ظرف شیرینی و پارچ شربت انداخت و منتظر ماند. عابر مقابل پارکینگ که رسید، ایستاد. مردی بود که شانه‌ها و جلوی لباسش خیس بود. مجید تا به حال او را آن اطراف ندیده بود. مرد با دقت به مجید و پارکینگ نگاه کرد. مجید فکر کرد: مثل یک فرمانده بسیجی است. لابد دارد گشت می‌زند و مراقب اوضاع و احوال است.

— سلام.

— سلام.

مرد، قدمی جلو گذاشت و گفت: اجازه می‌دهی بنشینم؟

مجید با خوشحالی گفت: بله بفرمایید.

مرد نشست. دانه‌های باران لا به لای ریش مشکی‌اش برق می‌زد. مجید به زحمت ظرف شیرینی را برداشت و جلو او گرفت. مرد یکی از شیرینی‌ها را برداشت و توی دهان گذاشت. — شیرینی خانگی است. درست است؟

مجید خواست توی لیوانی شربت بریزد که تعادلش به هم خورد و نزدیک بود بیفتد. مرد به چابکی بازوهای او را گرفت و بعد عصایش را که افتاده بود، به دستش داد. مجید توی لیوان شربت ریخت و گفت: بله. این‌ها را همسایه‌مان «هاجر خانم» پخته است. مادر شهید است. هر سال می‌پزد.

— خوش مزه است. دستش درد نکند. پسرش که شهید شد، من کنارش بودم.

مرد، لیوان شربت را از دست مجید گرفت، به طرف روزنامه‌های دیواری رفت و با دقت به آن‌ها نگاه کرد.

— آفرین. دست تو هم درد نکند. اگر تلاش کنی، نویسنده خوبی می‌شوی.

— شما فرمانده هستید؟

مرد بیشتر به حالت شوخی گفت: آره، خیلی هم به سربازهای کوچولویی مثل تو احتیاج دارم.

مجید سرش را پایین انداخت. با آن پاها چه طور می توانست سرباز خوبی باشد. مرد به مهربانی انگشتش را زیر چانه مجید گذاشت و سرش را بالا آورد.

- خیلی از دوستانم در جنگ مجروح شده اند و مانند تو از عصا و صندلی چرخدار استفاده می کنند. اما آنها هنوز هم سربازهای خوبی هستند.

مجید خوشحال شد. مرد دوباره نشست و در حالی که شربتش را می خورد، با خنده از مجید پرسید: تو چرا از خودت پذیرایی نمی کنی؟

خم شد و توی لیوان خودش شربت ریخت و به دست مجید داد. مجید هم خنده اش گرفت. یکی آمده بود و از او پذیرایی می کرد. هنوز صدای ترکیدن ترقه به گوش می رسید. مجید شربت را که خورد، پرسید: شما این اطراف زندگی می کنید؟

- بله، همین نزدیکی ها.

- لباستان خیس شده، ممکن است سرما بخورید.

مرد باز لبخند زد و گفت: تو هم همین طور... حالا اگر اجازه بدهی من دیگر می روم. تو هم خسته ای. برو و استراحت کن.

مرد برخاست و به بیرون نگاه کرد.

- چه آبی توی کوچه شما جمع شده است!

- پدرم گفت: فقط این دریاچه، ماهی کم دارد. هر دو خندیدند. مرد دستش را به طرف

مجید دراز کرد. مجید با او دست داد. دست های مرد گرم بودند.

- از پذیرایی ات متشکرم. جشن کوچک و قشنگی به راه انداخته ای. امیدوارم پاهایت

به زودی خوب شود. خداحافظ.

- خداحافظ.

مرد که بیرون رفت، باران همچنان می بارید. صدای گامهایش تا چند لحظه شنیده می شد. مجید خمیازه ای کشید، برخاست و در پارکینگ را بست. با خود گفت: «شرط می بندم گشت می زند». ظرف شیرینی و پارچ شربت را برداشت و راضی و خوشحال از

پارکینگ خارج شد. از پله‌ها بالا رفت. می‌خواست همه چیز را با آب و تاب تعریف کند. وارد حال که شد، پدر و مادر و خواهرش با چشمان گرد شده‌شان به او خیره شدند. مجید جا خورد. نمی‌دانست آنها چه‌شان شده است.

پدرش روی زانو برخاست و با چشمان پر از اشک نالید: مجید جان عصاهایت! تازه آن وقت بود که مجید متوجه شد عصاهایش را توی پارکینگ جا گذاشته است.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

نمایه آیات^۱

سوره بقره (۲)

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ ۹۲، ۱۳

آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۲﴾ ۲۲

(به خاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من در روی زمین، جانشینی [نماینده‌ای] قرار

خواهم داد.» (فرشتگان) گفتند: «(پروردگارا!) آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! (زیرا

موجودات زمینی دیگر، که قبل از این آدم وجود داشتند نیز، به فساد و خونریزی آلوده شدند. اگر هدف از آفرینش این

انسان، عبادت است،) ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم، و تو را تقدیس می‌کنیم.» پروردگار فرمود: «من حقایقی را

می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ، ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا

كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿۳﴾ ۴۲۲

پس وای بر آنها که نوشته‌ای با دست خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این، از طرف خداست.» تا آن را به بهای

کمی بفروشند. پس وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند؛ و وای بر آنان از آنچه از این راه به دست می‌آورند!

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُوْلٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰبَ كِتٰبَ اللَّهِ وَرَآءَ

ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴﴾ ۴۱۹

و هنگامی که فرستاده‌ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه‌هایی که نزد آنها بود مطابقت داشت، جمعی از

آنان که به آنها کتاب (آسمانی) داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند!

۱. ترجمه آیات برگرفته از ترجمه آیه الله مکارم شیرازی است.

وَ إِذْ أٰتٰنَا اِبْرٰهِيْمَ رُبِّيْعًا وَ بَكَلِمَتٍ فَاَتَمَّمْنٰ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ قَالَ لَا يَنْتَالُ عَهْدِيْ
الظَّالِمِيْنَ ﴿١١٢﴾ ۴۱۱، ۵۳

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود؛ و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم.» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده)» خداوند فرمود: «پیمان من، به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند).»

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِيْنَ ﴿١١٣﴾ ۵۰

این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار توست؛ بنابراین، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش. وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ اِنَّ مَا تَكُوْنُوْنَ اِيْتِ بِكُمْ اِلَلّٰهُ جَمِيْعًا اِنَّ اِلٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيْرٌ ﴿١١٤﴾ ۴۳۸

هر طایفه‌ای قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است؛ (بنابراین، زیاد درباره قبله گفت و گو نکنید؛ و به جای آن، در نیکی‌ها و اعمال خیر، بر یکدیگر سبقت جوئید. هر جا باشید، خداوند همه شما را (برای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد، در روز رستاخیز)، حاضر می‌کند؛ زیرا او، بر هر کاری تواناست.

وَ اَنْفِقُوْا فِيْ سَبِيْلِ اِلٰهِ وَ لَا تُلْقُوا بِاَيْدِيْكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ وَ اٰخِسْتُوْا اِنَّ اِلٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١١٥﴾ ۴۴۰

و در راه خدا انفاق کنید؛ و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید؛ و نیکی کنید که خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد.

سوره آل عمران (۳)

رَبَّنَا اِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيْهِ اِنَّ اِلٰهَ لَا يُخَلِّفُ اَلْمِيْعَادَ ﴿١﴾ ۲۶۸

پروردگارا! تو مردم را برای روزی که تردیدی در آن نیست، جمع خواهی کرد؛ زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی‌کند. (ما به تو و رحمت بی‌پایانت، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم).

اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اِلٰهِ الْاِسْلَامُ وَ مَا اٰخْتَلَفَ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ

يَكْفُرْ بِسَآئِسِ اِلٰهِ فَاِنَّ اِلٰهَ سَرِيْعُ الْحِسَابِ ﴿٢﴾ ۹۹

دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم بنخاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می‌رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٣٨﴾ ۴۳۹

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)؛ مگر این که از آنها بپرهیزد (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد؛ و بازگشت (شما) به سوی خداست.

إِنَّ اللَّهَ أَضْطَقَ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٩﴾ ۴۳۸-۴۳۰

خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.

ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٠﴾ ۴۳۸، ۴۳۰

آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت)، بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست (و از کوشش‌های آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می‌باشد).

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤١﴾ ۴۱۱

سزاوارترین مردم به ابراهیم، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند؛ هم چنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند)؛ و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ

الْوَكِيلُ ﴿٤٢﴾ ۴۲۱

اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [= لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست.»

يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٣﴾ ۴۲۰، ۷۶

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! (در برابر مشکلات و هوس‌ها)، استقامت کنید؛ و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید.

سوره نساء (۴)

يَتَأَيَّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا

أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٤﴾ ۴۳۷

ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه‌هایی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت‌هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر باز گردانیم، یا آنها را از رحمت

خود دور سازیم، همان‌گونه که «اصحاب سبت» [= گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل] را دور ساختیم؛ و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است.

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهِيَ، وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، لَا تَبَعْتُمْ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۴۳۹﴾

و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق)، آن را شایع می‌سازند؛ در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان - که قدرت تشخیص کافی دارند - بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد. و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، جز عده کمی، همگی از شیطان پیروی می‌کردید (و گمراه می‌شدید).

سوره مائده (۵)

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذَبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَسِيسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۴۱۱، ۹۲﴾

گوشت مردار، و خون، و گوشت خوک، و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند، و حیوانات خفه شده، و به زجر کشته شده، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده - مگر آن که (به موقع به آن حیوان برسید، و) آن را سر ببرید - و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است؛ (هم چنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت آزمایی؛ تمام این اعمال، فسق و گناه است. - امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها ترسید؛ و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جادوان) شما پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد، و تمامی به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند، آمرزنده و مهربان است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَذَكُرُ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَٰلِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَذْنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِأَذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿۲۶۱﴾

(به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: یاد کن نعمتی را که به تو و مادرت بخشیدم؛ زمانی

که تو را با «روح القدس» تقویت کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی، با مردم سخن می‌گفتی؛ و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو آموختم؛ و هنگامی که به فرمان من، از گِل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی، و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد؛ و کور مادرزاد، و مبتلا به بیماری پستی را به فرمان من، شفا می‌دادی؛ و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده می‌کردی؛ و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو، باز داشتم؛ در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی، ولی جمعی از کافران آنها گفتند: «اینها جز سحر آشکار نیست.»

سوره انعام (۶)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٦١﴾

او کسی است که شما را از گِل آفرید؛ سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد)؛ و اجل حتمی نزد اوست (و فقط او از آن آگاه است). با این همه، شما (مشرکان در توحید و یگانگی و قدرت او)، تردید می‌کنید.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِئْتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٦٢﴾

سپس پاسخ و عذر آنها، چیزی جز این نیست که می‌گویند: «به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم!»

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٣﴾

و گفتند: «چرا نشانه (و معجزه‌ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟» بگو: «خداوند، قادر است که نشانه‌ای نازل کند؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند.»

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ

رَبِّهِمْ يُخْشَرُونَ ﴿٦٤﴾

هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر این که امت‌هایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فروگذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ

بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

بگو: «او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد؛ یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم پیامیزد؛ و طعم جنگ (و اختلاف) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشانند.» ببین چگونه آیات گوناگون را (برای آنها) بازگو می‌کنیم؛ شاید بفهمند (و باز گردند).

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ ﴿٦٦﴾

(آری) آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، یعنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۴۱۷﴾

چشم‌ها او را نمی‌بینند؛ ولی او همه چشم‌ها را می‌بیند؛ و او بخشنده (انواع نعمت‌ها، و با خبر از دقائق موجودات)،

و آگاه (از همه چیز) است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنًا مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلْ أَنْتَظِرُونَ إِنَّا

مُنْتَظِرُونَ ﴿۴۱۸﴾

آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند، یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید، یا بعضی از

آیات پروردگارت (و نشانه‌های رستاخیز) بیاید؟! اما آن روز که بعضی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن

افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند، یا در ایمانشان عمل نیکی انجام نداده‌اند، سودی به حالشان نخواهد داشت. بگو: «اکنون

که شما چنین انتظارات نادرستی دارید، انتظار بکشید! ما هم انتظار (کیفر شما را) می‌کشیم!».

سوره اعراف (۷)

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۴۱۷﴾ ..

و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکند، و او را با بیم و امید بخوانید. (بیم از مسؤلیت‌ها، و امید به رحمتش. و

نیکی کنید) زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرْنِي وَلَكِنِ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ

اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ وَفَسَّوْفَ تَرْنِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ

إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۴۱۸﴾

و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد، و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارا! خودت را به من

نشان ده، تا تو را ببینم.» گفت: «هرگز مرا نخواهی دید. ولی به کوه بنگر، اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید.» اما

هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسانِ خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد. چون به هوش

آمد، عرض کرد: «خداوندا! منزهی تو (از این که با چشم تو را ببینم)! من به سوی تو بازگشتم؛ و من نخستین مؤمنانم.»

سوره توبه (۹)

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ

الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿١١﴾ ۴۱۴

با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا، و نه به روز جزا ایمان دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می‌شمردند، و نه آیین حق را می‌پذیرند، بیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم، جزیه را به دست خود بپردازند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿١٣﴾ ۳۴۳، ۳۲۲، ۹۳

او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراحت داشته باشند.

لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿١٥﴾ ۳۲۲

آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراحت داشتند.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يُرِغِبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنُ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾ ۴۴۴

سزاوار نیست که اهل مدینه، و بادیه‌نشینانی که اطراف آنها هستند، از رسول خدا تخلف جویند؛ و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم‌پوشند. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی، و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی‌رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می‌شود بر نمی‌دارند، و ضربه‌ای از دشمن نمی‌خورند، مگر این که به خاطر آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

سوره هود (۱۱)

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِخَفِيظٍ ﴿٨٧﴾ ۴۲۷، ۹۹، ۱۷

آنچه خداوند برای شما باقی گذارده (از سرمایه‌های حلال)، برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید. و من، پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِمَّنْهُ

مُرِيبٍ ﴿١١٧﴾ ۴۲۵

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم؛ سپس در آن اختلاف شد؛ و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود، در میان آنان دآوری می‌شد. و آنها (هنوز) در شک‌اند، شکی آمیخته به بدگمانی.

وَ أَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٧﴾ ۴۲۵

و شکیبایی کن، که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.

سوره یوسف (۱۲)

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِي وَ أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الدِّيبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿۴۵۵﴾

(پدر) گفت: «من از بردن او غمگین می‌شوم؛ و از این می‌ترسم که گرگ او را بخورد، و شما از او غافل باشید!»
وَجَاءَ وَعَلَى قَمِيصِهِ يَدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا

تَصِفُونَ ﴿۴۲۱﴾

و پیراهن او را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند؛ گفت: «هوس‌های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته؛ من صبر جمیل (و شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت؛ و در برابر آنچه می‌گویید، از خداوند یاری می‌طلبم.»

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفَى عَلَى يَوْسُفَ وَ أَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۴۵۵﴾

و از آنها روی برگرداند و گفت: «واسفا بر یوسف!» و چشمان او از اندوه سفید شد؛ اما خشم خود را فرو می‌برد (و هرگز کفران نمی‌کرد).

سوره رعد (۱۳)

لَهُ وَمُعَقَّبَتٌ مِّنْ أَيْدِيهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا

بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿۱۱۷﴾

برای انسان، مأمورانی است که پی در پی، از پیش رو، و از پشت سرش او را از فرمان خدا [= حوادث غیر حتمی] حفظ می‌کنند؛ (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آن‌چه را درخوشان است تغییر دهند. و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد؛ و جز خدا، سرپرستی نخواهند داشت.

سوره ابراهیم (۱۴)

وَ سَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآبِّينِ وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ ﴿۲۴﴾

و خورشید و ماه را - که با برنامه منظمی درکارند - به تسخیر شما درآورد؛ و شب و روز را (نیز) مسخّر شما ساخت.

سوره نحل (۱۶)

وَ سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ ﴿۲۲﴾

او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت؛ و ستارگان نیز به فرمان او مسخر شمایند؛ در این، نشانه‌هایی است (از عظمت خدا)، برای گروهی که عقل خود را به کار می‌گیرند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١١٣﴾

و پیش از تو، جز مردانی که به آنها وحی می‌کردیم، نفرستادیم. اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید (تا تعجب نکنید از این که پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است).

سوره اسراء (۱۷)

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٢٢٨﴾

سپس شما را بر آنها چیره می‌کنیم؛ و شما را به وسیله دارایی‌ها و فرزندان کمکی خواهیم کرده؛ و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرار می‌دهیم.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْبِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرِسْمِهِ فَأُوتِيَ الْكِتَابَ الَّذِي يَفْرُءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ

فَتِيلًا ﴿٢٢٩﴾

(به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم. کسانی که نامه عملشان به دست راستشان داده شود، آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند؛ و به قدر رشته شکاف هسته خرمایی به آنان ستم نمی‌شود.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٢٣٠﴾

و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است.»

قُلْ لَسِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا يُؤْتُونَ كِتَابَهُمْ لِيُبْغِضُوا

ظَهِيرًا ﴿٢٣١﴾

بگو: «اگر انسان‌ها و پریان (جن و انس) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد؛ هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند.»

سوره كهف (۱۸)

فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِمَا زَكَيْتُ بِهِ فَتُحَدِّثُنِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٢٢٦﴾

باز به راه خود ادامه داند، تا این که نوجوانی را دیدند، و او آن نوجوان را کشت. (موسی) گفت: «آیا انسان پاکی را،

بی آن که قتلی کرده باشد، کشتی؟! به راستی کار زشتی انجام دادی!»

قَالُوا يَنْدَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا

و بَيْنَهُمْ سِدًّا ﴿٥﴾ ۲۵۱

(آن گروه به او) گفتند: «ای ذو القرنین! یا جوج و ماجوج در این سرزمین فساد می‌کنند؛ آیا ممکن است ما هزینه‌ای برای تو قرار دهیم، که میان ما و آنها سدّی ایجاد کنی؟!»

سوره مریم (۱۹)

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾ ۴۳۵

ولی (بعد از او) گروه‌هایی از میان پیروانش اختلاف کردند؛ وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز)!

سوره طه (۲۰)

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿٧١﴾ ۲۷۹

من پروردگار توام؛ کفش‌هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی.

و لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١٣٠﴾ ۴۶۰

پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم.

سوره انبیاء (۲۱)

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ آلُؤْيُلٌ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿٧١﴾ ۳۶

بلکه ما حق را بر سر باطل می‌کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این‌گونه، باطل محو و نابود می‌شود. اما وای بر شما از

توصیفی که (درباره خدا و هدف آفرینش) می‌کنید!

و وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾ ۴۱۱

و اسحاق، و علاوه بر او، یعقوب را به وی بخشیدیم؛ و همه آنان را مردانی صالح قرار دادیم.

و جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا

عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾ ۴۱۱

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می‌کردند؛ و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و

ادای زکات را به آنها وحی کردیم؛ و تنها ما را عبادت می‌کردند.

حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿١١١﴾ ۲۵۱

تا آن زمان که «یا جوج» و «ما جوج» گشوده شوند؛ و آنها از هر محل مرتفعی به سرعت عبور می‌کنند.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٥﴾ ۳۶۵، ۹۲

در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشتیم: «بندگان شایسته‌ام وارث (حکومت) زمین خواهند شد.»

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٧﴾ ۹۲

ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.

سوره مؤمنون (۲۳)

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا

ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٧﴾ ۲۲

سپس نطفه را به صورت علقه [= خون بسته]، و علقه را به صورت مضغه [= چیزی شبیه گوشت جویده شده]، و

مضغه را به صورت استخوان‌هایی درآوردیم؛ و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم؛ سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم؛

پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!

سوره نور (۲۴)

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ

بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٨٣﴾ ۴۳۴ - ۱۸۳

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند وعده می‌دهد که قطعاً آنان را حکمران

روی زمین خواهد کرد، همان‌گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان

پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، (آن‌چنان) که تنها مرا

می‌پرستند و چیز را شریک من نخواهند ساخت. و کسانی که پس از آن کافر شوند، آنها فاسقانند.

سوره شعراء (۲۶)

إِن نَّشَأُنزِلُ عَلَيْهِم مِّن السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ﴿٤﴾ ۴۳۶ - ۴۳۵

اگر ما اراده کنیم، از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿١٣﴾ ۲۶۱

و به دنبال آن به موسی وحی کردیم: «عصایت را به دریا بزن.» (عصایش را به دریا زد،) و دریا از هم شکافته شد، و

هر بخشی همچون کوه عظیمی برد!

سوره نمل (۲۷)

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِن كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ
الْمُبِينُ ﴿۲۷﴾ ۲۶۱

و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده، و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است.»

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُم خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ ﴿۲۸﴾ ۲۲۵، ۹۳

یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید.

سوره قصص (۲۸)

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۲۸﴾ ۳۶۳، ۱۸۶، ۹۴

ما می‌خواستیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

سوره عنکبوت (۲۹)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ
ظَالِمُونَ ﴿۲۹﴾ ۲۶۱

و ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ و او در میان آنان نهصد و پنجاه سال، درنگ کرد؛ اما سرانجام طوفان و سیلاب آنان را فراگرفت در حالی که ظالم بودند.

سوره روم (۳۰)

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۳۰﴾ ۴۶۶

فساد، در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (به سوی حق) بازگردند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَنَكْتُبَنَّكُمْ كُتُبًا
لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥١﴾ ۴۱۱

ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: «شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی‌دانستید».

سوره لقمان (۳۱)

وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ وَنَسِيتُ لَأَ تُشْرِكَ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿٣١﴾ ۳۶۶
(پسر من!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ آتِقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنِ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٣٢﴾

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و بترسید از روزی که نه پدر کیفر اعمال فرزندش را تحمل می‌کند، و نه فرزند چیزی از کیفر (اعمال) پدرش را؛ بی‌یقین وعده الهی حق است؛ پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد!

سوره سجده (۳۲)

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَضِرُونَ ﴿٣٢﴾ ۹۸
حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش؛ آنها نیز منتظرند. (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!)

سوره احزاب (۳۳)

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٣٣﴾ ۹۱
ای پیامبر! ما تو را گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده.
إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٣٤﴾ ۲۸۲
خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم (فرمان او) باشید.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٧﴾ ۴۳۳

این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت.

سوره سبأ (۳۴)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فِرْعَوْنُ فَلَا قُوَّةَ وَأَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ ۴۴۷، ۲۲۴

اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند (از عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از جای نزدیکی (که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد)!

سوره یس (۳۶)

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١﴾ ۲۵۶

و در پیش روی آنان سدی قرار دادیم، و در پشت سرشان سدی؛ و چشمانشان را پوشانده ایم، لذا نمی بینند.

يَنْحَسِرَةً عَلَىٰ الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٣﴾ ۴۱۳

افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر این که او را استهزا می کردند!

سوره صافات (۳۷)

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣١﴾ ۲۶۱

و یونس از رسولان (ما) است.

إِذْ أَتَىٰ إِلَى الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٣٢﴾ ۲۶۱

(به خاطر بیاور) زمانی را که به سوی کشتی پر (از جمعیت و بار) فرار کرد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٣٣﴾ ۲۶۱

و با آنها قرعه افکند، و (قرعه به نام او افتاد) مغلوب شد.

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٣٤﴾ ۲۶۱

(او را به دریا افکندند) و ماهی عظیمی او را بلعید، در حالی که مستحق سرزنش بود.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٣٥﴾ ۲۶۱

و اگر او از تسبیح کنندگان نبود،

لَلْبَيْتِ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٣٦﴾ ۲۶۱

تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند!

سوره ص (۳۸)

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۱﴾ ۴۲۵

(ای پیامبر) بگو: «من برای دعوت نبوت هیچ پاداشی از شما نمی طلبم، و من از متکلفین نیستم. (سخناتم روشن و همراه با دلیل است).»

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ ۴۲۵

این (قرآن) تذکری برای همه جهانیان است؛

سوره ثوری (۴۲)

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ ۴۱۸

او آفریننده آسمانها و زمین است و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد و جفت‌هایی از چهارپایان آفرید؛ و شما را به این وسیله [= به وسیله همسران] زیاد می کند؛ هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست.

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱﴾ ۴۲۵

آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند؟! اگر مهلت معینی برای آنها نبود، در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است!

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي

الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿۱۳﴾ ۳۷۳

این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد. بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاس گزار است.

سوره فتح (۴۸)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۱۸﴾ ۳۴۳

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده تا آن را بر همه ادیان پیروز کند؛ و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد.

سوره حجرات (۴۹)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّ لَا تَجَسَّسُوْا وَّ لَا يَغْتَبِ بَّعْضُكُم بَعْضًا اِيْحِبُّ
اَحَدُكُمْ اَنْ يَّأْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مِثْلًا فِكْرِهِمْوَهُ وَاَتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ ﴿۷﴾ ۳۱۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است؛ و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟! (بی‌یقین) همه شما از این امر کراهت دارید؛ تقوا الهی پیشه کنید که خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.

سوره رحمن (۵۵)

يُعْرَفُ الْمُجْرِمُوْنَ بِسِيْمَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَاَلْاَقْدَامِ ﴿۱۱﴾ ۴۳۲

مجرمان از چهره‌هایشان شناخته می‌شوند؛ و آن‌گاه آنها را از موهای پیش سر، و پاهایشان می‌گیرند (و به دوزخ می‌افکنند).

سوره حشر (۵۹)

لَسِيْنَ اٰخِرِجُوْا لَا يَخْرُجُوْنَ مَعَهُمْ وَّلَسِيْنَ قُوْتِلُوْا لَا يَنْصُرُوْنَهُمْ وَّلَسِيْنَ نَصَرُوْهُمْ لَيُوَلِّنَنَّ الْاَدْبَسِرَ ثُمَّ
لَا يَنْصُرُوْنَ ﴿۷﴾ ۴۴۸

اگر آنها را بیرون کنند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد، و اگر یاریشان کنند پشت به میدان کرده فرار می‌کنند؛ سپس کسی آنان را یاری نمی‌کند.

سوره صف (۶۱)

وَ اِذْ قَالَ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ يٰبَنِيْ اِسْرٰٓءِيْلَ اِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيِّ مِنَ التَّوْرٰتِ وَاٰتِيًّا
بِرَسُوْلٍ يَّاتِي مِنْ اَبْعَدِيْ اَسْمُهُ وَاَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿۱﴾ ۹۱

و (به یاد آورید) هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: (ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده [= تورات] می‌باشم، و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و نام او احمد است.) هنگامی که او [= احمد] با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار».

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٤١﴾ ٢٦٨، ٣٢٢، ٣٤٤، ٤١٩

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند.

سوره منافقون (٦٣)

يَقُولُونَ لَسِنَ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَنَكْسِنَ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ ٢٣١، ٢٤٤

آنها می گویند: «اگر به مدینه باز گردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند.

سوره ملک (٦٧)

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٠﴾ ٢٦٩

بگو: «به من خبر دهید اگر آب های (سرزمین) شما در زمین فرو رود، چه کسی می تواند آب جاری و گوارا در دسترس شما قرار دهد؟!»

سوره قلم (٦٨)

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ ١٣

ن، سوگند به قلم و آن چه می نویسند.

سوره معارج (٧٠)

وَالَّذِينَ يَصِدَّقُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٦﴾ ٤٢٦

و آنها که به روز جزا ایمان دارند،

سوره مزمل (٧٣)

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ
وَ النَّهَارَ عَلِيمٌ أَن لَّنْ نُّحْضِرَهُ فِتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِيمٌ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ

يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يَفْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَقْرَأُوا مَا تَيْسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٦﴾

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از آنها که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پای می‌خیزند؛ خداوند شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند؛ او می‌داند که شما نمی‌توانید مقدار آن را (به دقت) اندازه‌گیری کنید (برای عبادت کردن)، پس شما را بخشید؛ اکنون آنچه برای شما میسر است قرآن بخوانید. او می‌داند به زودی گروهی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می‌روند، و گروهی دیگر در راه خدا جهاد می‌کنند (و از تلاوت قرآن باز می‌مانند)، پس به اندازه‌ای که برای شما ممکن است از آن تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات پردازید و به خدا «قرض الحسنه» دهید [= در راه او انفاق نمایید] و (بدانید) آنچه را از کارهای نیک برای خود از پیش می‌فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگ‌ترین پاداش خواهید یافت؛ و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند آمرزنده و مهربان است.

سوره لیل (۹۲)

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى ﴿١﴾ ۹۳

و قسم به روز هنگامی که تجلی کند.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿٢﴾ ۳۰۷

به یقین هدایت کردن بر ماست.

سوره عصر (۱۰۳)

وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ ۹۸

به عصر سوگند.

نماية روايات

موضوع: پیام مرجع تقلید حضرت آية الله العظمى فاضل لنكرانى (مد ظله العالى)

١ - عن أبي جعفر عليه السلام قال:

بني الاسلام على خمس: على الصلاة والزكاة والصوم والحج والولاية، ولم يناد بشئ كما نوذي بالولاية.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٦٥، ص ٣٢٩.

موضوع: سخنرانی حضرت آية الله هاشمي رفسنجانی (مد ظله العالى)

٢ - عن أبي بصير، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام:

أن القائم يهبط من ثنية ذي طوى في عدة أهل بدر - ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا - حتى يسند ظهره إلى الحجر الاسود، ويهز الراية الغالبة.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٣١٥.

٣ - عن سعيد بن جبیر قال سمعت سيد العابدين علي بن الحسين عليه السلام يقول:

في القائم منا سنن من الانبياء سنة من أيينا آدم، وسنة من نوح، وسنة من إبراهيم، وسنة من موسى، وسنة من عيسى، وسنة من أيوب، وسنة من محمد (صلوات الله عليهم)، فأما من آدم ونوح فطول العمر وأما من إبراهيم فخفاء الولادة واعتزال الناس، وأما من موسى فالخوف والغيبة وأما من عيسى فاختلاف الناس فيه، وأما من أيوب فالفرج بعد البلوى، وأما من محمد عليه السلام فالخروج بالسيف.

شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمة، ص ٣٢٢.

٤ - عن محمد بن مسلم الثقفي الطحان قال دخلت على أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام وأنا أريد أن

أسأله عن القائم من آل محمد عليهم السلام، فقال لي مبتدئا:

يا محمد بن مسلم إن في القائم من آل محمد عليهم السلام شيها من خمسة من الرسل: يونس بن متى، ويوسف

بن یعقوب، وموسى، وعيسى، ومحمد، صلوات الله عليهم. فأما شبهه من يونس بن متى: فرجوعه من غيبته وهو شاب بعد كبر السن، وأما شبهه من يوسف بن يعقوب عليه السلام: فالغيبية من خاصته وعامته، واختفاؤه من إخوته وإشكال أمره على أبيه يعقوب عليه السلام مع قرب المسافة بينه وبين أبيه وأهله و شيعته. وأما شبهه من موسى عليه السلام: فدوام خوفه، وطول غيبته، وخفاء ولادته، وتعجب شيعته من بعده مما لقوا من الأذى والهوان إلى أن أذن الله عز وجل في ظهوره ونصره وأيده على عدوه. وأما شبهه من عيسى عليه السلام: فاختلف من اختلف فيه، حتى قالت طائفة منهم: ما ولد، وقالت طائفة: مات، وقالت طائفة: قتل وصلب. وأما شبهه من جده المصطفى عليه السلام: فخروجه بالسيف، وقتله أعداء الله وأعداء رسوله عليه السلام، والجبارين والطواغيت، وأنه ينصر بالسيف والرعب، وأنه لا ترد له راية. وإن من علامات خروجه: خروج السفيناني من الشام، وخروج اليماني (من اليمن) وصيحة من السماء في شهر رمضان، ومناد ينادي من السماء باسمه واسم أبيه.

شيخ صدوق، كمال الدين و تمام النعمه، ص ٣٢٧.

موضوع: آسیب شناسی تربیتی مهدویت

٥- عن المفضل بن عمر الجعفي قال سمعت الشيخ - يعني أبا عبدالله عليه السلام - يقول:

إياكم والتنويه، أما والله ليغيبن سبتا من دهركم، وليخملن حتى يقال: مات، هلك، بأي وادسلك؟ ولتدمعن عليه عيون المؤمنين، وليكفأن تكفأ السفينة في أمواج البحر فلا ينجوا إلا من أخذ الله ميثاقه، وكتب في قلبه الايمان، وأيده بروح منه، ولترفعن اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري أي من أي، قال: فبكيت ثم قلت له: كيف نصنع؟ فقال عليه السلام: يا أبا عبدالله - ثم نظر إلى شمس داخله في الصفة - أترى هذه الشمس؟ فقلت: نعم، فقال: لا مرنا أبين من هذه الشمس.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ١٥٢.

٦- عن جابر الجعفي قال قلت لأبي جعفر عليه السلام متى يكون فرجكم؟ فقال عليه السلام:

هيات هيات لا يكون فرجنا حتى تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا [يقولها ثلاثا] حتى يذهب الله تعالى الكدر ويبقى الصفو.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٣٣٩.

٧- عن النبي عليه السلام انه قال:

المهدي عليه السلام رجل من عترتي يقاتل على سنتي كما قاتلت أنا على الوحي.

فندوزي، ينابيع الموده، به نقل از منتخب الاثر، ص ٢٣٢.

٨- قال رسول الله ﷺ:

إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام إمام أمتي من بعدى ومن ولده القائم المنتظر الذي اذا ظهر يملأ الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً....

قندوزى، ينابيع الموده، ص ٢٩٢.

٩- عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام أنه قال:

إذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في أديانكم لا يزيلنكم عنها، فإنه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، إنما هي محنة من الله يمتحن الله بها خلقه ولو علم آباؤكم وأجدادكم دينا أصح من هذا الدين لا تبعوه، قال: قلت: يا سيدي من الخامس من ولد السابع؟ فقال عليه السلام: يا بني عقولكم تصغر عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمله ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ١٥٢.

١٠- عن المفضل بن عمر قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما علامة القائم؟ قال عليه السلام:

إذا استدار الفلك فقيل مات أو هلك في أي واد سلك قلت جعلت فداك ثم يكون ما ذا؟ قال عليه السلام: لا يظهر إلا بالسيف.

همان، ص ١٥٦.

١١- عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول:

في صاحب هذا الأمر سنن من أربعة أنبياء سنة من موسى وسنة من عيسى وسنة من يوسف وسنة من محمد (صلوات الله عليهم أجمعين) فقلت ما سنة موسى؟ قال عليه السلام: خائف يترقب قلت وما سنة عيسى؟ فقال عليه السلام: يقال فيه ما قيل في عيسى قلت فما سنة يوسف؟ قال عليه السلام: السجن والغيبة قلت وما سنة محمد عليه السلام؟ قال عليه السلام: إذا قام سار بسيرة رسول الله ﷺ إلا أنه يبين آثار محمد ﷺ ويضع السيف على عاتقه ثمانية أشهر هرجا هرجا حتى رضي الله قلت فكيف يعلم رضا الله؟ قال عليه السلام: يلقي الله في قلبه الرحمة.

همان، ص ١٦٤.

١٢- عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

... له كنز بالطالقان ما هو بذهب ولا فضة وراية لم تنشر منذ طويت ورجال كان قلوبهم زير الحديد لا يشوبها شك في ذات الله أشد من الحجر لو حملوا على الجبال لأزالوها لا يقصدون براياتهم بلدة إلا خربوها كان على خيولهم العقبان يتمسحون بسرج الإمام عليه السلام يطلبون بذلك البركة ويحفون به يقونه بأنفسهم في الحروب ويكفونه ما يريد فيهم رجال لا ينامون الليل لهم دوي في صلاتهم كدوي النحل يبيتون قياما على

أطرافهم ويصبحون على خيولهم رهبان بالليل ليوث بالنهار هم أطوع له من الأمة لسيدها كالمصاييح كأن قلوبهم القناديل وهم من خشية الله مشفقون يدعون بالشهادة ويتمنون أن يقتلوا في سبيل الله شعارهم يا لثارات الحسين إذا ساروا يسير الرعب أمامهم مسيرة شهر يمشون إلى المولى إرسالا بهم ينصر الله إمام الحق. علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٠٧.

١٣ - عن أبي الجارود عن أبي جعفر عليه السلام قال قال لي عليه السلام:

يا أبا الجارود إذا دار الفلك وقالوا مات أو هلك وبأي واد سلك وقال الطالب له أنى يكون ذلك وقد بليت عظامه؟ فعند ذلك فارتجوه وإذا سمعتم به فأتوه ولو حبوا على الثلج.

همان، ص ١٥٤.

١٤ - عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

إن القائم إذا قام يقول الناس أنى ذلك؟ وقد بليت عظامه.

همان، ص ٢٢٢ - ٢٢٣.

١٥ - عن النبي صلى الله عليه وآله قال:

... فيلحقه [السفيانى] قائد من قواد المهدي عليه السلام اسمه صياح فيأسره، فيأتى به إلى المهدي عليه السلام فى صلاة العشاء الآخرة، فيستشير المهدي أصحابه

الزام الناصب (به نقل از آقانى وهمكاران)، درسنامه تاريخ عصر غيبت، ص ٢٥٦.

١٦ - قال الامام على عليه السلام:

يَعْطِفُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى إِذَا عَطَفُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَيَعْطِفُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا عَطَفُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ.

نهج البلاغه، ج ٢، ص ٢١، خطبه ١٣٨.

١٧ - قال الامام الصادق عليه السلام:

... اذا قام سار بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ١٦٤.

١٨ - عن حمزان بن أعين قال سألت أبا جعفر عليه السلام فقلت له أنت القائم؟ فقال عليه السلام:

قد ولدني رسول الله صلى الله عليه وآله وإني المطالب بالدم ويفعل الله ما يشاء.

ثم أعدت عليه فقال عليه السلام: قد عرفت حيث تذهب صاحبك المبدح البطن ثم الحزاز برأسه ابن الأرواع

همان، ص ٢١٥.

رحم الله فلانا.

١٩ - قال أمير المؤمنين عليه السلام:

إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصْغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ كَانَ كَذَلِكَ لَمَنْ عَظَّمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَلَطَّفَ إِحْسَانَهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا أزدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَيْهِ عِظَمًا وَإِنْ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أَحَبُّ الْأَطْرَاءِ وَاسْتِمَاعَ الشَّنَاءِ وَلَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظَمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَرُبَّمَا اسْتَحَلَى النَّاسُ الشَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُشْتَوُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقِ لَمْ أُفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا وَفَرَائِضَ لَا بُدَّ مِنْ إِمضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّي قَيْلَ لِي وَلَا التَّمَسَّاسِ إِعْظَامِ لِنَفْسِي فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوَالْعَدْلُ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُؤا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّي أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُخْطِئَ وَلَا آمَنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا يَمْلِكُكَ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَّحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

نهج البلاغه، خطبه ٢١٦.

٢٠ - عن عميرة بنت أوس قالت حدثني جدي الحصين بن عبد الرحمن عن أبيه عن جده عمرو بن سعد عن

أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام أنه قال يوما لحذيفة بن اليمان:

يا حذيفة لا تحدث الناس بما لا يعلمون فيظفوا ويكفروا إن من العلم صعبا شديدا محمله لو حملته الجبال عجزت عن حمله إن علمنا أهل البيت سينكر ويبطل وتقتل رواته ويساء إلى من يتلوه بغيا وحسدا لما فضل الله به عترة الوصي وصي النبي صلى الله عليه وآله يا ابن اليمان إن النبي صلى الله عليه وآله تفل في فمي وأمر يده على صدري وقال: اللهم أعط خليفتي ووصيي وقاضي ديني ومنجز وعدي وأمانتي ووليي وناصري على عدوك وعدوي ومفرج الكرب عن وجهي ما أعطيت آدم من العلم وما أعطيت نوحا من الحلم وإبراهيم من العترة الطيبة والسماحة وما أعطيت أيوب من الصبر عند البلاء وما أعطيت داود من الشدة عند المنازلة الأقران وما أعطيت سليمان من الفهم اللهم لا تخف عن علي شيئا من الدنيا حتى تجعلها كلها بين عينيه مثل المائدة الصغيرة بين يديه اللهم أعطه جلادة موسى واجعل في نسله شبيهه عيسى اللهم إنك خليفتي عليه وعلى عترته وذريته الطيبة المطهرة التي أذهبت عنها الرجس والنجس وصرفت عنها ملامسة الشياطين اللهم إن بغت قريش عليه وقدمت غيره عليه فاجعله بمنزلة هارون من موسى إذ غاب عنه موسى ثم قال لي:

يا علي كم في ولدك من ولد فاضل يقتل والناس قيام ينظرون لا يغيرون فقبحت أمة ترى أولاد نبيها يقتلون ظلما وهم لا يغيرون إن القاتل والأمر والشاهد الذي لا يغير كلهم في الإثم واللعان سواء مشتركون يا ابن اليمان إن قريشا لا تنشرح صدورها ولا ترضى قلوبها ولا تجري ألسنتها ببيعة علي وموالاته إلا على الكره والعمى والصغار يا ابن اليمان ستبايع قريش عليا ثم تتكث عليه وتحاربه وتناضله وترميه بالعظام وبعد علي يلي الحسن وسينكث عليه ثم يلي الحسين فتقتله أمة جده فلعننت أمة تقتل ابن بنت نبيها ولا تعز من أمة ولعن القائد لها والمرتب لفاسقها فولذي نفس علي بيده لا تزال هذه الأمة بعد قتل الحسين ابني في ضلال وظلم وعسف وجور واختلاف في الدين وتغيير وتبديل لما أنزل الله في كتابه وإظهار البدع وإبطال السنن واختلال وقياس مشتبهات وترك محكمات حتى تتسلخ من الإسلام وتدخل في العمى والتسدد والتكسع مالك يا بني أمية لا هديت يا بني أمية وما لك يا بني العباس لك الأتعاس فما في بني أمية إلا ظالم ولا في بني العباس إلا معتد متمرد على الله بالمعاصي قتال لولدي هتاك لستري وحرمتي فلا تزال هذه الأمة جبارين يتكالبون على حرام الدنيا منغمسين في بحار الهلكات وفي أودية الدماء حتى إذا غاب المتغيب من ولدي عن عيون الناس وماج الناس بفقده أو بقتله أو بموته اطلعت الفتنة ونزلت البلية والتحمت العصبية وغلا الناس في دينهم وأجمعوا على أن الحججة ذاهبة والإمامة باطلة ويحج حجيج الناس في تلك السنة من شيعة علي ونواصبه للتحسس والتجسس عن خلف الخلف فلا يرى له أثر ولا يعرف له خبر ولا خلف فعند ذلك سبت شيعة علي سبها أعداؤها وظهرت عليها الأشرار والفساق باحتجاجها حتى إذا بقيت الأمة حيارى وتدلهمت وأكثرت في قولها أن الحججة هالكة والإمامة باطلة فورد علي إن حجتها عليها قائمة ماشية في طرقها داخلية في دورها وقصورها جوالدة في شرق هذه الأرض وغربها تسمع الكلام وتسلم على الجماعة ترى ولا ترى إلى الوقت والوعد ونداء المنادي من السماء ألا ذلك يوم فيه سرور ولد علي وشيعته.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ١٤٢.

٢١ - عن الفضيل بن يسار قال سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام يقول:

من خرج يدعو الناس وفيهم من هو أفضل منه فهو ضال مبتدع ومن ادعى الإمامة من الله وليس بإمام فهو كافر.

همان، ص ١١٥.

٢٢ - عن عبد العزيز بن مسلم قال كنا مع الرضا عليه السلام بمرو فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فأداروا أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي عليه السلام فأعلمته حوض الناس فيه

فَتَبَسَّمَ ﷺ ثُمَّ قَالَ:

يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ جَهْلَ الْقَوْمِ وَخُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ ﷺ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، بَيْنَ فِيهِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، وَالْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ، وَجَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾^١ وَأَنْزَلَ فِي حُجَّةِ الْوُدَاعِ وَهِيَ آخِرُ عَمْرِهِ ﷺ ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^٢ وَأَمَرَ الْإِمَامَةَ مِنْ تَعَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَمُضِ ﷺ حَتَّىٰ بَيَّنَّ لَامَتَهُ مَعَالِمَ دِينِهِمْ وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ وَتَرَكَهُمْ عَلَىٰ قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا ﷺ عَلِيمًا وَإِمَامًا وَمَا تَرَكَ [لَهُمْ] شَيْئًا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْإِمَامَةُ إِلَّا بَيْنَهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَكْمَلْ دِينَهُ فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ. هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَمَحَلَّهَا مِنَ الْإِمَامَةِ فَيَجُوزُ فِيهَا اخْتِيَارَهُمْ، إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَىٰ مَكَانًا وَأَمْنٌ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مَنَ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ، أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ، أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ، إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ﷺ بَعْدَ النَّبُوَّةِ وَالْخَلْفَةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً، وَفَضِيلَةَ شَرَفَهُ بِهَا وَأَشَادَ بِهَا ذَكَرَهُ فَقَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^٣ فَقَالَ الْخَلِيلُ ﷺ سُرُورًا بِهَا ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^٤ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ ﴿لَا يَتَّأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^٥. فَأَبْطَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِمَامَةَ كُلِّ ظَالِمٍ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَصَارَتْ فِي الصَّفْوَةِ ثُمَّ أَكْرَمَهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ بِأَنْ جَعَلَهَا فِي ذُرِّيَّتِهِ أَهْلَ الصَّفْوَةِ وَالطَّهَارَةِ فَقَالَ ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^٦. فَلَمْ تَزَلْ فِي ذُرِّيَّتِهِ يَرِثُهَا بَعْضٌ عَنْ بَعْضٍ قَرْنَا فَقَرْنَا حَتَّىٰ وَرِثَهَا اللَّهُ تَعَالَىٰ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ جَلَّ وَتَعَالَىٰ ﴿إِنَّ أَوْلَىٰ النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾^٧ فَكَانَتْ لَهُ خَاصَّةٌ فَقَلَّدَهَا عَلِيًّا ﷺ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَىٰ عَلَىٰ رَسْمِ مَا فَرَضَ اللَّهُ، فَصَارَتْ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْأَصْفِيَاءَ الَّذِينَ آتَاهُمُ اللَّهُ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ، بِقَوْلِهِ تَعَالَىٰ ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ﴾^٨ فَهِيَ فِي وَلَدِ عَلِيٍّ ﷺ

١. انعام (٦) آية ٣٨.

٢. مائدة (٥) آية ٣.

٣. بقره (٢) آية ١٢٤.

٤. همان.

٥. همان.

٦. انبياء (٢١) آية ٧٢ - ٧٣.

٧. آل عمران (٣) آية ٦٨.

٨. روم (٣٠) آية ٥٦.

خاصة إلى يوم القيامة، إذ لا نبي بعد محمد ﷺ فمن أين يختار هؤلاء الجاهل. إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَنْزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِرْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَخِلَافَةُ الرَّسُولِ ﷺ وَمَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَمِيرَاثُ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ﷺ إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرْعُهُ السَّامِي بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَقْرِ وَالصَّدَقَاتِ وَإِمْضَاءُ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ وَمَنْعُ التُّغُورِ وَالْأَطْرَافِ الْإِمَامُ يُجَلُّ حَلَالَ اللَّهِ وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ وَيَذُبُّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّلَةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ الْإِمَامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ وَالنُّورُ السَّاطِعُ وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَابِ الدُّجَى وَأَجْوَارِ الْبُلْدَانِ وَالْفِقَارِ وَلَجَجِ السِّحَارِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمَا وَالِدَالُّ عَلَى الْهُدَى وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى الْإِمَامُ النَّارُ عَلَى الْيَقَاعِ الْحَارِّ لِمَنْ اضْطَلَّ بِهِ وَالدَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكُ الْإِمَامُ السَّحَابُ الْمَطِيرُ وَالغَيْثُ الْهَاطِلُ وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَالْعَدِيرُ وَالرَّوْضَةُ الْإِمَامُ الْأَنْبِيُّ الرَّفِيقُ وَالْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبِرَّةُ بِالْوَالِدِ الصَّغِيرِ وَمَنْزَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ النَّادِ الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَالِدَاعِي إِلَى اللَّهِ وَالذَّابُّ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْظُ الْمُتَافِقِينَ وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ.

شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲۳ - عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ:

اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَهُ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدُّمُ هَذَا الْأَمْرِ أَوْ تَأَخُّرُهُ.

محمد بن ابراهیم نعمانی: الغيبة، ص ۳۲۹؛ همان، ص ۳۷۱.

۲۴ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ سَمِعْتَهُ ﷺ يَقُولُ:

الْقَائِمُ ﷺ يَلْقَى فِي حَرْبِهِ مَا لَمْ يَلْقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَاهُمْ وَهُمْ يَعْبُدُونَ حِجَارَةَ مَنْقُورَةً وَخَشَبًا مَنْحُوتَةً وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيَقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ.

محمد بن ابراهیم نعمانی، الغيبة، باب ۱۷، ص ۲۹۷.

۲۵ - عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ:

خَبِرْتُ تَدْرِيهِ خَيْرَ مِنْ عَشْرٍ تَرْوِيهِ إِنَّ لِكُلِّ حَقِّ حَقِيقَةٍ وَلِكُلِّ صَوَابٍ نُورًا ثُمَّ قَالَ ﷺ: إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَتِنَا فُقِيهَا حَتَّى يَلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفُ اللَّحْنَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ: إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فَتَنًا مَظْلَمَةٌ عَمِيَاءُ مَنْكَسِفَةٌ لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا النَّوْمَةُ قَبْلَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا النَّوْمَةُ؟ قَالَ ﷺ: الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ

ولا يعرفونه واعلموا أن الأرض لا تخلو من حجة لله عز وجل ولكن الله سيعمي خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الأرض ساعة واحدة من حجة لله لساخت بأهلها ولكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون ثم تلا ﴿يَنْحَسِرُونَ عَلَىٰ أَلْبَابٍ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ﴾^١.

همان، ص ١٤١.

٢٦- عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول:

إن لصاحب هذا الامر غيبة لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال عليه السلام: لا امر لم يؤذن لنا في كشفه لكم قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟ قال عليه السلام: وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينة، وقتل الغلام، وإقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من (أمر) الله تعالى وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنه عز وجل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة وإن كان وجهها غير منكشف.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٤٨١.

٢٧- عن يزيد الكناسي قال سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول:

إن صاحب هذا الأمر فيه شبه من يوسف عليه السلام ابن أمة سوداء يصلح الله له أمره في ليلة.

محمد بن ابراهيم نعماني، همان، ص ١٦٣.

٢٨- عن مالك بن أعين الجهني قال سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول:

كل راية ترفع قبل قيام القائم عليه السلام صاحبها طاغوت.

همان، ص ١١٥.

٢٩- عن عبد الكريم بن عمرو الخثعمي عن أبان عن الفضيل قال قال أبو عبد الله عليه السلام:

من ادعى مقامنا (يعني الإمامة) فهو كافر [أو قال - مشرك -].

همان، ص ١١٤.

٣٠- عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال عليه السلام لي:

يا أبا محمد كأنني أرى نزول القائم عليه السلام في مسجد السهلة بأهله وعياله قلت يكون منزله جعلت فداك؟

قال ﷺ: نعم كان فيه منزل إدريس وكان منزل إبراهيم خليل الرحمن ﷺ وما بعث الله نبيا إلا وقد صلى فيه وفيه مسكن الخضر ﷺ والمقيم فيه كالمقيم في فسطاط رسول الله ﷺ وما من مؤمن ولا مؤمنة إلا وقلبه يحن إليه قلت جعلت فداك لا يزال القائم فيه أبدا؟ قال ﷺ: نعم قلت فمن بعده؟ قال ﷺ: هكذا من بعده إلى انقضاء الخلق قلت فما يكون من أهل الذمة عنده؟ قال ﷺ: يسألهم كما سألهم رسول الله ﷺ ويؤدون ﴿الْجِزْيَةَ عَنِ يَدِهِمْ صَغِيرُونَ﴾^١ قلت فمن نصب لكم عداوة؟ فقال ﷺ: لا يا أبا محمد ما لمن خالفنا في دولتنا من نصيب إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قيام قائمنا فاليوم محرم علينا وعليكم ذلك فلا يفرنك أحد إذا قام قائمنا انتقم لله ولرسوله ولنا أجمعين.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٧٦.

٣١ - عن عمرو بن شمر عن جابر قال دخل رجل على أبي جعفر الباقر ﷺ فقال له عافاك الله أقبض مني هذه الخمس مائة درهم فإنها زكاة مالي فقال له أبو جعفر ﷺ:

خذها أنت فضعها في جيرانك من أهل الإسلام والمساكين من إخوانك المؤمنين. ثم قال ﷺ: إذا قام قائم أهل البيت ﷺ قسم بالسوية وعدل في الرعية فمن أطاعه فقد أطاع الله ومن عصاه فقد عصى الله وإنما سمي المهدي ﷺ مهدياً لأنه يهدي إلى أمر خفي ويستخرج التوراة وسائر كتب الله عز وجل من غار بأنطاكية ويحكم بين أهل التوراة بالتوراة وبين أهل الإنجيل بالإنجيل وبين أهل الزبور بالزبور وبين أهل القرآن بالقرآن وتجمع إليه أموال الدنيا من بطن الأرض وظهرها فيقول للناس تعالوا إلى ما قطعتم فيه الأرحام وسفكتم فيه الدماء الحرام وركبتم فيه ما حرم الله عز وجل فيعطي شيئاً لم يعطه أحد كان قبله ويملاً الأرض عدلاً وقسطاً ونوراً كما ملئت ظلماً وجوراً وشرأ.

محمد بن إبراهيم نعماني، همان، ص ٢٣٧.

موضوع: شيعه، انتظار ووظائف منتظران

٣٢ - عن أبي بصير عن أبي عبد الله ﷺ أنه قال ذات يوم:

ألا أخبركم بما لا يقبل الله عز وجل من العباد عملاً إلا به فقلت بلى فقال ﷺ: شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله والإقرار بما أمر الله والولاية لنا والبراءة من أعدائنا يعني الأئمة خاصة والتسليم لهم

والورع والاجتهاد والطمأنينة والانتظار للقائم عليه السلام.

ثم قال عليه السلام: إن لنا دولة يجيء الله بها إذا شاء ثم قال عليه السلام: من سره أن يكون من أصحاب القائم فليتنظر وليعمل بالورع ومحاسن الأخلاق وهو منتظر فإن مات وقام القائم بعده كان له من الأجر مثل أجر من أدركه فجدوا وانتظروا هنيئا لكم أيتها العصابة المرحومة.

همان، ص ٢٠٠.

٣٣ - عن عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت دعبل بن علي الخزاعي يقول أنشدت مولاي الرضا

علي بن موسى عليه السلام قصيدتي التي أولها:

مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات فلما انتهيت إلى قولي: خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنقمة بكى الرضا عليه السلام بكاء شديدا، ثم رفع رأسه إلي فقال لي: يا خزاعي نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين، فهل تدري من هذا الامام ومتى يقوم؟ فقلت: لا يا مولاي إلا أني سمعت بخروج إمام منكم يطهر الارض من الفساد ويملاها عدلا [كما ملئت جورا]. فقال عليه السلام: يا دعبل الامام بعدي محمد ابني، وبعد محمد ابني علي، وبعد علي ابني الحسن، وبعد الحسن ابني الحجة القائم المنتظر في غيبته، المطاع في ظهوره، لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عزوجل ذلك اليوم حتى يخرج فيملا الارض عدلا كما ملئت جورا.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمه، ص ٣٧٢.

٣٤ - عن إسماعيل الجعفي قال دخل رجل على أبي جعفر عليه السلام ومعه صحيفة فقال له أبو جعفر عليه السلام:

هذه صحيفة مخاصم يسأل عن الدين الذي يقبل فيه العمل فقال رجمك الله هذا الذي أريد فقال أبو

جعفر عليه السلام:

شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأن محمدا عليه السلام عبده ورسوله وتقر بما جاء من عند الله والولاية لنا أهل البيت والبراءة من عدونا والتسليم لأمرنا والورع والتواضع وانتظار قائمنا فإن لنا دولة إذا شاء الله جاء بها.

شيخ كليني، كافي، ج ٢، ص ٢٢.

٣٥ - عن عبد العظيم بن عبد الله بن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام الحسن

قال دخلت على سيدي محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن القائم أهو المهدي أو غيره؟ فابتدأني فقال عليه السلام لي:

يا أبا القاسم إن القائم منا هو المهدي عليه السلام الذي يجب أن ينتظر في غيبته ويطاع في ظهوره وهو الثالث

من ولدي والذي بعث محمداً ﷺ بالنبوة وخصنا بالإمامة أنه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً وإن الله تبارك وتعالى ليصلح له أمره في ليلة كما أصلح أمر كليمة موسى ﷺ إذ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فرجع وهو رسول نبي ثم قال ﷺ: أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج.

شيخ صدوق، همان، ص ٢٧٧.

٣٦- عن أمير المؤمنين ﷺ قال قال رسول الله ﷺ:

أفضل العبادة انتظار الفرج.

همان، ص ٢٨٧.

٣٧- عن النبي ﷺ قال:

أفضل جهاد أمتي انتظار الفرج.

علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ٧٤، ص ١٤٣.

٣٨- قال أمير المؤمنين ﷺ:

انتظروا الفرج ولا تياسوا من روح الله فإن أحب الأعمال إلى الله عز وجل انتظار الفرج.

همان، ج ٥٢، ص ١٢٣.

٣٩- عن أبي بصير ومحمد بن مسلم عن أبي عبد الله ﷺ عن آبائه عن أمير المؤمنين ﷺ قال:

المنتظر لأمرنا كالمتشطح بدمه في سبيل الله.

شيخ صدوق، همان، ص ٦٤٥.

٤٠- عن أبي بصير قال قال الصادق جعفر بن محمد ﷺ في قول الله عز وجل ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ

لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^١.

يعني خروج القائم المنتظر منا ثم قال ﷺ: يا أبا بصير طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته

والمطيعين له في ظهوره أولئك أولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

همان، ص ٣٥٧.

٤١- عن الفيض بن المختار قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول:

من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كمن هو مع القائم في فسطاطه قال ثم مكث هنيهة ثم قال ﷺ: لا بل

كمن قارع معه بسيفه ثم قال ﷺ: لا والله إلا كمن استشهد مع رسول الله ﷺ.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٢٦.

٤٢ - قَالَ امير المؤمنين عليه السلام:

قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَصِدْقُهُ عَلَى قَدْرِ مَرْوَعَتِهِ وَشَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفَتِهِ وَعِفَّتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ.
نهج البلاغه، ص ٤٧٧.

٤٣ - قَالَ امير المؤمنين عليه السلام:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية.

علامة مجلسي، همان، ج ٢٢، ص ٣٢١ و ٣٢٣.

٤٤ - عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ:

مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمَيِّتُهُ مَيِّتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ
أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ مَاتَ وَهُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي قُسْطَاطِهِ.

شيخ كليني، كافي، ج ١، ص ٣٧١.

٤٥ - عن ابن أبي عمير عن هشام قال كنت عند الصادق جعفر بن محمد عليه السلام إذ دخل عليه معاوية بن وهب

وعبد الملك بن أعين فقال له معاوية بن وهب يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ما تقول في الخبر الذي روي أن رسول الله صلى الله عليه وآله رأى ربه على أي صورة رآه؟ وعن الحديث الذي رووه أن المؤمنين يرون ربهم في الجنة على أي صورة يرونه؟

فتبسم عليه السلام ثم قال: يا معاوية ما أقبح بالرجل يأتي عليه سبعون سنة أو ثمانون سنة يعيش في ملك الله ويأكل من نعمه ثم لا يعرف الله حق معرفته ثم قال عليه السلام: يا معاوية إن محمداً صلى الله عليه وآله لم ير الرب تبارك وتعالى بمشاهدة العيان وإن الرؤية على وجهين رؤية القلب ورؤية البصر فمن عنى برؤية القلب فهو مصيب ومن عنى برؤية البصر فقد كفر بالله وبآياته لقول رسول الله صلى الله عليه وآله من شبه الله بخلقه فقد كفر ولقد حدثني أبي عن أبيه عن الحسين بن علي قال سئل أمير المؤمنين عليه السلام: فقيل يا أخا رسول الله هل رأيت ربك؟ فقال عليه السلام: وكيف أعبد من لم أره! لم تره العيون بمشاهدة العيان ولكن رآته القلوب بحقائق الإيمان فإذا كان المؤمن يرى ربه بمشاهدة البصر فإن كل من جاز عليه البصر والرؤية فهو مخلوق ولا بد للمخلوق من الخالق فقد جعلته إذا محدثاً مخلوقاً ومن شبهه بخلقه فقد اتخذ مع الله شريكاً ويلهم أ ولم يسمعوا يقول الله تعالى ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^١ وقوله ﴿لَنْ تَرِنِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ

مَكَانَهُ رَفَسُوْفَ تَرَائِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ رَدًا ۱^۱ وإنما طلع من نوره على الجبل كضوء يخرج من سم الخياط فدكدكت الأرض وصعقت الجبال فخرَّ موسى ﷺ صَعِقًا أَي مَيِّتًا فَلَمَّا أَفَاقَ وَرَدَ عَلَيْهِ رُوحُهُ قَالَ ﴿قَالَ سُبْحٰنَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ﴾ ۲^۲ من قول من زعم أنك ترى ورجعت إلى معرفتي بك أن الأبصار لا تدرك وأنا أول المؤمنين وأول المقرين بأنك ترى ولا ترى وأنت بالمنظر الأعلى ثم قال ﷺ: إن أفضل الفرائض وأوجبها على الإنسان معرفة الرب والإقرار له بالعبودية وحد المعرفة أن يعرف أنه لا إله غيره ولا شبيه له ولا نظير وأن يعرف أنه قديم مثبت موجود غير فقيد موصوف من غير شبيه ولا مبطل ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ ۳^۳ وبعده معرفة الرسول والشهادة بالنبوة وأدنى معرفة الرسول الإقرار بنبوته وأن ما أتى به من كتاب أو أمر أو نهي فذلك من الله عز وجل وبعده معرفة الإمام الذي به تأتم بنعته وصفته واسمه في حال العسر واليسر وأدنى معرفة الإمام أنه عدل النبي إلا درجة النبوة ووارثه وأن طاعته طاعة الله وطاعة رسول الله ﷺ والتسليم له في كل أمر والرد إليه والأخذ بقوله ويعلم أن الإمام بعد رسول الله ﷺ علي بن أبي طالب ﷺ وبعده الحسن ثم الحسين ثم علي بن محمد بن علي ثم أنا ثم بعدي موسى ابني وبعده علي ابنه وبعدي محمد ابنه وبعدي محمد علي ابنه وبعدي الحسن ابنه والحجة من ولد الحسن ﷺ.

علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴، ص ۵۴.

۴۶ - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ؟ قَالَ ﷺ: مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.

شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۳.

۴۷ - نامه حضرت صاحب الامر ﷺ به شیخ مفید:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ أما بعد سلام عليك أيها المولى المخلص في الدين المخصوص فينا باليقين فإننا نحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو ونسأله الصلاة على سيدنا ومولانا نبينا محمد وآله الطاهرين ونعلمك أدام الله توفيقك لنصرة الحق وأجزل ثبوتك على نطقك عنا بالصدق أنه قد أذن لنا في تشريفك بالمكاتبة وتكليفك ما تؤديه عنا إلى موالينا قبلك أعزهم الله بطاعته وكفاهم المهم برعايته لهم وحراسته فقف أمدك الله بعونه على أعدائه المارقين من دينه على ما نذكره واعمل في تأديته إلى من تسكن إليه بما نرسمه إن شاء الله نحن وإن كنا ثاوين بمكاننا النائي عن مساكن الظالمين حسب الذي أرانا الله تعالى لنا من

۱ . اعراف (۷) آیه ۱۴۳.

۲ . همان.

۳ . شوری (۴۲) آیه ۱۱.

الصلاح ولشيعتنا المؤمنين في ذلك ما دامت دولة الدنيا للفاسقين فإننا يحيط علمنا بأنبائكم ولا يعزب عنا شيء من أخباركم ومعرفتنا بالزلل الذي أصابكم مذ جنح كثير منكم إلى ما كان السلف الصالح عنه شاسعا ونبذوا العهد المأخوذ منهم ﴿وَرَأَى ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^١ إنا غير مهملين لمراعاتكم ولا ناسين لذكركم ولولا ذلك لنزل بكم اللأواء واصطلمكم الأعداء فاتقوا الله جل جلاله وظاهرونا على انتبائكم من فتنة قد أنافت عليكم يهلك فيها من حم أجله ويحمى عليه من أدرك أمله وهي أمانة لأزوف حركتنا ومباثنتكم بأمرنا ونهينا ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^٢ اعتصموا بالنقية من شب نار الجاهلية يحششها عصب أموية تهول بها فرقة مهديّة أنا زعيم بنجاة من لم يرم منها المواطن الخفية وسلك في الطعن منها السبل الرضية إذا حل جمادى الأولى من سنتكم هذه فاعتبروا بما يحدث فيه واستيقظوا من رقدتكم لما يكون من الذي يليه ستظهر لكم من السماء آية جليلة ومن الأرض مثلها بالسوية ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق ويغلب من بعد على العراق طوائف عن الإسلام مراق يضيق بسوء فعالهم على أهله الأرزاق ثم تنفرج الغمة من بعده ببوار طاغوت من الأشرار يسر بهلاكه المنقون الأخيار ويتفق لمريدي الحج من الآفاق ما ياملونه على توفير غلبة منهم واتفاق ولنا في تيسير حجهم على الاختيار منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساق فيعمل كل امرئ منكم ما يقرب به من محبتنا وليتجنب ما يدينه من كراهيتنا وسخطنا فإن امرأ يبيغته فجأة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة والله يلهمك الرشد ويلطف لكم بالتوفيق برحمته نسخة التوقيع باليد العليا على صاحبها السلام هذا كتابنا عليك أيها الأخ الولي والمخلص في ودنا الصفي والناصر لنا الوفي حرسك الله بعينه التي لا تنام فاحتفظ به ولا تظهر على خطنا الذي سطرناه بما له ضمناه أحدا وأد ما فيه إلى من تسكن إليه وأوص جماعتهم بالعمل عليه إن شاء الله وصلى الله على محمد وآله الطاهرين.

علامة مجلسي، همان، ج ٥٣، ص ١٧٥.

٤٨ - قال أمير المؤمنين عليه السلام:

أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا يُقْتَدَى بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَيَّ ذَلِكَ وَلَكِنْ أُعِينُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.

نهج البلاغة، نامه ٤٥، ص ٤١٧.

٤٩ - عن بريد بن معاوية العجلي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام في قوله عز وجل ﴿أَصْبِرُوا﴾

١. بقرة (٢) آية ١٠١.

٢. صف (٦١) آية ٨.

وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا^١ :

اصبروا على أداء الفرائض وصابروا عدوكم ورابطوا إمامكم المنتظر.

محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۹.

۵۰- عَنْ أَبِي السَّفَاتِجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾^٢ :

أَصْبِرُوا عَلَى الْفَرَائِضِ وَصَابِرُوا عَلَى الْمَصَائِبِ وَرَابِطُوا عَلَى الْأُيَمَّةِ عليه السلام.

شیخ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۱

۵۱- نامه حضرت صاحب الامر علیه السلام به شیخ مفید رحمته الله :

من عبد الله المرابط في سبيله إلى ملهم الحق ودليله. بسم الله الرحمن الرحيم سلام عليك أيها الناصر للحق الداعي إلى كلمة الصدق، فانا نحمد الله إليك الذي لا إله إلا هو، إلهنا وإله آبائنا الأولين ونسأله الصلاة على نبينا وسيدنا ومولانا محمد خاتم النبيين وعلى أهل بيته الطيبين الطاهرين. وبعد: فقد كنا نظرننا مناجاتك عصمك الله بالسبب الذي وهبه لك من أوليائه وحرسك من كيد أعدائه، وشفعنا ذلك الآن من مستقر لنا، ينصب في شمراخ من بهما صرنا إليه آنفا من غمائل ألجأ إليه السباريت من الإيمان، ويوشك أن يكون هبوطنا منه إلى صحصح من غير بعد من الدهر، ولا تطاول من الزمان، ويأتيك نبأ منا بما يتجدد لنا من حال، فتعرف بذلك ما تعتمد من الزلفة إلينا بالأعمال والله موفقك لذلك برحمته. فلتكن حرسك الله بعينه التي لا تنام أن تقابل بذلك، ففيه تبسل نفوس قوم حرثت باطلا لاسترهاب المبطلين وتستهج لدمارها المؤمنون، ويحزن لذلك المجرمون. وآية حركتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم المعظم، من رجس منافق مذمم، مستحل للدم المحرم، يعمد بكيدة أهل الإيمان، ولا يبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم والعدوان، لأننا من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الأرض والسماء، فليطمئن بذلك من أوليائنا القلوب وليثقوا بالكفاية منه، وإن راعتهم بهم الخطوب، والعاقبة لجميل صنع الله سبحانه تكون حميدة لهم، ما اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب. ونحن نعهد إليك أيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين، أيدك الله بنصره الذي أيد به السلف من أوليائنا الصالحين، أنه من اتقى ربه من إخوانك في الدين وخرج عليه بما هو مستحقه كان آمنا من الفتنة المظلمة، ومحنها المظلمة المضلة، ومن بخل منهم بما أعاره الله من نعمته، على من أمره بصلته، فانه يكون خاسرا بذلك لا ولاء وآخرته، ولو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته، على

١. آل عمران (٣) آية ٢٠٠.

٢. همان.

اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا، ولتعجلت لهم، السعادة بمشاهدتنا، على حق المعرفة وصدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه، ولا نؤثره منهم ﴿وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ﴾^١ وهو حسبنا ﴿وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾^٢ وصلواته على سيدنا البشير النذير، محمد وآله الطاهرين وسلم. [وكتب في غرة شوال من سنة اثنتي عشرة وأربعمائة. نسخة التوقيع باليد العليا صلوات الله على صاحبها]. هذا كتابنا إليك أيها الولي الملمهم للحق العلي باملاتنا وخط ثقتنا فأخفه عن كل أحد، واطوه واجعل له نسخة يطلع عليها من تسكن إلى أمانته من إن أوليائنا، شملهم الله ببركتنا العبارة [ودعائنا] شاء الله، والحمد لله والصلاة على سيدنا محمد وآله الطاهرين.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ١٧٦-١٧٧.

٥٢- عن أبي بصير قال قال أبو عبد الله عليه السلام:

ليعدن أحدكم لخروج القائم ولو سهما فإن الله تعالى إذا علم ذلك من نيته رجوت لأن ينسئ في عمره حتى يدركه فيكون من أعوانه وأنصاره.

محمد بن ابراهيم نعماني، همان، ص ٣٢١.

٥٣- عن ابن طيفور المتطبيب قال سألتني أبو الحسن عليه السلام أي شيء تركب قلت: حِمَارًا فَقَالَ عليه السلام: بِكُمْ ابْتِغَاءُ قُلْتُمْ: بِثَلَاثَةِ عَشَرَ دِينَارًا فَقَالَ عليه السلام:

إِنَّ هَذَا هُوَ السَّرْفُ أَنْ تَشْتَرِيَ حِمَارًا بِثَلَاثَةِ عَشَرَ دِينَارًا وَتَدَعَ بِرِذْوَانًا قُلْتُمْ: يَا سَيِّدِي إِنَّ مِثْلَ مِثْلَ الْبِرِذْوَانِ أَكْثَرَ مِنْ مِثْلِ مِثْلِ الْحِمَارِ قَالَ فَقَالَ عليه السلام:

إِنَّ الَّذِي يَمُونُ الْحِمَارَ يَمُونُ الْبِرِذْوَانَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مَنِ ارْتَبَطَ دَابَّةً مُتَوَقِّعًا بِهِ أَمْرَنَا وَيَسْغِيظُ بِهِ عَدُوَّنَا وَهُوَ مُنْسُوبٌ إِلَيْنَا أَدَّرَ اللَّهُ رِزْقَهُ وَشَرَحَ صَدْرَهُ وَبَلَغَهُ أَمَلَهُ وَكَانَ عَوْنًا عَلَيَّ حَوَائِجِهِ.

شيخ كليني، كافي، ج ٦، ص ٥٣٥.

٥٤- عن أبي عبد الله الجعفي قال قال لي أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام: كَمْ الرِّبَاطُ عِنْدَكُمْ؟ قُلْتُمْ: أَرْبَعُونَ قَالَ عليه السلام:

لَكِنْ رِبَاطُنَا رِبَاطُ الدَّهْرِ وَمَنِ ارْتَبَطَ فِينَا دَابَّةً كَانَ لَهُ وَزْنُهَا وَوَزْنُ وَزْنِهَا مَا كَانَتْ عِنْدَهُ وَمَنِ ارْتَبَطَ فِينَا سِلَاحًا كَانَ لَهُ وَزْنُهُ مَا كَانَ عِنْدَهُ لَا تَجْزَعُوا مِنْ مَرَّةٍ وَلَا مِنْ مَرَّتَيْنِ وَلَا مِنْ ثَلَاثٍ وَلَا مِنْ أَرْبَعٍ فَإِنَّمَا مِثْلُنَا وَمِثْلُكُمْ مِثْلُ نَبِيِّ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ أَنْ ادْعِ قَوْمَكَ لِلْقِتَالِ فَإِنِّي سَأَنْصُرُكَ

١. يوسف (١٢) آية ١٨.

٢. آل عمران (٣) آية ١٧٣.

فجمعهم من رؤوس الجبال ومن غير ذلك ثم توجه بهم فما ضربوا بسيف ولا طعنوا برمح حتى انهزموا، ثم أوحى الله تعالى إليه أن ادع قومك إلى القتال فإنني سأنصرك، فجمعهم ثم توجه بهم فما ضربوا بسيف ولا طعنوا برمح حتى انهزموا، ثم أوحى الله إليه أن ادع قومك إلى القتال فإنني سأنصرك فدعاهم فقالوا: وعدتنا النصر فما نصرنا فأوحى الله تعالى إليه إما أن يختاروا القتال أو النار، فقال: يا رب القتال أحب إلي من النار فدعاهم فأجابهم منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر عدة أهل بدر فتوجه بهم فما ضربوا بسيف ولا طعنوا برمح حتى فتح الله.

شيخ كليني، كافي، ج ٨، ص ٣٨١.

٥٥- عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ قَالَ عليه السلام:

هَذِهِ لِقَوْمٍ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى أَنْ قَالَ عليه السلام: وَقَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عليه السلام إِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْعَوَامُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ فَكَيْفَ ذَمُّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ وَهَلْ عَوَامُ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ إِلَى أَنْ قَالَ: فَقَالَ عليه السلام: بَيْنَ عَوَامِنَا وَعَوَامِ الْيَهُودِ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ، أَمَا مَنْ حَيْثُ الْإِسْتِوَاءُ فَإِنَّ اللَّهَ ذَمَّ عَوَامِنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَهُمْ، وَأَمَا مَنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَإِنَّ عَوَامِ الْيَهُودِ كَانُوا قَدْ عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّرَاحِ وَأَكَلَ الْحَرَامَ وَالرِّشَاءَ وَتَغَيَّرَ الْأَحْكَامَ وَاضْطَرُّوا بِقُلُوبِهِمْ إِلَى أَنْ مِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَهُوَ فَاسِقٌ لَا يَجُوزُ أَنْ يَصْدُقَ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى الْوَسَائِطِ بَيْنَ الْخَلْقِ وَبَيْنَ اللَّهِ فَلِذَلِكَ ذَمُّهُمْ، وَكَذَلِكَ عَوَامِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ عُلَمَائِهِمْ الْفَسْقَ الظَّاهِرَ وَالْعَصِيْبِيَّةَ الشَّدِيدَةَ وَالتَّكَالِبَ عَلَى الدُّنْيَا وَحَرَامَهَا، فَمَنْ قَلِدَ مِثْلَ هَؤُلَاءِ فَهُوَ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفَسْقَةِ عُلَمَائِهِمْ، فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ.

حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ٢٧، ص ١٣١.

٥٦- عن إسحاق بن يعقوب قال سألت محمد بن عثمان العمري عليه السلام أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن

مسائل أشكلت علي فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الدار عليه السلام:

أما ما سألت عنه أرشد الله وثبتك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبني عمنا فاعلم أنه ليس بين الله عز وجل وبين أحد قرابة ومن أنكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح عليه السلام وأما سبيل عمي جعفر وولده

فسبيل إخوة يوسف على نبينا وآله وعليه السلام وأما ألقاع فشربه حرام ولا بأس بالشلماب. وأما أموالكم فما قبلها إلا لتطهروا فمن شاء فليصل، ومن شاء فليقطع، فما آتانا الله خير مما آتاكم. وأما ظهور الفرج فإنه إلى الله عز وجل، كذب الوقاتون. وأما قول من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل، فكفر وتكذيب وضلال. وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله (عليكم). وأما محمد بن عثمان العمري عليه السلام وعن أبيه من قبل، فإنه ثقني وكتابه كتابي. وأما محمد بن علي بن مهزيار الالهوازي فسيصلح الله قلبه، ويزيل عنه شكه. وأما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب وطهر، وثن المغنية حرام. وأما محمد بن شاذان بن نعيم فإنه رجل من شعيتنا أهل البيت. وأما أبو الخطاب محمد بن (أبي) زينب الاجدع [فإنه] ملعون وأصحابه ملعونون، فلا تجالس أهل مقاتلهم وإني منهم برئ وآبائي عليهم السلام منهم براء. وأما المتلبسون بأموالنا فمن استحل منها شيئاً فأكله فإنما يأكل النيران. وأما الخمس فقد أبيع لشيعتنا وجعلوا منه في حل إلى وقت ظهور أمرنا لتطيب ولادتهم ولا تخبث. وأما ندامة قوم قد شكوا في دين الله على ما وصلونا به، فقد أقلنا من استقال ولا حاجة لنا في صلة الشاكين. وأما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عز وجل يقول ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ﴾^١ إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقد وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه، وإني أخرج حين أخرج ولا بيعة لاحد من الطواغيت في عنقي. وأما وجه الانتفاع في غيبيتي فكالاتتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الابصار السحاب، وإني لا مان أهل الارض كما أن النجوم أمان لأهل السماء، فاغلقوا [أبواب] السؤال عما لا يعينكم، ولا تتكلفوا على ما قد كفيتم، وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليكم يا إسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٢٩٠.

٥٧- عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري قال دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليه السلام وأنا أريد أن

أسأله عن الخلف من بعده فقال لي مبتدئاً:

يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا يخليها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه به يدفع البلاء عن أهل الأرض وبه ينزل الغيث وبه يخرج بركات الأرض قال فقلت له يا ابن رسول الله فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر ليلة البدر من أبناء الثلاث سنين فقال عليه السلام: يا أحمد بن إسحاق لولا كرامتك على الله عز وجل

وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا إنه سمي رسول الله ﷺ وكسنيه الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام ومثله مثل ذي القرنين والله ليغيبن غيبة لا ينجو فيها من الهلكة إلا من ثبته الله عز وجل على القول بإمامته ووقفه فيها للدعاء بتعجيل فرجه. شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٨٤.

٥٨- عن خلاد بن الصفار قال سُئِلَ أبو عبد الله عليه السلام هل ولد القائم؟ فقال عليه السلام:

لا ولو أدركته لخدمته أيام حياتي.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٤٥.

٥٩- بخشی از سروده دعبل خزاعی پیرامون امام زمان ﷺ و رفتار امام رضا عليه السلام با آن:

من هو الذي يجمع الكلم على التقوى ويرفع لوا القسط في الدنيا؟ من الذي يثور على الظالمين ويبيدهم ويهدم قصورهم وديارهم ويحطم آثارهم؟ من الذي يحيى الله به الارض بعد موتها؟ فمتى يقوم بأمر الله القائم الذي

لما قرا دعبل قصيدته الثائية المشهورة على الرضا عليه السلام فذكره بقوله: خروج امام لا محالة لازم يقوم على اسم الله والبركات.

وضع الرضا عليه السلام يده على راسه، وتواضع قائما ودعاه له بالفرج وقال عليه السلام:

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه.

شيخ لطف الله صافي، مجموعة الرسائل، ج ٢، ص ٢٩٧.

٦٠- عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾^١ قال عليه السلام:

نزل أو اكتسبت في إيمانها خيرا ﴿قُلِ أَنْتَظِرُونَ إِنَّمَا مَتَّظِرُونَ﴾^٢ قال إذا طلعت الشمس من مغربها فكل من

آمن في ذلك اليوم لا ينفعه إيمانه.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٦، ص ٣١٣.

٦١- عن ابن رثاب عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في قول الله عز وجل ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾^٣:

١. انعام (٦) آية ١٥٨.

٢. همان.

٣. همان.

الآيات هم الأئمة عليهم السلام والآية المنتظر هو القائم فيومئذ لا ينفع نفسا إيمانها لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف وإن آمنت بمن تقدمه من آباءه عليهم السلام .
همان، ج ٥١، ص ٥١

٦٢- عن أبي بصير قال قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام في قول الله عز وجل ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِن قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^١ :

يعني خروج القائم المنتظر منا. ثم قال عليه السلام: يا أبا بصير!

طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته والمطيعين له في ظهوره أولئك أولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٥٧.

موضوع: مهدي عليه السلام وانتظار

٦٣- عن الحسن بن علي بن فضال، عن صالح بن عقبة عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ﴾^٢ قال:
نزلت في القائم عليه السلام، هو والله المضطر إذا صلى في المقام ركعتين ودعا الله فأجابه ويكشف السوء ويجعله خليفة في الارض.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٤٨.

٦٤- عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز وجل ﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾^٣ إن هو إلا
ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ^٤ قال عليه السلام:

هو أمير المؤمنين عليه السلام ولتعلمن نبأه بعد حين [قال عليه السلام: عند خروج القائم]. وفي قوله عز وجل ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ﴾^٥. قال عليه السلام: اختلفوا كما اختلفت هذه الامة في الكتاب وسيختلفون في الكتاب الذي مع القائم الذي يأتيهم به حتى ينكره ناس كثير فيقدمهم فيضرب أعناقهم. وأما قوله عز وجل ﴿وَلَوْلَا كَلِمَةٌ أَفْضَلٍ لَّفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^٥ قال عليه السلام: لولا ما تقدم فيهم من الله عز

١. همان.

٢. نمل (٢٧) آية ٦٢

٣. ص (٣٨) آية ٨٧-٨٦

٤. هود (١١) آية ١١٠.

٥. شوری (٤٢) آية ٢١.

وجل ما أبقى القائم منهم واحدا. وفي قوله عز وجل ﴿وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^١ قال عليه السلام: بخروج القائم عليه السلام وقوله عز وجل ﴿وَاللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ﴾^٢ قال عليه السلام: يعنون بولاية علي عليه السلام. وفي قوله عز وجل ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ﴾^٣ قال عليه السلام: إذا قام القائم عليه السلام ذهب دولة الباطل.

شيخ كليني، كافي، ج ٨، ص ٢٨٧.

٦٥- عن أبي حمزة ثابت بن دينار الثمالي قال سألت ابا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يا بن رسول الله لم سمي علي عليه السلام أمير المؤمنين وهو إسم ما سمي به احد قبله ولا يحل لاحد بعده؟ قال عليه السلام:
لانه ميرة العلم يمتار منه ولا يمتار من احد غيره؛ قال فقلت يا بن رسول الله فلم سمي سيفه ذا الفقار؟
فقال عليه السلام:

لانه ما ضرب به احد من خلق الله إلا افقره من هذه الدنيا من اهله وولده واققره في الآخرة من الجنة.
قال: فقلت يا بن رسول الله فلستم كلكم قائمين بالحق؟ قال عليه السلام: بلى
قلت فلم سمي القائم قائما؟ قال عليه السلام:

لما قتل جدي الحسين عليه السلام ضجت عليه الملائكة إلى الله تعالى بالبكاء والنحيب وقالوا: إلهنا وسيدنا أتغفل عن قتل صفوتك وابن صفوتك وخيرتك من خلقك، فأوحى الله عز وجل إليهم قروا ملائكتي فوعزتي وجلالي لا انتقم منهم ولو بعد حين، ثم كشف الله عز وجل عن الائمة من ولد الحسين عليه السلام للملائكة فسرت الملائكة بذلك فإذا احدهم قائم يصلى فقال الله عز وجل بذلك القائم انتقم منهم.

شيخ صدوق، علل الشرائع، ج ١، ص ١٦٠.

٦٦- عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز وجل ﴿إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾^٤: وسيريك في آخر الزمان آيات منها دابة الارض والدجال، ونزول عيسى بن مريم عليه السلام، وطلوع الشمس من مغربها.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٨١.

٦٧- عن أحمد بن علي الرازي قال حدثني شيخ ورد الري علي أبي الحسين محمد بن جعفر الاسدي فروى له حديثين في صاحب الزمان وسمعتهما منه كما سمع وأظن ذلك قبل سنة ثلاث مائة أو قريبا منها قال

١. معارج (٧٠) آية ٢٦.

٢. انعام (٦) آية ٢٣.

٣. اسراء (١٧) آية ٨١.

٤. انعام (٦) آية ٣٧.

حدثني علي بن إبراهيم الفدكي قال قال الاودي بينا أنا في الطواف قد طفت ستة واريد أن أطوف السابعة فإذا أنا بحلقة عن يمين الكعبة وشاب حسن الوجه، طيب الرائحة، هيوب، ومع هييته متقرب إلى الناس فتكلم فلم أر أحسن من كلامه، ولا أعذب من منطقه في حسن جلوسه، فذهبت اكلمه فزبرني الناس فسألت بعضهم من هذا؟ فقال:

ابن رسول الله يظهر للناس في كل سنة يوماً لخواصه فيحدثهم (ويحدثونه) فقلت (يا سيدي) مسترشد أتاك فأرشدني هداك الله، قال: فناولني حصاة فحولت وجهي، فقال لي بعض جلسائه: ما الذي دفع إليك ابن رسول الله؟ فقلت: حصاة فكشفت عن يدي، فإذا أنا بسبيكة من ذهب. فذهبت فإذا أنا به قد لحقني فقال ﷺ:

ثبتت عليك المحجة، وظهر لك الحق وذهب عنك العمى أتعرفني؟ فقلت: اللهم لا، قال ﷺ:

أنا المهدي أنا قائم الزمان أنا الذي أملاها عدلاً كما ملئت (ظلمًا و) جوراً إن الأرض لا تخلو من حجة ولا يبقى الناس في فترة أكثر من تيه بني إسرائيل وقد ظهر أيام خروجي فهذه أمانة في رقبتك فحدث بها إخوانك من أهل الحق.

همان، ج ٥٢، ص ١.

٦٨- عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر ﷺ يقول:

القائم منصور بالرعب مؤيد بالنصر، تطوى له الأرض وتظهر له الكنوز، ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب، ويظهر الله عز وجل به دينه ولوكره المشركون. فلا يبقى في الأرض خراب إلا عمر، وينزل روح الله عيسى بن مريم ﷺ فيصلي خلفه.

فقلت له يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم؟ قال ﷺ:

إذا تشبه الرجال بالنساء، والنساء بالرجال، واكتفى الرجال بالرجال، والنساء بالنساء وركب ذوات الفروج السروج، وقبلت شهادات الزور، وردت شهادات العدل واستخف الناس بالدماء، وارتكاب الزناء، وأكل الربا، واتقى الاشرار مخافة ألسنتهم، وخرج السفياي من الشام واليماني من اليمن، وخسف بالبيداء، وقتل غلام من آل محمد ﷺ بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية وجاءت صيحة من السماء بأن الحق فيه، وفي شيعته، فعند ذلك خروج قائمنا. فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبة، واجتمع إليه ثلاث مائة وثلاثة عشر رجلاً وأول ما ينطق به هذه الآية ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾^١ ثم

يقول ﷺ: أنا بقية الله في أرضه فإذا اجتمع إليه العقد، وهو عشرة آلاف رجل خرج فلا يبقى في الأرض معبود دون الله عزوجل، من صنم وغيره إلا وقعت فيه نار فاحترق، وذلك بعد غيبة طويلة، ليعلم الله من يطيعه بالغيب ويؤمن به.

همان، ص ١٩١؛ شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٣١.

موضوع: سفره بگشائید... [دیدار با آیه الله مکارم شیرازی (دام ظلّه العالی)]

٦٩- عن الصادق عن آبائه عن علي بن أبي طالب:

يا علي إن قائمنا إذا خرج يجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا عدد رجال بدر فإذا حان وقت خروجه، يكون له سيف مغمود ناداه السيف: قم يا ولي الله، فاقتل أعداء الله.

علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٠٤.

٧٠- عن داوود بن كثير الرقي قال أتيت المدينة فدخلت على أبي عبد الله ﷺ فلما استويت في المجلس

بكيت، فقال أبو عبد الله ﷺ:

ما يبكيك يا داوود؟ فقلت: يا بن رسول الله، إن قوما يقولون لنا لم يخصكم الله بشئ سوى ما خص به غيركم، ولم يفضلكم بشئ سوى ما فضل به غيركم. فقال ﷺ: كذبوا الملعين. قال: ثم قام فركض الدار برجله، ثم قال ﷺ: كوني بقدره الله. فإذا سفينة من ياقوتة حمراء، وسطها درة بيضاء، وعلى أعلى السفينة راية خضراء، عليها مكتوب «لا إله إلا الله، محمد رسول الله ﷺ»، يقتل القائم الأعداء، ويبعث المؤمنون، وينصره الله بالملائكة». وإذا في وسط السفينة أربع كراسي من أنواع الجواهر، فجلس أبو عبد الله ﷺ على واحد، وأجلسني على واحد، وأجلس موسى على واحد، وأجلس إسماعيل على واحد، ثم قال ﷺ: سيبري على بركة الله عزوجل. فسارت في بحر عجاج، أشد بياضا من اللبن، وأحلى من العسل، فسرنا بين جبال الدر والياقوت، حتى انتهينا إلى جزيرة، وسطها قباب من الدر الأبيض، محفوفة بالملائكة، ينادون: مرحبا مرحبا يا بن رسول الله، فقال ﷺ: هذه قباب الأئمة من آل محمد، ومن ولد محمد ﷺ، كلما افتقد واحد منهم أتى هذه القباب، حتى يأتي الوقت الذي ذكره الله عزوجل في كتابه ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^١. قال: ثم ضرب يده إلى أسفل البحر، فاستخرج منه درا وياقوتا، فقال ﷺ: يا داود، إن كنت تريد الدنيا فخذها. فقلت: لا حاجة لي في الدنيا يا بن رسول الله. فألقاه

في البحر، ثم استخرج من رمل البحر، فإذا مسك وعنبر واشتمه واشتمناه، ثم رمى به في البحر. ثم نهض فقال عليه السلام: قوموا حتى تسلموا على أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، وعلى أبي محمد الحسن بن علي، وعلى أبي عبدالله الحسين بن علي، وعلى أبي محمد بن علي عليه السلام. فخرجنا حتى انتهينا إلى قبة وسط القباب، فرفع جعفر عليه السلام الستر فإذا أمير المؤمنين عليه السلام جالس، فسلمنا عليه، ثم أتينا قبة الحسن بن علي عليه السلام، فسلمنا عليه، فخرجنا، ثم أتينا قبة الحسين بن علي عليه السلام، فسلمنا عليه، فخرجنا. ثم أتينا قبة محمد بن علي عليه السلام، فسلمنا عليه، وخرجنا. ثم قال عليه السلام: انظروا على يمين الجزيرة. فإذا قباب لا ستور عليها، قال عليه السلام: هذه لي ولمن يكون من بعدي من الائمة. ثم قال عليه السلام: انظروا إلى وسط الجزيرة. فنظرنا فإذا فيها أرفع ما يكون من القباب ووسطها سرير، فقال عليه السلام: هذه للقائم من آل محمد عليه السلام. ثم قال عليه السلام: ارجعوا. فرجعنا، ثم قال عليه السلام: كوني بقدرة الله عزوجل. فإذا نحن في مجلسنا كما كنا.

محمد بن جرير الطبري، دلائل الامامة، ص ٢٩٤.

٧١- عن أبي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله أنه قال:

يكون من امتي المهدي عليه السلام إن قصر عمره فسبع سنين وإلا فثمان وإلا فتسع يتنعم امتي في زمانه نعيما لم يتنعموا مثله قط البر والفاجر يرسل السماء عليهم مدرارا ولا تدخر الارض شيئا من نباتها.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٧٨.

٧٢- عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لو لم يبق من الدنيا إلا ليلة لطول الله تلك الليلة حتى يملك رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي يملاها قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا ويقسم المال بالسوية ويجعل الله الغنى في قلوب هذه الامة فيملك سبعا أو تسعا لا خير في العيش بعد المهدي عليه السلام.

همان، ص ٨٤.

٧٣- عن أبي عبيدة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

إذا قام قائم آل محمد عليه السلام حكم بحكم داود وسليمان عليه السلام لا يسأل الناس بينة.

همان، ج ٥٢، ص ٣٣٠.

٧٤- عن المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول:

إن قائمنا إذا قام أشرف الارض بنور ربها، واستغنى الناس [العباد] عن ضوء الشمس، وذهبت الظلمة، ويعمر الرجل في ملكه حتى يولد له ألف ذكر لا يولد فيهم أنثى، وتظهر الارض كنوزها حتى يراها الناس على وجهها، ويطلب الرجل منكم من يصله بماله ويأخذ منه زكاته فلا يجد أحدا يقبل منه ذلك، استغنى

الناس بما رزقهم الله من فضله.

شيخ مفيد، الارشاد، ج ٢، ص ٣٨١؛ علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٣٧.

٧٥- عن بكير بن أعين، عن أبي عبد الله عليه السلام في وصف الحجر والركن الذي وضع فيه قال عليه السلام:

ومن ذلك الركن يهبط الطير على القائم عليه السلام فأول من يبایعه ذلك الطير، وهو والله جبرئيل عليه السلام وإلى ذلك المقام يسند ظهره، وهو الحجة والدليل على القائم، وهو الشاهد لمن وافى ذلك المكان.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٧٩.

٧٦- عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

إن خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدى اثنا عشر أولهم أخى وآخرهم ولدى قيل يا رسول الله ومن أخوك؟ قال على بن أبي طالب عليه السلام قيل فمن ولدك؟ قال المهدي عليه السلام الذي يملؤها قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً والذي بعثني بالحق نبياً لولم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيه ولدي المهدي عليه السلام فينزل روح الله عيسى ابن مريم عليه السلام فيصلى خلفه وتشرق الأرض بنوره ويبلغ سلطانه المشرق والمغرب.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٨٠.

٧٧- عن حكيم بن سعد، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال:

أصحاب المهدي عليه السلام شباب لا كهول فيهم إلا مثل كحل العين والملح في الزاد، وأقل الزاد الملح.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٧٦.

٧٨- عن جابر بن يزيد الجعفي قال قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام:

... والقائم يومئذ بمكة، قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيراً به، فينادي: يا أيها الناس إنا نستنصر الله، فمن أجابنا من الناس فإننا أهل بيت نبيكم محمد صلى الله عليه وآله وسلم، ونحن أولى الناس بالله وبمحمد صلى الله عليه وآله وسلم، فمن حاجني في آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم عليه السلام، ومن حاجني في محمد صلى الله عليه وآله وسلم فأنا أولى الناس بمحمد صلى الله عليه وآله وسلم، ومن حاجني في النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين، أليس الله يقول في محكم كتابه ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^١....

محمد بن ابراهيم نعماني، همان، ص ٢٧٩-٢٨٢.

٧٩- عن أبي الربيع الشامي قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن قائمنا إذا قام مد الله لشيعتنا في أسماعهم وأبصارهم، حتى [لا] يكون بينهم وبين القائم يريد يكلمهم فيسمعون وينظرون إليه، وهو في مكانه.

علامة مجلسي، همان، ج ٥١، ص ٣٣٦.

٨٠- عن أبان عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

العلم سبعة وعشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فإذا قام قائمنا أخرج الخمسة والعشرين حرفاً فبثها في الناس، وضم إليها الحرفين، حتى يبثها سبعة وعشرين حرفاً.

همان، ج ٥٢، ص ٣٣٦.

٨١- عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن الله عز وجل فوض إلى المؤمن أموره كلها ولم يفوض إليه أن يكون ذليلاً أما تسمع قول الله عز وجل يقول ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^١؛ فالمؤمن يكون عزيزاً ولا يكون ذليلاً ثم قال عليه السلام: إن المؤمن أعز من الجبل إن الجبل يستقل منه بالمعاول والمؤمن لا يستقل من دينه شيء.

شيخ كليني، كافي، ج ٥، ص ٦٣.

موضوع: مهدويت و مدینه فاضله

٨٢- عن محمد بن مروان، عن الفضيل قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن قائمنا إذا قام استقبل من جهلة الناس أشد مما استقبله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من جهال الجاهلية فقلت: وكيف ذلك؟ قال عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيدان والخشب المنحوتة، وإن قائمنا إذا قام أتى الناس وكلهم يتأول عليه كتاب الله، ويحتج عليه به، ثم قال عليه السلام: أما والله ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقر.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٦٢.

٨٣- عن عبد الله بن عمر قال سمعت الحسين بن علي عليه السلام يقول:

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله عز وجل ذلك اليوم حتى يخرج رجل من ولدي فيملأها

عدلا و قسطا كما ملئت جورا و ظلما كذلك سمعت رسول الله ﷺ يقول.

شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ٣١٧.

٨٤- عن ابن سنان عن أبان قال سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول:

لا يذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود لا يسأل عن بينة يعطي كل نفس حكمها.

علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ٥٢، ص ٣٢٠.

٨٥- عن معاوية الدهني عن أبي عبد الله ﷺ في قول الله تعالى ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ

بِالنُّوَصِي وَ الْأَقْدَامِ﴾^١ قال ﷺ:

يا معاوية ما يقولون في هذا؟ قلت يزعمون أن الله تبارك و تعالى يعرف المجرمين بسيماهم في القيامة فيأمر بهم فيؤخذ بنواصيهم و أقدامهم فيلقون في النار فقال ﷺ لي: وكيف يحتاج الجبار تبارك و تعالى إلى معرفة خلق أنشأهم و هم خلقه؟ فقلت جعلت فداك و ما ذلك؟ قال ﷺ: لو قام قائمنا أعطاه الله السيماء فيأمر بالكافر فيؤخذ بنواصيهم و أقدامهم ثم يخبط بالسيف خبطا.

همان، ص ٣٢١.

٨٦- قال أمير المؤمنين ﷺ:

ويقتل يومئذ السفيناني ومن معهم حتى لا يدرك منهم مخبر، والخائب يومئذ من خاب من غنيمة كلب، ثم يقبل إلى الكوفة فيكون منزله بها. فلا يترك عبدا مسلما إلا اشتراه وأعتقه، ولا غارما إلا قضى دينه، ولا مظلمة لاحد من الناس إلا ردها، ولا يقتل منهم عبد إلا أدى ثمنه دية مسلمة إلى أهلها ولا يقتل قتيل إلا قضى عنه دينه وألحق عياله في العطاء حتى يملا الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا وعدوانا ويسكنه هو وأهل بيته الرحبة. والرحبة إنما كانت مسكن نوح ﷺ وهي أرض طيبة، ولا يسكن رجل من آل محمد ﷺ ولا يقتل إلا بأرض طيبة زاكية، فهم الاوصياء الطيبون.

همان، ج ٥٢، ص ٢٢٤.

٨٧- عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله ﷺ في حديث طويل:

... فعند ذلك خروج المهدي ﷺ وهو رجل من ولد هذا وأشار بيده إلى علي بن أبي طالب ﷺ به يمحق الله الكذب و يذهب الزمان الكلب، به يخرج ذل الرق من أعناقكم ثم قال ﷺ: أنا أول هذه الامة و المهدي ﷺ أوسطها و عيسى ﷺ آخرها و بين ذلك تيح اعوج.

همان، ج ٥١، ص ٧٥.

٨٨- في بعض خطب امير المؤمنين عليه السلام:

... فلبثتم بعده (يعني نفسه عليه السلام) ما شاء الله حتى يطلع الله لكم من يجمعكم، ويضم نشركم... اعلموا علما يقينا أن الذي يستقبل قائمنا من أمر جاهلييتكم وذلك أن الامة كلها يومئذ جاهلية إلا من رحم الله فلا تعجلوا فيعجل الخوف بكم، واعلموا أن الرفق بمن والاناة راحة وبقاء، والامام أعلم بما ينكر ويعرف لينزع عنكم قضاة السوء، وليقبض عنكم المراضين، وليعزلن عنكم امراء الجور وليطهرن الارض من كل غاش، وليعملن بالعدل، وليقومن فيكم بالقسطاس المستقيم، وليتمنين أحياءكم رجعة الكرة عما قليل فتعيشوا إذن، فان ذلك كائن. الله أنتم بأحلامكم، كفوا ألسنتكم، وكونوا من وراء معاشكم، فان الحرمان سيصل إليكم، وإن صبرتم واحتسبتم واستيقنتم أنه طالب وتركم ومدرك آثاركم وأخذ بحقكم، واقسم بالله قسما حقا إن الله مع الذين اتقوا والذينهم محسنون... فانظروا أهل بيت نبيكم فان لبدوا فالبدوا وإن استنصروكم فانصروهم ليفرجن الله برجل منا أهل البيت بأبي ابن خيرة الاماء لا يعطيهم إلا السيف هرجا هرجا موضوعا على عاتقه ثمانية حتى تقول قريش لو كان هذا من ولد فاطمة عليها السلام لرحمنا فيغريه الله ببني امية حتى يجعلهم حطاما ورفاتا ملعونين أينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾!

همان، ص ١٢٠.

٨٩- عن أبي خالد الكابلي قال قال أبو جعفر عليه السلام:

وجدنا في كتاب علي عليه السلام أن الارض لله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين فمن أخذ أرضا من المسلمين فعمرها فليؤد خراجها إلى الامام من أهل بيتي وله ما أكل منها حتى يظهر القائم عليه السلام [من أهل بيتي] بالسيف فيحويها ويخرجهم عنها كما حواها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا ما كان في أيدي شيعتنا فانه يقاطعهم على ما في أيديهم ويترك الارض في أيديهم.

همان، ج ٥٢، ص ٣٩٠.

٩٠- عن أبي جعفر عليه السلام قال:

أول ما يبدء القائم عليه السلام بأنطاكية فيستخرج منها التوراة من غار فيه عصى موسى وخاتم سليمان عليه السلام قال عليه السلام: وأسعد الناس به أهل الكوفة، وقال عليه السلام: إنما سمي المهدي لانه يهدي إلى أمر خفي حتى أنه يبعث إلى رجل لا يعلم الناس له ذنب فيقتله حتى أن أحدهم يتكلم في بيته فيخاف أن يشهد عليه الجدار.

وقال ﷺ: يملك القائم ثلاثمائة سنة ويزداد تسعا كما لبث أهل الكهف في كهفهم يملا الأرض عدلا وقسطا كما ملئت ظلما وجورا فيفتح الله له شرق الأرض وغربها ويقتل الناس حتى لا يبقى إلا دين محمد ﷺ [ويسير] بسيرة سليمان بن داود ﷺ، ويدعو الشمس والقمر فيجيبانه، وتطوى له الأرض ويوحى إليه فيعمل بالوحي بأمر الله. وقال ﷺ: إذا ظهر القائم ودخل الكوفة بعث الله تعالى من ظهر الكوفة سبعين ألف صديق فيكونون في أصحابه وأنصاره ويرد السواد إلى أهله، هم أهله، ويعطي الناس عطايا مرتين في السنة ويرزقهم في الشهر رزقين ويسوي بين الناس حتى لا ترى محتاجا إلى الزكاة، ويجيئ أصحاب الزكاة بزكاتهم إلى المحاويع من شيعته فلا يقبلونها فيصرونها ويدورون في دورهم، فيخرجون إليهم، فيقولون: لا حاجة لنا في دراهمكم... ويجتمع إليه أموال أهل الدنيا كلها من بطن الأرض وظهرها، فيقال للناس: تعالوا إلى ما قطعتم فيه الأرحام وسفكتم فيه الدم الحرام وركبتم فيه المحارم، فيعطي عطاء لم يعطه أحد قبله.

همان.

٩١- قال الامام علي ﷺ:

نحن باب حطة وهو باب السلام من دخله نجا ومن تخلف عنه هوى، بنا يفتح الله وبنا يختم الله، وبنا يمحو ما يشاء، وبنا يثبت، وبنا يدفع الله الزمان الكلب، وبنا ينزل الغيث، فلا يغرنكم بالله الغرور ما أنزلت السماء قطرة من ماء منذ حبسه الله عز وجل، ولو قد قام قائمنا لانزلت السماء قطرها، ولا خرجت الأرض نباتها، ولذهبت الشحناء من قلوب العباد، واصطلحت السباع والبهائم حتى تمشي المرأة بين العراق إلى الشام، لا تضع قدميها إلا على النبات، وعلى رأسها زينتها، لا يهيجها سبع ولا تخافه ولو تعلمون مالكم في مقامكم بين عدوكم وصبركم على ما تسمعون من الأذى لقرت أعينكم.

همان، ج ١٠، ص ١٠٤؛ همان، ج ٥٢، ص ٣١٦.

٩٢- عن أبي بصير، عن أبي عبد الله ﷺ في معنى قوله عز وجل ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^١
قال ﷺ:

نزلت في القائم وأصحابه.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٤٠.

٩٣ - عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم وأكمل به أخلاقهم.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٣٦ و ج ٥١، ص ١٢٣.

٩٤ - عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام أنه عليه السلام قال:

كأننى بدينكم هذا لا يزال متخضخضا يفحص بدمه ثم لا يرده عليكم إلا رجل منا أهل البيت، فيعطىكم في السنة عطاءين، ويرزقكم في الشهر رزقين، وتؤتون الحكمة في زمانه حتى أن المرأة لتقضي في بيتها بكتاب الله تعالى وسنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم.

محمد بن ابراهيم نعماني، همان، ص ٢٣٨.

موضوع: بررسی نشانه‌های ظهور

٩٥ - عن داوود الدجاني، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، قال سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن قوله تعالى

﴿فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ﴾^١ فقال عليه السلام:

انتظروا الفرج من ثلاث، فقيل: يا أمير المؤمنين وما هن؟ فقال عليه السلام: اختلاف أهل الشام بينهم، والرايات السود من خراسان، والفرجة في شهر رمضان. فقيل: وما الفرجة في شهر رمضان؟ فقال عليه السلام: أو ما سمعتم قول الله عز وجل في القرآن ﴿إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^٢؛ هي آية تخرج الفتاة من خدرها، وتوقظ النائم، وتفزع اليقظا.

همان، ص ٢٥١.

٩٦ - عن أبي بصير، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه عليه السلام قال:

إذا رأيتم نارا من [قبل] المشرق شبه الهمدي العظيم تطلع ثلاثة أيام أو سبعة فتوقعوا فرج آل محمد عليه السلام إن شاء الله عز وجل، إن الله عزيز حكيم، ثم قال عليه السلام: الصيحة لا تكون إلا في شهر رمضان [لان شهر رمضان] شهر الله، [والصيحة فيه] هي صيحة جبرئيل عليه السلام إلى هذا الخلق، ثم قال عليه السلام: ينادي مناد من السماء باسم القائم عليه السلام فيسمع من المشرق ومن المغرب، لا يبقى راقدا إلا أستيقظ، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام على رجليه فزعا من ذلك الصوت، فرحم الله من اعتبر بذلك الصوت فأجاب، فإن الصوت الاول هو صوت جبرئيل الروح الامين عليه السلام. ثم قال عليه السلام: يكون الصوت في شهر رمضان في ليلة جمعة

١. مريم (١٩) آية ٣٧.

٢. شعراء (٢٦) آية ٤.

ليلة ثلاث وعشرين، فلا تشكوا في ذلك، واسمعوا وأطيعوا، وفي آخر النهار صوت الملعون إبليس ينادي ألا إن فلانا قتل مظلوما، ليشكك الناس ويفتنهم، فكم في ذلك اليوم من شاك متحير قد هوى في النار، فإذا سمعتم الصوت في شهر رمضان فلا تشكوا فيه إنه صوت جبرئيل، وعلامة ذلك أنه ينادي باسم القائم واسم أبيه حتى تسمعه العذراء في خدرها فتحرض أباه وأخاها على الخروج. وقال عليه السلام: لا بد من هذين الصوتين قبل خروج القائم: صوت من السماء وهو صوت جبرئيل [باسم صاحب هذا الامر واسم أبيه]، والصوت الثاني من الارض وهو صوت إبليس اللعين ينادي باسم فلان أنه قتل مظلوما يريد بذلك الفتنة، فاتبعوا الصوت الاول، وإياكم والاخير أن تفتنوا به. وقال عليه السلام: لا يقوم القائم عليه السلام إلا علي خوف شديد من الناس، زلازل وفتنة وبلاء يصيب الناس، وطاعون قبل ذلك، وسيف قاطع بين العرب، واختلاف شديد في الناس، وتشنت في دينهم وتغير من حالهم حتى يتمنى المتمني الموت صباحا ومساء من عظم ما يرى من كلب الناس وأكل بعضهم بعضا، فخروجه إذا خرج عند اليأس والتقنوط من أن يروا فرجا، فيا طوبى لمن أدركه وكان من أنصاره، والويل كل الويل لمن ناواه وخالفه، وخالف أمره، وكان من أعدائه. وقال عليه السلام: إذا خرج يقوم بأمر جديد، وكتاب جديد، وسنة جديدة وقضاء جديد، على العرب شديد، وليس شأنه إلا القتل، لا يستبقي أحدا، ولا تأخذه في الله لومة لائم. ثم قال عليه السلام: إذا اختلفت بنو فلان لافيما بينهم، فعند ذلك فانتظروا الفرج، وليس فرجكم إلا في اختلاف بني فلان، فإذا اختلفوا فتوقعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم عليه السلام، إن الله يفعل ما يشاء، ولن يخرج القائم ولا ترون ما تحبون حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم، فإذا كان كذلك طمع الناس فيهم واختلفت الكلمة، وخرج السفيناني. وقال عليه السلام: لا بد لبني فلان من أن يملكوا، فإذا ملكوا ثم اختلفوا تفرق ملكهم وتشنت أمرهم حتى يخرج عليهم الخراساني والسفيناني هذا من المشرق، وهذا من المغرب يستبقان إلى الكوفة كفرسي رهان، هذا من هنا، وهذا من هنا حتى يكون هلاك بني فلان على أيديهما، أما إنهم لا يبقون منهم أحدا.

همان، ص ٢٥٣.

٩٧- عن معلى بن خنيس، عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام:

انتظروا الفرج في ثلاث، قيل: وما هن؟ قال عليه السلام: اختلاف أهل الشام بينهم، والرايات السود من خراسان، والفرعة في شهر رمضان، فليل له عليه السلام: وما الفرعة في شهر رمضان؟ قال عليه السلام: أما سمعتم قول الله عزوجل في القرآن ﴿إِنْ نَسَأَ نُزُلٌ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^١ قال عليه السلام: إنه يخرج

الفتاة من خدرها ويستيقظ النائم ويفزع اليقظان.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٨٥.

٩٨ - عن جابر بن يزيد الجعفي قال قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام:

يا جابر الزم الارض ولا تحرك يدا ولا رجلا حتى ترى علامات أذكرها لك إن أدركتها: أولها اختلاف بني العباس وما أراك تدرك ذلك ولكن حدث به من بعدي عني؛ ومناد ينادي من السماء، ويسجئكم الصوت من ناحية دمشق بالفتح، وتخسف قرية من قرى الشام تسمى الجابية، وتسقط طائفة من مسجد دمشق الايمن، ومارقة تمرق من ناحية الترك، ويعقبها هرج الروم، وسيقبل إخوان الترك حتى ينزلوا الجزيرة، وسيقبل مارقة الروم حتى ينزلوا الرملة، فتلك السنة يا جابر فيها اختلاف كثير في كل أرض من ناحية المغرب، فأول أرض تخرب أرض الشام ثم يختلفون عند ذلك على ثلاث رايات: راية الاصهب، وراية الابقع، وراية السفياي، فيلتقي السفياي بالابقع فيقتتلون، فيقتله السفياي ومن تبعه، ثم يقتل الاصهب، ثم لا يكون له همة إلا الاقبال نحو العراق، ويمر جيشه بقرقيسياء، فيقتلون بها، فيقتل بها من الجبارين مائة ألف، ويبعث السفياي جيشا إلى الكوفة، وعدتهم سبعون ألفا، فيصيبون من أهل الكوفة قتلا وصلبا وسيبا، فيبناهم كذلك إذ أقبلت رايات من قبل خراسان وتطوي المنازل طيا حثيثا، ومعهم نفر من أصحاب القائم، ثم يخرج رجل من موالي أهل الكوفة في ضعفاء فيقتله أمير جيش السفياي بين الحيرة والكوفة، ويبعث السفياي بعثا إلى المدينة فينفر المهدي منها إلى مكة، فيبلغ أمير جيش السفياي أن المهدي عليه السلام قد خرج إلى مكة، فيبعث جيشا على أثره فلا يدركه حتى يدخل مكة خائفا يترقب على سنة موسى بن عمران عليه السلام. قال عليه السلام: فينزل أمير جيش السفياي البيداء، فينادي مناد من السماء يا بيداء أيدي القوم فيخسف بهم فلا يفلت منهم إلا ثلاثة نفر يحول الله وجوههم إلى أقببتهم وهم من كلب، وفيهم نزلت هذه الآية ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَدْبَارَهَا﴾. قال عليه السلام: والقائم يومئذ بمكة، قد أسند ظهره إلى البيت الحرام مستجيرا به، فينادي: يا أيها الناس إنا نستنصر الله، فمن أجابنا من الناس فإننا أهل بيت نبيكم محمد، ونحن أولى الناس بالله وبمحمد عليه السلام، فمن حاجني في آدم فأنا أولى الناس بآدم، ومن حاجني في نوح فأنا أولى الناس بنوح، ومن حاجني في إبراهيم فأنا أولى الناس بإبراهيم، ومن حاجني في محمد عليه السلام فأنا أولى الناس بمحمد عليه السلام، ومن حاجني في النبيين فأنا أولى الناس بالنبيين، أليس الله يقول في محكم كتابه ﴿إِنَّ اللَّهَ

أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٤﴾ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾^١:
 فأنا بقية من آدم وذخيرة من نوح، ومصطفى من إبراهيم، وصفوة من محمد صلى الله عليهم أجمعين. ألا
 فمن حاجني في كتاب الله فأنا أولى الناس بكتاب الله، ألا ومن حاجني في سنة رسول الله فأنا أولى الناس
 بسنة رسول الله ﷺ، فأنشد الله من سمع كلامي اليوم لما (أ) بلغ الشاهد [منكم] الغائب، وأسألكم بحق الله،
 وحق رسوله ﷺ وبحقي، فإن لي عليكم حق القربى من رسول الله إلا أعتموننا ومنعتوننا ممن يظلمنا،
 فقد أخفنا وظلمنا، وطرردنا من ديارنا أبنائنا، وبغي علينا، ودفعنا عن حقنا، واقتري أهل الباطل علينا، فالله
 الله فينا، لا تخذلوننا، وانصرونا ينصركم الله تعالى. قال ﷺ: فيجمع الله عليه أصحابه ثلاثمائة وثلاثة عشر
 رجلا، ويجمعهم الله له على غير ميعاد قزعا كقزع الخريف، وهي يا جابر الآية التي ذكرها الله في كتابه ﴿أَيُّنَ
 مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^٢. فيبايعونه بين الركن والمقام، ومعه عهد من
 رسول الله ﷺ قد توارثته الابناء عن الآباء، والقائم يا جابر رجل من ولد الحسين ﷺ يصلح الله له أمره
 في ليلة، فما أشكل على الناس من ذلك يا جابر فلا يشكلن عليهم ولادته من رسول الله ﷺ، ووراثته
 العلماء عالما بعد عالم، فإن أشكل هذا كله عليهم، فإن الصوت من السماء لا يشكل عليهم إذا نودي باسمه
 واسم أبيه وامه.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٨٢ - ٢٧٩؛ شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٤١.

٩٩ - عن عبدالله بن سنان قال قلت لابي عبدالله ﷺ ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِئْمَانِهِمْ﴾^٣ قال ﷺ:

إمامهم الذي بين أظهرهم وهو قائم أهل زمانه.

شيخ كليني، كافي، ج ١، ص ٥٣٦.

١٠٠ - عن أبي خديجة، عن أبي عبدالله ﷺ أنه سئل عن القائم فقال ﷺ:

كلنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد حتى يجيئ صاحب السيف، فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير
 الذي كان.

همان.

١٠١ - عن الحكم بن أبي نعيم قال أتيت أبا جعفر ﷺ وهو بالمدينة، فقلت له: علي نذر بين الركن والمقام إن

أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فلم يجبني بشيء، فأقمت ثلاثين يوما، ثم

١. آل عمران (٣) آية ٣٤-٣٣.

٢. بقره (٢) آية ١٤٨.

٣. اسراء (١٧) آية ٧١.

أستقبلني في طريق فقال عليه السلام:

يا حكم وإنك لههنا بعد، فقلت: نعم إني أخبرتك بما جعلت لله علي، فلم تأمرني ولم تنهني عن شيء ولم تجبني بشيء؟ فقال عليه السلام: بكر علي غدوة المنزل، فغدوت عليه فقال عليه السلام: سل عن حاجتك، فقلت: إني جعلت لله علي نذرا وصياما وصدقة بين الركن والمقام إن أنا لقيتك أن لا أخرج من المدينة حتى أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فإن كنت أنت رابطتك وإن لم تكن أنت، سرت في الأرض فطلبت المعاش، فقال عليه السلام: يا حكم كلنا قائم بأمر الله، قلت: فأنت المهدي؟ قال عليه السلام: كلنا نهدي إلى الله، قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال عليه السلام: كلنا صاحب السيف ووارث السيف، قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله ويعزبك أولياء الله ويظهر بك دين الله؟ فقال عليه السلام: يا حكم كيف أكون أنا وقد بلغت خمسا وأربعين [سنة]؟ وإن صاحب هذا الأمر أقرب عهدا باللبن مني وأخف على ظهر الدابة.

همان.

١٠٢ - قال أبو جعفر محمد بن النعمان الاحول قال لي الصادق عليه السلام:

إن الله عز وجل غير أقواما في القرآن بالاذاعة، فقلت له: جعلت فداك أين قال؟ قال عليه السلام: قوله ﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّعَوْا بِهٖ﴾^١ ثم قال عليه السلام: المذيع علينا سرنا كالشاهر بسيفه علينا، رحم الله عبدا سمع بمكنون علمنا فدفعه تحت قدميه، والله إني لا أعلم بشراركم من البيطار بالدواب، شراركم الذين لا يقرؤون القرآن إلا هجرا ولا يأتون الصلاة إلا دبرا ولا يحفظون ألسنتهم. اعلم أن الحسن بن علي عليه السلام لما طعن واختلف الناس عليه سلم الأمر لمعاوية فسلمت عليه الشيعة عليك السلام يا مذل المؤمنين. فقال عليه السلام: ما أنا بمذل المؤمنين ولكني معز المؤمنين. إني لما رأيتمكم ليس بكم عليهم قوة سلمت الأمر لابقى أنا وأنتم بين أظهرهم، كما عاب العالم السفينة لتبقى لأصحابها وكذلك نفسي وأنتم لتبقى بينهم. يا ابن النعمان إني لا حدث الرجل منكم بحدث فيحدث به عني، فأستحل بذلك لعنته والبراءة منه. فإن أبي كان يقول عليه السلام: وأي شيء أقر للعين من التقية، إن التقية جنة المؤمن ولولا التقية ما عبد الله. وقال الله عز وجل ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰتًا﴾^٢. يا ابن النعمان إياك والمراء، فإنه يحبط عملك. وإياك والجدال، فإنه يوبقك. وإياك وكثرة الخصومات، فإنها تبعدك من الله. ثم قال عليه السلام: إن من كان قبلكم كانوا يتعلمون الصمت وأنتم تتعلمون

١. نساء (٤) آية ٨٣

٢. آل عمران (٣) آية ٢٨.

الكلام، كان أحدهم إذا أراد التعبد يتعلم الصمت قبل ذلك بعشر سنين فإن كان يحسنه ويصبر عليه تعبد وإلا قال ما أنا لما أروم بأهل، إنما ينجون أطال الصمت عن الفحشاء وصبر في دولة الباطل على الأذى، أولئك النجباء الأصفياء الأولياء حقاً وهم المؤمنون. إن أبغضكم إلي المتراسون. المشاؤون بالنمائم، الحسدة لاخوانهم ليسوا مني ولا أنا منهم. إنما أوليائي الذين سلموا لامرنا واتبعوا آثارنا واقتدوا بنا في كل أمورنا. ثم قال ﷺ: والله لو قدم أحدكم ملء الأرض ذهباً على الله ثم حسد مؤمناً لكان ذلك الذهب مما يكوى به في النار. يا ابن النعمان إن المذيع ليس كقاتلنا بسيفه بل هو أعظم وزراً، بل هو أعظم وزراً، بل هو أعظم وزراً. يا ابن النعمان إنه من روى علينا حديثاً فهو ممن قتلنا عمداً ولم يقتلنا خطأ. يا ابن النعمان إذا كانت دولة الظلم فامش واستقبل من تتقيه بالتحية، فإن المتعرض للدولة قاتل نفسه وموبقها، إن الله يقول ﴿وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^١. يا ابن النعمان إنا أهل بيت لا يزال الشيطان يدخل فينا من ليس منا ولا من أهل ديننا، فإذا رفعه ونظر إليه الناس أمره الشيطان فيكذب علينا، وكلما ذهب واحد جاء آخر. يا ابن النعمان من سئل عن علم، فقال لا أدري فقد ناصف العلم. والمؤمن يحقد ما دام في مجلسه، فإذا قام ذهب عنه الحقد. يا ابن النعمان إن العالم لا يقدر أن يخبرك بكل ما يعلم. لأنه سر الله الذي أسره إلى جبرئيل ﷺ وأسره جبرئيل ﷺ إلى محمد ﷺ وأسره محمد ﷺ إلى علي ﷺ وأسره علي ﷺ إلى الحسن ﷺ وأسره الحسن ﷺ إلى الحسين ﷺ وأسره الحسين ﷺ إلى علي ﷺ وأسره علي ﷺ إلى محمد ﷺ وأسره محمد ﷺ إلى من أسره، فلا تعجلوا فوالله لقد قرب هذا الأمر ثلاث مرات فأذعتموه، فأخره الله. والله ما لكم سر إلا وعدوكم أعلم به منكم.

ابن شعبه حراني، تحف العقول، ص ٣٠٧-٣٠٩.

١٠٣ - عن إبراهيم بن عبدالله بن العلاء، عن أبيه، عن أبي عبدالله ﷺ أن أمير المؤمنين ﷺ حدث عن أشياء

تكون بعده إلى قيام القائم فقال الحسين ﷺ:

يا أمير المؤمنين متى يطهر الله الأرض من الظالمين؟ قال ﷺ: لا يطهر الله الأرض من الظالمين حتى يسفك الدم الحرام. ثم ذكر ﷺ أمر بني أمية وبني العباس في حديث طويل، وقال ﷺ: إذا قام القائم بخراسان وغلب على أرض كوفان والملتان، وجاز جزيرة بني كاوان، وقام مناقم بجيلان، وأجابته الأبر والديلم، وظهرت لولدي رايات الترك متفرقات في الاقطار والحرامات وكانوا بين هنات وهنات. إذا خربت البصرة، وقام أمير الامرة، (فحكى حكاية طويلة). ثم قال ﷺ:

إذا جهزت الالوف، وصفت الصفوف، وقتل الكبش الخروف هناك يقوم الآخر، ويشور الثائر، ويهلك الكافر، ثم يقوم القائم المأمول، والامام المجهول، له الشرف والفضل، وهو من ولدك يا حسين لا ابن مثله يظهر بين الركنين في دريسين باليين يظهر على الثقليين ولا يترك في الارض الادنين طوبى لمن أدرك زمانه ولحق أوانه، وشهد أيامه.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣٥.

١٠٤ - قال رسول الله ﷺ:

يخرج في آخر الزمان قوم ... يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الزمية، ثم لا يرجعون إليه ووضع يده على صدره سيماهم التحليق، لا يزالون يخرجون حتى يخرج آخرهم مع المسيح الدجال، فإذا لقيتموهم فاقتلوهم! هم شر الخلق والخليقة.

متقى هندي، كنز العمال، ج ١١، ص ٢٠٦.

١٠٥ - قال رسول الله ﷺ:

... يدعون إلى الله وليسوا من الله بشئ، من قاتلهم كان أولى بالله منهم - يعني الخوارج -.

همان.

١٠٦ - قال رسول الله ﷺ:

... يرث هذا القرآن قوم يشربونه شرب اللبن لا يخلف تراقيهم.

همان.

١٠٧ - قال رسول الله ﷺ:

... يقتل المارقين أحب الفئتين إلى الله وأقرب الفئتين من الله.

همان.

١٠٨ - عن عامر بن واثلة، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ:

عشر قبل الساعة لا بد منها: السفياي، والدجال، والدخان، والدابة وخروج القائم عليه السلام، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عيسى عليه السلام، وخسف بالمشرق وخسف بجزيرة العرب، ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٣٦.

١٠٩ - عن جعفر، عن أبيه عليه السلام أن النبي ﷺ قال:

كيف بكم إذا فسد نساؤكم، وفسق شبانكم، ولم تأمروا بالمعروف ولم تنهوا عن المنكر، فقيل له: ويكون ذلك يا رسول الله؟ قال ﷺ: نعم وشر من ذلك؟ كيف بكم إذا أمرتم بالمنكر، ونهيتم عن المعروف، قيل يا

رسول الله ويكون ذلك؟ قال ﷺ: نعم، وشر من ذلك كيف بكم إذا رأيتم المعروف منكرا والمنكر معروفا....

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٨١.

١١٠ - قال أمير المؤمنين ﷺ:

صاحب هذا الامر من ولدي (الذي) يقال: مات قتل لا بل هلك لا بل بأي واد سلك. وأما وقت خروجه ﷺ فليس بمعلوم لنا على وجه التفصيل، بل هو مغيب عنا إلى أن يأذن الله بالفرج.

شيخ طوسي، همان، ص ٤٢٥.

١١١ - عن الفضيل قال سألت أبا جعفر ﷺ هل لهذا الامر وقت؟ فقال ﷺ:

كذب الوقاتون، كذب الوقاتون كذب الوقاتون.

علامة مجلسي، همان، ج ٥٢، ص ١٠٣.

١١٢ - قال أحمد بن محمد بن المنذر ابن حيفر، قال الحسن ابن علي ﷺ سألت جدي رسول الله ﷺ عن

الائمة بعده فقال ﷺ:

الائمة بعدي عدد نقباء بني اسرائيل اثنا عشر، أعطاهم الله علمي وفهمي، وأنت منهم يا حسن. قلت: يا رسول الله فمتى يخرج قائمنا أهل البيت؟ قال ﷺ: يا حسن انما مثله كمثل الساعة ثقلت في السماوات والارض لا تأتيكم الا بغتة.

خزاز قمي، كفاية الأثر، ص ١٦٨.

١١٣ - عن الورد بن الكمي، عن أبيه الكمي بن ابي المستهل قال دخلت على سيدي ابي جعفر محمد بن

علي الباقر ﷺ فقلت: يا ابن رسول الله ﷺ اني قد قلت فيكم أبياتا افتأذن لي في انشادها. فقال ﷺ:

انها أيام البيض. قلت: فهو فيكم خاصة. قال ﷺ: هات، فأنشأت أقول:

والدهر ذو صرف وألوان

أضحكني الدهر وأبكاني

صاروا جميعا رهنا أكفان

لتسعة بالطف قد غودروا

فبكي ﷺ وسمعت جارية تبكي من وراء النخباء... ثم قال ﷺ: ما من رجل ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج

من عينيه ماء ولو قدر مثل جناح البعوضة الا بنى الله له بيتا في الجنة وجعل ذلك حجابا بينه وبين النار.

فلما بلغت الى قولي:

أو شامتا يسوما من الان

من كان مسرورا بما مسكم

أدفع ضيما حين يغشاني

فقد ذللتم بعد عز فما

أخذ بيدي وقال ﷺ: اللهم اغفر للكفيت ما تقدم من ذنبه وما تأخر، فلما بلغت الى قولي:

متى يقوم الحق فيكم متى يقوم مهديكم الثاني

قال ﷺ: سريعا ان شاء الله سريعا. ثم قال ﷺ: يا أبا المستهل ان قائمنا هو التاسع من ولد الحسين ﷺ، لان الائمة بعد رسول الله ﷺ اثنا عشر وهو القائم. قلت: يا سيدي فمن هؤلاء الاثنا عشر؟ قال ﷺ: أولهم علي بن ابي طالب، وبعده الحسن والحسين، وبعده الحسين علي بن الحسين، وأنا، ثم بعدي هذا ووضع يده على كتف جعفر ﷺ. قلت: فمن بعد هذا؟ قال ﷺ: ابنه موسى، وبعده موسى ابنه علي، وبعده علي ابنه محمد، وبعده محمد ابنه علي، وبعده علي ابنه الحسن، وهو أبو القائم الذي يخرج فيملا الدنيا قسطا وعدلا ويشفي صدور شيعتنا. قلت: فمتى يخرج يا ابن رسول الله؟ قال ﷺ: لقد سئل رسول الله ﷺ عن ذلك فقال ﷺ: انما مثله كمثل الساعة لا تأتيكم الا بغتة.

همان، ص ٢٤٨.

١١٤ - عن أبي بصير، عن أبي عبدالله ﷺ قال:

لا يخرج القائم إلا في وتر من السنين تسع وثلاث وخمس وإحدى.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٥٣.

١١٥ - عن محمد بن أبي حمزة عن حمران قال قال أبو عبدالله ﷺ:

إني سرت مع أبي جعفر [المنصور] وهو في موكبه، وهو على فرس، وبين يديه خيل ومن خلفه خيل، وأنا على حمار إلى جانبه، فقال لي: يا أبا عبدالله! قد كان ينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوة، وفتح لنا من العز، ولا تخبر الناس أنك أحق بهذا الامر منا وأهل بيتك فتغرينا بك وبهم فقلت: ومن رفع هذا إليك عني فقد كذب، فقال: أتحلف على ما تقول؟ فقلت: إن الناس سحرة يعني - يحبون أن يفسدوا قلبك علي - فلا تمكنهم من سمعك فانا إليك أحوج منك إلينا. فقال لي: تذكر يوم سألتك: هل لنا ملك؟ فقلت: نعم، طويل عريض شديد، فلا تزالون في مهلة من أمركم، وفسحة من دنياكم، حتى تصيبوا منا دما حراما في شهر حرام في بلد حرام فعرفت أنه قد حفظ الحديث فقلت: لعل الله عزوجل أن يكفيك فاني لم أخصك بهذا إنما هو حديث روينته. ثم لعل غيرك من أهل بيتك أن يتولى ذلك فسكت عني. فلما رجعت إلى منزلي أتاني بعض موالينا فقال: جعلت فداك والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار، وهو على فرس، وقد أشرف عليك يكلمك كأنك تحته، فقلت بيني وبين نفسي: هذا حجة الله على الخلق، وصاحب هذا الامر الذي يقتدى به، وهذا الآخر يعمل بالجور، ويقتل أولاد الانبياء ويسفك الدماء في الارض بما لا يحب الله وهو في موكبه، وأنت على حمار، فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني ونفسي. فقلت:

لورأيت من كان حولي، وبين يدي، ومن خلفي، وعن يميني وعن شمالي من الملائكة لاحتقرته واحتقرت ما هو فيه، فقال: الآن سكن قلبي. ثم قال: إلى متى هؤلاء يملكون؟ أومتى الراحة منهم؟ فقلت: أليس تعلم أن لكل شئ مدة؟ قال: بلى، فقلت: هل ينفعك علمك؟ إن هذا الامر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين، إنك لو تعلم حالهم عند الله عزوجل، وكيف هي كنت لهم أشد بغضا، ولو جهدت وجهد أهل الارض أن يدخلوهم في أشد ما هم فيه من الاثم لم يقدرُوا، فلا يستفزتك الشيطان، ﴿وَاللَّهُ الْعَزِيزُ الْبَصِيرُ﴾^١ ألا تعلم أن من انتظر أمرنا، وصبر على ما يرى من الاذى والخوف، هو غدا في زمرتنا. فإذا رأيت الحق قد مات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد، ورأيت القرآن قد خلق، واحداث فيه ما ليس فيه، ووجه على الاهواء، ورأيت الدين قد انكفأ كما ينكفئ الائناء، ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق... ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله وتعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم، لا يباليون بما أكلوا وبما نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحق قد درست. فكن على حذر، واطلب من الله عزوجل النجاة، واعلم أن الناس في سخط الله عزوجل [وإنما يمهلهم لا يراد بهم، فكن مترقبا! واجتهد ليرك الله عزوجل] في خلاف ما هم عليه، فان نزل بهم العذاب وكنت فيهم، عجلت إلى رحمة الله وإن اخرت ابستلوا وكنت قد خرجت مما هم فيه، من الجرء على الله عزوجل ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^٢ و﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾^٣.

علامه مجلسی، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٥٤ - ٢٦٠.

١١٦ - عن حمزان بن أعين، عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام في قوله تعالى ﴿ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسْمًى عِنْدَهُ﴾^٤ قال عليه السلام:

إنهما أجلان: أجل محتوم، وأجل موقوف، قال له حمزان: ما المحتوم؟ قال عليه السلام: الذي لا يكون غيره، قال: وما الموقوف؟ قال عليه السلام: هو الذي لله فيه المشية قال حمزان: إنني لارجو أن يكون أجل السفيناني من الموقوف، فقال أبو جعفر عليه السلام: لا والله إنه من المحتوم.

همان، ص ٢٤٩.

١. منافقون (٦٣) آية ٨

٢. توبه (٩) آية ١٢٠.

٣. اعراف (٧) آية ٥٦.

٤. انعام (٦) آية ٤٢.

١١٧ - عن عبدالله بن سنان، عن أبي عبدالله عليه السلام أنه عليه السلام قال:

النداء من المحتوم، والسفياني من المحتوم، واليماني من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم، وكف يطلع من السماء من المحتوم. قال عليه السلام: وفزعة في شهر رمضان توظف النائم، وتفزع اليقظان، وتخرج الفتاة من خدرها.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٥٢؛ علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣٣.

١١٨ - عن محمد بن الصامت، عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له ما من علامة بين يدي هذا الامر؟ فقال عليه السلام:

هلاك العباسي، وخروج السفياني، وقتل النفس الزكية، والخسف بالبيداء، والصوت من السماء فقلت: جعلت فداك أخاف أن يطول هذا الامر، فقال عليه السلام: لا إنما [هو] كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣٥.

١١٩ - عن شعيب الحداد، عن صالح قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول:

ليس بين قيام القائم وبين قتل النفس الزكية إلا خمس عشرة ليلة.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٤٥.

١٢٠ - عن بكر بن محمد الازدي، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

خروج الثلاثة الخراساني والسفياني واليماني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد، وليس فيها راية بأهدى من راية اليماني يهدي إلى الحق.

همان، ص ٤٤٦.

١٢١ - عن عيسى بن أعين عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

السفياني من المحتوم وخروجه من أول خروجه إلى آخره خمسة عشر شهراسته أشهر يقاتل فيها فإذا ملك الكور الخمس ملك تسعة أشهر ولم يزد عليها يوما.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٨.

١٢٢ - عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول:

إن السفياني يملك بعد ظهوره على الكور الخمس حمل امرأة، ثم قال عليه السلام: أستغفر الله حمل جمل، وهو من الامر المحتوم الذي لا بد منه.

همان، ص ٢١٥.

١٢٣ - عن عبدالله بن أبي منصور البجلي قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اسم السفياني فقال عليه السلام:

وما تصنع باسمه؟ إذا ملك كور الشام الخمس: دمشق، وحمص، وفلسطين، والاردن، وقنسرين،

فتوقعوا عند ذلك الفرج، قلت: يملك تسعة أشهر؟ قال ﷺ: لا ولكن يملك ثمانية أشهر لا يزيد يوماً.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٦٥١.

١٢٤ - عن عمر بن أبان الكلبي، عن أبي عبد الله ﷺ قال:

كأني بالسفياني أو بصاحب السفياني قد طرح رحله في رحبتكم بالكوفة، فنادى مناديه من جاء برأس شيعة علي فله ألف درهم، فيثب الجار على جاره، ويقول: هذا منهم، فيضرب عنقه ويأخذ ألف درهم. أما إن إمارتكم يومئذ لا يكون إلا لأولاد البغايا وكأني أنظر إلى صاحب البرقع، قلت: ومن صاحب البرقع؟ فقال ﷺ: رجل منكم يقول بقولكم يلبس البرقع فيحوشكم فيعرفكم ولا تعرفونه، فيغمز بكم رجلاً رجلاً أما إنه لا يكون إلا ابن بغي.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢١٥.

١٢٥ - عن عمر بن يزيد، قال قال لي أبو عبد الله الصادق ﷺ:

إنك لورأيت السفياني رأيت أخبث الناس، أشقر أحمر أزرق، يقول: يا رب يا رب يا رب ثم للنار ولقد بلغ من خبثه أنه يدفن أم ولد له وهي حية مخافة أن تدل عليه.

همان، ص ٢٠٥.

١٢٦ - عن عبيد بن زرارة قال ذكر عند أبي عبد الله ﷺ السفياني فقال ﷺ:

أنى يخرج ذلك، ولم يخرج كاسر عينه بصنعاء.

همان، ص ٢٤٥.

١٢٧ - مهاجرا المكي يقول سمعت أم سلمة ﷺ تقول قال رسول الله ﷺ:

... يعوذ عائذ بالبيت، فيبعث إليه جيش حتى إذا كانوا بالبيداء بيداء المدينة خسف بهم.

همان، ص ١٨٦.

١٢٨ - وروي عن حذيفة بن اليمان أن النبي ﷺ ذكر فتنة تكون بين أهل المشرق والمغرب، قال ﷺ:

فبيناهم كذلك يخرج عليهم السفياني من الوادي اليابس في فور ذلك حتى ينزل دمشق فيبعث جيشين جيشا إلى المشرق وآخر إلى المدينة حتى ينزلوا بأرض بابل من المدينة الملعونة، يعني بغداد، فيقتلون أكثر من ثلاثة آلاف، ويفضحون أكثر من مائة امرأة، ويقتلون [بها] ثلاثمائة كبش من بني العباس. ثم ينحدرون إلى الكوفة فيخربون ما حولها، ثم يخرجون متوجهين إلى الشام فتخرج راية هدى من الكوفة، فتلحق ذلك الجيش فيقتلونهم، لا يفلت منهم مخبر، ويستنقذون ما في أيديهم من السبي والغنائم، ويحل الجيش الثاني بالمدينة فينتهبونها ثلاثة أيام بلياليها. ثم يخرجون متوجهين إلى مكة، حتى إذا كانوا بالبيداء، بعث الله جبرئيل فيقول: يا جبرئيل! اذهب فأبدهم، فيضربها برجله ضربة يخسف الله بهم عندها

ولا يفلت منها إلا رجلاً من جهينة.

همان.

١٢٩ - عن ابن أسباط قال قلت لابي الحسن عليه السلام جعلت فداك إن ثعلبة بن ميمون حدثني عن علي بن

المغيرة، عن زيد العمي، عن علي بن الحسين عليه السلام أنه عليه السلام قال:

يقوم قائمنا لموافاة الناس سنة قال عليه السلام: يقوم القائم بلا سفياني؟ إن أمر القائم حتم من الله، وأمر

السفياني حتم من الله، ولا يكون قائم إلا بسفياني، قلت: جعلت فداك فيكون في هذه السنة؟ قال عليه السلام: ما شاء

الله قلت: يكون في التي يليها؟ قال عليه السلام: يفعل الله ما يشاء.

همان، ص ١٨٢.

١٣٠ - عن الحكم بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إنا وآل أبي سفيان أهل بيتين تعادينا في الله، قلنا: صدق الله وقالوا: كذب الله. قاتل أبو سفيان

رسول الله ﷺ وقاتل معاوية علي بن أبي طالب عليه السلام وقاتل يزيد بن معاوية الحسين بن علي عليه السلام

والسفياني يقاتل القائم عليه السلام.

همان، ص ١٩٠.

١٣١ - روى أصحابنا أن أبا الحسن الرضا عليه السلام قال بعد موت ابن أبي حمزة:

انه أقعد في قبره فسئل عن الائمة عليهم السلام بأسمائهم حتى انتهى الي فسئل فوقف، فضرب على رأسه ضربة

امتلاء قبره ناراً.

شيخ طوسي، اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي)، ج ٢، ص ٧٠٥.

١٣٢ - عن الحسن بن إبراهيم قال قلت للرضا عليه السلام أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفياني يقوم وقد ذهب

سلطان بني العباس. فقال عليه السلام:

كذبوا إنه ليقوم وإن سلطانهم لقائم.

١٣٣ - عن الحارث عن [الامام] علي (كرم الله وجهه) في هذه الآية ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَكَلَفُوتَ وَأُخِذُوا

مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ قال عليه السلام:

قبيل قيام قائمنا المهدي عليه السلام يخرج السفياني، فيملك قدر حمل المرأة تسعة أشهر، ويأتي المدينة

جيشه حتى إذا انتهى إلى البيداء خسف الله به.

قندوزي، ينابيع المودة، ج ٣، ص ٢٤٧.

١٣٤- قال رسول الله ﷺ:

ويخرج رجل من اهل بيتي في الحرة فيبلغ السفيناني فيبعث إليه جندا من جنده فيهمهم فيسير إليه السفيناني بمن معه حتى إذا صار ببهاء من الأرض خسف بهم فلا ينجو منهم إلا المخبر عنهم.
حاكم نيشابوري، مستدرک، ج ٤، ص ٥٢٠.

١٣٥- قال الباقر عليه السلام:

خروج السفيناني واليماني والخراساني في سنة واحدة، في شهر واحد، في يوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا فيكون البأس من كل وجه، ويل لمن ناواهم، وليس في الرايات راية أهدى من راية اليماني، هي راية هدى لانه يدعو إلى صاحبكم فإذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس وكل مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه، فإن رايته راية هدى، ولا يحل لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لانه يدعو إلى الحق وإلى طريق مستقيم.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٥٥.

١٣٦- عن أبو الفرج الاصفهاني [في مقاتل الطالبين]: لما بويع محمد بن عبدالله بن الحسن علي أنه مهدي

هذه الامة جاء أبوه عبدالله إلى الصادق عليه السلام وقد كان ينهاه، وزعم أنه يحسده فضرب الصادق عليه السلام يده على كتف عبدالله وقال عليه السلام:

إيها! والله ما هي إليك ولا إلى ابنك، وإنما هي لهذا (يعني السفاج)، ثم لهذا (يعني المنصور)، يقتله على أحجار الزيت، ثم يقتل أخاه بالطفوف، وقوائم فرسه في الماء.

فتبعه المنصور فقال: ما قلت يا أبا عبدالله؟ فقال عليه السلام: ما سمعته وإنه لكائن قال: فحدثني من سمع

المنصور أنه قال: انصرفت من وقتي فهيات أمري فكان كما قال عليه السلام.

وروي أنه لما أكبر المنصور أمر ابني عبدالله استطلع حالهما منه فقال الصادق عليه السلام: ما يؤل إليه حالهما

أتلوعليك آية فيها منتهى علمي وتلا ﴿لَيْسَ أَخْرَجُوا أَلَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَيْسَ قُوْتُلُوا أَلَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَيْسَ نَصْرُهُمْ لِيُؤَلُّنَّ الْأُدْبُرَ ثُمَّ لَا يَنْصُرُونَ﴾^١. فخر المنصور ساجدا وقال: حسبك أبا عبدالله.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٤٧، ص ١٣١.

١٣٧- عن زياد القندي، عن غير واحد من أصحابه، عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلنا له ﷺ السفيناني من

المحتوم؟ فقال عليه السلام:

نعم، وقتل النفس الزكية من المحتوم، والقائم من المحتوم، وخسف البيداء من المحتوم، وكف تطلع من السماء من المحتوم، والنداء [من السماء من المحتوم] فقلت: وأي شئ يكون النداء؟ فقال عليه السلام: مناد ينادي باسم القائم واسم أبيه عليه السلام.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٥٧.

١٣٨ - عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

خروج القائم من المحتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟ قال عليه السلام: ينادي مناد من السماء أول النهار ألا إن الحق في علي وشيعته. ثم ينادي إبليس لعنه الله في آخر النهار ألا إن الحق في عثمان وشيعته، فعند ذلك يرتاب المبطلون.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٥٤.

١٣٩ - عن أبي حمزة الشمالي قال قلت لابي عبدالله عليه السلام إن أبا جعفر عليه السلام كان يقول:

خروج السفيناني من المحتوم، والنداء من المحتوم، وطلوع الشمس من المغرب من المحتوم، وأشياء كان يقولها من المحتوم. فقال أبو عبدالله عليه السلام:

واختلاف بني فلان من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم وخروج القائم من المحتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟ قال عليه السلام:

ينادي مناد من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بألسنتهم ألا إن الحق في علي وشيعته. ثم ينادي إبليس في آخر النهار من الارض ألا إن الحق في عثمان وشيعته فعند ذلك يرتاب المبطلون.

همان، ص ٢٣٥.

١٤٠ - قال الامام علي عليه السلام:

إذا نادى مناد من السماء ان الحق في آل محمد عليهم السلام فعند ذلك يظهر المهدي عليه السلام على أفواه الناس ويشربون حبه، ولا يكون لهم ذكر غيره.

صدر، تاريخ ما بعد الظهور، ص ١٧٦؛ محمد بن ربي شيرى، ميزان الحكمة، ج ١، ص ١٨٥.

١٤١ - عن علي بن مهزيار قال قال أبو جعفر عليه السلام:

كأنني بالقائم يوم عاشوراء يوم السبت قائما بين الركن والمقام، بين يديه جبرئيل عليه السلام ينادي: البيعة لله، فيملاها عدلا كما ملئت ظلما وجورا.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٢٥٣.

١٤٢ - عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله ﷺ:

لا تقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي عليه السلام حتى يخرج ستون كذابا كلهم

يقول أنا نبي.

شيخ مفيد، الإرشاد، ج ٢، ص ٢٧١.

١٢٣ - عن النزال بن سبرة قال خطبنا علي بن أبي طالب عليه السلام فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال عليه السلام: سلوني أيها الناس قبل أن تفقدوني - ثلاثا - فقام إليه صعصعة بن صوحان، فقال: يا أمير المؤمنين متى يخرج الدجال؟ فقال له علي عليه السلام: أقعد فقد سمع الله كلامك وعلم ما أردت، والله ما المسؤول عنه بأعلم من السائل، ولكن لذلك علامات وهيئات يتبع بعضها بعضا كحذو النعل بالنعل وإن شئت أنبأتك بها قال: نعم يا أمير المؤمنين. فقال عليه السلام: احفظ فان علامة ذلك إذا مات الناس الصلاة، وأضاعوا الأمانة واستحلوا الكذب، وأكلوا الربا، وأخذوا الرشا، وشيدوا البنيان، وباعوا الدين بالدنيا، واستعملوا السفهاء، وشاوروا النساء، وقطعوا الأرحام، واتبعوا الأهواء، واستخفوا بالدماء. وكان الحلم ضعفا، والظلم فخرا، وكانت الامراء فجرة، والوزراء ظلمة والعرفاء خونة، والقراء فسقة، وظهرت شهادات الزور، واستعلن الفجور، وقول البهتان، والاثم والطغيان. وحليت المصاحف، وزخرفت المساجد، وطولت المنار، واكرم الاشرار وازدحمت الصفوف، واختلفت الاهواء، وتقضت العقود، واقترب الموعود وشارك النساء أزواجهن في التجارة حرصا على الدنيا، وعلت أصوات الفساق واستمع منهم، وكان زعيم القوم أرذلهم، واتقى الفاجر مخافة شره، وصدق الكاذب واؤتمن الخائن، واتخذت القيان والمعازف، ولعن آخر هذه الامة أولها، وركب ذوات الفروج السروج. وتشبه النساء بالرجال والرجال بالنساء، وشهد شاهد من غير أن يستشهد وشهد الآخر قضاء لذمام بغير حق عرفه، وتفقه لغير الدين، وآثروا عمل الدنيا على الآخرة، ولبسوا جلود الضأن على قلوب الذئاب، وقلوبهم أتنن من الجيف، وأمر من الصبر، فعند ذلك الوحا الوحا، العجل العجل، خير المساكن يومئذ بيت المقدس ليأتين على الناس زمان يتمنى أحدهم أنه من سكانه.

فقام إليه الاصبغ بن نباتة فقال: يا أمير المؤمنين من الدجال؟ فقال عليه السلام: ألا إن الدجال صائد بن الصيد فالشقي من صدقه، والسعيد من كذبه... لا تسألوني عما يكون بعد ذلك فانه عهد إلي حبيبي عليه السلام أن لا اخبر به غير عترتي. فقال النزال بن سبرة لصعصعة: ما عنى أمير المؤمنين بهذا القول؟ فقال صعصعة: يا ابن سبرة إن الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم عليه السلام هو الثاني عشر من العترة، التاسع من ولد الحسين بن علي، وهو الشمس الطالعة من مغربها، يظهر عند الركن والمقام يطهر الارض، ويضع ميزان العدل فلا يظلم أحد أحدا فأخبر أمير المؤمنين عليه السلام أن حبيبه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عهد إليه ألا يخبر بما يكون بعد ذلك غير عترته الائمة عليهم السلام.

١٤٤ - عن عبد الله ابن عمر قال قال رسول الله ﷺ:

لا تقوم الساعة حتى يخرج نحو من ستين كذابا كلهم يقولون أنا نبي.

همان، ص ٢٠٩.

١٤٥ - قال أبو عبد الله ﷺ:

لا يخرج القائم حتى يخرج اثني عشر من بني هاشم كلهم يدعو إلى نفسه.

همان.

١٤٦ - قال رسول الله ﷺ:

لا تقوم الساعة حتى يخرج ثلاثون كذابا، كلهم يزعم أنه نبي.

متقى هندي، كنز العمال، ج ١٤، ص ١٩٨.

١٤٧ - قال رسول الله ﷺ:

يكون قبل خروج الدجال نيف على سبعين دجالا.

همان، ص ٢٠٠.

١٤٨ - قال رسول الله ﷺ:

إن بين يدي الساعة الدجال وبين يدي الدجال كذابون ثلاثون أو أكثر. قيل: ما آيتهم؟ قال ﷺ: إن يأتوك بسنة لم تكونوا عليها يغيرون بها سنتكم ودينكم، فإذا رأيتموهم فاجتنبوهم وعادوهم.

همان.

١٤٩ - قال رسول الله ﷺ:

تكون أمام الدجال ستون خداعة، يكثر فيها المطر ويقل النبات، ويكذب فيها الصادق ويصدق فيها الكاذب، ويؤمن الخائن ويخون فيها الأمين، وينطق فيها الروبيضة، قيل: يا رسول الله ﷺ وما الروبيضة؟ قال: من لا يوبه له.

همان، ص ٢٣١.

١٥٠ - قال النبي ﷺ:

...أيها الناس! ما بعث الله نبيا إلا وقد أنذر قومه الدجال وإن الله عز وجل قد أخره إلى يومكم هذا، فمهما تشابه عليكم من أمره فإن ربكم ليس بأعور، إنه يخرج على حمار عرض ما بين اذنيه ميل، يخرج ومعه جنة ونار، وجبل من خبز ونهر من ماء، أكثر أتباعه اليهود والنساء والاعراب يدخل آفاق الأرض كلها إلا مكة ولا بتيها، والمدينة ولا بتيها.

علامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٩٧.

١٥١ - عن ثوبان قال قال رسول الله ﷺ:

إذا رأيتم الرايات السود قد أقبلت من خراسان فأتوها ولو حبوا على الثلج فإن فيها خليفة الله المهدي.

ابن أبي فتح اربلي، كشف الغممة، ج ٣، ص ٢٧٢.

١٥٢ - عن سعيد أبي عثمان، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

تنزل الرايات السود التي تخرج من خراسان إلى الكوفة، فإذا ظهر المهدي عليه السلام بعث إليه بالبيعة.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٥٢.

١٥٣ - عن زكار بن أبي زكار الواسطي قال قبل رجل رأس أبي عبد الله عليه السلام فمس أبو عبد الله عليه السلام ثيابه وقال:

ما رأيت كالיום أشد بياضا ولا أحسن منها، فقال: جعلت فداك هذه ثياب بلادنا وجئتك منها بخير من

هذه، قال فقال عليه السلام: يا معتب اقبضها منه، ثم خرج الرجل، فقال أبو عبد الله عليه السلام: صدق الوصف وقرب الوقت

هذا صاحب رايات السود الذي يأتي بها من خراسان ثم قال عليه السلام: يا معتب الحقه فسله ما اسمه، ثم قال عليه السلام:

إن كان عبد الرحمن فهو والله هو قال: فرجع معتب فقال قال اسمي عبد الرحمن. قال فلما ولي ولد العباس

نظرت إليه فإذا هو عبد الرحمن أبو مسلم.

ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٣٥٦.

١٥٤ - قال أبو جعفر عليه السلام:

آيتان تكونان قبل القائم لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام إلى الأرض: تنكسف الشمس في النصف من شهر

رمضان والقمر في آخره. فقال رجل يابن رسول الله تنكسف الشمس في آخر الشهر والقمر في النصف؟

فقال أبو جعفر عليه السلام: إني لأعلم بما تقول ولكنهما آيتان لم تكونا منذ هبط آدم عليه السلام.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٤٤.

١٥٥ - قال الباقر عليه السلام:

إن لمهدينا آيتين لم تكونا منذ خلق السماوات والأرض، ينكسف القمر لأول ليلة من رمضان،

وتنكسف الشمس في النصف منه، ولم تكونا منذ خلق الله السماوات والأرض.

شيخ علي كوراني عاملی، معجم احاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ٣، ص ٢٥٢.

١٥٦ - عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال:

إن بين يدي هذا الأمر انكساف القمر لخمس تبقى، والشمس لخمس عشرة وذلك في شهر رمضان،

وعنده يسقط حساب المنجمين.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ٢٧١.

١٥٧ - عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال:

علامة خروج المهدي عليه السلام كسوف الشمس في شهر رمضان في ثلاث عشرة وأربع عشرة منه.

همان، ص ٢٧٢.

١٥٨ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

يخرج ناس من المشرق فيوطنون للمهدي سلطانه.

متقى هندي، كنز العمال، ج ١٤، ص ٢٤٣.

١٥٩ - عن ثوبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

تجيئ الرايات السود من قبل المشرق كأن قلوبهم زبر الحديد فمن سمع بهم فليأتهم فبايعهم ولو حبوا على الثلج.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨٤.

١٦٠ - عن أبي خالد الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال:

كأنني بقوم قد خرجوا بالمشرق، يطلبون الحق فلا يعطونه ثم يطلبونه فلا يعطونه، فإذا رأوا ذلك وضعوا سيوفهم على عواتقهم فيعطون ما سألوا فلا يقبلونه حتى يقوموا، ولا يدفعونها إلا إلى صاحبكم، قتلهم شهداء أما إنني لو أدركت ذلك لابقيت نفسي لصاحب هذا الامر.

همان، ج ٥٢، ص ٢٤٣.

١٦١ - عن أيوب بن يحيى الجندل، عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال:

رجل من أهل قم يدعوا الناس إلى الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لاتزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ولا يجبنون، وعلى الله [الله] يتوكلون، والعاقبة للمتقين.

همان، ج ٥٧، ص ٢١٤.

١٦٢ - عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إن قدام القائم لسنة غيداقة يفسد التمر في النخل فلا تشكوا في ذلك.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ٤٤٩؛ علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢١٤.

١٦٣ - روى عبد الكريم الخثعمي قال قلت لابي عبد الله عليه السلام كم يملك القائم؟ قال عليه السلام:

سبع سنين، تطول له الايام والليالي حتى تكون السنة من سنياه مكان عشر سنين من سنينكم هذه، فيكون ملكه سبعين سنة من سنينكم هذه، وإذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشرة ايام من رجب مطرا لم ير الناس مثله، فينبت الله به لحوم المؤمنين وأبدانهم في قبورهم، فكأنني انظر إليهم مقبلين من قبل

جهينة ينفضون رؤوسهم من التراب.

شيخ طبرسى، اعلام الورى باعلام الهدى، ج ٢، ص ٢٩٠.

١٦٤ - عن جابر بن يزيد، عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إذا بلغ السفيناني أن القائم قد توجه إليه من ناحية الكوفة، يتجرد بخيله حتى يلقي القائم فيخرج فيقول: أخرجوا إلى ابن عمي، فيخرج عليه السفيناني فيكلمه القائم عليه السلام فيجئ السفيناني فيبايعه ثم ينصرف إلى أصحابه فيقولون له ما صنعت؟ فيقول: أسلمت وبايعت فيقولون له قبح الله رأيك بين ما أنت خليفة متبوع فصرت تابعا فيستقبله فيقاتله، ثم يمسون تلك الليلة، ثم يصبحون للقائم عليه السلام بالحرب فيقتلون يومهم ذلك. ثم إن الله تعالى يمنح القائم وأصحابه أكتافهم فيقتلونهم حتى يفنؤهم حتى أن الرجل يختفي في الشجرة والحجرة، فتقول الشجرة والحجرة يا مؤمن هذا رجل كافر فاقتله، فيقتله، قال عليه السلام: فتشبع السباع والطيور من لحومهم، فيقيم بها القائم عليه السلام ما شاء. قال عليه السلام: ثم يعقد بها القائم عليه السلام ثلاث رايات: لواء إلى القسطنطينية [القسطنطينية] يفتح الله له ولواء إلى الصين فيفتح له، ولواء إلى جبال الديلم فيفتح له.

علامه مجلسى، بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٨٨.

١٦٥ - قال رسول الله ﷺ:

إن الناس ليحجون ويعتمرن ويفرسون النخل بعد خروج يأجوج ومأجوج.

متقى مئدى، كنز العمال، ج ١٤، ص ٣٣٩.

موضوع: مظلوم ترین امام معصوم عليه السلام

١٦٦ - قال الامام علي عليه السلام:

... أما والله لقد تقمصها فلان وإنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحى. ينحدر عني السيل ولا يرقى إلي الطير. فسدت دونها ثوبا وطويت عنها كشحا. وطفقت أرتأى بين أن أصول بيد جذاذ أو أصبر على طخية عمياء يهرم فيها الكبير. ويشيب فيها الصغير. ويكدح فيها مؤمن حتى يلقي ربه فرأيت أن الصبر على هاتا أحجى فصبرت وفي العين قذى. وفي الحلق شجا أرى تراثي نهبا حتى مضى الاول لسبيله فأدلى بها إلى فلان بعده.

نهج البلاغة، خطب الامام علي عليه السلام، ج ١، ص ٣٠، خطبه شقشقية.

١٦٧ - عن سليم بن قيس قال سمعت سلمان الفارسي قال لما أن قبض النبي ﷺ وصنع الناس ما صنعوا

جاءهم أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح فخاصموا الأنصار فخصموهم بحجة علي عليه السلام فقالوا: يا معاشر الأنصار، قريش أحق بالأمر منكم لأن رسول الله صلى الله عليه وآله من قريش، والمهاجرون خير منكم لأن الله بدأ بهم في كتابه وفضلهم وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله:
الأئمة من قريش.

سليم بن قيس، اسرار آل محمد عليهم السلام، تحقيق محمد باقر الأنصاري، ص ١٤٣.

١٦٨ - قال الامام علي عليه السلام:

والله ما معاوية بأدهى مني ولكنه يغدر ويفجر. ولولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس، ولكن كل غدرة فجرة، وكل فجرة كفر. ولكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة. والله ما أستغفل بالمكيدة، ولا أستغمر بالشديدة.

نهج البلاغه، كلام الامام علي عليه السلام، ج ٢، ص ١٨٠.

١٦٩ - قال يعقوب النبي صلى الله عليه وآله:

... ﴿إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِيَ﴾^١، والمصطفى صلى الله عليه وآله قال: إني تارك فيكم الثقلين، وقال يعقوب صلى الله عليه وآله ﴿يَتَأَسَفُنِي عَلَى يُوسُفَ﴾^٢، وقال المصطفى صلى الله عليه وآله ما أودى نبي مثل ما أوديت.

ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ٣، ص ٢٢.

١٧٠ - عن مسيب بن نجبة قال بينما علي عليه السلام يخطب وأعرابي يقول وامظلمتاه فقال علي عليه السلام:

ادن فدنا، فقال صلى الله عليه وآله: لقد ظلمت عدد المدر والوبر.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ٣٧٣.

١٧١ - عن علي بن أبي حمزة عن جعفر بن محمد الصادق عن ابيه عن آباءه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

حدثني جبرئيل عن رب العزة جل جلاله انه قال:

من علم ان لا اله الا انا وحدي وان محمد صلى الله عليه وآله عبدي ورسولي وان علي بن ابي طالب عليه السلام وليي وخليفتي وان الائمة من ولده حججى ادخلته الجنة برحمتي، ونجيته من النار بعفوي، وابحت له جواري، فأوجبت له كرامتي، واتممت عليه نعمتي وجعلته من خاصتي وخالصتي. ان ناداني لبيته وان دعاني اجبته وان سألتني اعطيته وان سكت ابتدأته، وان اساء رحمته، وان فر مني دعوته، وان رجع إلى قبلته، وان قرع

١. يوسف (١٢) آية ١٣.

٢. همان، آية ٨٤.

بابی فتحتہ. ومن لم يشهد ان لا اله الا انا وحدي، أو شهد بذلك ولم يشهد أن محمداً ﷺ عبدي ورسولي، أو شهد بذلك ولم يشهد ان علي بن ابي طالب ﷺ خليفتي، أو شهد بذلك ولم يشهد ان الأئمة ولده حججبي فقد جحد نعمتي وصغر عظمتي وكفر بآياتي وكتبي، ان قصدني حجبتہ وان سألني حرمتہ، وان ناداني لم اسمع نداءه، وان دعاني لم استجب دعاءه، وان رجاني خيبته، وذلك جزاؤه مني وما انا بظلام للعبيد فقام جابر بن عبدالله الانصاري فقال: يا رسول الله ومن الأئمة من ولد علي بن ابي طالب ﷺ؟ فقال ﷺ:

الحسن والحسين سيذا شباب اهل الجنة، ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين، ثم الباقر محمد بن علي، وستدرکه يا جابر فإذا أدركته فاقراءه مني السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم الكاظم موسى بن جعفر، ثم الرضا علي بن موسى، ثم التقي الجواد محمد بن علي، ثم التقي علي بن محمد، ثم الزكي الحسن بن علي، ثم ابنه القائم بالحق مهدي امتي محمد بن الحسن صاحب الزمان - صلوات الله عليهم اجمعين - الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. هؤلاء يا جابر خلفائي وأوصيائي وأولادي وعترتي، من اطاعهم فقد اطاعني ومن عصاهم فقد عصاني، ومن انكرهم أو أنكر واحدا منهم فقد انكرني، بهم يمسك الله عزوجل السماء ان تقع على الارض الا باذنه، وبهم يحفظ الله الارض ان تميد بأهلها.

شيخ طبرسي، الاحتجاج، ج ١، ص ٨٧

موضوع: احياگر جهانی یا مهدی منتظر ﷺ

١٧٢ - عن ام سلمة زوجة النبي ﷺ قالت قال رسول الله ﷺ:

يكون اختلاف عند موت خليفة فيخرج رجل من أهل المدينة هاربا إلى مكة فيأتيه ناس من أهل مكة فيخرجونه وهو كاره فيباعدونه بين الركن والمقام ويبعث إليه بعث الشام فتنخسف بهم البيداء بين مكة والمدينة فإذا رأى الناس ذلك أتاه أبدال الشام وعصائب أهل العراق فيباعدونه ثم ينشأ رجل من قريش أخواله كلب فيبعث إليهم بعثا فيظهرون عليهم وذلك بعث كلب والخيبة لمن لم يشهد غنيمة كلب فيقسم المال ويعمل في الناس بسنة رسول الله ﷺ ويلقى الاسلام بجرانه إلى الارض فيلبث سبع سنين ثم يتوفى ويصلي عليه المسلمون.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨٨

١٧٣ - عن يحيى بن أبي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي ﷺ قال قال

رسول الله ﷺ:

الأئمة بعدى اثنا عشر اولهم علي بن ابي طالب ﷺ وآخرهم القائم هم خلفائي واوصيائي واوليائي

وحجج الله على امتي بعدى المقر بهم مؤمن والمنكر لهم كافر.

شيخ صدوق، عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٦١.

١٧٤ - عن أبي سعيد الخدري قال خشينا ان يكون بعد نبينا حدث فسألنا نبي الله ﷺ فقال:

ان في امتي المهدي عليه السلام يخرج يعيش خمسا أو سبعا أو تسعا قال قلنا وماذا؟ قال ﷺ سنين. قال ﷺ: فيجئ إليه الرجل فيقول يا مهدي اعطني قال ﷺ فيحشى له في ثوبه ما استطاع ان يحمله.

ابن ابي فتح اربلي، كشف الغم، ج ٣، ص ٢٧٩.

١٧٥ - عن أبي سعيد الخدري ان النبي ﷺ قال:

يكون في امتي المهدي عليه السلام ان قصر فسبع والا فتسع تنعم فيه امتي نعمه لم ينعموه مثلها قط تؤتي الارض اكلها ولا تدخر منهم شيئا والمال يومئذ كدوس يقوم الرجل فيقول يا مهدي اعطني فيقول خذه. همان.

١٧٦ - قال رسول الله ﷺ:

يخرج المهدي عليه السلام وعلى رأسه غمامة فيها مناد ينادي هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه.

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥١، ص ٨١.

١٧٧ - قال رسول الله ﷺ:

اللهم ... اعوذ بك ... من فتنة المسيح الدجال.

همان، ج ٨١، ص ٩٢.

١٧٨ - عن نواس بن سمعان، قال ذكر رسول الله ﷺ الدجال ذات غداة فخفض فيه ورفع حتى ظنناه في

طائفة النخل فلما رحنا إليه عرف ذلك فينا فقال ﷺ:

ما شأنكم؟ قلنا: يا رسول الله ذكرت الدجال غداة، فخفضت فيه ورفعت، حتى ظنناه في طائفة النخل، فقال ﷺ:

غير الدجال أخوفني عليكم، إن يخرج وأنا فيكم فأنا حجيجه دونكم، وإن يخرج ولست فيكم فامر وحجيج نفسه، والله خليفتي على كل مسلم، إنه شاب قطط، عينه طائفة، كأنني أشبهه بعبد العزي بن قطن، فمن أدركه منكم فليقرأ عليه فواتيح سورة الكهف. إنه خارج من خلة بين الشام والعراق، فعاث يمينا وعاث شمالا. يا عباد الله فاثبتوا.

شيخ على كوراني عاملي، معجم أحاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ٢، ص ١٣.

١٧٩ - عن أبي بكر الصديق قال قال رسول الله ﷺ:

همان، ص ٥٩.

إن الدجال يخرج من أرض بالمشرق يقال لها خراسان.

۱۸۰ - عن أنس بن مالك قال قال رسول الله ﷺ:

يخرج الدجال من يهودية أصبهان معه سبعون ألفاً من اليهود عليهم السيجان.

أبو يعلى موصلي، مسند أبي يعلى، ج ۶، ص ۳۱۷.

موضوع: دانستنی های پیرامون حضرت ولی عصر علیه السلام

۱۸۱ - عن النبي ﷺ قال:

... يملأ الارض قسطاً وعدلاً ونوراً بعد [ما] تملأء ظلماً وجوراً وسواءاً.

محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۳، ح ۲۶۸؛ سلیمان بن الأشعث السجستانی، سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۱۰۷؛ متقی

هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۴.

۱۸۲ - عن داوود بن القاسم الجعفري قال سمعت أبا الحسن العسكري عليه السلام يقول:

الخلف من بعدي الحسن عليه السلام، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: ولم جعلني الله فداك؟

قال عليه السلام: إنكم لا ترون شخصه ولا يحل لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال عليه السلام: قولوا الحجة من

آل محمد صلوات الله عليه وسلامه.

شيخ كليني، كافي، ج ۱، ص ۳۳۲.

۱۸۳ - قال الصادق عليه السلام:

من أقر بجميع الائمة عليهم السلام وجحد المهدي عليه السلام كان كمن أقر بجميع الانبياء وجحد محمداً عليه السلام نبوته،

ف قيل له عليه السلام: يا ابن رسول الله ﷺ فمن المهدي من ولدك؟ قال عليه السلام: الخامس من ولد السابع، يغيب عنكم

شخصه ولا يحل لكم تسميته.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ۳۳۳، باب ۳۳، ح ۱.

۱۸۴ - عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

من بلغه شئ من الثواب على شئ من خير فعله كان له أجر ذلك وان كان رسول الله ﷺ لم يقله.

شيخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۱۳۲.

۱۸۵ - قال رسول الله ﷺ:

من أحب فطرتي فليستن بسنتي ومن سنتي النكاح.

شيخ طبرسي، مكارم الأخلاق، ص ۱۹۶.

۱۸۶ - عن أبي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله ﷺ:

ما يمنع المؤمن أن يتخذ أهلاً لعل الله أن يرزقه نسمة تثقل الارض بلا إله إلا الله.

همان.

١٨٧ - قال ﷺ:

من تزوج فقد أحرز نصف دينه فليترك الله في النصف الباقي. همان.

١٨٨ - قال ﷺ:

ما بنى بناء في الاسلام أحب إلى الله من التزويج. همان.

١٨٩ - عن المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن لصاحب هذا الامر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قتل، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير لا يطلع على موضعه أحد من ولده ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره.

شيخ طوسي، الغيبة، ص ١٦١.

١٩٠ - عن المفضل بن عمر قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

إن لصاحب هذا الامر غيبتين إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، وبعضهم يقول: قتل، وبعضهم يقول: ذهب، فلا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفر يسير، لا يطلع على موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا المولى الذي يلي أمره.

محمد بن ابراهيم نعماني، الغيبة، ص ١٧٢.

١٩١ - عن النبي ﷺ قال:

... يملاء الله عز وجل به الارض نوراً بعد ظلمتها وعدلاً بعد جورها [و] علماً بعد جهلها.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٥٩، ح ٥.

موضوع: هدايت سده پيروز

١٩٢ - عن أبي جعفر عليه السلام قال:

إن الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماء عذباً وماء مالحاً أجاجاً فامتزج الماءان فأخذ طيناً من أديم الأرض فعرّكه عرّكاً شديداً فقال لأصحاب اليمين وهم كالذرّ يدبّون إلى الجنة بسلام وقال لأصحاب الشمال إلى النار ولا أبالي ثم قال ألسنت برّبكم قالوا بلى شهدنا أن تقولوا يوم القيامة إنا كنا عن هذا غافلين ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال ألسنت برّبكم وأن هذا محمد رسول الله وأن هذا علي أمير المؤمنين قالوا بلى فثبت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولي العزم أنبي ربكم ومحمد ﷺ رسول الله وعلي أمير المؤمنين

وَأَوْصِيَاؤُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَاةُ أَمْرِي وَخُزَّانُ عِلْمِي وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ ﷺ أَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِي وَأُظْهِرُ بِهِ دَوْلَتِي وَأَنْتَقِمُ بِهِ مِنْ أَعْدَائِي وَأُعْبُدُ بِهِ طَوْعاً وَكَرْهاً قَالُوا أَقَرَّرْنَا يَا رَبِّ وَشَهِدْنَا وَلَمْ يَجْحَدْ آدَمُ ﷺ وَلَمْ يَقِرَّ فَثَبَّتِ الْعَزِيمَةُ لَهُوَ لِأَيِّ الْخَمْسَةِ فِي الْمَهْدِيِّ ﷺ وَلَمْ يَكُنْ لِآدَمَ ﷺ عَزْمٌ عَلَى الْإِقْرَارِ بِهِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنَى وَلَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾^١. قَالَ إِنَّمَا هُوَ فَتَرَكَ ثُمَّ أَمْرٌ نَارًا فَاجْتِ فَسَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ: ادْخُلُوهَا فَهَابُوهَا، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ: ادْخُلُوهَا فَدَخَلُوهَا فَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا، فَسَقَالَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ: يَا رَبِّ أَقْلْنَا، فَسَقَالَ: قَدْ أَقْلَنْتُمْ أَذْهَبُوا فَادْخُلُوهَا، فَهَابُوهَا، فَثَبَّتِ الطَّاعَةُ وَالْوَلَايَةُ وَالْمَعْصِيَةُ.

شیخ کلینی، کافی، ج ٢، ص ٨

١٩٣- من خطب أمير المؤمنين ﷺ:

... فسبحانك يا من ليس في البحار قطرات ولا في متون الارض جنبات ولا في رتاج الرياح حركات ولا في قلوب العباد خطرات ولا في الابصار لمحات ولا على متون السحاب نفحات إلا وهي في قدرتك متحيرات. أما السماء فتخبر عن عجائبك، وأما الارض فتدل على مدائحك، وأما الرياح فتشر فوائدك، وأما السحاب فتتهطل مواهبك، وكل ذلك يحدث بتحننك ويخبر أفهام العارفين بشفتك. وأنا المقر بما أنزلت على ألسن أصفيائك أن أبانا آدم ﷺ عند اعتدال نفسه وقراغك من خلقه رفع وجهه فواجهه من عرشك وسم فيه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، فقال: إلهي من المقرون باسمك؟ فقلت: محمد خير من أخرجته من صلبك، واصطفيته بعدك من ولدك، ولولاه ما خلقتك. فسبحانك لك العلم النافذ والقدر الغالب، لم تنزل الآباء تحمله، والاصلاب تنقله كلمات أنزلته ساحة صلب جعلت له فيها صنعا يحث العقول على طاعته، ويدعوها إلى متابعتة. حتى نقلته إلى هاشم خير آبائه بعد إسماعيل، فأبي أب وجد ووالد أسرة ومجتمع عترة ومخرج طهر ومرجع فخر جعلت يا رب هاشما لقد أقمته لدن بيتك، وجعلت له المشاعر والمتاجر، ثم نقلته من هاشم إلى عبد المطلب فانهجته سبيل إبراهيم، وألهمته رشدا للتأويل وتفصيل الحق، ووهبت له عبد الله وأبا طالب وحمزة، وفديته في القربان بعبد الله، كسمتك في إبراهيم بإسماعيل، ووسمت بأبي طالب في ولده كسمتك في إسحاق بتقديسك عليهم وتقديم الصفوة لهم. فلقد بلغت إلهي ببني أسي طالب الدرجة التي رفعت إليها فضلهم في الشرف الذي مددت به أعناقهم، والذكر الذي حليت به أسماءهم، وجعلتهم معدن النور وجنته، وصفوة الدين وذروته، وفريضة الوحي وسنته، ثم أذنت لعبد الله في نبذه عند

ميقات تطهير أرضك من كفار الامم الذين نسوا عبادتك، وجعلوا معرفتك، واتخذوا أندادا، وجحدوا ربوبيتك، وأنكروا وحدانيتك، وجعلوا لك شركاء وأولادا، وصبوا إلى عبادة الاوثان وطاعة الشيطان، فدعاك نبينا صلوات الله عليه بنصرته فنصرته بي وبجعفر وحمزة

علامه مجلسي، بحار الأنوار، ج ٢٥، ص ٣١.

١٩٤ - عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ:

من أنكر خروج المهدي ﷺ فقد كفر بما أنزل على محمد ﷺ، ومن أنكر نزول عيسى ﷺ فقد كفر، ومن أنكر خروج الدجال فقد كفر.

شيخ على كوراني عاملي، معجم أحاديث الامام المهدي ﷺ، ج ٢، ص ١٨.

١٩٥ - قال رسول الله ﷺ:

المهدي ﷺ حق وهو من ولد فاطمة ﷺ.

همان، ج ١، ص ١٣٦.

١٩٦ - عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي ﷺ قال: سئل أمير المؤمنين ﷺ عن معنى قول رسول الله ﷺ إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي. من العترة؟ فقال ﷺ:

أنا والحسن والحسين والائمة التسعة من ولد الحسين تأسعهم مهديهم وقائمهم، لا يفارقون كتاب الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله ﷺ حوضه.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمه، ص ١٤٠.

١٩٧ - عن انس بن مالك، قال صلى بنا رسول الله ﷺ صلاة الفجر، ثم أقبل علينا فقال ﷺ:

معاشر أصحابي! من أحب أهل بيتي حشر معنا، ومن استمسك بأوصيائي من بعدي فقد استمسك بالعروة الوثقى.

فقام إليه أبوذر الغفاري فقال: يا رسول الله كم الائمة بعدك؟

قال ﷺ عدد نعباء بني اسرائيل [فقال كلهم من اهل بيتك؟] قال ﷺ كلهم من اهل بيتي، تسعة من صلب الحسين ﷺ، والمهدي ﷺ منهم.

خزاز قمي، كفاية الأثر، ص ٧٣.

همان، ج ١، ص ١٣٦.

١٩٨ - علي بن عاصم، عن محمد بن علي بن موسى، عن أبيه علي بن موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن

محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال:

دخلت على رسول الله ﷺ وعنده أبي بن كعب فقال رسول الله ﷺ:

مرحبا بك يا أبا عبد الله يا زين السماوات والارض، فقال له أبي: وكيف يكون يا رسول الله زين

السماوات والارض احد غيرك؟ فقال ﷺ له:

يا أباي والذي بعثني بالحق نبيا ان الحسين بن علي في السماء اكبر منه في الارض فانه مكتوب عن

يمين العرش مصباح هاد وسفينة نجاة وامام غير وهن وعز وفخر، وبحر - علم وذخر (فلم لا يكون كذلك!)

وان الله عزوجل ركب في صلبه نطفة طيبة مباركة زكية خلقت من قبل ان يكون مخلوق في الارحام او

يجري ماء في الاصلاب او يكون ليل ونهار ولقد لقن دعوات ما يدعو بهن مخلوق الا حشره الله عزوجل

معه وكان شفيعه في آخرته، وفرج الله عنه كربه، وقضى بها دينه، ويسر امره، واوضح سبيله، وقواه على

عدوه، ولم يهتك ستره، فقال أبي: وما هذه الدعوات يا رسول الله؟ قال ﷺ:

تقول اذا فرغت من صلاتك وانت قاعد: «اللهم اني اسالك بكلماتك ومعاهد عرشك وسكان سماواتك

(وارضك) وانبيائك ورسلك (ان تستجيب لي) فقد رهقني من امري عسر، فاسالك ان تصلي على محمد

وآل محمد وان تجعل لي من عسري يسرا» فان الله عزوجل يسهل امرك ويشرح لك صدرك ويلقنك شهادة

ان لا اله الا الله عند خروج نفسك، قال له أبي: يا رسول الله فما هذه النطفة التي في صلب حبيبي الحسين؟

قال ﷺ:

مثل هذه النطفة كمثل القمر وهي نطفة تبيين وبيان يكون من اتبعه رشيدا ومن ضل عنه غويا، قال: فما

اسمه وما دعاؤه؟ قال ﷺ: اسمه علي ودعاؤه «يا دائم يا ديموم، يا حي يا قيوم، يا كاشف الغم ويا فارح

الهم، ويا باعث الرسل، ويا صادق الوعد» من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل مع علي بن الحسين عليهما السلام

وكان قائده الى الجنة. قال له أبي: يا رسول الله فهل له من خلف او وصي؟ قال ﷺ: نعم له مواريث

السماوات والارض، قال: فما معنى مواريث السماوات والارض يا رسول الله؟ قال ﷺ: القضاء بالحق،

والحكم بالديانة، وتاويل الاحلام وبيان ما يكون. قال: فما اسمه؟ قال ﷺ: اسمه محمد وان الملائكة

لتستانس به في السماوات ويقول في دعائه «اللهم ان كان لي عندك رضوان وود فاعفر لي ولمن تبغني من

اخواني وشيعتي وطيب ما في صلبي» فركب الله في صلبه نطفة مباركة طيبة زكية، فاخبرني جبرئيل عليه السلام ان

الله عزوجل طيب هذه النطفة وسماها عنده جعفرا، وجعله هاديا مهديا وراضيا مرضيا يدعو ربه فيقول في

دعائه: «يا ديان غير متوان يا ارحم الراحمين اجعل لشيعتي من النار وقاء، ولهم عندك رضا، فساغفر

ذنوبهم، ويسر امورهم، واقض ديونهم، واستر عوراتهم، وهب لهم الكيثر التي بينك وبينهم، يا من لا يخاف

الضيم ولا تاخذه سنة ولا نوم، اجعل لي من كل (هم) وغم فرجا» ومن دعا بهذا الدعاء حشره الله عنده أبيض الوجه مع جعفر ابن محمد عليه السلام الى الجنة. يا أبى وان الله تبارك وتعالى ركب على هذه النطفة نطفة زكية مباركة طيبة انزل عليها الرحمة وسماها عنده موسى عليه السلام (وجعله اماما) قال له أبى: يا رسول الله كلهم يتواصفون ويتناسلون ويتوارثون ويصف بعضهم بعضا؟ قال عليه السلام: وصفهم لي جبرئيل عليه السلام عن رب العالمين جل جلاله، فقال: فهل لموسى من دعوة يدعو بها سوى دعاء آبائه؟ قال نعم يقول في دعائه: «يا خالق الخلق، ويا باسط الرزق، ويا فائق الحب (والنوى)، ويا بارئ النسم ومحبي الموتى ومميت الاحياء، و (يا) دائم الثبات، ومخرج النبات أفعل بي ما أنت اهلك» من دعا بهذا الدعاء قضى الله عزوجل حوائجه وحشره يوم القيامة مع موسى بن جعفر عليه السلام، وان الله ركب في صلبه نطفة طيبة زكية مرضية وسماها عنده عليا وكان الله عزوجل في خلقه رضيا في علمه وحكمه، وجعله حجة لشيئته يحتجون به يوم القيامة وله دعاء يدعو به «اللهم اعطني الهدى، وثبتني عليه، واحشرنى عليه آمنا امن من لا خوف عليه ولا حزن ولا جزع، انك اهل التقوى واهل المغفرة». وان الله عزوجل ركب في صلبه نطفة مباركة طيبة زكية مرضية وسماها محمد بن علي عليه السلام فهو شفيح شيعته ووارث علم جده، له علامة بينة وحجة ظاهرة اذا ولد يقول: «لا اله الا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم»، ويقول في دعائه: «يا من لا شبيه له ولا مثال، أنت الله لا اله الا أنت ولا خالق الا أنت تفني المخلوقين وتبقي انت، حلمت عن عصاك، وفي المغفرة رضاك» من دعا بهذا الدعاء كان محمد بن علي عليه السلام شفيحه يوم القيامة. وان الله تبارك وتعالى ركب في صلبه نطفة لا باغية ولا طاغية، وبارة مباركة طيبة ظاهرة سماها عنده عليا، فالبسها السكينة والوقار، وادعها العلوم والاسرار وكل شئ مكنوم، ومن لقيه وفي صدره شئ انباه به وحذره من عدوه، ويقول في دعائه: يا نور يا برهان يا منير يا مبين يا رب اكفني شر الشرور وآفات الدهور، واسالك النجاة يوم ينفخ في الصور من دعا بهذا الدعاء كان علي بن محمد عليه السلام شفيحه وقائده الى الجنة، وان الله تبارك وتعالى ركب في صلبه نطفة سماها عنده الحسن بن علي فجعله نورا في بلاده، وخليفة في ارضه وعزالامته، وهاديا لشيئته، وشفيعا لهم عند ربهم، وتقمة على من خالفه، وحجة لمن والاه، وبرهانا لمن اتخذه اماما، يقول في دعائه: يا عزيز العز في عزه، يا عزيزا عزني بعزك، وايدني بنصرك وابعد عني همزات الشياطين، وادفع عني بدفعك وامنع عني بمنعك واجعلني من خيار خلقك، يا واحد يا احد يا فرد يا صمد. من دعا بهذا الدعاء حشره الله عزوجل معه، ونجاه من النار ولو وجبت عليه، وان الله عزوجل ركب في صلب الحسن عليه السلام نطفة مباركة زكية طيبة طاهرة مطهرة، يرضى بها كل مؤمن ممن اخذ الله عزوجل ميثاقه في الولاية، ويكفر بها كل جاحد، فهو امام تقي تقي بار مرضي هاد مهدي اول العدل وآخره يصدق الله عزوجل ويصدق الله في قوله، يخرج من تهامة حتى تظهر الدلائل

والعلامات وله بالطالقان كنوز لا ذهب ولا فضة الا خيول مطهمة، ورجال مسومة، يجمع الله عزوجل له من اقاصي البلاد على عدد اهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا، معه صحيفة مختومة فيه عدد اصحابه باسمائهم وانسابهم وبلدانهم وصنائعهم وكلامهم وكناهم، كراون، مجدون في طاعته، فسقال له ابي: وما دلائله وعلاماته يا رسول الله؟ قال ﷺ: له علم اذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه وانطقه الله تبارك وتعالى فناداه العلم اخرج يا ولي الله فاقتل اعداء الله، وله رايتان وعلامتان وله سيف مغمدة، فاذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده، وانطقه الله عز وجل فناداه السيف: اخرج يا ولي الله فلا يحل لك ان تعقد عن اعداء الله فيخرج و يقتل اعداء الله حيث ثقفهم ويقيم حدود الله ويحكم بحكم الله، يخرج وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره وشعيب وصالح على مقدمه، فسوف تذكرون ما اقول لكم وافوض امري الى الله عزوجل ولو بعد حين، يا ابي طوبى لمن لقيه، وطوبى لمن احبه، وطوبى لمن قال به، ينجيهم الله من الهلكة بالاقرار به وبرسول الله وبجميع الائمة يفتح لهم الجنة، مثلهم في الارض كمثل المسك يسطع ريحه فلا يتغير ابداء، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفى نوره ابداء، قال ابي: يا رسول الله كيف حال هؤلاء الائمة عن الله عزوجل؟ قال ﷺ: ان الله تبارك وتعالى انزل علي اثني عشر خاتما واثنتي عشرة صحيفة اسم كل امام على خاتمه وصفته في صحيفته. صلى الله عليه وعليهم اجمعين.

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمة، ص ٢٤٤.

نماية دعا، زيارت و توسل

١٩٩ - دعا در زمان غيبت حضرت قائم عليه السلام:

اللهم عرفني نفسك فإنك إن لم تعرفني نفسك لم أعرف نبيك اللهم عرفني نبيك فإنك إن لم تعرفني نبيك لم أعرف حجتك

اللهم عرفني حجتك فإنك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني اللهم لا تمنني ميتة جاهلية ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني اللهم فكما هديتني بولاية من فرضت طاعته علي من ولاة أمرك بعد رسولك صلى الله عليه وآله حتى واليت ولاة أمير المؤمنين والحسن والحسين وعلياً ومحمداً وجعفرًا وموسى وعلياً ومحمداً وعلياً والحسن والحجة القائم المهدي صلوات الله عليهم أجمعين اللهم فثبتني على دينك واستعملني بطاعتك ولين قلبي لولي أمرك وعافني مما امتحنت به خلقك

شيخ صدوق، كمال الدين وتمام النعمه، ص ٥١٢.

٢٠٠ - عن جعفر بن محمد الصادق عليه السلام أنه قال:

من دعا إلى الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من أنصار قائمنا فإن مات قبله أخرجه الله تعالى من قبره وأعطاه بكل كلمة ألف حسنة ومحا عنه ألف سيئة [وهو هذا]:

اللهم رب النور العظيم ورب الكرسي الرفيع ورب البحر المسجور ومنزل التوراة والإنجيل والزمبور ورب الظل والحرور ومنزل القرآن العظيم ورب الملائكة المقربين والأنبياء والمرسلين اللهم إني أسألك بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير وملوكك القديم يا حي يا قيوم أسألك باسمك الذي أشرقت به السماوات والأرضون يا حي قبل كل حي، لا إله إلا أنت.

اللهم بلغ مولانا الإمام الهادي المهدي القائم بأمرك صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين عن المؤمنين والمؤمنات، في مشارق الأرض ومغاربها، سهلها وجبلها برها وبحرها، عني وعن والدي من الصلوات زنة عرش الله ومداد كلماته، وما أحصاه علمه، وأحاط به كتابه.

اللهم إني أجدد له في صبيحة يومي هذا وما عشت من أيامي عهدا وعقدا وبيعة له في عنقي، لا أحول عنها، ولا أزول أبدا، اللهم اجعلني من أنصاره وأعوانه والذابين عنه، والمسارعين إليه في قضاء حوائجه، والمحامين عنه والسابقين إلى إرادته، والمستشهدين بين يديه.

اللهم إن حال بيني وبينه الموت الذي جعلته على عبادك حتما، فأخرجني من قبري، مؤتزا كفني، شاهرا سيفي، مجردا قناتي، ملييا دعوة الداعي، في الحاضر والبادي.

اللهم أرني الطلعة الرشيدة، والغرة الحميدة، واكحل ناظري بنظرة مني إليه، وعجل فرجه، وسهل مخرجه، وأوسع منهجه، واسلك بي محجته، فانفذ أمره، واشدد أزره،

واعمر اللهم به بلادك، وأحي به عبادك، فانك قلت وقولك الحق: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾^١.

فأظهر اللهم لنا وليك، وابن بنت نبيك المسمى باسم رسولك حتى لا يظفر بشئ من الباطل إلا مزقه، ويحق الحق ويحققه، واجعله اللهم مفرعا لمظلوم عبادك، وناصرالمن لا يجد له ناصرا غيرك، ومجددا لما عطل من أحكام كتابك ومشيدا لما ورد من أعلام دينك وسنن نبيك ﷺ واجعله ممن حصنته من بأس المعتدين.

اللهم وسر نبيك محمدا ﷺ برويته، ومن تبعه على دعوته، وارحم استكانتنا بعده،

اللهم اكشف هذه الغمة عن الامة بحضوره، وعجل لنا ظهوره، إنهم يرونه بعيدا ونراه قريبا،

العجل العجل يا مولاي يا صاحب الزمان، برحمتك يا أرحم الراحمين.

[ثم تضرب على فخذك الأيمن بيدك ثلاث مرات وتقول]: «العجل يا مولاي يا صاحب الزمان» -

[ثلاثا].

تعلامة مجلسي، بحار الأنوار، ج ٥٣، ص ٩٥.

٢٠١ - قال أبو عبد الله عليه السلام:

من قال بعد صلاة الفجر وبعد صلاة الظهر اللهم صل على محمد وآل محمد وعجل فرجهم لم يموت حتى

يدرك القائم.

شيخ طوسي، مصباح المتعبد، ص ٣٤٨؛

شيخ علي كوراني عاملي، معجم أحاديث الامام المهدي عليه السلام، ج ٤، ص ١١٣.

۲۰۲- فرازی از زیارت آل یاسین:

[شیخ جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی رحمته الله علیه در کتاب شریف احتجاج^۱ روایت کرده که حضرت صاحب الامر - عج - از ناحیه مقدسه بیرون آمد به سوی محمد حمیری بعد از جواب از مسایلی که از آن حضرت سؤال کرده بود.]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا لِأَمْرِهِ تَعْقِلُونَ وَلَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ تَقْبَلُونَ حِكْمَةً بِالْعَقَّةِ فَمَا تُغْنِي النَّذْرُ [عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ] السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

سَلَامٌ عَلَى آلِ يَس

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي آثَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ ...

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ

وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ

حُجَّتَهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ

وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقًّا لَا رَبِّبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ

۱. شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۲.

آمَنْتُ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبْتُ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ.

شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر علیه السلام.

۲۰۳- فرازی از زیارت صاحب الامر علیه السلام:

السلام علی حجّة المعبود وكلمة المحمود السلام علی معزّ الاولیاء ومذلّ الاعداء السلام علی وارث الانبیاء وخاتم الاوصیاء السلام علی القائم المنتظر والعدل المشتهر.

همان، ص ۸۷۴، چاپ اسوه.

۲۰۴- فرازی از دعای افتتاح:

اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك وأمينك وشفيعك وحيبيك وخيرتك من خلقك وحافظ سرك ومبلغ رسالاتك أفضل وأحسن وأكمل وأجمل وأزكى وأنى وأطيب وأظهر وأسنى وأكثر ما صليت وباركت وترحمت وتحننت وسلمت علی احد من عبادك وأنبيائك ورسلك وصفوتك وأهل الكرامة عليك من خلقك، اللهم صل علی علي أمير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين، وعلی الصديقة الطاهرة فاطمة سيدة نساء العالمين، وصل علی سبطي الرحمة وامامي الهدى الحسن والحسين سيدي شباب أهل الجنة من الخلق اجمعين وصل علی أئمة المسلمين حججك علی عبادك وامنائك في بلادك صلاة كثيرة دائمة، اللهم وصل علی ولي امرك القائم المؤمل والعدل المنتظر احففه بملائكتك المقربين وأيده بروح القدس يا رب العالمين، اللهم اجعله الداعي إلى كتابك والقائم بدينك استخلفه في الارض كما استخلفت الذين من قبله مكن له دينه الذي ارتضيته له ابدله من بعد خوفه أمنا يعبدك لا يشرك بك شيئاً، اللهم اعزه واعزز به وانصره وانتصر به وانصره نصراً عزيزاً وافتح له فتحاً عظيماً، اللهم اظهر به دينك وملة نبيك حتى لا يستخفي بشئ من الحق مخافة احد من الخلق، اللهم انا نرغب اليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام وأهله وتذل بها النفاق وأهله وتجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك والقادة إلى سبيلك وترزقنا بها كرامة الدنيا والاخرة، اللهم ما عرفتنا من الحق فحملناه وما قصرنا عنه فبلغناه، اللهم المم به شعشنا، واشعب به صدعنا، وارفق به فتقنا، وكثر به قلتنا واعز به ذلتنا، واغن به عائلنا، واقض به عن مغرمنا، واجبر به فقرنا، وسد به خلتنا، ويسر به عسرنا، وبيض به وجوهنا وفك به اسرنا، وانجح به طلبتنا، وأنجز به مواعيدنا، واستجب به دعوتنا وأعطنا به فوق رغبتنا، يا خير المسئولين وأوسع المعطين اشف به صدورنا واذهب به غيظ قلوبنا واهدنا به لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء إلى صراط مستقيم وانصرنا علی عدوك وعدونا الـ الحق آمين، اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا، وغيبة امامنا، وكثرة عدونا، وشدة الفتن بنا وتظاهر الزمان علينا فصل علی محمد وآل محمد واعنا علی ذلك بفتح منك تعجله، وبضر تكشفه، ونصر

تعزه وسلطان حق تظهره، ورحمة منك تجللتها، وعافية منك تلبسناها برحمتك يا ارحم الراحمين.
شيخ طوسي، تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ١١٠؛ سيد بن طاووس حسني، إقبال الأعمال، ج ١، ص ١٤١.

٢٠٥- فرازی از دعای ندبه:

... ليت شعري أين استقرت بك النوى، بل أي أرض تقلك أو ثرى، أبردوى أم غيرها أم ذي طوى،
عزیز علي أن أرى الخلق ولا ترى، ولا أسمع لك حسیسا ولا نجوى، عزیز علي أن تحیط بك دوني
البلوى، ولا ينالك مني ضجيج ولا شكوى.
بنفسي أنت من مغيب لم يخل منا، بنفسي أنت من نازح ما نرح عنا، بنفسي أنت أمنية شائق يتمنى، من
مؤمن ومؤمنة ذكرا فحنا ...

سيد بن طاووس حسني، إقبال الأعمال، ج ١، ص ٥١٠.

٢٠٦- فرازی از دعا و صلوات روز جمعه:

اللهم صل على أمير المؤمنين ووصي رسول رب العالمين (ثم تسمي الائمة عليهم السلام حتى تنتهي إلى
صاحبك) افتح له فتحا يسيرا وانصره نصرا عزيزا، اللهم أظهر به دينك وسنة نبيك حتى لا يستخفي بشئ
من الحق مخافة أحد من الخلق اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعز بها الاسلام وأهله وتذل بها النفاق
وأهله وتجعلنا فيها من الدعاة إلى طاعتك والقادة في سبيلك وترزقنا بها كرامة الدنيا والآخرة اللهم ما
حملتنا من الحق فعرفناه وما قصرنا عنه فعلمناه ...

شيخ كليني، كافي، ج ٣، ص ٤٢٣.

٢٠٧- فرازی از سلام و صلوات بر امام زمان عليه السلام در روز جمعه:

السلام عليك يا حجة الله في أرضه، السلام عليك يا عين الله في خلقه، السلام عليك يا نور الله الذي
يهتدى به المهتدون ويفرج به عن المؤمنين، السلام عليك ايها المهدب الخائف، السلام عليك ايها الولي
الناصح، السلام عليك يا سفينة النجاه، السلام عليك يا عين الحياة، السلام عليك صلى الله عليك وعلى آل
بيتك الطيبين الطاهرين، السلام عليك عجل الله لك ما وعدك من النصر وظهور الامر، السلام عليك يا
مولاي انا مولاك عارف باولك واخرك، اتقرب الى الله بك وبآل بيتك، وانتظر ظهورك وظهور الحق على
يديك، واسئل الله ان يصلى على محمد وآل محمد وان يجعلني من المنتظرين لك والتابعين والناصرين لك
على اعدائك والمستشهدين بين يديك في جملة اوليائك ...

سيد بن طاووس حسني، جمال الأسبوع، ص ٤١.

٢٠٨- فرازی از دعای صاحب الامر عليه السلام:

اللهم اعطه في نفسه واهله وولده وذريته وامته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره به نفسه وتجمع له

ملك المملكات كلها قريبتها وبعيدها وعزيزها وذليلها، حتى يجرى حكمه على كل حكم ويغلب بحقه كل باطل... اللهم صل على ولاة عهده والائمة من ولده، وبلغهم آمالهم وزد في آجالهم واعز نصرهم وتمم لهم ما اسندت إليهم في امرك لهم وثبت دعائهم، واجعلنا لهم اعوانا وعلى دينك انصارا، فانهم معادن كلماتك واركان توحيدك ودعائم دينك وولاة امرك، وخالصتك من عبادك وصفوتك من خلقك، واوليائك وسلائل اوليائك وصفوة اولاد رسلك، والسلام عليهم ورحمة الله وبركاته.

همان، ص ۳۰۹.

کتابنامه

۱. قرآن کریم؛ ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاغه؛ ترجمه سید جعفر شهیدی، ترجمه محمد آیتی، ترجمه فیض الإسلام، ترجمه آقاییان محمدی و دشتی.
۳. آیتی، عبدالحسین؛ کشف الحیل، تهران، بی نا، ۱۳۲۶.
۴. ابن ابی زینب النعمانی، محمد بن ابراهیم؛ الغیبه، قم، انوار الهدی، ۱۴۲۲.
۵. ابن اثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج ۶، ۷، بیروت، دارالفکر العربی، ۱۴۱۵ هـ.
۶. ابن بطوطه؛ سفرنامه، ج ۱، تهران، آگاه، ۱۳۷۰.
۷. ابن داوود؛ رجال، [بی جا، بی نا، بی تا].
۸. ابن شعبه، حسین بن علی؛ تحف العقول، تهران، اسلامیة، ۱۳۶۴.
۹. ابن شهر آشوب؛ معالم العلماء، [بی جا، بی نا، بی تا].
۱۰. ———؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۳، [بی جا، بی نا، بی تا].
۱۱. ابن عبدالحق، عبدالمومن بن عبدالحق؛ مراصد الاطلاع، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۳۳.
۱۲. ابن منظور؛ لسان العرب، ج ۳، ۴، ۹، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۴.
۱۳. ابن ندیم؛ الفهرست، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۶.
۱۴. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین؛ الاغانی، ج ۱۷، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶.

۱۵. _____؛ مقاتل الطالبین، قم، شریف الرضی، ۱۳۷۴.
۱۶. ابو داوود، سلیمان بن الأشعث السجستانی؛ سنن ابی داوود، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۶.
۱۷. اربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۳، قم، ادب الحوزة، ۱۳۶۴.
۱۸. اربلی، محمد بن علی؛ جامع الرواة، ج ۱، ۲، تهران، کاشانیپور، ۱۳۳۴.
۱۹. ارسطو؛ سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات آزمون انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۰. اریک فروم؛ روان کاوی و دین، ترجمه آرسن نظریان، تهران، پویش، ۱۳۶۳.
۲۱. الاسکافی، محمد بن همام؛ التمهیص، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].
۲۲. اشعری، سعید بن عبدالله؛ المقالات والفرق، تهران، عطائی، ۱۹۶۳ م، ترجمه دکتر مشکور.
۲۳. اطلاعات، اردیبهشت ۱۳۶۵، دی ماه ۱۳۷۴، آذر ۱۳۷۶.
۲۴. افلاطون؛ جمهور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۲۵. اقبال آشتیانی، عباس؛ خاندان نوبختی، تهران، طهوری، ۱۳۴۵.
۲۶. امینی، ابراهیم؛ دادگستر جهان، قم، نشر شفق، ۱۳۷۶ ش.
۲۷. باربور، ایان؛ علم و دین، ترجمه خرّمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
۲۸. بحرانی، سید هاشم؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ۲ و ۳، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].
۲۹. بخاری؛ التاریخ الکبیر، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۴.
۳۰. پُل فولکیه؛ فلسفه عمومی یا ما بعد الطبیعة، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
۳۱. پورسید آقائی و همکاران؛ درسنامه تاریخ عصر غیبت، قم، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۰.
۳۲. ترمذی، محمد بن عیسی؛ الجامع الصحیح، معروف به سنن ترمذی، تحقیق ابراهیم عطّرة عوض، ج ۴، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۵۷.
۳۳. تستری؛ احقاق الحق وازهاق الباطل، ج ۱۳، تهران، اسلامیه، ۱۴۱۷ ق.
۳۴. توماس مور؛ یوتوپیا، ترجمه داریوش آشوری و نادر افشار نادری.
۳۵. تهرانی، میرزا جواد؛ عارف و صوفی چه می‌گویند؟، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۷.

۳۶. جر، خلیل؛ فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طیبیان، ج ۱، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۵.
۳۷. جمعی از نویسندگان؛ بقیة الله، تهران، نشر آفاق، ۱۴۰۳.
۳۸. جوزی الشرتونی اللبانی، سعید؛ اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد، ج ۱، بیروت، مکتبة لبنان، ۱۳۷۱.
۳۹. حر عاملی، محمد بن حسن؛ اثبات الهداة، ج ۳، تهران، الاسلامیه، ۱۳۶۴.
۴۰. _____؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۳۶۷.
۴۱. حسنی، سید بن طاووس؛ إقبال الأعمال، ج ۱، قم، مؤسسة دار الحجة الثقافیة، ۱۳۷۶.
۴۲. _____؛ جمال الأسبوع، قم، دار الذخائر، ۱۳۶۹.
۴۳. _____؛ مصباح الزائر، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۳۷۵.
۴۴. حکیمی، محمدرضا؛ خورشید مغرب، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴۵. _____؛ در فجر ساحل، تهران، آفاق، ۱۳۷۴.
۴۶. خزّاز قمی، علی بن محمد؛ کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الأثنی عشر، قم، بیدار، ۱۳۵۹.
۴۷. خسروشاهی، سید هادی؛ مصلح جهانی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲.
۴۸. دوانی، علی؛ مقاله نور مهدی.
۴۹. دوپاسکیه، روزبه؛ اسلام و بحران عصر ما، ترجمه دکتر حسن حبیبی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱.
۵۰. دورانت، ویلیام جیمز؛ تاریخ تمدن، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب، ۱۳۶۵.
۵۱. رسالت، آذر ۱۳۷۶.
۵۲. زرکلی، خیر الدین؛ الأعلام، ج ۴، مصر، مطبعه العربیة، ۱۳۴۷.
۵۳. سلیم بن قیس؛ اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله، قم، الهادی، ۱۳۷۵.
۵۴. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال، تحقیق حسن مصطفوی، قم، بی جا، [۱۳].
۵۵. _____؛ الفهرست، قم، نشر الفقاهة، ۱۳۷۵.
۵۶. _____؛ کتاب الغیبة، تهران، مکتبه نبوی، ۱۳۵۶.
۵۷. _____؛ مصباح المتهدّج، بیروت، مؤسسة فقه الشیعة، ۱۳۶۹.

۵۸. شیخ مفید؛ الارشاد، ج ۲، بیروت، دارالمفید، ۱۳۷۲.
۵۹. _____؛ مجموعه مصنفات، ج ۲، ۱۱، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۲.
۶۰. شیرازی، سید حسن؛ کلمة الإمام المهدي عليه السلام، تهران، آفاق، ۱۳۶۵.
۶۱. صاحب جواهر، محمد حسن؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۲۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۵.
۶۲. صافی گلپایگانی، لطف الله؛ منتخب الاثر، تهران، مکتبه الصدر، ۱۳۷۳.
۶۳. صحیفه نور (مجموعه رهنمودهای امام خمینی (ره))، ج ۷، ۲۰، ۲۱، تهران، مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۶۱.
۶۴. صدر، سید محمد؛ تاریخ الغیبة الكبرى، ج ۲، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۱.
۶۵. _____؛ تاریخ ما بعد الظهور، بیروت، درالتعارف، ۱۴۱۲ ق..
۶۶. صدر، محمدباقر؛ تهران، امام مهدی عليه السلام حماسه‌ای از نور، بعثت، ۱۳۶۲.
۶۷. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین؛ الاعتقادات، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۶۱.
۶۸. _____؛ ثواب الأعمال، تهران، صدوق، ۱۳۵۸.
۶۹. _____؛ علل الشرائع، ج ۱، تهران، دارالحجة للثقافة، ۱۳۷۵.
۷۰. _____؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۲، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۷۱. _____؛ کمال الدین و تمام النعمة، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
۷۲. طبرسی، فضل بن حسن؛ الاحتجاج، ج ۱، ۲، نجف، دار الطباعة والنشر النعمان، ۱۹۶۶.
۷۳. _____؛ اعلام الوری، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۳۸.
۷۴. _____؛ مکارم الأخلاق، تهران، مؤسسه الاعلمی، ۱۳۶۷.
۷۵. طبری آملی، محمد بن جریر؛ دلائل الامامة، قم، مؤسسه البعثة، ۱۳۷۲.

۷۶. طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الأمم والملوک، ج ۷، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۶۸.
۷۷. عاملی، سید جعفر مرتضی؛ علامات الظهور والجزیره الخضراء، قم، دفتر تبلیغات، ۱۳۷۷.
۷۸. عسقلانی، ابن حجر؛ لسان المیزان، ج ۵، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۳۷۹.
۷۹. عسکری، سید مرتضی؛ نقش عایشه در تاریخ اسلام، ج ۱، قم، مجمع علمی اسلامی، ۱۳۷۱.
۸۰. علامه تستری؛ تاریخ النبی والآل، [بی جا، بی نا، بی تا].
۸۱. علامه مامقانی؛ مرآة الکمال، قم، محمدرضا مامقانی، ۱۳۷۱.
۸۲. عمید، حسن؛ فرهنگ عمید، ج ۱، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۵.
۸۳. عنایت، حمید؛ بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
۸۴. عهد جدید، انجیل متی، باب ۲۴، تهران، انجمن کتاب مقدس ایران، [بی تا].
۸۵. عهد عتیق، مزامیر، مزمور ۹۶، تهران، انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۳۶۲.
۸۶. فارابی؛ آراء اهل المدينة الفاضلة، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۹۵.
۸۷. —؛ سیاست مدنیة، ترجمه سجادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
۸۸. الفتلاوی، مهدی؛ دولة الموطئین، بیروت، الدار الاسلامیة، [۱۳۸۱].
۸۹. فخری، ماجد؛ سیر فلسفه در جهان اسلام، ترجمه جمعی از مترجمان، تهران، مرکز پیش دانشگاهی، ۱۳۷۲.
۹۰. فرانسیس بیکن؛ احوال و آثار عقائد و افکار و ارزشیابی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹.
۹۱. فقیهی، علی اصغر؛ تاریخ وهابیت، تهران، اسماعیلیان، ۱۳۵۷.
۹۲. فیض کاشانی، ملا محسن شاه مرتضی؛ وافی، ج ۲، اصفهان، مكتبة الامام امیرالمؤمنین، [ج ۱۳].
۹۳. الفیومی، احمد بن محمد؛ المصباح المنیر، قم، دارالهجرة، ۱۳۷۲.
۹۴. قدیری اصلی؛ سیر اندیشه اقتصادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
۹۵. قزوینی، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۵۳.
۹۶. قمی، شیخ عباس؛ مفاتیح الجنان، تهران، چکاد، ۱۳۷۷.

۹۷. قمی، شیخ عباس؛ منتهی الآمال، ج ۱، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.
۹۸. القندوزی، سلیمان بن ابراهیم؛ ینابیع الموده، ج ۲، قم، دارالاسوه، ۱۳۷۵.
۹۹. کفعمی، ابراهیم بن علی؛ المصباح، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا].
۱۰۰. کلینی؛ کافی، ج ۱، ۲، ۴، ۵، ۶، ۸، تهران، علمیه، ۱۳۶۳.
۱۰۱. کنتوری، حامد حسین بن محمد قلی؛ خلاصه عبقات الأنوار، ترجمه دکتر افتخارزاده، تهران، مؤسسه نیا، ۱۳۷۲.
۱۰۲. کورانی عاملی، علی؛ معجم الاحادیث الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ۲، ۴، ۵، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱.
۱۰۳. کیهان، سال ۱۳۶۴.
۱۰۴. ماسینیون، لوتی؛ اخبار حلاج، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
۱۰۵. متقی، علی بن حسام الدین؛ البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان، قم، [بی‌نا]، ۱۳۵۷.
۱۰۶. متقی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۱، ۱۴، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۲، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳.
۱۰۷. مجلسی؛ بحار الانوار، ج ۲، ۴، ۵، ۸، ۱۰، ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۶۵، ۷۴، ۸۸، ۱۰۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۶۴.
۱۰۸. مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۲۶، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۰۹. مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی علیه السلام.
۱۱۰. محدث نوری؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، قم، مؤسسة آل البيت، ۱۳۷۳.
۱۱۱. محمد بن عمر؛ رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸.
۱۱۲. مسعودی، علی بن حسین؛ اثبات الوصیة، قم، انصاریان، ۱۳۷۵.
۱۱۳. مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، ج ۸، ۱۸، بیروت، مؤسسة عزالدین، ۱۳۶۶.
۱۱۴. مطهری، مرتضی؛ پیرامون جمهوری اسلامی، تهران، صدرا، ۱۳۶۴.
۱۱۵. _____؛ قیام و انقلاب مهدی، تهران، صدرا، ۱۳۶۳.

۱۱۶. معروف الحسنی، هاشم؛ زندگی دوازده امام، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰.
۱۱۷. معین، محمد؛ فرهنگ معین، ج ۵، ۶، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳.
۱۱۸. منتظری، حسینعلی؛ دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیه، ۱۳۶۶.
۱۱۹. مودودی، مولانا؛ موجز تاریخ تجدید الدین و احیائه، [بی جا، بی نا، بی تا].
۱۲۰. موسوی اصفهانی، میراز محمد تقی؛ مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام، ج ۲، تهران، بدر، ۱۳۶۱.
۱۲۱. موصلی، أبو یعلی؛ مسند أبی یعلی، ج ۶، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۱۲۲. مولانا؛ مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، ج ۱، تهران، طلوع، ۱۳۷۲.
۱۲۳. مهدی پور، علی اکبر؛ کتابنامه حضرت مهدی علیه السلام، قم، علی اکبر مهدی پور، ۱۳۷۵.
۱۲۴. نشریه اطلاعات هفتگی، دی ۱۳۷۵.
۱۲۵. نشریه انتظار، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.
۱۲۶. نشریه باران، شهریور ۱۳۸۰.
۱۲۷. نشریه جمهوری، دی ۱۳۷۶.
۱۲۸. نشریه حوزه، تیر ۱۳۷۴.
۱۲۹. نشریه رشد جوان، آذر ۱۳۷۸.
۱۳۰. نشریه رشد نوجوان، آبان ۱۳۷۹.
۱۳۱. نشریه سلام بچه‌ها، آذر، دی ۱۳۷۳.
۱۳۲. نشریه صبح وصال، شعبان ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۳۳. نشریه کتاب امید، آذر ۱۳۷۸.
۱۳۴. نشریه موعود، آذر ۱۳۷۶، ۱۳۷۸، اردیبهشت و تیر ۱۳۷۹، آبان ۱۳۷۹، مهر و آبان ۱۳۸۰.
۱۳۵. نشریه میراث جاویدان، بهار ۱۳۷۳.
۱۳۶. نصر، سید حسین؛ جوان مسلمان و دنیای متجدد، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۳.
۱۳۷. نوری، حسین؛ نجم الثاقب، قم، انوار الهدی، ۱۳۷۳.

۱۳۸. وحیدی، حسین؛ تاریخ عقاید اقتصادی، تهران، سنائی، ۱۳۴۶.
۱۳۹. همائی، جلال‌الدین؛ مولوی نامه، ج ۲، تهران، هما، ۱۳۶۶.
۱۴۰. هیشمی، ابن حجر؛ الصواعق المحرقة، بیروت، دارالصادق، ۱۳۷۷.
۱۴۱. یزدی حائری، حاج شیخ علی؛ الزام الناصب، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۹۷۷.

دعای فرج و سلامتی امام زمان علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ الْحَجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ
حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا؛

خدایا! برای حجّت بن الحسن علیه السلام - درود تو بر او و اجدادش باد - در
این ساعت و در هر ساعت، دوست، نگه‌دارنده، پیشوا، یار، راهنما و
دیده‌بان باش، تا او را در زمین خود با اقتدار و فرمانروایی جای‌گاه
دهی و برای مدت طولانی در آن بهره‌مند سازی.

نمایندگی‌های فروش کتاب مؤسسه بوستان کتاب قم

(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) در سراسر کشور (تا پایان شهریور ۱۳۸۲)

فروشگاه‌ها

| | | |
|-----------------|-------|---|
| فروشگاه شماره ۱ | قم | میدان شهدا، بوستان کتاب قم، ۷۷۴۳۴۲۶ |
| فروشگاه شماره ۲ | تهران | خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، کوچه پشن، پلاک ۲۲/۳، فروشگاه شماره ۲ بوستان کتاب، ۶۴۶۰۷۳۵ |

نمایندگی‌ها

آذربایجان شرقی

| | |
|--------|--|
| آذرشهر | شیخ امام خمینی - رویروی شیخ شهید غفاری - مجتمع میلاد نور - کتابفروشی اندیشه، تلفن: ۴۲۲۴۱۷۲ |
| بناب | جنب مصلی، کتابفروشی طباطبایی، تلفن: ۵۲۸۶۳۹ |
| تبریز | شیخ امام خمینی، رویروی شیخ تربیت - کتابفروشی شهید شفیع زاده، تلفن: ۵۵۶۶۹۲۳ |
| تبریز | کوی ولی عصر (عج)، خیابان نظامی، ۲۰ متری شیخ محمد خیابانی، انتشارات ولایت، تلفن: ۳۳۰۸۹۸۸ |
| تبریز | خیابان منجم - چهارراه بهار - انتشارات آینه دانش، تلفن: ۰۹۱۱۲۵۳۰۰۷۱ |
| مراغه | میدان طلوع فجر - جنب مسجد کربلا - مرکز فرهنگی نقلین، تلفن: ۲۲۳۹۰۰۰ |

آذربایجان غربی

| | |
|--------|---|
| ارومیه | اول خیابان عطائی جنب زیرگذر، سرای اتحاد طبقه پائین کتابفروشی اسراء، تلفن: ۲۲۴۰۷۷۵ |
| خوی | پاساژ شهرداری، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۲۲۲۷۱۲۲ |

اردبیل

| | |
|--------|---|
| اردبیل | شیخ امام خمینی، جنب مرکز، پیش دانشگاهی مدرس، نمایندگی دائمی کتاب، تلفن: ۲۲۳۱۸۵۹ |
|--------|---|

اصفهان

| | |
|--------|---|
| اصفهان | شیخ حافظ، چهارراه کرمانی، کتابفروشی دفتر تبلیغات اسلامی، تلفن: ۲۲۲۵۲۰۶ |
| اصفهان | شیخ احمدآباد، مقابل بیمارستان امیرالمؤمنین، مؤسسه فرهنگی حضرت زهرا (س)، تلفن: ۲۲۸۶۴۰۰ |
| اصفهان | خیابان چهارباغ، دروازه دولت، فرهنگسرای اصفهان، تلفن: ۲۲۰۴۰۲۹ |
| اصفهان | خیابان مسجد سید، سازمان تبلیغات اسلامی، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۳۳۶۷۴۵۱ |
| اصفهان | خیابان مسجد سید، کتابفروشی خدمات فرهنگی فدک، تلفن: ۲۲۰۵۴۸۵ |
| اصفهان | چهارراه شکرشکن، فرهنگسرای الزهراء، تلفن: ۲۲۹۱۸۷۴ |
| اصفهان | شیخ حافظ، مقابل کرمانی، کوی خلیفه سلطانی، انتشارات خاتم الانبیاء، تلفن: ۰۹۱۳۳۱۰۸۶۴۷-۲۲۱۳۰۵۰ |
| اصفهان | خیابان چهارباغ، پایین تراز کوچه رشتی ها، کوچه حکیم داود، پلاک ۴۹، انتشارات امام عصر (عج)، تلفن: ۲۲۰۴۹۳۳ |
| کاشان | بازار، کتابفروشی یزدانخواه، تلفن: ۲۴۸۵۹ |

| | |
|---------------------|--|
| کاشان | خ شهید رجایی، جنب پاساژ امیرکبیر، نمایشگاه کتاب آموزش و پرورش، تلفن: ۴۹۴۴۳ |
| کاشان (ران و بیدگل) | خ ولی عصر، کتابفروشی ولایت، آقای ابوالفضل رفیعی، تلفن: ۲۰۹۵۰ |
| نجف آباد | خ دکتر شریعتی، بنیاد فرهنگی آیه الله خامنه ای، تلفن ۶۳۸۰۸۳، ۶۴۴۴۳۳ |
| بوشهر | |
| بوشهر | خ لیان، نشر موعود اسلام، تلفن: ۲۵۲۴۹۳۳ |
| بوشهر | میدان امام خمینی، سازمان تبلیغات اسلامی، کتابفروشی تلفن: ۲ - ۵۵۵۸۲۵۱ |
| تهران | |
| تهران | خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه، پلاک ۱۳۹۰، مؤسسه علمی فرهنگی آرمان، تلفن: ۶۴۶۵۷۹۷ |
| تهران | خ انقلاب، خ اردیبهشت، بازارچه کتاب، کتابفروشی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵ |
| تهران | خ انقلاب، بین ابوریحان و فلسطین، انتشارات سروش، تلفن: ۶۴۹۳۶۲۰ |
| تهران | خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، کوچه پشن، پلاک ۲۲۱۳، فروشگاه شماره ۲ بوستان کتاب، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵ |
| تهران | خ بهارستان، روبروی بیمارستان طرفه، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۷۵۲۱۹۷۵ |
| تهران | ضلع جنوبی پارک شهر، خ بهشت، روزنامه رسمی، طبقه ششم، کتابفروشی روزنامه رسمی کشور، تلفن: ۵۶۲۸۰۰۰ |
| تهران | خ انقلاب، ابتدای خ ابوریحان، شماره ۳، انتشارات حکمت، تلفن: ۶۴۱۵۸۷۹ |
| تهران | خ انقلاب، خ اردیبهشت، ساختمان اردیبهشت، پلاک ۲۲۷، پخش شفیع، تلفن: ۶۴۹۴۶۵۴ |
| تهران | خ فلسطین، شماره ۱۲۸، کتابفروشی مؤسسه کتاب مرجع، تلفن: ۸۹۶۱۳۰۳ |
| تهران | خ انقلاب، خ شهدای ژاندارمری، پلاک ۱۸۵، پخش آثار، تلفن: ۶۴۶۰۲۳۳ |
| رباط کریم | کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۴۲۲۷۶۹۶ |
| کرج | میدان کرج، اول بلوار شهید چمران، بن بست رضایی، مؤسسه فرهنگی هنری خامس آل عبا، تلفن: ۲۲۴۸۴۸۶ |
| خراسان | |
| مشهد | خ آزادی، کوچه چهارباغ، مرکز پخش کتاب دفتر تبلیغات اسلامی، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹ |
| مشهد | خ امام، بازارچه سراب - ساختمان مرکزی دفتر تبلیغات اسلامی - کتابفروشی، تلفن: ۴ - ۲۲۱۸۱۰۱ |
| نیشابور | خ شریعتی، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۳۱۴۷۵۰۶ |
| نیشابور | میدان امام خمینی، فروشگاه کتاب مسجد جامع، تلفن: ۶۶۱۳۷۵۲ |
| بیرجند | میدان امام خمینی، خ صمدی، بالاتر از پل بین ۴ و ۶ مؤسسه غدیر، تلفن: ۲۲۱۲۴۶۵ |
| خوزستان | |
| اندیمشک | ستاد اقامه نماز اندیمشک، فروشگاه عترت، تلفن: ۲۴۴۱۱ |
| اندیمشک | خ امام خمینی، جنب بانک ملی مرکزی، فروشگاه فرهنگی طلوع غدیر، تلفن: ۲۷۷۷۹ |
| اندیمشک | خ امام خمینی، پاساژ جوانان، طبقه زیر زمین، آقای شیرمحمد رحمانی، تلفن: ۲۰۹۷۲ |
| اهواز | خ حافظ، بین سیروس و نادری، نمایشگاه و فروشگاه رشد، تلفن: ۲۲۱۶۳۴۵ |
| اهواز | کوی ملت، خ دانیال، کتابفروشی هستی، تلفن: ۳۳۶۳۷۳۶ + ۴۴۶۱۱۶۶ |
| اهواز | خ نادری - نبش خ حافظ - طبقه زیر زمین، تلفن: ۲۲۲۸۶۸۱ |
| دزفول | خ شریعتی، بین فردوسی و خیام، نمایشگاه کتاب معراج، تلفن: ۵۲۵۱۳۷۵ |
| دزفول | خ شریعتی، نبش بوعلی، کتابسرای همشهری، کتابفروشی همشهری، تلفن: ۲۲۲۶۲۵۹ |

- کاشان خ شهید رجایی، جنب پاساژ امیرکبیر، نمایشگاه کتاب آموزش و پرورش، تلفن: ۴۹۴۴۳
- کاشان (ازان و بیدگل) خ ولی عصر، کتابفروشی ولایت، آقای ابوالفضل رفیعی، تلفن: ۲۰۹۵۰
- نجف آباد خ دکتر شریعتی، بنیاد فرهنگی آیه الله خامنه‌ای، تلفن ۶۳۸۰۸۳، ۶۴۴۴۳۳

— بوشهر —

- بوشهر خ لیان، نشر موعود اسلام، تلفن: ۲۵۲۴۹۳۳
- بوشهر میدان امام خمینی، سازمان تبلیغات اسلامی، کتابفروشی تلفن: ۲ - ۵۵۵۸۲۵۱

— تهران —

- تهران خ انقلاب، روبروی درب اصلی دانشگاه، پلاک ۱۳۹۰، مؤسسه علمی فرهنگی آرمان، تلفن: ۶۴۶۵۷۹۷
- تهران خ انقلاب، خ اردیبهشت، بازارچه کتاب، کتابفروشی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵
- تهران خ انقلاب، بین ابوریحان و فلسطین، انتشارات سروش، تلفن: ۶۴۹۳۶۲۰
- تهران خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، کوچه پشن، پلاک ۲۲۰۳، فروشگاه شماره ۲ بوستان کتاب، تلفن: ۶۴۶۰۷۳۵
- تهران خ بهارستان، روبروی بیمارستان طرفه، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۷۵۲۱۹۷۵
- تهران ضلع جنوبی پارک شهر، خ بهشت، روزنامه رسمی، طبقه ششم، کتابفروشی روزنامه رسمی کشور، تلفن: ۵۶۲۸۰۰۰
- تهران خ انقلاب، ابتدای خ ابوریحان، شماره ۳، انتشارات حکمت، تلفن: ۶۴۱۵۸۷۹
- تهران خ انقلاب، خ اردیبهشت، ساختمان اردیبهشت، پلاک ۲۲۷، پخش شفیع، تلفن: ۶۴۹۴۶۵۴
- تهران خ فلسطین، شماره ۱۲۸، کتابفروشی مؤسسه کتاب مرجع، تلفن: ۸۹۶۱۳۰۳
- تهران خ انقلاب، خ شهدای زاندار مری، پلاک ۱۸۵، پخش آثار، تلفن: ۶۴۶۰۲۳۳
- رباط کریم کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۴۲۲۷۶۹۶
- کرج میدان کرج، اول بلوار شهید چمران، بن بست رضایی، مؤسسه فرهنگی هنری خامس آل عبّاد، تلفن: ۲۲۴۸۴۸۶

— خراسان —

- مشهد خ آزادی، کوچه چهارباغ، مرکز پخش کتاب دفتر تبلیغات اسلامی، تلفن: ۲۲۵۱۱۳۹
- مشهد خ امام، بازارچه سراب - ساختمان مرکزی دفتر تبلیغات اسلامی - کتابفروشی، تلفن: ۴ - ۲۲۱۸۱۰۱
- نیشابور خ شریعتی، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۳۱۴۷۵ - ۶
- نیشابور میدان امام خمینی، فروشگاه کتاب مسجد جامع، تلفن: ۶۶۱۳۷۵۲
- بیرجند میدان امام خمینی، خ صمدی، بالاتر از پل بین ۴ و ۶ مؤسسه غدیر، تلفن: ۲۲۱۲۴۶۵

— خوزستان —

- اندیمشک ستاد اقامه نماز اندیمشک، فروشگاه عترت، تلفن: ۲۴۴۱۱
- اندیمشک خ امام خمینی، جنب بانک ملی مرکزی، فروشگاه فرهنگی طلوع غدیر، تلفن: ۲۷۷۷۹
- اندیمشک خ امام خمینی، پاساژ جوانان، طبقه زیر زمین، آقای شیرمحمد رحمانی، تلفن: ۲۰۹۷۲
- اهواز خ حافظ، بین سیروس و نادری، نمایشگاه و فروشگاه رشد، تلفن: ۲۲۱۶۳۴۵
- اهواز کوی ملت، خ دانیال، کتابفروشی هستی، تلفن: ۳۳۶۳۷۳۶ + ۴۴۶۱۱۶۶
- اهواز خ نادری - نیش خ حافظ - طبقه زیر زمین، تلفن: ۲۲۲۸۶۸۱
- دزفول خ شریعتی، بین فردوسی و خیام، نمایشگاه کتاب معراج، تلفن: ۵۲۵۱۳۷۵
- دزفول خ شریعتی، نبش بوعلی، کتابسرای همشهری، کتابفروشی همشهری، تلفن: ۲۲۲۶۲۵۹

| | |
|-----------------|---|
| زیبا کنار | زیبا کنار، یادگان سیدالشهدا، مرکز آموزشی سیدالشهدا، تلفن: ۴۵۹۵ |
| لرستان | |
| خوم آباد | خیابان آیت الله کمالوند، جنب سینما استقلال، طبقه زیرین، سازمان تبلیغات، مجمع فرهنگی بقیه الله، تلفن: ۴۴۱۱۳۸ |
| مازندران | |
| ساری | خی انقلاب، بعد از سه راه قازن، جنب سازمان تبلیغات، کتابفروشی رسالت، تلفن: ۲۲۲۳۷۴۳ |
| بابل | جنب مسجد جامع، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۲۲۲۰۴۲۱-۴ |
| بهشهر | بلوار شهید هاشمی نژاد، چهارراه فراش محله، تلفن: ۵۲۲۰۸۳۶ |
| رامسر | میدان امام، کتابفروشی الهیان، تلفن: ۲۲۹۵۸ و ۲۴۱۷۵ |
| رامسر | خی استاد مطهری، جنب بانک تجارت مرکزی، طبقه فوقانی، مؤسسه فرهنگی هنری نسیم، تلفن: ۵۲۲۹۶۰۶ و ۵۲۲۹۵۸۱ |
| بابل | خی شهید نواب صفوی نرسیده به چهارراه گلشن، ساختمان آموزشگاه ۱، دفتر فروش فنوس، تلفن: ۲۲۹۷۹۱۸ و ۲۲۹۵۲۷۱ |
| مرکزی | |
| تفرش | مسجد جامع ششناه، کانون فرهنگی شهید بهشتی، تلفن: ۶۶۹۱۹۴۶ و ۶۲۲۷۴۰۷ |
| دلیجان | خی طالقانی، نرسیده به فلکه ساعت، کتابفروشی امین، تلفن: ۴۲۲۸۵۴۸ |
| دلیجان | خی طالقانی، مرکز فرهنگی شهید مطهری، تلفن: ۴۲۲۳۶۳۴ |
| هرمزگان | |
| بندرعباس | جنب شهرداری مرکز، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۵۷۰۵۹۹ |
| همدان | |
| همدان | میدان دانشگاه، کتابفروشی آیت الله مدنی، تلفن: ۸۲۶۰۲۱۱-۱۲ |
| همدان | خی شریعی، حد فاصل چهارراه خواجه رشیدی، میدان شریعی، محصولات فرهنگی مذهبی انتشارات مفتون، تلفن: ۲۵۲۰۵۹۶ |
| ملایر | خی سعیدی، خی شهید مؤمنی، فروشگاه کتاب سروش آقای سعید کاظمی، تلفن: ۲۲۱۶۸۵۰ |
| یزد | |
| اردکان | بخش عقدا، کانون فرهنگی تبلیغی عقدا، تلفن: ۲۴۸۴ |
| یزد | ابتدای خی امام خمینی، قبل از کوچه مسجد برخوردار، انتشارات و کتابفروشی نیکو روش، تلفن: ۶۲۶۴۶۹۹ |
| یزد | بلوار شهید پاک نژاد، روی روی پمپ بنزین، کتابفروشی سازمان تبلیغات اسلامی، تلفن: ۷۲۵۱۰۰۹ |
| اردکان | خی شهید رجایی، روی روی حمام سادات، کتابسرای آل البیت، تلفن: ۷۲۲۹۱۴۶ و ۰۹۱۱۳۵۲۹۱۳۲ |
| تفت | میدان امام، فروشگاه محصولات فرهنگی دوستان، تلفن: ۳۸۸۸ و ۵۵۲۰ |

سایر مراکز عرضه کتاب (کتابفروشی ها، مراکز پخش و...) جهت همکاری در پخش کتاب ها، می توانند با مؤسسه تماس بگیرند. قم، صندوق پستی ۹۱۷، تلفن پخش: ۷۷۴۳۴۲۶ - ۰۲۵۱